





---

در قلمرو اندیشه  
امام موسی صدر

---



# نامی‌نی

---

به اهتمام و ترجمه‌ی علی حجتی کرمانی

---

مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر  
IMAM MOUSSA SADR CULTURAL & RESEARCH INSTITUTE

تهران، زمستان ۱۳۸۳

صدر، موسی، ۱۳۰۷ -

نای و نی (در قلمرو اندیشه امام موسی صدر - ۱) / امام موسی صدر؛ به اهتمام و ترجمه علی حجتی کرمانی. - تهران: امام موسی صدر، ۱۳۸۳. ۴۰۴ ص. ISBN: 964-96166-0-8  
عنوان دیگر: نای و نی: برخی سخنرانیها، مقالات، مصاحبه‌ها و بیانیه‌های امام موسی صدر. فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا. کتابنامه به صورت زیرنویس.  
۱. صدر، موسی، ۱۳۰۷ - پیامها و سخنرانیها. ۲. شیعه - لبنان. ۳. اسلام - قرن ۲۰ م. ۴. لبنان - سیاست و حکومت - ۱۹۷۵-۱۹۹۰ م. الف. حجتی کرمانی، علی، ۱۳۱۶-۱۳۷۹، گردآورنده و مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: برخی سخنرانیها، مقالات، مصاحبه‌ها و بیانیه‌های امام موسی صدر. ۲ ن ص / NP۲۳۳/۷ ۴۸۲/۲۹۷  
۱۳۸۳ کتابخانه ملی ایران ۴۲۰۷۷-۸۳ م

این اثر با حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است.



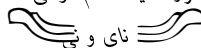
مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر  
IMAM MOUSSA SADR CULTURAL & RESEARCH INSTITUTE

تهران، خیابان دکتر شریعتی، اول میرداماد، قبل از میدان مادر،

ضلع شمالی، پلاک ۲۵، طبقه دوم تلفن: ۲۹۰۳۰۰۷-۸

[www.imamsadr.ir](http://www.imamsadr.ir)

در قلمرو اندیشه امام موسی صدر - ۱



برخی سخنرانیها، مقالات، مصاحبه‌ها و بیانیه‌های

امام موسی صدر

به اهتمام و ترجمه علی حجتی کرمانی

حروف‌نگاری و ویرایش: مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر

صفحه‌آرایی: سینانگار

چاپ اول، زمستان ۱۳۸۳

لیتوگرافی: حجت

چاپ: باقری

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۹۶۱۶۶-۰-۸ ISBN 964-96166-0-8

همه حقوق محفوظ است.

بها: ۳۰۰۰۰ ریال

## فهرست

یادداشت ناشر ..... ۷

### فصل اوّل

اسلام .....	۱۳
ذوق و ابتکار در دعوت .....	۴۱
اسلام و کرامت انسان .....	۶۵
اسلام و فرهنگ قرن بیستم .....	۹۵
اسلام و مشکل اختلاف طبقاتی .....	۱۳۳
دین و علم .....	۱۵۱
با هانری کرین، خاورشناس بزرگ .....	۱۷۳
تشیع و دغدغه‌های انسان معاصر .....	۲۰۷
دیدار با امام موسی صدر .....	۲۱۷
علی <sup>ع</sup> موحد بود و بس .....	۲۳۱
زهراس <sup>ص</sup> فصلی از کتاب رسالت .....	۲۵۱
ضرورت تجدید نظر در شیوه‌های تبلیغ .....	۲۷۹

### فصل دوم

غایب حاضر .....	۳۰۳
شیعیان در لبنان .....	۳۰۷
انسان: کوشش و دهش .....	۳۱۷

۳۲۳	تشکیلات شیعیان
۳۲۹	فِرَق، دریچه‌های تمدن
۳۳۱	درد مشترک
۳۳۵	فساد، خطرناک‌ترین دشمن
۳۴۵	دانش و ایمان
۳۴۷	درباره فرقه‌گرایی
۳۵۱	ساختن جامعه
۳۵۵	در راه وحدت مسلمانان
۳۶۱	در اندیشه لبنان
۳۶۵	شادمانی مؤمن

### فصل سوم

۳۷۳	ضرورت موضع‌گیری تاریخی
۳۷۹	مقاومت فلسطین از دیدگاه دین
۳۸۹	به آتش کشیدن مسجدالاقصی
۳۹۵	قلمرو اضطراب
۳۹۹	اصالت میهن دوستی

## یادداشت ناشر

مجموعه‌ای که پیش‌رو دارید شامل برخی از سخنرانیها، مقالات، مصاحبه‌ها و بیانیه‌هایی است که از زمان استقرار امام موسی صدر در لبنان تا نخستین سال تأسیس مجلس اعلای شیعیان ارائه یا صادر شده است. فصل اول این مجموعه به اصول عقاید، جهان‌بینی، ارزشها و اخلاق و تاریخ اسلامی اختصاص یافته است. مخاطبان موضوعات این فصل گاهی شیعیان در مساجد، گاهی مسیحیان در کلیسا، زمانی مسلمانان و غیر ایشان در محافل علمی و دانشگاهی لبنان یا دیگر کشورهای عربی و اروپایی بوده‌اند. تنوع یا اختلاف فرهنگی مخاطبان و حتی تفاوت سنی و اقلیمی و دینی آنان هیچ‌گاه عامل گسیختگی وحدت و یکپارچگی اندیشه امام موسی صدر در بیان آموزه‌های اسلام نشده است، و در کلام ایشان هیچ‌گونه تنازلی از اصول معرفتی و مبانی دین یافت نمی‌شود. به تعبیر دیگر، اسلامی که در مسجد یا محافل دینی شیعیان ارائه می‌شود با آنچه در دانشگاههای اروپا یا کلیساهای لبنان مطرح می‌گردد یگانگی و مطابقت کامل دارد. اختلاف مکانها و مناسبتها فقط موجب بسط یا تلخیص آگاهانه و هدفمند جنبه‌ها و یا تأکید بر مفهوم یا ارزش یا دیدگاه ویژه‌ای از مکتب اسلام یا مذهب شیعه شده است. از این نظر، این مجموعه، در مقایسه با آثار سایر متفکران و علمای اسلامی، بی‌نظیر

است. این مجموعه و سایر آثار امام صدر، که تا کنون انتشار یافته و در آینده نزدیک منتشر می‌گردد، بر روی هم، می‌تواند یک مجموعه یا فرهنگی از اسلام‌شناسی تلقی گردد.

اگر یکی از دو تفاوت اصلی مذهب شیعه با اهل سنت ولایت است، چگونه می‌توان جامعه‌ای را بر اساس ولایت امامان معصوم و آموزه‌های ایشان بر پا ساخت، اداره کرد، و سامان بخشید و توسعه داد. به ویژه پس از فقدان نبی اکرم و در غیبت آخرین امام و ولی اعظم و در هنگامه سختی روزگار و گرفتاری مردمان؟

بخش دوم این کتاب گزارشی است از چنین تجربه‌ای، البته نه درباره ورود اسلام به سرزمینی و تشکیل امت آن برای نخستین بار، بلکه برای احیای هویت، حرکت و شخصیت شیعیان در لبنان. این بخش، روش کار امام را که از صور در لبنان شروع شده و سپس به تمام مناطق شیعه‌نشین لبنان گسترش یافته، تشریح می‌کند. خصوصیت مهم این روش برای تغییر و تحوّل جامعه شیعیان آن است که، به رغم تنوع طوایف مذهبی در لبنان، این توسعه اجتماعی-اسلامی شیعی، به موازات همبستگی با سایر مذاهب و همکاری با دیگر ادیان و اتحاد با همه شهروندان لبنان، و نیز همدردی با همسایگان و بسیج نیروهای ملی و منطقه‌ای برای مبارزه با دشمن مشترک، اسرائیل غاصب، همراه است. آشنایی کامل با چگونگی ایجاد یک تحوّل اسلامی و شناخت روش امام و تجربه شیعیان لبنان نیازمند مراجعه به سایر آثار منتشرشده از ایشان و اطلاع از اقدامات و مؤسسات و تشکیلات شکل‌گرفته پس از تأسیس مجلس اعلای شیعیان نیز هست. مطالب این بخش، حداقل، آنچه را در صور انجام گرفته یا از آن شروع شده، نمایان می‌سازد و برای کاوشگری که تحولات و توسعه اجتماعی را بر اساس فرهنگ اسلامی جستجو می‌کند راهکارها و شیوه‌های ارزشمندی ارائه می‌دهد.



یک اقلیت اسلامی چگونه می‌تواند با غیرمسلمانان همزیستی و روابط اجتماعی برقرار کند و با ایشان و بهره‌مندی از ظرفیتها و تجربه‌هایشان به تعقیب اهداف مشترک و کسب منافع ملی بپردازد، و در عین حال نه تنها اصالت خود را حفظ کند بلکه در میان آنان اعتبار و حرمت و تشخص یابد. بخش دوم این مجموعه روایتگر و روشنگر روش رهبری و نحوه تعامل رهبر شیعیان با سایر طوایف و رفتار ایشان به مثابه یک شهروند لبنانی است. در این پیوند، از یک سو روشنگریها، مشارکتها، ارتباطات و مجموعه برنامه‌هایی را که برای رشد جامعه لبنانی و انتخاب اهداف مشترک و آرمانهای واحد صورت گرفته می‌بینیم و از سوی دیگر با تشکیلات و تأسیساتی که برای ارتقاء همه‌جانبه شیعیان و با توافق و تأیید سایر شهروندان لبنانی ایجاد شده است آشنا می‌شویم. این قسمت نیز، مانند بخش نخست، برای نشان دادن و ترسیم کلیت نحوه تعایش و تعامل شیعیان با دیگران برای دستیابی به اهداف مشترک و نیل به وحدت و یکپارچگی کافی نیست و باید با سایر آثار مشابه منتشرشده از امام صدر همراه و مطالعه گردد.

قسمت آخر (فصل سوم) این مجموعه به معرفی دشمن مشترک و تمهیدات جمعی، ملی و فراملی می‌پردازد که برای مبارزه با اسرائیل و حمایت از ملت مظلوم فلسطین صورت گرفته است. این اقدامات، پس از تأسیس مجلس اعلای شیعیان و آغاز حملات اسرائیل به جنوب لبنان شدت بیشتر و ماهیت جدیدی به خود گرفت و به سبب اعتماد قاطبه ملت لبنان به امام، نقش و موقعیت خاصی برای رهبری ایشان در راه مبارزه با تجاوزگران و اشغالگران و دفاع از شیعیان جنوب لبنان، که در معرض حملات دائمی اسرائیل قرار گرفته بودند، فراهم آورد. به لطف خداوند متعال، شرح این اقدامات و فعالیتها نیز به زودی منتشر می‌گردد. امید است که این مجموعه به شناسایی ابعاد یک نهضت و حرکت

اسلامی-اجتماعی که امام موسی صدر از لبنان آغاز کرد و تا کنون به بسیاری از نقاط جهان اسلام کشیده شده، کمک کند.

در این مجال، شایسته است که یاد و خاطره دانشمند فقید، مرحوم حجة الاسلام و المسلمین علی حجتی کرمانی، که در سالهای آخر عمر پربرکت خویش، به رغم ابتلا به بیماری و ضعف روزافزون ناشی از آن، این مجموعه ارزشمند را تهیه و ترجمه نمود، گرامی بداریم و از خداوند متعال علو درجات ایشان را مسألت کنیم. از آنجا که ایشان نتوانست این اثر را، مانند دیگر آثاری که از امام موسی صدر ترجمه کرده در حیات خود منتشر کند، مؤسسه، به لطف خانواده گرانقدر ایشان، اجازه آماده سازی و انتشار آن را کسب کرد و به این توفیق علمی و فرهنگی مباحات می کند، و در عین حال از این که جامعه از تداوم خدمات فکری و علمی و بهره مندی از ادبیات سلیس و نثر شیرین مرحوم حجتی کرمانی محروم شده، حسرت و دریغ می خورد. هر چند که برکت وجود معنوی او برای ما که از آثارش بهره مند می شویم همچنان باقی است. نامش جاودان باد.

در خاتمه، امیدواریم که این کتاب و دیگر آثار امام موسی صدر، افقهای جدیدی بگشاید و راه محتوم تحولات و اصلاحات را روشن تر و روشن تر سازد.

مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر

## فصل اول

اسلام؛ ذوق و ابتکار در دعوت؛ اسلام و کرامت انسان؛ اسلام و فرهنگ قرن بیستم؛ اسلام و مشکل اختلاف طبقاتی؛ دین و علم؛ باهانری کرین، خاورشناس بزرگ؛ تشیع و دغدغه‌های انسان معاصر؛ دیدار با امام موسی صدر؛ علی<sup>ع</sup> موحد بود و بس؛ زهراس، فصلی از کتاب رسالت؛ ضرورت تجدید نظر در شیوه‌های تبلیغ.



## اسلام<sup>۱</sup>

در این سلسله سخنرانیها، بحث و سخنرانی درباره‌ی عنوان اسلام برای من انتخاب شده است که در حد خود موضوعی بسیار گسترده است. وانگهی، تجزیه و تحلیل درباره‌ی این موضوع به عنوان حلقه‌ای از حلقه‌های سلسله بحثهای منابع فرهنگ در لبنان، بُعد جدیدی را بر ابعاد گوناگون و فراوان موضوع کنفرانس می‌افزاید؛ بعد فرهنگی و تاریخی جامع الاطراف و دارای جوانب متنوع که به طور کلی فرهنگ لبنان و تنوع آن را دربر می‌گیرد. بحث و گفت‌وگو درباره‌ی تأثیر اسلام در این منطقه برمی‌گردد به روزهای استقرار حکومتها و نظامهای اسلامی در دمشق و مناطق دیگر تا روزگار ظهور صحابی جلیل‌القدر، ابوذر غفاری، در جبل لبنان و تأثیرها و فعل و انفعالات عمومی در مسیر تعمیم دعوت اسلامی در همه‌ی زوایای این منطقه در طول قرنهای متمادی؛ و کوششهای والا و پراهمیت علمای لبنان در گسترش فرهنگ و انتقال آن به گوشه و کنار جهان تا مشاهده‌ی تألیفات گران‌قدر و نگارش کتابها و ایراد سخنرانیها از سوی دانشمندان جبل عامل، بعلبک، بیروت و طرابلس؛ و سپس در نظر گرفتن رابطه‌ی ناگسستنی زبان عربی با تعالیم اسلامی به طور عام و با قرآن کریم به طور

---

(۱) دانشگاه آمریکایی بیروت، به نقل از مجله‌ی العرفان شماره‌ی ۵۴، نوامبر ۱۹۶۶.

خاص. توجه به همه این امور، و جهات دیگر، امکان بحث درباره این موضوع دامنه‌دار و همه‌جانبه را در یک سخنرانی منتفی می‌سازد. از طرف دیگر، عمق و گستره اندیشه دعوت‌کننده، این خانم دانشمند و گرامی، و نیز سطح دانش شنوندگان و سخنرانان، از جمله عواملی است که این نشست را تا سطح کنگره‌های جهانی دانشگاهی بالا می‌برد.

اینها عواملی بود که مرا در انتخاب موضوع مناسب که شایسته و سزاوار بحث باشد، متحیر می‌کرد و همین امر باعث تأخیر در تقدیم موضوع سخنرانی به کنگره شد و بسا از شیوه معمول و رایج این سلسله کنفرانسها خارج شدم.

ولسی، در پایان، تصمیم گرفتم عنوان کلی این سلسله سخنرانیها را تفسیر کنم و توضیح دهم. پس موضوع بحث خویش را به بررسی یکی از منابع فرهنگ در لبنان، نه تأثیر این منابع بر فرهنگ لبنانیان، اختصاص دادم. آنچه مرا بر اتخاذ این تصمیم و کوشش برانگیخت، عبارت بود از برخورد افکار و آرای شرق و غرب در لبنان، درباره همه چیز و همچنین درباره اسلام، که موجب ابهام در مبانی بنیادین آن شده است - مبانی بنیادینی که قسمت عمده پژوهشهای دانشمندان بزرگی مثل ماسیه، لامانس، درمنگهام، ماسینیون، و غیره را تشکیل می‌دهد. بنابراین و با توجه به اینکه سعی دارم به طور کلی و به ویژه در این جلسه از رشته تخصصی خود خارج نشوم، متواضعانه امیدوارم که بتوانم از عهده این مهم برآیم.

همان طور که گفتم، برخورد اندیشه‌ها و تحقیقات این قبیل دانشمندان پرده‌هایی از پیچیدگی و ابهام بر پاره‌ای از اصول اسلامی کشیده است. اما نمی‌خواهم این بزرگان عالی‌قدری که عمر خویش را در پژوهش درباره شرق و اسلام صرف کرده‌اند متهم نمایم و یا از ارزش تحقیقات گسترده و عمیق و خدمات عظیم ایشان به فرهنگ جهانی بکاهم. بلکه می‌خواهم

بگویم که مبادی و اصول دینی و حقایق و اندیشه‌های مذهبی را نمی‌توان تنها از راه الفاظ و عبارات شناخت. ممکن نیست آنها را از طریق مطالعه پاره‌ای از کتابها و مقالات مورد تحقیق و بررسی قرار داد. زیرا هر علم و هر عرف دارای اصطلاحات ویژه‌ای است که پی بردن به حقیقت آنها میسر نخواهد بود مگر به وسیله پژوهش و غور گسترده و ممارست و بررسی کامل در ژرفای آن علم و عرف. فقهای اسلام از این اصطلاحات، که حقایق عرفیه عامه یا حقایق عرفیه خاصه نامیده می‌شوند، به حقایق شرعی یا حقایق متشرعه تعبیر می‌کنند. اما، مفاهیم و اندیشه‌های دینی، علاوه بر اینها، عبارتند از یک سلسله تجربیات روحی و زندگی معنوی براساس عقاید و تربیتهای مذهبی و نیز تلاش طولانی در عصر بزرگان و پایه‌گذاران اندیشه. این ویژگی و ممیزه خاص، که تا حدی به ممیزه‌های شخصیت‌های ادبی و هنری شباهت دارد، پژوهش و بررسی مبادی و اصول و اندیشه‌های دینی را به طور عمیق بسیار دشوار می‌کند و داوری له یا علیه آنها را سخت می‌نماید. از این رو، بر پژوهشگر لازم است که بر جمیع جوانب و ابعاد و ویژگیهای مبادی و افکار و تاریخ آنها و بر پدیده‌ها و متون و نصوص و قرینه‌های حالی و لفظی آگاهی و احاطه یابد تا سپس بتواند، با مراجعه به صاحبان نظر و نظریه‌پردازان و بحث و گفت‌وگو با ایشان، ابهامات و شبهات و نکات تاریک را روشن سازد و با غور کامل در همه ابعاد و زوایای مسأله، به حل راستین آن موفق شود. من معتقدم که مراجعه به کتابهای اصول فقه (مباحث الفاظ)، آنچه را گفتیم مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهد. به باور ما بهترین راه، برای تحقیق و بررسی، شیوه کنفرانسهای این کنگره است یعنی همان روش «الندوة اللبنانیه» که هر بحثی را به صاحبان اندیشه وامی‌گذارد و از آنها می‌خواهد درباره موضوع بحث و پژوهش کنند.

موضوعاتی که من می‌خواهم در سخنانم به آنها پردازم عبارتند از:

- الف. اصالت یا جوهرهٔ اسلام،  
 ب. معنویت در اسلام، قوتها یا ضعفها،  
 ج. اهتمام اسلام به همهٔ امور جامعه و اکتفا نکردن به ایمان و اخلاق، و سپس مسألهٔ تحول.

### الف. اصالت

زیر این عنوان، نخست آنچه را که خاورشناسان و بسیاری از پژوهشگران متجدد در کتابهای خود آورده‌اند نقل می‌کنیم و به معرض بحث و نقد می‌گذاریم. ایشان می‌گویند: «اسلام، در بسیاری از زمینه‌ها، تحت تأثیر عقاید ادیان آسمانی دیگری که در آن روز در جهان عرب شایع و رایج بوده قرار گرفته است. این تأثیر و تأثرها بیشتر در مسافرت‌های بازرگانی محمد ص، پیش از پیدایش اسلام، تحقق یافته و نیز اسلام از نظرها و اندیشه‌ها، رسوم و عادات بت‌پرستی رایج در جزیرهٔ العرب و کشورهای فارس و روم از طریق ارتباطات تجاری و سیاسی اعراب مکه متأثر شده و عبادات و رفتار سومریها و صابئین بر عبادات و کردار اسلامی اثر گذارده است.»

پیش از آنکه صحت و سقم این برداشتها و اظهارنظرها را بررسی و نقد کنیم، لازم است منطق اسلام را دربارهٔ ادیان آسمانی بدانیم. قرآن کریم صریحاً اعلام می‌دارد که رسالت محمد ص شناساندن آخرین حلقه از سلسلهٔ ادیان الهی است. محمد ص خاتم انبیا و مؤمن به رسولان پیش از خود و تصدیق کنندهٔ رسالت ایشان است.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ... (۹:۴۶). (بگو: من از میان دیگر پیامبران بدعتی تازه نیستم.)<sup>۱</sup>  
 آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ

(۱) تمام ترجمه‌های آیات از ترجمهٔ استاد عبدالمحمد آیتی برگرفته شده‌اند.



رُسُلِهِ (۲:۲۸۵). (پیامبر، خود به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد. و مؤمنان همه به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان دارند.)

و نیز قرآن کریم تأکید دارد که دین خدا یکی است و آن را اسلام می خوانند. همه انبیاء به همین دین واحد بشارت داده اند و خداوند برای هر یک از ایشان شریعت و راهی قرار داده است:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَفْرَقُوا فِيهِ (۱۳:۴۲). (برای شما آیینی مقرر کرد، از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه کرده ایم که دین را بر پای نگه دارید و در آن فرقه فرقه مشوید.)

در آیات بسیاری می بینیم که قرآن به نقل عقاید و احکام و قصه های تربیتی ادیان آسمانی پیشین می پردازد و به آنها استناد می ورزد. اگر چنین منطقی را مد نظر قرار دهیم دیگر هیچ گونه شگفتی یا مانعی در تشابه عقاید و احکام و مبانی اخلاقی اسلام با دیگر ادیان نمی بینیم. اما، با وجود این، معتقدیم که اسلام در تمامی تعالیم و قلمروها دیدگاه خاص خود را دارد و به سبب این ویژگی از دیگر ادیان و مکاتب متمایز است. هر محققى به روشنى مى تواند این تمایز را در ساحتهاى مختلف اسلام دریابد. این ویژگی به «توحید» تعبیر می شود و بدین سبب اسلام را «دین توحید» نامیده اند. کلمه «اسلام»، به تعبیر قرآن، همانا تسلیم شدن در پیشگاه خداوند رب العالمین است.

لَهُ اسْلَمَ مِنَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳:۳). (آنچه در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم فرمان او هستند و به نزد او بازشان می گردانند.)

اسلام، همچنین، براساس تعبیر قرآن کریم، همانا تسبیح و تقدیس و سجود ارادی انسان در پیشگاه خداوند و پیوستن به حرکت هماهنگ و

یکپارچه کاروان کائنات است. مجموعه‌ای که تک تک اجزایش نیز همواره در حال سجده و تسبیح و ستایش خداوند یگانه در محراب هستی واحد هستند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ (۱۸:۲۲). (آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمانها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟)

و نیز

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ لَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۱:۶۴) (خدا را تسبیح می‌گویند هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است. فرمانروایی از آن اوست و حمد سزاوار اوست و او بر هر چیزی تواناست.)

يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ (۱۳:۱۳). (رعد به ستایش، او را تسبیح می‌کند). تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (۴۴:۱۷). (هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست تسبیحش می‌کنند و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می‌ستاید، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید.)

انسان با جسم و روحش موجودی است واحد، با وحدتی متکامل و با تأثیر و تأثرهای متقابل.

در زمینه عقیده و ایمان، خدا اول و آخر و ظاهر و باطن و مبدأ و منتها و واحد است. إنا لله وإنا إليه راجعون. (۱۵۶:۲) علت غایی و هدف از سیر و

رفتن و پویایی و عبادت و کوشش و جهاد نیز خدای واحد است.

و ما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين (۵:۹۸). (و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را بپرستند در حالی که در دین او اخلاص می‌ورزند). وَ يَكُونُ الَّذِينَ كُلُّهُ لِلَّهِ (۳۹:۸). (و دین همه دین خدا گردد.)

ما در نظامهای اجتماعی، اقتصادی، مدنی و اخلاقی اسلام، به یک سلسله کوششهای روشن و پی‌گیر برمی‌خوریم که هدفشان این است که این

برنامه‌ها و نظامها همه بر شالوده و قاعده واحدی پی‌ریزی شوند، آن‌طور که میان افراد آن‌چنان نزدیکی به وجود آید که به تعبیر دانشمندان علم منطق هر واحدی بعضی از کل باشد، نه فردی از کلی. جالب توجه این‌که تعبیر قرآن مجید از اموال و تعهدات و نیروهای مادی و معنوی افراد مختلف این است که همه اینها برای شما و در مسیر منافع شما (لَكُمْ) قرار داده شده است. به مجموعه انسانها و جامعه تخصیص داده شده تا بر این نگرش تربیتی تأکید شود. هنر اسلامی تحت تأثیر این خصلت، ویژگی انحنا به خود گرفت و این خطوط، علی‌رغم انواع و گوناگونیشان، یک خط عربی<sup>۱</sup> واحد پدید آورد. خلاصه و جان کلام این‌که ویژگی اسلام عبارت است از وحدت در ایمان، تشریح (قانون‌گذاری)، هنر و تفسیر. اینک به شرح پاره‌ای از مسائل، به ویژه آنچه در عبارات استاد ماسیه آمده است، می‌پردازیم، تا اصالت و جوهره اسلام با وضوحی هرچه بیشتر دریافت شود.

#### الله

خدای متعال آن ذات مقدس واحد و احدی است که همانند ندارد و فقط برای اوست اسماء حسنی و مثالهای اعلی و همه صفات کمال. او، بالاتر و برتر از هر نقصی و نیازی، غنی بالذات است. نه می‌زاید و نه زاده شده است. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. از انتساب خاص به هر چیز و پدیده و یا به هر فردی مبرا است. همه جهان و همه پدیده‌های عالم و تمامی افراد بشر به طور یکسان در پیشگاه ربوبی‌اش قرار دارند. آفریننده است و آفرینندگی او همیشگی است. بدون اراده و تصرف او وجود و پیدایش موجودات و بقای آنها امکان‌پذیر نیست. او عالم به پنهان و آشکار جهان است و به

---

1) Arabesque

اندازه ذره‌ای از دید وی پنهان نمی‌ماند.

این کمال مطلق که در تفسیر کلمه الله متجلی است و جوانب گوناگون و زمینه‌های عدیده تربیتی که در ذات مقدس آفریننده انعکاس دارد، پژوهشگر را از نگاه تجریدی و داشتن یک احساس درونی صرف و یک تشریفات مذهبی محض دور نگاه می‌دارد. تعمق در تجرد ذات حق، و دوری گزیدن از تشبیه و همانندی برای حضرتش، و برتری و تعالی آن ذات یگانه از هرگونه ارتباط ویژه‌ای به فرد، شیء یا پدیده‌ای، خصیصه قداست ذاتی هر چیزی را نفی می‌کند و انسان را از هرگونه قید و بند عقلی یا علمی و اجتماعی و یا عملی و عاطفی آزاد می‌سازد و او را تنها بنده خدا، و رها و آزاد در همه امور زندگی که هیچ‌گونه مانعی در راه تعالی و پیشرفتش نیست، قرار می‌دهد. در این هنگام کمال الهی در جهان و به ویژه در انسان منعکس می‌شود و جهان و انسان در بهترین شکل و کامل‌ترین قوام و دقیق‌ترین نظام و برنامه مشاهده می‌شود؛ اشراف و احاطه دائمی، بنا بر تعبیر قرآن کریم، میان تجرد مطلق الهی و این‌که خداوند از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است، پیوند برقرار می‌سازد. همه زمین و آسمانها در قبضه قدرت اوست (مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ)، و نیز دیدگان او را نمی‌یابند، لکن او چشمها را می‌بیند؛ خداوند از ادراک عقول بشری برتر و بالاتر است و بر طبق بیان حدیث شریف «آنچه را شما با وهمهای خود در دقیق‌ترین معانی می‌یابید، آفریده اوهام شماست که به خود شما برمی‌گردد.»

در عین حال، هر جا که باشید او با شماست. از این حیث که او با همه اشیاء است، نه به مقارنه، و غیر هر چیز است، نه به جدایی، چنین احاطه‌ای، به انسان اطمینان و قدرت می‌بخشد و وحشت و نگرانی را از او زایل می‌کند و او را موجودی مسئول و متعهد می‌سازد. سپس تأثیر چنین اندیشه ژرفی را در حیات انسانی مشاهده می‌کنیم، که از جمله، انسان

خود را مجرد و جدای از خدا نمی‌داند:

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (۲:۱۱۵). (مشرق و

مغرب از آن خداست. پس به هر جا که رو کنید، همان جا رو به خداست.)

در آثار و روایات اسلام مضامین زیر جلب توجه می‌کند: «قلب مؤمن عرش رحمان است.» «من نزد دل‌های شکسته هستم.» «هرکس که از بیماری عیادت کند مثل این است که مرا در عرشم عیادت کرده است.» «نیکوکار آنگاه که نیکی می‌ورزد با خدا مصافحه می‌کند.»

همچنین محقق، در مکتب اسلام، تصور جدیدی برای الله می‌یابد که با همه تصورها و صورتهای دیگر در سایر مکاتب متفاوت است. اگر ما بتوانیم ایمان مسیحیت را به خدا در این جمله خلاصه کنیم که خدا محبت است، می‌توانیم ایمان اسلامی را به خدا در این جمله خلاصه کنیم که خدا حق است، به تمامی آنچه از مفهوم کلمه حق اراده می‌شود. مترجمان متأخر قرآن کریم کلمه الله را در ترجمه خود حفظ کرده و تعبیر مشابهی برای آن نیاورده‌اند و این کار بسیار خوبی است.

### ملائکه

مسأله فرشتگان از کهن‌ترین نظریه‌هایی است که ادیان مطرح کرده‌اند. لکن در اسلام و در همه ادیان این موضوع با اندیشه‌هایی که در آرای فلاسفه به نام ارباب انواع و مثل افلاطونی و انوار اسپهبدیه آمده است به کلی فرق دارد. موضوع ملائکه در اسلام در کتابهای محققان شرق و غرب مورد بحث و بررسیهای مشروح قرار گرفته و در این تحقیقات، بیانات علمای علم کلام و مورخان درباره اساطیر و افسانه‌ها و تخمینات، و نیز درباره فرشتگان مقرب، از جمله جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، و آرای برخی مستشرقان بزرگ، از طریق مقایسه‌هایشان، به آنها کمک کرده است. آنها می‌گویند اندیشه وجود ملائکه یک باور وارداتی در

اسلام است. آنها برای این سخن خود به ریشه این کلمه و چیزهای دیگر تکیه کرده‌اند. ما برای بحث درباره نظر اسلام در خصوص ملائکه به حافظه شنوندگان مراجعه می‌کنیم. در آغاز سخن گفتیم که اسلام همه ادیان الهی را تأیید می‌کند. در اینجا باید بگویم مسئولیت آنچه علمای کلام و سیره و فقه گفته‌اند بر عهده خودشان است؛ منابع اسلامی از این تفصیلهای خالی است. منابع اصیل اسلامی تنها به ایمان به ملائکه و جنبه تربیتی آن پرداخته‌اند، اما درباره حقیقت ملائکه و جزئیات آن و مجرد یا مادی بودن آنها چیزی نگفته‌اند. از همین رو اعتقاد به این تفصیلهای ضروریات ایمان اسلامی نیست. مؤمن فقط باید به وجود ملائکه معتقد باشد، آنچنان که باید به خدا و کتابهای آسمانی و پیامبران خدا معتقد باشد. خداوند از میان ملائکه رسولانی برگزیده است. آنها شب و روز خدا را می‌ستایند و از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند و اوامر الهی را انجام می‌دهند. مسلمان به همه اینها ایمان دارد زیرا نص قرآن است. غیر از آنچه در انجیل متی، اصحاح اول و اعمال رسولان، درباره ملائکه آمده است، منبع یا دین دیگری را نمی‌شناسم که به این مسأله پرداخته باشد. پاره‌ای از آیات قرآن از ملائکه به المدبرات امرأ (۵:۷۹) تعبیر می‌کنند و بسیاری از حوادث بزرگ در دنیا و آخرت را به ملائکه نسبت می‌دهند:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نحن أولياءكم في الحياة الدنيا وفي الآخرة (۴۱: ۳۰ و ۳۱). (بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می‌آیند که مترسید و غمگین مباشید، شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده بشارت است. ما در دنیا دوستدار شما بودیم و نیز در آخرت دوستدار شما ایم.)

خلاصه این اندیشه این است که ملائکه نیروهای پیدا و پنهان هستی را به امر خدا مدیریت می‌کنند. آنها مطیع پروردگارند و از امر او سرپیچی

نمی‌کنند. هر کس در راه حق قدم بردارد، فرشتگان به او یاری می‌رسانند و به او می‌گویند: نحن اولیاءکم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة. از همین رو سالک راه حق تنها نیست، بلکه نیروهای هستی، که تحت امر ملائکه‌اند، او را حمایت می‌کنند و نمی‌گذارند او احساس تنهایی کند. سالک راه حق احساس تنهایی و نگرانی نمی‌کند. او مطمئن است که پیروز خواهد شد

فان الله هو مولاہ و جبریل و صالح المؤمنین و الملائکة بعد ذلك ظہیر (۴:۶۶). (خدا یاور اوست، و نیز جبرئیل و مؤمنان شایسته و فرشتگان از آن پس یاور او خواهند بود.)

این احساس برای حاملان رسالت و صاحبان اصول، آنان که برای ایجاد و بازسازی بنای انسانیت و جامعه انسانی می‌کوشند، ضروری است.

### شیطان

گفت و گو درباره شیطان، سلطان شرور، با بحث درباره ملائکه مرتبط است. زیرا، بر حسب توصیف قرآن کریم، شیطان پیش از خلقت آدم با ملائکه آفریده شده است. وی قبل از آنکه آدم قدم به عرصه وجود بگذارد، مطیع فرمان خدا بود. پروردگار را سجده می‌کرد و ذات مقدس الهی را تسبیح و تنزیه می‌گفت. اما پس از آنکه مأمور شد در برابر آدم، سجده کند، با بزرگ‌بینی و فخر نسبت به خود، خداوند را نافرمانی کرد و تا روز قیامت به او مهلت داده شد. اغواگری، گمراه نمودن و منحرف کردن بشر را، با همدستی لشگریان خود، قوای شر، رهبری می‌کند.

چنین تفسیر و تحلیلی نسبت به شیطان به طور ریشه‌ای با مفهوم اهریمن نزد ایرانیان کهن متفاوت است، زیرا آنها اهریمن را خالق شرور می‌دانند، که همواره در نزاع و نبرد دائمی با اهورامزدا، آفریدگار خیرها، است. آری، شیطان مخلوق با اهریمن، که خالق است، از نظر مبدأ و اثر، به کلی تفاوت دارد، زیرا مسأله شرارت ذاتی، که از معتقدات انسانهای

مؤمن به دو خدای خیر و شر است، در طول تاریخ، از مشکلات بزرگ بوده است. چنین انسانی می‌بیند همه هستی، اجتماع و انسان، در عین حال، هم خدای خیر و هم خدای شر، هر دو را پیروی می‌کنند. و چنین انسانی که در وجود خود و اجتماع و مبدأ و سرنوشت دوگانگی می‌بیند و در ذات و سلوک و زمان و مکان خود در یک جنگ دائمی به سر می‌برد، انسانی شکست‌خورده و ناتوان است. مفهوم شیطان، از دیدگاه اسلام، با این نظر که وی مالک جهنم است و رئیس این جهان و خدای دنیا است، که در تحلیلهای دیگری آمده است، اختلافات اساسی دارد، نیز مفهوم شیطان از نظر ما با دیدگاه برخی دیگر که او را موحدی بزرگ، بل بزرگ قدیسین و قائل موحدین جهان می‌شمارند، چون از سجده بر غیر خدا امتناع ورزید، تفاوتی بنیادین دارد. اما اصالت اندیشه دینی درباره شیطان در بُعد تربیتی، در قرآن کریم، در سطح بسیار بالایی قرار دارد. در این تحلیل، نام اصلی شیطان ابلیس است. ذاتی که از مقربان دربار الهی به شمار می‌آمد و بعد از مقام قرب خداوندی، به علت نافرمانی و معصیتی که بر اساس غرور و استکبار از وی صادر شد، مطرود شد و از آن پس شیطان نام گرفت. پس انحراف و شقاوت و طرد پیامد عصیان فرمان خدا بود نه این که وی ذاتاً شقاوت‌مند بوده یا بدین سبب که طرد و دوری از مقام قرب الهی خود کیفر است و عقوبت. از طرف دیگر، شیطان، به منزله یک ذات مشخص، تبلور و تجسمی است از وحدت نیروهای شر که در برابر نیروهای خیر قرار گرفته‌اند. یک نبرد ازلی و ابدی را میان حق و باطل از هر نوع، وصف، قدرت و اندازه موجب شده است.

از مهم‌ترین جنبه‌های تربیتی این دیدگاه جنبه اغواگری و گمراهی و انحراف به وسیله شیطان و با مساعدت لشکریان او، از جمله نفس‌اماره به سوء است، که خود بیانگر حد و قطعیت آزادی و اختیار انسان است و تأکید بر این واقعیت دارد که انسان میان خیر و شر مخیر است، نه اینکه



مجبور و ناچار باشد و به آن هدف و مقصود و هدایتی رهنمون شود که نقش تکوینی او برایش مقرر داشته است.

قرآن کریم، آزادی و اختیار انسان را به صورت داستانی در یک تابلوی زیبا ترسیم کرده و در آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره، چگونگی آفرینش را تشریح کرده است. به موجب این آیات شریفه، خداوند اراده کرده است که خلیفه‌ای روی زمین مستقر کند، نه موجودی چونان یک ابزار بی‌اراده یا شبیه به آن، بلکه مشیت خداوند بر آفرینش موجودی تعلق گرفته است که بتواند بر طبق اراده و اختیار خود عمل کند و در اعمال ارادی و اختیاری، آزادی خویش را به آزمایش گذارد. بدیهی است که آزادی و اختیار انسان، در عمل، آنگاه محقق خواهد گردید که گرایشهای خیر و شر، هر دو، در نهاد وی وجود داشته باشد و با وجود راههای خیر و شر در روی زمین بود که خداوند انسان را با این خصایص آفرید و سپس اسماء را به وی آموخت و او را برای شناخت جهان آفرینش و نیروهای خلقت و احاطه بر آنها آماده ساخت. در این هنگام بود که به ملائکه فرمان داد در برابر آدم سجده کنند. پس همه فرشتگان آدم را بر طبق امر آفریدگار سجده کردند. در حقیقت سجود و خضوع فرشتگان در برابر آدم مستلزم به اطاعت در آوردن قدرتها و نیروهای هستی برای انسان است، قدرتها و نیروهایی که در دست ملائکه الله است. بدین ترتیب، آدم جانشین و خلیفه خداوند در روی زمین شد و ابلیس از سجده بر آدم امتناع ورزید و از مقام مقربان درگاه الهی مطرود گردید و بر طبق درخواستش از باری تعالی تا روز قیامت به وی مهلت داده شد و او نیز با لشکریانش به اغوا و انحراف بشر پرداخت و خصلت شر را در درون انسان تقویت کرد، آن طور که شیطان از دعوت‌کنندگان به راه شر به شمار آمد. از آن هنگام سراسر جهان میدان مبارزه پویندگان خط مستقیم و روندگان راه انحراف و گمراهی شد. در این صحنه دو فریاد طنین‌انداز است و سامعه انسان دو

ندا می‌شنود: ندای الله، که بر زبان عقل و وجدان انسانی و لسان انبیا و سفیران الهی جاری می‌شود و جامعه بشری را به سوی هدایت و رستگاری فرا می‌خواند، و ندای شیطان که بر زبان نفس اماره به سوء و تمامی عناصر شهوت و فساد جاری می‌گردد و اجتماع انسانی را به انحراف و شقاوت و بدبختی فرو می‌خواند. بنابراین، انسان در زندگی خود همواره دو ندا می‌شنود: ندای خیر، ندای شر؛ و مطابق اراده آزاد و اختیار خویش، یا به ندای خیر پاسخ می‌گوید یا به ندای شر.

از آنچه بر شمردیم به این نتیجه رسیدیم که شیطان در عمق بخشیدن به اختیار و آزادی انسان، در مفهوم اسلامی خود، دارای نقش بسیار بارزی است.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ (۴۲:۸). (تا هر که هلاک

می‌شود به دلیلی هلاک شود و هر که زنده می‌ماند به دلیلی زنده ماند).

### پیامبران

پیامبر بنده‌ای است از بندگان خدا، که چونان همه دارای حالات و خواسته‌ها و احساسات است. همان احساسی که دیگران در درون خود در زمینه نبرد میان خیر و شر دارند، پیامبر نیز دارد. اما او در گفتار و کردار و معاشرت با مردم آن طور رفتار می‌کند که وحی به وی می‌گوید، هر چند که بر طبق خواسته‌ها و رضایت مردم نباشد. پیامبر هیچ‌گاه منحرف نمی‌شود و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و با رغبات و شهوات مردم مجامله و مسامحه نمی‌کند و امور را با موازین شایع و مورد پسند توده‌ها نمی‌سنجد. وی همانند همگان زندگی می‌کند، پیر می‌شود، می‌میرد و در روز قیامت محشور می‌شود و مورد محاسبه، سؤال و جواب قرار می‌گیرد و بالاخره پیامبر یکی از بندگان خداست، نه فرشته است و نه نیمه خدا، و این‌گونه است که الگو و اسوه صالحی است برای مردم،

پیشوای آنها و یک سند زنده برای واقعیت رسالتش، انسان اسوه و امامی که با ایمان و عمل خویش امکان تحقق تعالیم آیین و رسالتش را به اثبات می‌رساند.

در قرآن کریم و در سیره انبیا و در سیره شخص محمد<sup>ص</sup> دلایل فراوانی بر آنچه برشمردیم وارد شده است. در این منابع، انبیای الهی مورد نقد، تشویق، تأیید، تهدید، نصیحت و اندرز و حتی عتاب نسبت به برخی از اعمال و تصرفات قرار گرفته‌اند. در عین حال، پیامبر همواره از وحی و مساعدت و عنایت خداوند برخوردار بوده است و از همین رو، قول و رأی و عمل و رضای او از دیگران متمایز بوده و در شکل سیره و اسوه حسنه برای امت است.

ویژگی بارز پیامبر از دیدگاه اسلام این است که وی در آن واحد بنده و رسول خدا است. از این رو، اصالت این اندیشه و تأثیرناپذیری آن از احساس طبیعی، چنان‌که برتراند راسل گفته است، آشکار می‌شود. این اندیشه بر آن است که مسیح<sup>ع</sup> نه به قتل رسیده و نه مصلوب شده است زیرا اسلامی که مصلوب شدن مسیح را رد می‌کند تأکید دارد که بسا پیامبرانی در راه رسالت خویش به قتل رسیده‌اند.

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷:۲). (هرگاه پیامبری آمد و چیزهایی آورد که پسند نفس شما نبود سرکشی کردید و گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید.)

قائل نبودن به مصلوب شدن مسیح<sup>ع</sup> بنا به حس همدلی یا تحت تأثیر نظریات نوستی‌سیزم از حیث دیدگاه پیامبر<sup>ع</sup> نسبت به مسیح<sup>ع</sup> نیست، بلکه رسالت مقام انسانی بزرگی است که ویژگیهای انسانی را از حامل آن منتزع نمی‌کند. رسالت نیز مقام اتصال به الله و انتقال تعالیم آن با امانت کامل است.

### معاد

این اصل از مبادی و اصول عمومی جمیع ادیان و بسیاری از مکتبهای فلسفی به شمار می‌آید اما در اسلام دارای ویژگیهای خاصی می‌شود که آن را به یک اندیشه اصیل تبدیل کرده است. خلاصه این ویژگیها این است که مسأله جزا و پاداش در روز معاد چیزی نیست جز نفس اعمال صادرشده از انسان:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا (۳۰:۳). (روزی که هر کس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر بیند، آرزو کند که ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بزرگ بود.)

چنین تفسیری با مفاهیمی که در حقوق جزا مطرح است و نیز با تفسیرهایی که درباره معاد در سایر ادیان وجود دارد، متفاوت است. زیرا مجازاتهایی که در حقوق وجود دارد، عبارت است از عکس‌العمل در برابر کار خوب یا کار بد به منظور انتقام، تأدیب یا اصلاح مجرم. بنابراین تحلیل، عادتاً عمل مقوله‌ای است و جزا مقوله‌ای دیگر. لکن جزای مطرح‌شده در معاد عبارت است از نفس عمل که متناسب با عالم جاوید ظهور می‌کند. و از جهت دیگر، معاد، روز به روز، نتیجه عمل و هنگام کشف حقیقت عمل است. پس جزا، بنا بر تعریف قرآن کریم، همراه با عمل است، ولی از چشمهای ما پنهان:

ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعْدِ... لَمَّا كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمِ حَدِيدٌ (۲۰:۵۰-۲۲). (این است آنچه از آن می‌گریختی... تو از آن غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است.)

بعد سوم معاد از نظر اسلام عبارت است از حشر انسان با جسم و روحش برای حساب، تا اینکه محصول عمر خویش را بردارد. اختلافی که میان

فلاسفه متدین و متعهد اسلامی وجود دارد، دربارهٔ تعریف مفهوم جسمی است که در روز قیامت محشور می‌گردد، نه در اصل معاد جسمانی. و پژوهشگری که این ابعاد و جهات را در مسألهٔ معاد مورد بررسی قرار می‌دهد، متوجه خواهد شد که فرقه‌های روشنی میان معاد اسلامی و مفهوم بازگشت روح در میان مصریان قدیم یا بت‌پرستان جزیرهٔ العرب یا غلبهٔ نور بر ظلمت نزد زردشتیان وجود دارد.

نکتهٔ پایانی در این بخش این است که، در اسلام و در قرآن، مثل و تاریخ مقام بلندی دارد. زیرا ما می‌دانیم که فرهنگ انسانی امروز در اکتاف جهان در چه سطح بالایی قرار گرفته و نیز می‌دانیم اندازهٔ شناخت و احاطهٔ انسان بر دانش و تاریخ در عصر ظهور حضرت محمد<sup>ص</sup> و به هنگام نزول قرآن در چه سطح نازلی قرار داشت. این را می‌دانیم. لکن این مسأله را نیز به خوبی درک می‌کنیم که قرآن کریم به هیچ رو تحت تأثیر آراء و نظریات علمی رایج زمان خود و معلومات تاریخی معروف آن زمان قرار نداشته است.

آیات شریفه‌ای که به عنوان شاهد دربارهٔ حرکات خورشید و ماه و زمین و ستارگان و... نازل شده است به هیچ وجه تحت تأثیر هیأت بطلمیوسی و آراء آن نبوده است؛ همچنین آیاتی که به مبدأ خلقت و تکوین و آفرینش زمین و گستردگی جهان آفرینش و... اشاره دارند، گویا بر جدیدترین نظریات علمی روز تطبیق می‌کند، بدون کوچک‌ترین تأثیرپذیری از فرهنگ حاکم و رایج عصر نزول وحی. نیز آیاتی که داستانهای فراعنه را نقل می‌کند، به ویژه داستان مربوط به فرعون زمان حضرت موسی<sup>ع</sup> و غرق شدن وی و گرفتن بدن او از آب، اساساً هیچ‌گونه اثری از روایات شایع عصر ظهور حضرت محمد<sup>ص</sup> در آنها مشاهده نمی‌شود، بلکه برخی از این آگاهیها همچنان از دسترس دانش بشری به دور بود تا زمان کشف تاریخ فراعنه توسط شامپلیون.

### ب. معنویت در اسلام

این موضوع مورد بحث و نقد بسیاری از منتقدان امور دینی قرار گرفته است. من بسیاری از بحثهای آنها را خوانده و یا شنیده‌ام. ایشان این قلمرو از قلمروهای مختلف آئین اسلام را مورد مناقشه و نقد قرار داده و با مشاهده دخالت اسلام در امر زندگی عادی و مادی و مقابله به مثل در قبال تعدی و تجاوز دشمن، رد کید به کید، و اهمیتی که به مسأله ازدواج داده و تأکیدی که نسبت به آن دارد و حتی تشبیه بهشت به باغی که در آن حور و قصور است و نهرهایی از عسل و شیر و... و نیز مطالعه زندگی قهرمانان اسلام و زعمای مسلمین که این مواضع و ملاحظات مادی را مورد تأکید قرار می‌دهد، نسبت به بعد معنوی در اسلام ابراز تردید کرده‌اند. پاره‌ای از این پژوهشگران بعد معنوی را که در تمامی معتقدات و باورهای اسلامی و در آفریدگار جهان و صفات و اسماء ذات مقدس الهی و در ایمان به غیب به عنوان رکن اساسی اسلام از دیدگاه قرآن کریم متجلی است، فراموش کرده‌اند. به هر حال، ضروری است که ما این موضوع را با مقدمه‌ای روشن‌گر مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم.

سنت رایج مقتضی است که اشیاء و همچنین اعمال انسانی را به دو بخش مادی و معنوی تقسیم کنیم و بر طبق چنین تقسیمی به طور کلی امور جهان دو سنخ خواهند بود: یکی امور مادی و اشتغال به این امور از قبیل خوردن، آشامیدن، ازدواج، تجارت و امثال آنها؛ و دیگر اموری که در مقابل امور مزبور قرار دارند از قبیل نماز، عبادت، فداکاری و تفکر و... قسم نخست از امور زایل‌شدنی و متناسب با جسم انسان و رغبات و امیال آنی وی است و قسم دوم پاسخگوی امیال و رغبات جاویدان روح انسانی و متناسب با قوام و دوام آن. لکن حقیقت این است که این تقسیم از دقت نظر خالی است؛ نه قابل تطبیق بر نظریات فلسفی است و نه بر تعالیم دینی و نه می‌تواند روح مؤمن را اقناع کند.

بنا بر تحلیل فلسفی، ماده عبارت است از هر موجودی که نیازمند ابعاد است یا هر موجودی که ذاتاً متحرک و حقیقتاً متطور است؛ اما مجرد عبارت است از آن موجودی که بعدی ندارد و در ذات خود نیازمند زمان و مکان و حرکت نیست. بنا بر تحلیل فوق، جمیع حرکات صادره از انسان، حتی عبادت، ایثار و احسان و تفکر... مادی‌اند؛ زیرا مثلاً تفکر در ارتباط نزدیک با سلولهای مغز انسان، که مادی است، انجام می‌پذیرد. بنابراین، فیلسوف هیچ‌گاه نمی‌تواند انفصال جسم از روح را تصور کند و صدور افعال انسانی را تنها از جسم یا روح، بدون در نظر گرفتن دیگری، برای خود ترسیم کند و برخی از این افعال را مادی و بعضی دیگر را روحی بنامد؛ بلکه فعل و انفعال و تأثر متقابل میان جسم و روح در نزد بسیاری از فلاسفه تا آن درجه است که از آن دو یک ترکیب متحد به وجود آورده است و این نظریه از ابداعات ملاصدرا است که روح در حدود جسمانی (جسمانیة الحدوث) و در بقا روحانی (روحانیة البقاء) است.

معیار صحیح شناخت مادی بودن یا روحانی بودن اعمال انسان به‌انگیزه و هدف عمل برمی‌گردد. چه بسا نمازها و صدقات و اندیشه‌هایی که از انگیزه‌های مادی نشأت گرفته و چه بسیار اعمال مادی، اجتماعی یا اداری که برای اهداف بلند انسانی صادر می‌شود و آنها را در شمار عبادات مقدس قرار می‌دهد. وانگهی آنگاه که ما همه موجودات جهان را مخلوقات خداوند می‌دانیم و جمیع جوانب و نواحی وجود انسان را پدیده‌ای حقیقی می‌بینیم که اراده پروردگار را متبلور می‌سازد، در این صورت، بسیار مشکل بتوانیم میان یک وجود و وجود دیگری فرق بگذاریم و عمل انسان و بُعدی از ابعاد وجود او را متفاوت از سایر اعمال و جوانب هستی‌اش بدانیم. به راستی، این تفریق و تمییز بسیار دشوار است.

اینک به اصل مطلب برمی‌گردیم و بعد روحی انسان را از دیدگاه اسلام مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

### ابعاد روحی انسان از دیدگاه اسلام

اسلام جمیع موجودات تکوینی را، اعم از مادی یا معنوی، مقدس می‌داند و همه را سجده‌کننده خدا و تسبیح‌کننده ذات مقدس الهی می‌شمارد. حتی شر و ضرر موجودات شریر و مضر نسبی است و اگر از آنها به جا و به اندازه استفاده شود، دیگر شر و ضرری در کار نخواهد بود. آیین مقدس اسلام به جمیع جوانب وجود انسان و همه تمایلات و رغبات وی بها می‌دهد. می‌کوشد تا انسان را با عبادات تنظیم کند و فعالیتها و کوششهای او را در صحنه حیات برنامه‌ریزی نماید و تمایلات و شهوات وی را تعدیل کند تا انسان امکان یابد نقش جهانی خویش یعنی نقش خلیفه اللهی خود را در زمین به کار بندد و با استفاده از همه ابعاد وجودی خویش بهترین و پاک‌ترین زندگی را داشته باشد و بیشترین بهره را از هستی ببرد. در چنین خطی یعنی خط ادای واجبات به همراه حیات پاکیزه کامل، هر عملی که از انسان صادر شود و هر حرکتی که از ناحیه او سرزند مقدس است و عبادت به شمار خواهد آمد. همچنین ما مشاهده می‌کنیم که اسلام به همه اعمال و کردار انسانی که از انگیزه‌ای سلیم و صحیح صادر شوند صفت و ویژگی معنوی بخشیده و به همه موجودات جهان هستی صبغه قداست زده است. پس نگوییم معنویات در اسلام ضعیف است و اهتمام اسلام به مادیات است، بلکه درست‌تر این است که بگوییم بعد معنوی در اسلام تا آن حد شامل است که هر چیزی را به معنویات متحول می‌سازد. شاید علت اینکه در تعبیر قرآنی در اغلب مواردی که، به جای روح، نفس به کار رفته همین تقارن میان روح و جسم باشد، چون آن روحی که به تصرف در امور جسم اهتمام دارد نفس نامیده



می‌شود. اما روح اسم خاص است برای تجرد مطلق که به هنگام نزول وحی و... تجلی می‌کند. همان تجردی که در برخی از آیات قرآنی مساوی با ملائکه الله است.

از ظریف‌ترین مسائلی که در احکام و تعالیم اسلامی مشاهده می‌شود این است که اسلام روی این واقعیت اصرار می‌ورزد که آنچه از زینتها، پاکیزگی و طیبات آفریده شده برای بهره‌مندی انسان است و محرّمات نیز بدین جهت حرام شده‌اند که با مقام وارسته و آراسته انسان در تضادند. اما، با همه این احوال، گهگاه از همین زینتها و طیبات به عنوان فتنه نام برده و این تأکید است بر این واقعیت که هرچه نعمتهای این دنیا فزونی یابد و هرچه اموال و داراییها زیادتیر شود و هرچه مقام و جاه گسترده‌تر گردد، واجب و ضروری است که به همان نسبت ایمان و تقوی رو به فزونی و گستردگی گذارد؛ چون، در غیر این صورت، انسان در خط انحراف از راه مستقیم قرار می‌گیرد و به مال و جاه از دیدگاه منافع شخصی می‌نگرد؛ تا آنجا که علی<sup>۴</sup> می‌فرماید:

زهد این نیست که تو مالک چیزی نباشی، بلکه زهد این است که چیزی مالک تو نباشد.

و در پرتو واقعیت انسان، واقعیت آفرینش، تفسیر معاد و اینکه جزا و پاداش همان تجسم اعمال است، ما می‌توانیم واقعیت بهشت و نعمتهایی را که خداوند برای بندگان مخلص خود و پرهیزگاران مهیا ساخته بفهمیم. قرآن کریم می‌کوشد تا به نعمتهای آخرت و ویژگیهای معنوی ببخشد، نعمتهایی چون خلود، طهارت، صفا و بی‌پیرایگی، مشمول اخوت و برادری بودن، و نبودن لغو و گناه. در عین حال رضوان و رضایت پروردگار از نعمتهای بهشتی و برترین آنها شمرده شده است. روح بزرگی که می‌گوید: «بار خدایا من تو را به جهت ترسی که از جهنم و یا طمعی که به بهشتت دارم پرستش نمی‌کنم، بلکه تو را می‌پرستم زیرا

که ذات مقدست را اهل و سزاوار عبادت و پرستش می دانم»، از بهشت و نعمتها و لذایذ بهشتی بی نیاز است. اما درباره اصل مقابله به مثل و اینکه باید تعدی و تجاوز را همانند تجاوز و تعدی متجاوز، بدون کوچک ترین زیاده روی پاسخ گفت، جزئی از نظام عمومی و گسترده ای است که برای صیانت و سلامت اجتماع انسانی و برای حفاظت انسان وضع گردیده است. ما به زودی در بخش آخر سخنرانی خود این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد و در اینجا مایلیم نکته ای را یادآور گردم که اسلام در چنین مواردی عفو و گذشت را بهتر دانسته و آن را نزدیک تر به مقام تقوی شمرده است؛ البته به این شرط که باعث تشویق طغیانگر نگردد، بلکه او را وادار سازد که به نظام عدل تن دهد. در غیر این صورت، تجاوزِ ستمگر و ظلمِ مضاعف خواهد شد. انسانی که با تسامح خویش موجب تجاوزِ مضاعفِ متجاوز شده است طرفدار ظلم و طغیان به شمار خواهد آمد.

### ج. اهتمام اسلام به امور اجتماعی

آیین اسلام، در تعالیم خود، تنها به مسائل عقیدتی و اخلاقی بسنده ننموده، بلکه، علاوه بر عنایت به امور فردی، نظام فراگیری ارائه داده است که ارتباط انسان را با دیگران و با دولت و با نظامات و مقررات اداری و قوانین بین المللی مشخص می سازد. این چنین دخالت های تفصیلی و گسترده در همه امور زندگی مجالی برای پرسش از موجبات آن فراهم می سازد و سپس این سؤال مطرح می شود که آیا می توان یک نظام دینی با ویژگی های قداست و ثبات برای اداره یک جامعه متحول و امور در حال تغییر آن وضع کرد؟ برای روشن شدن این مسأله مهم از بحث، اولاً این پرسش را مطرح می کنیم که آیا کسانی که از ادیان تنها به بُعد عقیدتی و اخلاقی آن بسنده نموده اند و یا از ادیان تنها چنین بعدی را متوقع هستند،

بر این باورند که صیانت از ایمان و محافظت از اخلاق نیکو برای کسی که در فضای خارجی هیچ‌گونه ارتباطی با چهارچوبهای متناسب با ایمان و اخلاق مزبور ندارد، امکان‌پذیر است؟ آیا برای انسانی که یک موجود واحد به شمار می‌آید نه موجود متعدد، ممکن است که روح خود را از تأثیر جسم خویش جدا و یا جسم خود را از فعل و انفعال روح خود جدا و بی‌تأثیر سازد و ایمان و اخلاقی را که از عناصر نفس‌اند از تأثیر جسم به دور نگه دارد؟

به باور ما پاسخ کاملاً روشن است. زیرا تأثیر متقابل میان تمامی ابعاد وجود انسانی امری است بدیهی و لذا برای صیانت ایمان و اخلاق به‌ناچار انسان باید به اعمال و رفتار ویژه‌ای مقید باشد و وجودش را با انسجامی متناسب با صیانت روحی مزبور به یکپارچگی برساند. قرآن کریم، مانند بقیه کتابهای مقدس آسمانی، بر این تأثیر متقابل تأکید می‌ورزد و به طور صریح اعلام می‌دارد که تکرار و تداوم برخی از اعمال زشت ایمان را از قلب انسان بیرون می‌کند.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْأَىٰ اَنْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوْا بِهَا يَسْتَهْزِئُوْنَ  
(سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند ناگوارتر بود.  
۱۰:۳۰).  
زیرا اینان آیات خدا را دروغ انگاشتند و آنها را به مسخره گرفتند.)

به راستی آیا معقول است بپذیریم که انسان در اجتماعی که مسیر عملی آن با ایمان و اخلاق وی در تناقض و تنافی است زندگی کند ولی تحت تأثیر چنین جامعه‌ای قرار نگیرد؟ انسان در آفرینش، در حیات، در نیازمندیها، در اندیشه و تفکر، و در همه جنبه‌های حیات خویش موجودی است اجتماعی و با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند تعامل و تأثیر متقابل دارد. در این صورت، آیا برای وی امکان دارد که ایمان و اخلاق و رفتار فردی خویش را از فعل و انفعالات جامعه‌اش جدا سازد؟ به باور من پاسخ این سؤال نیز روشن است. از همین روست که مشاهده

می‌کنیم اسلام بر لزوم ایجاد و تأسیس جامعه متناسب با ایمان و اخلاق و اعمال صالح تأکید می‌ورزد و صریحاً اعلام می‌دارد: **مَا آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَ جَائِعًا.**

در جمله فوق کلمه ما آمن تکرار شده است تا ما نسبت به تناقض میان ایمان و وضع نامطلوب اجتماعی، که اسلام آن را می‌بیند، آگاه شویم و بر چنین پایه و اساسی است که ما درمی‌یابیم که اسلامی که پیامبرش تأکید می‌کند «**إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**» (همانا مبعوث شدم برای اتمام مکارم اخلاق) می‌کوشد، به جهت نائل آمدن به چنین هدفی، در حیات عملی و سپس اجتماعی دخالت کند و برای چنین منظوری اصل حلال و حرام را پی می‌ریزد. لذا ما می‌بینیم که نظام قانونی گسترده اسلامی قریب نصف تعالیم اسلامی را تشکیل می‌دهد. اینک به طور سریع به بررسی پرسش مهمی که از دشواری انسجام و هماهنگی قوانین ثابت با جامعه متحول نشأت گرفته می‌پردازیم. پاسخ به این پرسش نیازمند عنایت و توجه به امور سه‌گانه زیر است:

۱. تحول و پیشرفت در حیات انسانی و در تاریخ بشری به مفهوم تعامل انسان با هستی است. انسان هر روز بر تجربه‌های خود می‌افزاید و علمش افزون می‌گردد. چیزهای جدیدی از جهان کشف می‌کند و سپس شناخت نو و معرفت جدید خویش را به کار می‌گیرد. او به کمک آگاهی تازه خود از نیروهای کشف شده هستی بهره‌مند می‌گردد و بدین ترتیب زندگی شخصی و اجتماعی خویش را در معرض تغییر و تحول قرار می‌دهد و، در تاریخ طولانی بشر، به کاری نو دست می‌زند.

پس تحول عبارت است از مطالعه سطر جدیدی از کتاب هستی و قرار گرفتن انسان در صفحه جدیدی از این کتاب. تأثیر این مطالعه به کارگیری شناخت جدید و سپس دگرگونی نشأت گرفته از آن است.

درک ما از تپطور و تحول انسان این است. موجبات تپطور و تحول

انسان از عالم دیگری به حیات او و جهانی که در آن زندگی می‌کند وارد نمی‌شود. عملی از خارج حیات انسان را دگرگون نمی‌کند. بلکه تحول یعنی کنش و واکنش میان انسان و هستی. معروف است که، اول آفرینش، انسان و جهان دو عنصر بودند که در صحنه حیات وجود داشتند. بر این دو عنصر چیزی افزوده نگردیده و چیزی هم از آنها کم نشده؛ بلکه با هر کشفی از جهان صفحه جدیدی از حیات برای انسان پدیدار گشته است.

۲. برحسب نظر اسلام، دین عبارت است از شریعتی که آفریننده جهان و انسان یعنی خدای سبحان آن را وضع کرده است. پس او، خدای تعالی، از این رو که آفریننده جهان است، تمامی ابعاد وجود عالم، ظواهر و بواطن آن، را می‌داند، نیز از این حیث که خالق انسان است، جمیع ابعاد وجود انسان، نیازمندیها و تمایلات او در علم خداوند هست. پروردگار، براساس این علم، قوانینی را در مسیر بهره‌وری از جهان و احیاء حیاتی طیب و پاکیزه و کامل وضع فرموده است. درست مثل اینکه کارخانه‌های ماشین‌سازی برای حفظ خودروها و استفاده کامل از آنها قوانین و مقررات و ضوابطی وضع نموده‌اند؛ زیرا سازنده ماشینها به چگونگی ساختمان آنها، مشخصات و ویژگیهای آنها، و بالاخره راههای استفاده کامل از آنها آگاه است.

۳. گفتیم که خداوند آفریننده هستی است و آن را می‌شناسد و برای انسان بر این اساس قوانین و رهنمودهایی وضع کرده است تا انسان بتواند در این جهان به یک زندگی پاکیزه و کامل دست یازد. بنا بر نظر اسلام، نظام و مقررات مزبور به وسیله کلماتی که از ذات مقدس احدیت صادر گشته، یعنی همان آیات قرآنی، بیان شده است. زیرا ایمان اسلامی چنین است که قرآن کریم با عین همین الفاظ نازل گردیده و این نیز در اعتقاد اسلامی معروف است که کلام خداوند از هر جهت با کلام بشر متفاوت

است.

فهم کلام بشر محدود به حدود معرفت و کمالات گوینده است و تجاوز از این حد امکان ندارد. به هر نسبت که سطح معرفت و آگاهی گوینده بالا رود به همان نسبت امکان تفسیر و توجیه کلام وی و تعمق در آن بیشتر می‌شود و بالا می‌رود و به همین دلیل است که قضات و وکلا در تفسیر قوانین به درجاتی برتر و بالاتر از فهم توده‌های مردم تعمق و ژرف‌نگری دارند. بنابراین، چون معرفت خداوند لایتناهی است و هیچ‌گونه حدی برای آن متصور نیست، می‌توان بر جمیع ابعاد و مراحل مدلولات و مفاهیم کلام الهی اعتماد کرد و هر اندازه که تحقیق و تعمق در کلام خداوند زیادتر و گسترده‌تر شود، ابعاد جدیدتر و مفاهیم تازه‌تری از آن فراچنگ می‌آید. پس کلام خداوند، از این رو، مانند پدیده‌ها و حقایق هستی است، بلکه عین حقایق هستی است، و در هر مرحله‌ای انسان از آن چیز جدیدی کشف می‌کند، همان طور که با شناخت وسیع‌تر و با کسب آگاهی‌های نوبه‌نو هر روز صفحات جدیدی از کتاب وجود و حقیقت انسان گشوده می‌شود.

پس از بیان مقدمه، اکنون به پرسش فوق بازمی‌گردیم و می‌گوییم که انسان در تعامل با جهان هستی از کنشها و واکنشهایی بهره‌مند است که شالوده پدیده تحول و تکامل را تشکیل می‌دهد. روند و جهت این تعامل و به تعبیر دیگر این فعل و انفعالات را نظام و شریعت الهی تنظیم و هماهنگ می‌کند، و این شریعت، برای هر مرحله‌ای از مراحل تکامل، تعالیم و آموزه‌های تطوریافته‌تری عرضه می‌کند که با آن مرحله‌ای که انسان در آن به سر می‌برد متناسب و هماهنگ است. بر این اساس، یک سلسله ارتباطات و فعل و انفعالات ثابت و استوار میان انسان و جهان تنظیم می‌شود و برقرار می‌گردد.

خلاصه پاسخ به پرسش این است که موارد سه‌گانه‌ای که یادآور

شدیم، هریک پشتوانه‌ای است برای اینکه ما را در صحنهٔ حیات برای کشف مراحل و حقایق جدیدتر یاری رسانند و به همین طریق است که ما می‌توانیم در عین تحولی علمی و عالمانه ویژگی قداست را برای نظامهای دینی محفوظ نگاه داریم. بدین معنی که تعالیم، آموزشها و مقررات تحول‌یافته خصلت‌های الهی خود را حفظ کرده‌اند و قداست، قوت و قیادت آنها از اصول و پایگاههای مستحکم و ثابت دینی نشأت گرفته‌اند.





## ذوق و ابتکار در دعوت<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزلُ عليهم  
الملائكةُ أَلَّا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون. نحن  
اولياؤكم في الحياة الدنيا وفي الآخرة و لكم فيها ما تشتهى انفسكم و لكم  
فيها ما تدعون (٤١: ٣٠ و ٣١).

ابتدا از پدیدآوردگان این مجلس مقدس و نورانی سپاسگزاری می‌کنم، و  
توفیق همه را از خداوند خواستارم. از این افتخار که نصیب من شده و  
فرصت سخنرانی در این محفل را به دست آورده‌ام بسیار خوشوقت و  
مفتخرم.

### استعمار فکری

یکی از نویسندگان بزرگ معاصر اسلامی به نام مالک بن نبی، که از کشور  
الجزایر است، در مقدمه یکی از تألیفات مهمش به نام *les phenomenes  
Coraniques*، یعنی پدیده‌های قرآنی، که کتابی بسیار خواندنی و از نظر  
تفکر اسلامی مغتنم است، از نوعی استعمار به نام استعمار فکری نام  
می‌برد و آن را خطرناک‌ترین نوع استعمار می‌شمارد. چه، استعمار  
سیاسی و اقتصادی، با همه تلخی و رنج آن، زودگذر است و با مبارزه

---

(۱) سخنرانی امام موسی صدر در ایران، ۱۳۴۰/۷/۷.

مردم استعمارزده پایان می‌پذیرد. ولی ملتی که اصالت فکری خود را از دست داد، این استعمار را احساس نمی‌کند، و نجات از این انحراف فکری و استعمار عقیدتی برایش سخت و آثار آن بی‌نهایت عمیق و خطرناک است.

این واقعیت، با کمال تأسف، در بین مسلمانان به شکل موحش و عجیبی وجود دارد. نویسندگان و گویندگان، متفکران و مردم عادی ما، در مسائل اجتماعی و حتی اخلاقی و تربیتی، از روشی غیر اسلامی پیروی می‌کنند، در چارچوب نظریه‌ها و حتی الفاظ دانشمندان غرب گرفتار شده‌اند، و از مطالعه نظریات و پیشنهادهای اسلام، حتی به عنوان یک نظریه، امتناع می‌ورزند. راستی جای حیرت است! مردمی دارای یک سلسله ایده‌ها و افکار ارزنده باشند ولی، در مقام عمل، نه تنها از این نظریه‌ها پیروی نکنند بلکه آن افکار و تئوریه‌ها را حتی به صورت بحث و مطالعه در نظر نگیرند! مثالی می‌زنم و یک نظریه را، که مقدمه بحث امشب من است، به عرض می‌رسانم.

### یک مثال

درباره جهان‌بینی و انسان‌شناسی نظریات گوناگون و افکار مختلفی وجود دارد. یکی از نویسندگان مشهور ایران در هر دو مورد بدبین است. جهان را پر از فساد و تباهی، مرکزی برای بیدادگری، دستگاهی دون‌پرور و دانشمندآزار می‌داند. این نوع از تفکر در ادبیات ایران زیاد دیده می‌شود. نظریه‌ها و دیدگاههای چپ و راست زیادی در این باره دیده و شنیده‌اید: انسان موجودی فاسد، ظالم و جانی بالفطره است. فقط عده‌ای نادر، با مجاهدات زیاد، خود را خوب و صالح بار آورده‌اند. یک ضرب‌المثل عامیانه تصور مردم را نسبت به سیر عالم و وضع جهان نشان می‌دهد: «هرچه آید سال نو، گویم دریغ از پارسال»!

در پاره‌ای از تئوریه‌ها اصالتی برای انسان فرض نشده، بلکه وضع اخلاقی و فکری و تربیتی او تابع شرایط اجتماعی و اقتصادی او تصور شده است. ولی، با کمال تعجب، در همین تئوریه‌ها سیر جهان به طرف کمال انکار نشده است. آیا سازنده تاریخ و محرک تکامل چیزی جز انسان است؟

در هر حال، به اسلام و نظریه‌های آن، یا به تعبیر خودمان، به اصول و احکام اسلامی مراجعه می‌کنیم و جواب این دو سؤال را جویا می‌شویم.

### جهان‌بینی اسلام

در موضوع اول، اسلام درست عکس نظریه‌های پیش‌گفته را دارد: در نظر اسلام، جهان خلقت بر پایه‌های حق و عدالت استوار است. سیر عالم به سوی کمال است. بازی در کائنات و خلق موجودات راه ندارد. حساب هر چیز با نهایت دقت روشن و مشخص است. باطل و ظلم، هرچه قوی و دامنه‌دار باشد، محو می‌شود. عدل و حق، هرچند ذره‌ای باشد، پایدار است. پیروزی نهایی از آن حق‌جویان و حق‌گویان است. به‌طور اجمال و بر حسب تناسب مقام، به چند آیه از قرآن کریم تمسک می‌جوئیم و بحثمان را متبرک و مستدل می‌نماییم.

### چند دلیل از قرآن

۱. و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لایعین (۲۱: ۱۶). (ما این آسمان

و زمین و آنچه را میان آن دو است به بازیچه نیافریده‌ایم).

در یکی دو آیه بعد چنین آمده است:

بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون

(۲۱: ۱۸). (بلکه حق را بر سر باطل می‌زنیم تا آن را درهم کوبد و باطل

نابودشونده است. و وای بر شما از آنچه به خدا نسبت می‌دهید).

در آیه بعد دیده می‌شود:

ما خلقناهما الأ بالحق و لكن اکثرهم لا یعلمون (۴۴:۳۹). (آنها را به حق آفریده‌ایم، ولی بیشترین نمی‌دانند).

که با صراحت مدعای بالا را توضیح می‌دهد. مطالعه در معنای این آیه کریمه، محیط جهان و قوانینی را که بر جهان خلقت حکومت می‌کند از نظر قرآن روشن می‌گرداند، و به درستی نمودار می‌سازد که عمل باطل و بیداد عملی است بر خلاف محیط عالم، حرکتی است بر خلاف جریان خلقت، و در نتیجه ناپایدار است.

آیاتی که با همین مضمون در قرآن کریم وارد شده بسیار است و همین الفاظ نیز بارها تکرار گشته است.

۲. شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم (۳: ۱۸). (الله حکم کرد - و فرشتگان و دانشمندان نیز - که هیچ خدایی برپای‌دارنده عدل جز او نیست. خدایی جز او نیست که پیرومند و حکیم است).

این آیه و نظایر آن دلیل بر عدل الهی و مثبت یکی از اصول مذهب شیعه است: اصل عدل، که در نزد شیعه و پاره‌ای دیگر از فرق مسلمین از اصول دین است. در این آیات و بر اساس این اصل، حکومت عادلانه و قوانین عادلانه خلقت که بر جهان حکم فرما است گوشزد شده است، تا روشن شود که بقا و ثبات از آن اعمالی است که با اساس خلقت و قوانین جهان تطبیق کند. برعکس، آنچه با این اساس مطابقت نکند، یعنی بیدادگری، باطل، و کارهای ناصواب، در جهان محو می‌شود و ناپایدار خواهد بود، هرچند مدتی به طول انجامد. هم‌اکنون کاخهای بلند دانش، تمدن امروز جهان، آزادیها، حقوق بشر، افکار گرانبهای دینی و اخلاقی، یعنی سرمایه‌های اصیل بشریت، نتیجه فعالیتها و تلاشهای میلیونها نفر از افراد انسان است. هریک در بنای این کاخ، سنگی گذاشته و در این راه قدمی برداشته است. با ابقای این سرمایه‌ها تلاشهای آنان همه باقی است، ما از

آنها منتفع و بهره‌مندیم، و آنان از اجر الهی و اجتماعی بی‌نصیب نخواهند بود. پس کسی که طالب بقا و ابدیت است، چاره‌ای جز پیروی از حق و عدالت و تلاش در این راه ندارد. به تعبیر قرآن کریم، این وَجْهُ الرَّبِّ است که باقی است:

کل من علیها فان. و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام (۵۵: ۲۶ و ۲۷).  
(هرچه بر روی زمین است دستخوش فناست، ذات پروردگار صاحب جلال و اکرام توست که باقی می‌ماند).

۳. و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر أن الارض یرثها عبادى الصالحون (۱۰۵: ۲۱). (و ما در زبور - پس از تورات - نوشته‌ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد).

ستمکاران، مردان ناصالح، افراد منحرف، دشمنان انسانیت و حق و عدالت، همه و همه شکست خواهند خورد. اگر چند روزی امواجی در دنیای هستی ایجاد کنند و سر و صدایی به وجود آورند، موقتی است. به‌زودی شکست می‌خورند و جهان را و هر چه در اوست، به شایستگان، حق‌پرستان، و صالحان خواهند سپرد. در روایات اهل بیت<sup>ع</sup> این آیه بر حکومت مهدی موعود سلام الله علیه تطبیق شده است. آری، در آن روز، جهان متکامل و پیشرفته، که از اشتباهات و لغزشهای خود سرخورده و خسته شده است، تشنه‌ی تعلیمات حقیقی اسلام و مشتاق حکومت عادل است، و دعوت حضرت ولی عصر<sup>ع</sup> را با نهایت رغبت خواهد پذیرفت. اصولاً انسانیت به طور دائم در حال تجربه است. چندی به راهی می‌رود، روشی انتخاب می‌کند، و بعد از مدتی تجربه باز می‌گردد یا آن راه را صحیح و رفتنی تشخیص می‌دهد. تکامل انسان به همین معنی است، و بالاخره هم انسان، با کمک علم و تجربه، بر بام جهان برآمده، خلیفه الله در زمین خواهد شد. آنچه مورد بحث ما بود، این قسمت از آیه کریمه است که پیروزی و آینده از آن نیکان است، و جهان به سوی حق و حقیقت و پیروزی حق‌جویان و حقیقت‌طلبان پیش می‌رود.

۴. در ابتدای سوره قصص چنین می‌خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم. طسم. تلك آيات الكتاب المبين. نتلوا عليك من نبأ موسى و فرعون بالحق لقوم يؤمنون. ان فرعون علا في الارض و جعل اهله شيعا يستضعف طائفة منهم يذبح ابناءهم و يستحيى نساءهم انه كان من المفسدين. و نريد ان نمُنْ على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين. و نمكن لهم في الارض و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون» (۲۸: ۱-۶). (به نام خدای بخشاینده مهربان. طا. سین. میم. این است آیات این کتاب روشنگر. برای آنها که ایمان می‌آورند داستان راستین موسی و فرعون را بر تو می‌خوانیم. فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت. فرقه‌ای را زیون می‌داشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت، که او از تبهکاران بود. و ما برآئیم که بر مستضعفان روی زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم و آنها را در زمین مکانت بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان چیزی را که از آن می‌ترسیدند نشان دهیم.)

باید دانست که اصولاً قرآن کتاب داستان و تاریخ نیست بلکه کتابی دینی و تربیتی است. قصه‌هایی که قرآن نقل می‌کند به منظور ذکر عجایب و حوادث و اتفاقات غیر قابل تکرار و نادر یا تصویر صحنه‌ای دراماتیک که اهمیتش در کم‌یابی آن است نیست و به این منظور قصه نمی‌گوید؛ بلکه صحنه‌ای را نشان می‌دهد که مردم عبرت گیرند، روش صحیح بیاموزند، تربیت شوند و قصه را تکرار کنند. در آیات یادشده و بعد از این آیات، داستان موسی و فرعون آمده است. کار سلطنت فرعون بسیار بالا گرفت. او برای تحکیم موقعیت خود، به شیوه امروز امپریالیسم، میان مردم اختلاف انداخت و برای نابود کردن بنی اسرائیل و برای در امان ماندن از خطر پیش‌بینی‌شده (بر حسب پیشگویی منجمان و کاهنان)، آنان را خوار ساخت، پسران آنها را می‌کشت، و زنانشان را زنده نگاه می‌داشت. بدیهی

است که این کار مستلزم تفتیش بسیار دقیق زنان حامله و کنترل منزلهاست. قرآن صحنه‌ای را در جلو چشم مجسم می‌سازد که نهایت ذلت و بیچارگی بنی‌اسرائیل از آن مشاهده می‌شود؛ صحنه‌ای که بدتر و ظالمانه‌تر از آن وجود ندارد و امید نجات و پایان یافتن آن به ذهن خطور نمی‌کند.

اما سنت جهان و اراده الهی بر این تعلق گرفته که ظلم پایدار نماند و مظلومان، هرچند خوار و زبون، پیروز شوند و پیشوایان مردم و صاحبان زمین گردند. کیفیت اجرای این اراده الهی بسیار ساده صورت گرفت:

مادر موسی حامله شد. حمل او معلوم نبود (چه بسیار زنها که به علت بزرگی لگن خاصره، حملشان واضح نیست). موسی، در غفلت مأموران فرعون و دور از چشم آنان، به دنیا آمد. جهان روشن در برابر دیدگان مادر بیچاره تاریک شد. مرگ حتمی در انتظار این نوزاد است. فرار هم ممکن نیست. یک راه وجود دارد که احتمال مرگ کمتر از صددرصد است: باید او را در صندوقی گذاشت و به نیل افکند. همین کار را کرد. کودک، بدون آن‌که معلوم شود از بنی‌اسرائیل است یا از دیگر مصریان، یا از سرچشمه‌های اصلی رود نیل، از جلو قصر فرعون عبور کرد. فرعون امر کرد آن را بیاورند. طفل زیبایی از دریا به دست آمده مورد تعلق خاطر زن فرعون و خود او واقع شد. او را بزرگ کردند. موسی از آب درآمد... و کار به هلاکت فرعون انجامید.

قرآن این صحنه عجیب را به یاد ما می‌آورد. ملتی تا این حد ضعیف و خوار! حکومتی تا این درجه ظالم و استوار! اما چه سود؟ سیر عالم، قوانین خلقت، و اراده الهی بر پیروزی این ملت مظلوم و نابودی ظالمین تعلق گرفته است.

با این دستور العمل، سیر جهان و قوانین عالم با روشنی بی‌نظیری در برابر چشم ما قرار می‌گیرد، و نظریه قرآن در خصوص جهان واضح

می‌گردد:

ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا و  
لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون (۴۱: ۳۰). (بر آنان که گفتند:  
پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود آیند که مترسید و  
غمگین مباشید، شمارا به بهشتی که به شما وعده داده شده بشارت است.)  
ملائکه، به هر معنی که باشد، جلوهٔ ملکی و مظهر آن در عالم طبیعت،  
همان قوای کون است. همراهی ملائکه و کمک آنان، همان همراهی و  
مساعدت قوای کون و نیروهای موجود در این جهان است. شاید ملائکه  
مدبّرهای این نیروها باشند.

به هر حال، در این آیات به کسی که در راه حق قدم بردارد و در این راه  
استقامت کند مژده داده شده است که کلید قوای عالم در تصرف اوست،  
او را یاری می‌کنند، و سبب پیروزی و موفقیت نهایی او خواهند بود.

به تعبیر امام علی<sup>ع</sup>: لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله امله. در راه حق و  
آیین راست نباید از تنهایی وحشت داشت. باید در این راه قدم برداشت و  
استقامت کرد. در این صورت قوای فعّالهٔ عالم به مساعدت انسان  
می‌شتابند و به پیروزی وی کمک می‌کنند: کسانی از گوشه و کنار، در میان  
مردم، دور و نزدیک، مساعدت می‌کنند! افکار عمومی، وجدان مردم  
آگاه، تسهیلات و توفیقاتی که در اثر کارهای خیر نصیب انسان می‌شود،  
این همه، همان قوای همراه و مظهر یاری ملائکه هستند. نتیجه آنکه جهان  
و قوای آن در یاری خوبان و راهروان طریق حقیقت است.

نکتهٔ قابل توجه آنکه حق جویی و صلاح و درستی، باید با استقامت  
همراه باشد. چه، در یک محیط فاسد، صلاح و صحت یک فرد مشکل  
است. زیرا فساد و صلاح طبقات یک جامعه، درست همانند مرض و  
سلامت اعضای بدن انسان، در یکدیگر مؤثر است. پس اگر یک فرد یا  
یک طبقه از طبقات جامعه بخواهد درست بماند، نمی‌تواند به درستی



شخص خود، آن هم با اراده خالی از استقامت، باقی بماند و از سیل فساد در امان باشد. چه، در این صورت، دیر یا زود، فساد او یا نسل بعد از او را در بر خواهد گرفت. اما اگر استقامت کرد، به کمک ملائکه الله، در هدف خود پیروز، و درستی و صلاح او در سایر طبقات و افراد جامعه مؤثر خواهد شد.

این قسمتی از شواهد قرآن درباره جهان بینی اسلام بود که به طور مختصر عرضه شد. اینک سؤال دوم را مطرح و انسان شناسی را از نظر اسلام مطالعه می کنیم.

### انسان شناسی اسلام

از نظر اسلام، انسانها همه خوب و بر فطرت پاک خلق شده اند. چه بسا منافع شخصی و فساد محیط از بروز آثار این فطرت جلوگیری می کند و انسان مرتکب ظلم یا فساد می شود. ولی، حتی در همان حالت، فطرت وی او را به صلاح دعوت می کند. گاهی منافع مادی انسان را از تشخیص خوب و بد باز می دارد و حتی در داوری اشتباه می کند. ولی در مواردی که منافع مادی وجود نداشته باشد، حکم فطرت، کاملاً واضح، خودنمایی می کند.

همین فطرت سبب پیروزی حق در جهان، سبب به وجود آمدن افکار عمومی، و سبب ایجاد وجدان جهانی می گردد. و بالاخره همین فطرت ضامن پیروزی پیغمبران در دعوت مردم به حق می شود. قرآن کریم در این باره می فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (۳۰: ۳۰). (به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست.)

پس اسلام خلقت هر کس را بر اساس دین حنیف می داند، و این اساس

را هم تغییر ناپذیر می‌شمارد. خوب دقت کنیم. دعوت پیغمبران و همهٔ مردان حق دعوتی بر خلاف رغبت انسانها است و تا اندازه‌ای آزادی را محدود می‌کند. پس چرا مردمان با نهایت اخلاص به آنها می‌گروند و در این راه جهاد و فداکاری می‌کنند؟ این مسأله، به‌خصوص در مردمانی که هنوز درک اجتماعی ندارند و اثر این تعلیم را در سعادت اجتماعی و بالتیجه در آسایش فردی خودشان درک نکرده‌اند، بسیار قابل مطالعه است، و جز بر اساس همین نظریه، یعنی فطرت صحیح انسان، قابل حل نیست.

برای اثبات این مدعا، یعنی نظریهٔ انسان‌شناسی اسلام، از همهٔ استدلالات سابق می‌توان کمک گرفت. چه، انسان جزئی از جهان است و از نظر اساس و پایهٔ خلقت، تابع کل خود است. به عبارت روشن، انسان یکی از اجزاء مابین السموات و الارض است و چنان که در آیهٔ اول دیدیم، خلقت آنها بر اساس حق استوار است.

با بررسی در دو اصل پیش‌گفته، ممکن است تفکر ما نسبت به راهی که می‌رویم و وظیفه‌ای که در برابر جامعهٔ خود داریم تغییر کند. در راه خدمت‌گزاری و دعوت به حق و صلاح دلیرتر شویم، وصول به هدفهای انسانی در نظرمان آسان‌تر گردد، و در نتیجه با نیروی بیشتر و با امیدواری زیادتری به کار پردازیم.

جهانی داریم که پایه‌های آن حق و عدالت و سیر آن به طرف کمال است. حق هرچه کوچک باشد، باقی می‌ماند. ظلم و باطل هرچه زیاد و بزرگ و پر سر و صدا باشد، نابود و محو می‌گردد. آینده به نفع صالحان و حق‌جویان است. مردم دارای فطرت خوب و نهاد پاک هستند. پس وقتی آنها را دعوت به خیر و حق می‌کنیم، در قلب آنها قدرت پذیرش به نفع حقیقت وجود دارد. یاری و هم‌صدایی، که همان فطرت مردم است، به ما

کمک می‌کند، مخاطب ما را به طرف هدفهای مقدّس، هرچند سخت باشد، دعوت می‌نماید، و پیروزی ما را آسان‌تر می‌سازد. پس جهان و قوای آن، ملائکه الله، و فطرت انسانها، همه، در راه خیر کمک می‌کنند و دعوت حق را به نتیجه می‌رسانند.

دوستان و برادران محترم، دعوت و جهاد در راه صلاح و اصلاح، وظیفه همه ماست و اختصاص به طبقه‌ای خاص ندارد. «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة» (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۸). کوتاهی در این راه منتهی به فساد و تباهی خود ما و خانواده ما می‌شود. کافی نیست کسی بگوید: «من خودم خوبم، از فساد امتناع می‌کنم و به وظایف خود عمل می‌نمایم. گناه دیگری را هم بر من نخواهند نوشت، پس به دیگران کاری ندارم و سلامت و تقوای خود را نگاهداری می‌کنم». نه... این کافی نیست. فساد در جامعه به یک طبقه اکتفا نمی‌کند. چون مرضی مسری همه را فرامی‌گیرد و به خانه شما هم داخل می‌شود. خانواده و فرزندان شما را در جلو دیدگان شما در خود غرق می‌سازد و رفته‌رفته خود شما را هم فرا خواهد گرفت. یکی از شعرای معاصر عرب می‌گوید:

انا حتفهم الج البیوت علیهم اغری الولید بسبهم و الحاجبا

هرچند مقدمه بحث به طول انجامید، ولی، چون این طرز تفکر در عمل خود من بسیار مؤثر بوده است، خواستم که به دوستان اهدا کنم.

### جهان آماده پذیرفتن دعوت اسلامی است

آمادگی جهان برای قبول دعوت اسلامی را از دو جنبه کمی و کیفی مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

### آمادگی کمی

از نظر کمیت، یکی دو مورد را به عرض می‌رسانم، تفصیل آن را در کتاب المسلمون فی العالم الیوم، که در پنج مجلد طبع و منتشر شده است، می‌توان دید. در این کتاب به خوبی مشاهده می‌شود که اسلام در پنج قاره چگونه می‌خیزد و پیش می‌رود.

در بسیاری از کتابها، مثل کتاب سالنامه دنیای اسلامی، تألیف پروفیسور لویی ماسینیون، مستشرق معروف فرانسوی، می‌خوانیم و از اطلاعاتی که مسافران لبنانی برای خود من می‌آورند استفاده می‌شود که سالانه متجاوز از ششصد هزار نفر در آفریقای سیاه مسلمان می‌شوند. چه بسا یک تاجر پبله‌ور وارد دهی می‌شود و بعد از فروش متاع خود همه ده را مسلمان می‌کند. در کشورهای آفریقایی جدید الاستقلال، که کارهای مردم به عهده خودشان واگذار شده است، احساس می‌کنند که با دینهای ملی خودشان نمی‌توانند به وظایف اجتماعی خود بپردازند و، بر اثر ارتباط با جهان، سخافت و خرافاتی بودن دین محلی‌شان معلوم گشته است. از این رو و به اجبار، به دینهای جهانی روی آورده‌اند. دین مسیح را هم متأسفانه با تجربه دریافته‌اند که وسیله امپریالیسم اروپایی شده است. بنابراین، خواه‌ناخواه به طرف اسلام رو می‌کنند. در قسمتهای جنوبی هند درست همین وضع دیده می‌شود.

در آمریکای شمالی، بر حسب آمار دقیق، در حدود بیست میلیون مسلمان وجود دارند که غالباً سیاه‌پوست‌اند و با تعلیمات غلطی ایمان آورده‌اند. مخالفت اسلام با تبعیض نژادی در جلب این طبقه محروم بسیار مؤثر بوده است.

در ژاپن و شبه‌جزیره مالزی و برمه و حتی اروپا، رغبت عجیبی به اسلام مشاهده می‌شود. در یک گزارش دبیر اول اتحادیه جوانان کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، از توجه و تمایل شدید جوانان به

اسلام شکایت شده است. در کتابهای جدید اروپایی علاقه و اهتمام بسیار زیاد دانشمندان رشته‌های مختلف حقوق و فلسفه به دین اسلام به چشم می‌خورد.

### آمادگی کیفی

اما از نظر کیفیت، متأسفانه، باید اعتراف کرد که یک اکثریت قابل توجه که شاید تعدادشان از ۸۵٪ بیشتر باشد، به کلی از تعالیم اسلام بی‌خبرند. در این عده دین به صورت ناسیونالیته‌ای درآمده است. او خود را مسلمان می‌داند، همان‌طور که خود را مثلاً عرب یا ترک می‌شمارد. به این ملیت پایبند است و از او دست برنمی‌دارد، هرچند از خصوصیات او بی‌خبر است. این نوع از نگرش در میان زنهای مسلمان بیشتر رایج است. خانمها، که مدرسه اول تربیت و پایه اول سلامت بشری‌اند، به کلی از تکالیف و واجبات خود بی‌خبرند.

گروه دیگر، روشنفکران مسلمانند که از تعالیم دور و دراز فلسفه‌های جدید مطلع و چه بسا بدان پایبندند، اما فکری نادرست از دین خود دارند و، در حقیقت، این بی‌خبری آنها را منحرف کرده است.

آمادگی کیفی برای قبول دعوت اسلامی در این جمعیت، امروز به صورت عجیبی درآمده است. بنده به هر دسته‌ای که برخوردیم، چه جوان و چه پیر، آنها را مشتاق و تشنه دانستن و دریافتن تعالیم دینی خود دیده‌ام. و بسیاری از آنها را دیده‌ام که با حسرت از انحراف و بی‌خبری خود یاد می‌کنند.

در این قسمت بخشی از مشاهدات و اقدامات خود را به عرض می‌رسانم، که سند زنده و شاهد صدقی بر آمادگی همه طبقات مسلمان برای پذیرفتن تعالیم دینی است. این اقدامات تجربه‌ای است که این جانب، در مدتی کمتر از دو سال، در شهر «صور» لبنان اندوخته‌ام و

بانهایتِ وضوح احساس کرده‌ام که در صورتی که سبک دعوت متناسب با زمان باشد و نیز، با توجه به احتیاجات روحی مردم، اسلام جامع و کاملی عرضه شود، اثر بسیار خوبی می‌توان گرفت، و همه طبقات، حتی عنان‌گسیختگان و بی‌خبران، دعوت را می‌پذیرند. به طور خلاصه، با کمی ذوق و اندکی استقامت، نتایج گرانبهایی می‌توان گرفت، به‌ویژه اگر اخلاص در نیت، که شرط اساسی هر نوع دعوتی است، فراهم گردد.

### شیعه لبنان

شیعه در لبنان در حدود سیصد و چهل هزار نفر و، بر حسب آمار رسمی، ۱۹/۹۹ درصد از مردم این کشور را تشکیل می‌دهند، که سومین طایفه مذهبی به شمار می‌روند. رئیس مجلس شیعه است. در مجلس نوزده نماینده دارند و معمولاً یک‌پنجم از وزرا و باسوادان عالی‌رتبه دولت باید شیعه باشند. این سنت سیاسی، مذهب و منافع اجتماعی را در هم آمیخته و مذهب را کاملاً به صورت یک ناسیونالیته، که خالی از منافع مادی و سیاسی هم نیست، درآورده است.

این طایفه مذهبی، به علت سوابق تاریخی، از عقب‌افتاده‌ترین طوایف مذهبی لبنان به شمار می‌رود. قرن‌ها خلافت عثمانی، با استبداد سیاه خود، این اقلیت را فقیر، بی‌سواد و منکوب نگاه داشته است. پس از آن‌که امپریالیسم فرانسه جایگزین آن حکومت گردید، حالت رقت‌آور این طایفه را همچنان تیره نگاه داشت و حتی شاید تشدید نمود. در دوره استقلال لبنان هم متأسفانه بقایایی از فتودالهای متنفذ به تلاشهای خود ادامه دادند و مزید بر علت شدند.

تا چند سال قبل، در بیروت، کلیه روزنامه‌فروشها، واکسیها، حمالها، مأموران آسانسور و گارسونها شیعه بودند.

دعوت، اگر صحیح و توأم با عمل نباشد و وضع اجتماعی دعوت‌کننده

یا هم‌مذهبان او بد باشد، کم‌اثر خواهد بود. اصولاً یکی از بزرگ‌ترین دلایل برای بطلان ادعای دعوت‌کننده، همان وضع اجتماعی اوست. آخر چطور ممکن است که مردم، ادعای مسلمانی را که اسلام را ضامن سعادت دنیا و آخرت می‌داند باور کنند در حالی که فقر و جهل و مرض و کثافت آنها را فراگرفته است، و اخلاق تجار و روش جوانان و معامله‌زنان و رفتار سیاستمداران همه فاسد و منحرف باشد؟ این خود سند بی‌اعتباری مدعای هر دعوت‌کننده‌ای است.

### امام شرف‌الدین

مرحوم آیت‌الله مجاهد سید عبدالحسین شرف‌الدین و سایر رهبران روشنفکر مسلمان به این اصل توجه نمودند و با تأسیس «الکلیة الجعفریة» در شهر صور تا حدودی سعی در جبران این نقیصه کرده‌اند. در حال حاضر دهها انسان تحصیل‌کرده، که بسیاری از آنها به خدمات اجتماعی بزرگی مشغول و شاغل مناصب مهمی هستند، در طایفه مذهبی شیعه لبنان دیده می‌شوند. قسمت عمده این خدمت عظیم حاصل مجاهدت مرحوم شرف‌الدین و رهبران بیدار شیعه لبنان و نتیجه فعالیت «الکلیة الجعفریة» و «الکلیة العاملیة» است. در این باره جمله‌ای از آن پیشوای عالی‌قدر معروف است: لا یتشر الهدی الا من حیث انتشر الضلال (هدایت صورت نمی‌گیرد، مگر از همان جایی که گمراهی آغاز و منتشر شده است)، که خود از روح بزرگ و فکر بلند و ذوق سرشار او حکایت می‌کند، و خود دستور العملی بسیار ارزنده است.

آری، فرهنگ روزی سبب انحراف جوانان و زمامداران ملت مسلمان بوده است. امروز باید این عامل بزرگ را در راه اصلاح ملت مسلمان به‌کار انداخت. بی‌سوادی ۸۵٪ ملت ما، بزرگ‌ترین ننگ و بزرگ‌ترین سند دروغ‌گویی یک مبلغ دینی است که دین خود را سبب سعادت‌مندی

ملتها می‌شمارد. نباید در این راه تلاش کرد و به هر دعوتی که برای مبارزه با جهل می‌شود، از هر راه، کمک نمود. چقدر تعجب آور است که اسلام طلب علم را فریضه بداند اما بی‌سوادترین مردم مسلمانها باشند! نظافت را از ایمان بشمارد اما کثیف‌ترین مردم، کوچه، خانه و بیچه‌ها، از آن ما مسلمانها باشد!

بالا بردن سطح اجتماعی و کمک به دنیای مردم، که خود از تعالیم دین اسلام است (من اصیح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳)، در عین حال، سبک جالب و مؤثری برای تأثیر دعوت است، که مورد تجربه و مدعای ماست.

برای ادامه خدمات امام شرف‌الدین و رفع عقب‌ماندگیهای اجتماعی شیعه، اقداماتی در شهر صور لبنان به عمل آورده‌ام که چند قسمت آن به عرض می‌رسد.

### مبارزه با گدایی و فقر

در این شهر، که مرکز جبل عامل است، مشاهده می‌شد متجاوز از صد و بیست نفر گدا در کوچه و بازار به گدایی می‌پردازند، و این خود ننگی بزرگ و سندی بر محکومیت مذهب ما بود، خصوصاً که در سایر طوایف مذهبی گدا نیست یا بسیار کم است. در راه مبارزه با گدایی و علاج سایر مشکلات اجتماعی، جمعیت خیریه‌ای به نام «جمعیه البرّ و الإحسان» به شکل تعاونی به وجود آمد. اعضای جمعیت شهریه‌ای در حدود یک لیره لبنانی (۲۵ ریال) می‌دهند و در اول سال هیئت مدیره را انتخاب می‌کنند. این جمعیت زیر نظر مردم خدمت می‌کند و پنج کمیسیون فرعی دارد: بازرسی، طرح و برنامه، مالی، تبلیغات، مجالس مذهبی. کمیسیون بازرسی همه گداها را شناسایی کرد. این افراد چند طبقه بودند: کسانی که اندوخته مالی داشتند و رباخواری می‌کردند، کسانی که توانایی کار کردن



داشتند، کسانی که خویشان توانگر داشتند، و بالاخره مستمندانی که از هر جهت منقطع بودند. دسته اول از هر نوع کمک باید محروم می شد تا این مرض اجتماعی و ننگین در روحشان معالجه شود. برای دسته دوم فعالیت شد تا به کار اشتغال یابند. برای دسته سوم، با تماس با خویشاوندانشان، ترتیبی داده شد که از طریق آنان امرار معاش کنند. برای دسته چهارم، که در حدود پنجاه خانوار هستند، شهریه، لباس، غذا و دارو در نظر گرفته شد و مقرر گردید تا در ایام شادمانی نیز به آنان عیدی داده شود. پس از این تصمیم، در یک جلسه عمومی، که از طرف جمعیت برگزار گردید، این جانب، طی سخنانی مفصل، ضمن تشریح روایات متعددی که در باره منع گدایی و مضرات اجتماعی آن وارد شده‌اند، پس از اعلان وضع فقیران و کمکهای مقرر و آمادگی جمعیت برای خدمت به فقیرانی که معرفی شوند، صدقه را تحریم کردم. از مردم تقاضا نمودم به فقرا صدقه ندهند و در عوض صدقات را در صندوقهای بیست‌گانه جمعیت، که در بیست نقطه شهر قرار داده شده بود، بریزند.

با کمال تعجب، همکاری مردم بلافاصله ریشه گدایی را از بیخ برکنند، و بازار و خیابانها از این پدیده ناهنجار پاک گردید. اکنون، علاوه بر کمک به عائله فقیرها، سعی در ساختمان یک کانون اجتماعی می شود که برای یتیمان و فقیران، مسکن و کارآموزی تأمین کند، آنان را آموزش دهد و، با تهیه ادوات دستی ساده، آنان را قادر سازد تا بتوانند ظرف یکی دو سال سرمایه‌ای تهیه کنند و از فقر و فلاکت رهایی یابند. این جمعیت تلاشهای زیادی برای به مدرسه فرستادن کودکان پراکنده و کوچه‌گرد، کمک به بیماران ضعیف الحال، ایجاد مجالس منظم سوگواری و شادمانی، و نیز نظیف و پاکیزه نگاه داشتن سطح شهر می نماید.

از همین پولهای جزئی، بودجه سال ۱۹۶۹ جمعیت، در حدود چهل هزار لیره، یعنی صد هزار تومان، تأمین شده است. در صندوق جمعیت،

پولهایی که به صورت نذر، کفاره، وصیت، و حتی اوقافی که در این مدت کوتاه برای جمعیت صورت گرفته، ریخته می‌شود. جمعیت به فقیرانی که آنها را از عائله جمعیت می‌داند، بدون توجه به مذهب و صرف‌نظر از آن که شیعه یا سنی یا مسیحی باشند، کمک می‌کند. این روش آن‌قدر جلب اعتماد کرده است که همه مردم، از هر فرقه و دسته، به آن کمک می‌کنند. مثلاً در روزهای آخر اقامت من یک نفر از شخصیت‌های مسیحی به نام «رفله منصه» نزد من آمد و دو ششم از کارخانه یخ‌سازی خود را وقف جمعیت کرد. دو نفر طبیب مسیحی مجاناً مریض‌های جمعیت را معالجه می‌کنند. روش بنده در معالجه این مشکل اجتماعی و روش جمعیت آن‌قدر در افکار جوانها اثر گذاشت و جامعیت تعالیم اسلامی را نشان داد که به‌طور بسیار محسوسی توجه آنها را به دین و مسجد و مجالس دینی جلب و نگاه آنها را به دین عوض نمود. عده زیادی از اعضای جمعیت را جوانان، معلمین مدارس، و طبقات روشنفکر تشکیل می‌دهند. داستان جمعیت ما جوابی عملی و قانع‌کننده به آنهایی بود که دین را با ترک دنیا و انزعال مترادف، و روحانی را به مسائل اجتماعی بی‌علاقه و حتی مسبب فلج کردن فعالیت‌های مثبت می‌دانستند. خوش‌بینی که از این راه پدید آمد، افکار را برای قبول سایر تعلیمات دینی آماده نمود.

### قصه زن در لبنان

در باره خانمها و تعلیم و تربیت دینی آنها قصه ما جالب‌تر بود. برخلاف تصور معروف، که زن را در ایران افراطی‌تر از زن در همه جهان می‌شناسند، زن در لبنان بسیار تندروتر و بی‌بندوبارتر از زنهای ایرانی است. در لبنان مسأله حجاب و بی‌حجابی زن مطرح نیست، داستان برهنگی زن یا به تعبیر عربها «خلاعت» مورد مطالعه قرار می‌گیرد. علت این افراط، گذشته از نزدیکی لبنان به اروپا، روش مقامات مسئول و

متنفذان و سرمایه‌داران بزرگ است. این دسته با زن تجارت می‌کنند. تجارت با زن تنها به معنای معروف این کلمه نیست. بلکه مجله و روزنامه یا فروشگاه‌هایی که با عکسهای نیمه‌عریان زن و فروشندگان زیبا سطح فروش خود را بالا می‌برد، با زن تجارت می‌کند. در لبنان برای جلب سیاح سعی می‌شود لباسهای زنها در خیابان، در مجالس، هتلهای، کناره‌های دریا، فروشگاهها، تفریحگاهها و حتی در ادارات دولتی طوری طراحی شود که غریزه بینندگان را به بهترین وجهی ارضا کند. بنابراین، اگر شنیدیم که مسابقه ملکه زیبایی نیز گاهی در لبنان انجام می‌گیرد تعجب نمی‌کنیم. تهیه لباسهای آخرین مد و افراط در تعدد و تنوع لباس خانمها، بزرگ‌ترین رقم بودجه خانواده‌ها را تشکیل می‌دهد. در نتیجه، بی‌پروایی و برهنگی زن در لبنان با هیچ کشور شرقی قابل قیاس نیست. آنچه خطر این بی‌پروایی را می‌افزاید، مسئله بی‌سوادی و تهی مغزی و دور بودن آنها از تعالیم اخلاقی و دینی است. این امر زره و وسیله دفاع زن را در برابر سیل فساد و هجوم شهوات از او می‌ستاند. مشکلات خانوادگی و اختلالات بی‌حد و حصری که در این کشور مشاهده می‌شود، یکی از آثار این روش است. در بی‌خبری و دوری زنها از تعالیم دینی مشاهدات حیرت‌انگیزی دارم که از حوصله این بحث خارج است. این دورنمایی از وضع زن در لبنان بود که به عرض رسید. حال وظیفه چیست؟

### چه باید کرد؟

باید سطح فکری و تربیتی خانمها را از لحاظ دینی و اخلاقی بالا برد تا خطر لغزش در آنها کمتر شود و آنها چون کاهی ملعبه کوچک‌ترین باد نشوند. اما چون خانمها در لبنان، بر خلاف خانمها در ایران، به هیچ وجه در مسجد و مجالس عزاداری شرکت نمی‌کردند، تأمین این منظور بسیار مشکل بود. به علاوه، چون شخصیت خانمها غالباً با زیبایی و تظاهر

به تجمل و مد آمیخته بود، ترس از دعوت به پوشیدگی و حجاب سبب شده بود که از روحانی و دعوت دینی فاصله گیرند، و از اول الف را نگویند تا مجبور به ادای سایر حروف نگردند. این عوامل، که دعوت خانمها به تعالیم دینی را بسیار مشکل می‌ساخت، بنده را مجبور کرد در حدود یک سال مطالعه کنم. نتیجه مطالعات این شد که دعوت دینی را به طور غیرمستقیم شروع کنیم. به این صورت که نخست «جمعیت برّ و احسان» اعلان کرد خانمها هم حق دارند در «جمعیت» عضویت داشته باشند. با تبلیغاتی که شد، در مدتی کوتاه، متجاوز از دویست نفر زن عضو جمعیت شدند و در اول سال، خودشان هشت نفر اعضای هیئت مدیره را انتخاب کردند. فعالیت خانمها در امور خیریه، به علت روح مردم‌دوستی و زیادی عاطفه، افزایش گرفت تا آنجا که برنده جایزه فعال‌ترین عضو در سال ۱۹۶۰ یکی از خانمها بود. برای تشدید و ازدیاد علاقه خانمها به اهداف و افکار جمعیت، توزیع شهریه فقرا و رسیدگی به حال خانواده‌های فقیر را دو بار در هر ماه بر عهده خانمها گذاشتیم. مشاهده مناظر فقرا و رضایت روحی که در اثر رسیدگی و ملاحظت با مستمندان در این خانمها به وجود آمد، شخصیت اصلی خانمها یعنی روح انسانی را در آنان زنده کرد و به خوبی درک کردند که به‌جز زنانگی و مدیرستی و لباس خوب پوشیدن، شخصیتی دیگر هم می‌توان داشت، و این شخصیت عظمت و ثبات و لطف بیشتری دارد.

خانمهای عضو جمعیت رفته‌رفته جلسات سخنرانی ماهانه، نماز جماعت روزهای جمعه و مجالسی ویژه اعیاد و وفیات برپا نمودند و، پس از یک سلسله بحث و گفتگو، در لباس پوشیدن حد متوسطی انتخاب کردند. امید به آینده این خانمها بسیار زیاد است. در حال حاضر سطح فکری آنها به تدریج بالا می‌رود، آنها را از مسیر «با هر بادی» و همکاری با پاره‌ای دسته‌جات سیاسی و حتی جمعیت‌های خیریه‌ای که نیت و مقاصد

ناصواب دارند باز داشته‌ایم، و اشتیاق و علاقه فطری آنها به تعالیم دینی رو به تزاید گذاشته. البته در این راه از مردها نیز کمک گرفته شده و می‌شود، همان‌طور که خانمها نیز به نوبه خود در مراقبت و تأثیر بر مردهایشان نقش مهمی دارند.

### اصلاح مجالس عزاداری

مجالس عزاداری و محافل دینی هفتگی و ماهانه، که در تاریخ شیعه و توسعه تعالیم دینی نقش مهمی داشته است، در لبنان گرفتار وضعی بود که حاضران محدود، و مباحث و کلماتی که در آنجا گفته می‌شد محدودتر بود. در نتیجه، مجالس بسیار کم‌بهره و صوری شده بود و نقش تاریخی خود را در جامعه شیعه به کلی از دست داده بود.

در رمضان گذشته سبک جدیدی برای تنظیم این مجالس به‌طور آزمایشی طراحی و اجرا گردید که با موفقیت عجیبی پایان یافت: دعوت با کارت انجام گرفت، وقت مجلس به دو ساعت محدود گردید، و برنامه‌ای متنوع، شامل قرائت قرآن با صدای خوب، تاریخ، داستان اخلاقی، تفسیر یک آیه، یک مسأله فقهی، ادبیات و اخبار جهان اسلام در نظر گرفته شد. هرکدام از مواد این برنامه در حدود پنج دقیقه وقت می‌گرفت. پس از آن سؤال و جواب، و در آخر یک سخنرانی نیم‌ساعته، که بر عهده جوانان بود، انجام می‌شد. خود بنده هر شب یکی از قسمت‌های برنامه را بر عهده می‌گرفتم. به‌علاوه، نقد مسائلی که در مجلس عنوان می‌شد نیز وظیفه بنده بود.

این مجلس با سطح بسیار عالی و مستمعین قابل توجه و جمعیت زیاد و محیط بسیار گرمی ادامه یافت، به‌طوری که در شبهای رمضان، این طبقه از جوانان، که مشتریان پروپا قرص سینماها بودند، از رفتن به سینما خودداری کردند.

شب آخر، با نهایت حسرت از طرف عموم جوانان، به پایان رسید و پیشنهاد دادند مجلس به طور هفتگی ادامه یابد. در برنامه آینده ما تأسیس یک باشگاه برای این نوع مجالس و برای گذراندن ساعاتی از وقت جوانان به سالم‌ترین و آموزنده‌ترین صورت در نظر گرفته شده است.

### مسأله دانش‌آموزان

یکی از عجیب‌ترین صحنه‌ها و قوی‌ترین دلایل برای مدعی مورد بحث ما، یعنی آمادگی همه طبقات برای پذیرفتن تعالیم صحیح دینی، تجربه‌ای است که درباره جوانان و دانش‌آموزان کردم. برای تماس بیشتر با جوانان، هفت سخنرانی در هفته برای دانش‌آموزان و فرهنگیان دو مؤسسه فرهنگی بزرگ شیعه لبنان، «الکلیة الجعفریه» و «الکلیة العاملیه»، شروع کردم. در روزهای اول قیافه‌های استهزاآمیز و لبخندهای تحقیرآمیز پاره‌ای از جوانان غیر قابل تحمل بود. حق هم داشتند. کتابها و رساله‌های گوناگون و افکار مسموم و خطرناک در کتابخانه‌های لبنان فراوانند و مورد مطالعه جوانان قرار می‌گیرند. چند ماه گذشت... روزها و ساعاتی سنگین بود. مجبور بودم به سؤالات عجیب و غریبی پاسخ دهم. یکی از روزها در موقع خروج از سالن سخنرانی، جوانها، حلقه‌وار، با من بیرون آمدند. یکی از آنها به من گفت «آیا هیچ حس کرده‌اید که جوانها چرا به تو علاقه‌مند شده و چرا این‌طور احساس نزدیکی می‌کنند؟» خود او برای تعلیل این ارتباط و محبت چنین گفت: «بحثهای تو و پیشنهادات تو با توجه به احتیاجات روحی و مشکلات روانی مطرح می‌شود. به عبارت روشن‌تر، تو با واقع‌بینی به شرایط روحی و جسمی ما می‌نگری، و با حوصله و دقت مشکلات ما را مطالعه و تا حدود امکان حل می‌کنی.»

راستی که اگر من در انجام این حقیقت توفیق یافته باشم، بسیار مفتخر

خواهم بود. آقایان عزیز، اگر با خشونت و تصلب بخواهیم مردم را به حفظ حدود خود مجبور سازیم، تا در برابر ما آزادی رفتار و آزادی گفتار و آزادی سؤال و مناقشه و مباحثه نداشته باشند، خود را از حقیقت دور و معالجات فرضی و خیالی و پیشنهادات تخیلی کرده‌ایم. مصلح، قبل از هر چیز، باید واقعیتها را، هرچه هم تلخ باشند، درک کند.

بنده با همین دانش‌آموزان و جوانان فرهنگی، قبل از ماه رمضان، به همراه هیئتی از محترمین شهر، در خیابانها راه افتادیم. قهوه‌خانه‌ها و میهمان‌خانه‌ها و کبابیها را ملاقات کردیم و نزد آنها نشستیم و چای و قلیان صرف کردیم، و از آنها برای حفظ ظاهر رمضان و رعایت ادب در معابر عمومی کمک خواستیم و با لطف خدا توفیق مراعات این شعار بزرگ اسلامی را نیز یافتیم. در این اقدام، جوانهایی با ما بودند که در سال قبل چه بسا از تظاهر به روزه‌خوری باکی نداشتند.

در خاتمه، مجدداً، با نهایت اطمینان، عرض می‌کنم: راه برای ادای واجبات و انجام تکالیف کاملاً باز است. همه و همه، هر قدر دور و بی‌خبر باشند، برای پذیرفتن و عمل به تعلیمات عالیّه دین آماده‌اند. فطرت آنها به دعوت حق کمک می‌کند. جهان و قوای هستی یاور حق‌گویان حقیقت‌جو است. توفیق و رضای خدا نیز همراه است. فقط اخلاص، ذوق و ابتکار در اسلوب دعوت، و استقامت لازم است. «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لَمَعَ المحسنین» (۲۹: ۶۹). و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.





## اسلام و کرامت انسان<sup>۱</sup>

پیش از بحث درباره «کرامت انسان در اسلام»، که در نگرش و تفکر اسلامی اهتمام بسیار به آن شده است، ضروری است تا خلاصه‌ای از نتایج و تأثیر گسترده آن را در تحقق اهداف رسالت انبیا ارائه دهیم. نخستین گام در راه تربیت انسان و ارتقاء اندیشه وی در طریق تکامل عبارت است از قرار دادن انسان در مسیری که کرامت خویش را درک کند، نسبت به بزرگی انسان و ارجمندی مقام خود آگاهی درخور داشته باشد و به همه شئون خویشتن خویش اهتمام شایسته ورزد. در غیر این صورت، بسا هرگز برای اعتلای انسانی خود همتی نکند و برای اصلاح وضع خویش نکوشد، آنچنان که گذشته، حال و آینده‌اش عبث، بی‌معنا و پوچ نمایانده شود. در چنین حالتی، امکان اقناع وجدان خویش را از طریق کار و کوشش از دست می‌دهد، همچنان که تلاش برای دعوت وی به سوی بهبودی امور و اوضاع زندگی و حرکت به سوی فردایی بهتر و برتر نیز بی‌تأثیر می‌گردد. در نتیجه، سست و بی‌تحرك، لابلالی و بی‌حاصل، دلخوش نسبت به وضع موجود و مخالف هرگونه تغییر و تحرك و کوشش باقی می‌ماند.

---

(۱) مقاله‌ای از امام موسی صدر، به نقل از مجله لبنانی العرفان، تابستان ۱۹۶۷م.

منکر این نیستیم که حبّ نفسِ غریزه‌ای است نهاده در نهادِ انسان برای آنکه با قدرت آن بتواند از موجودیت خود دفاع کند و برای به چنگ آوردن خوبیها بکوشد. اما می‌گوییم که این غریزه آنگاه می‌تواند در جهت خیر و سعادت انسان فعال باشد که فعالیت آن متناسب با سطح آگاهی انسان تنظیم شود، در سمت و سوی خیر و سعادت انسان کار کند، و در امور منافعی با خیر و سعادت وی از کار بایستد.

بنابراین، حبّ ذات نیرویی است که انسان را به تکاپو و دفاع از موجودیت خود وامی‌دارد. اما تنها آگاهی نسبت به کرامت و ارجمندی انسان است که شأن و مقام او را تعریف و مشخص می‌کند و، با ترسیم خطوط و مرزهای معین، سیر و سلوک و خط مشی و اهداف بلند و متعالی انسان را می‌نمایاند، دشمنان را می‌شناساند و طریق دفاع در برابر آنها را نشان می‌دهد.

این را نیز انکار نمی‌کنیم که ممکن است بتوان، با کارِ طاقت‌فرسا و کوشش و مشقتِ بسیار، سطح زندگی انسان را ارتقا بخشید، اما بر این باوریم که این شیوه نه تنها بهترین و برترین شیوه تکامل انسان نیست، بلکه چه بسا پیروی از چنین شیوه‌ای نتایج منفی و عقده‌های روانی را باعث شود. لذا باید از این شیوه، به سبب آنکه عواقب منفی در پی دارد و مسئولیت را به جای جامعه بر عهده افراد می‌گذارد، روی گرداند. این قسمت از بحث را که در تخصص روان‌شناسان و اساتید علوم تربیتی است به ایشان وامی‌گذاریم و بحث خویش را درباره اسلام و کرامت انسان آغاز می‌کنیم.

### انسان جانشین خداوند بر روی زمین

انسان در دیدگاه اسلام، جانشین خداوند بر روی زمین است، نسبت به تمامی «اسماء» علم و آگاهی دارد، و مسجود همه «فرشتگان خدا» است:

«و إذ قال ربك للملائكة إني جاعل في الأرض خليفة قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك. قال إني أعلم ما لا تعلمون. وعلّم آدم الأسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال أنبئوني بأسماء هؤلاء إن كنتم صادقين. قالوا سبحانك لا علم لنا إلا ما علمتنا إنك أنت العليم الحكيم. قال يا آدم أنبئهم بأسمائهم فلما أنبأهم بأسمائهم قال ألم أقل لكم إني أعلم غيب السموات والأرض وأعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون. و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا» (۲: ۳۰-۳۲). (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در آنجا فساد کند و خونها بریزد، حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی‌دانید. و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید، مرا به نامهای اینها خبر دهید. گفتند: منزه‌ی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، دانشی نیست. تو دانای حکیمی. گفت: ای آدم، آنها را از نامهایشان آگاه کن. چون از آن نامها آگاهشان کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمانها و زمین را می‌دانم و بر آنچه آشکار می‌کنید و پنهان می‌داشتید آگاهم؟ و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید! همه سجده کردند.)

مفهوم خلیفه، با وضوح هرچه تمام‌تر، استقلال بشر و آزادی او را در دخل و تصرف بر روی زمین آشکار می‌سازد. راههای ترسیم‌شده برای او و خطوط نوشته‌شده برای هدایت و رشد وی، در واقع، اندرزاها و رهنمودهایی است که خداوند متعال برای جانشین خود بر روی زمین مقرر داشته است.

تعلیم اسماء به آدم، آن هم اسماء مرجع ضمیر «هم» (ویژه ذوی العقول)، تأکیدی ویژه است. پروردگار، پس از این که فرشتگان به عجز خویش اعتراف کردند، تأکید می‌فرماید که ذات مقدسش پنهانیهای آسمانها و زمین را می‌داند. چنین «تعلیم و تأکیدی» امکانات و توان بی‌حد و حصر انسان را منعکس می‌کند؛ توان انسان برای شناخت تمامی

موجودات و برای شناسایی ظرفیت و برهم کنش تمامی نیروها و انرژی‌هایی که در دایره خلافت و تحت تصرف وی در حیات هدفمندش قرار دارند.

سجود ملائکه، که موجودات عالی و نخبه جهان‌اند، نیز تأکیدی صریح است بر خضوع و کرنش همه موجودات در برابر انسان، و فرمان‌برداری آنها از وی. این معنی را با وضوح بیشتر، به زودی، بیان خواهیم کرد.

پس، استقلال در تصرف، قدرت بهره‌مندی از امکانات گسترده، و کرنش موجودات در مقابل انسان، صفات سه‌گانه‌ای است که آنها را از آیات فوق، و در قالب عباراتی با عالی‌ترین درجه تکریم و احترام، در می‌یابیم.

### انسان و آزادی در تصرف

به باور من، ملائکه از ابتدا استقلال بشر را در عمل و تصرف بر روی زمین درک می‌کردند و می‌دانستند که چنین استقلال کامل و همه‌جانبه‌ای تحقق‌پذیر نخواهد بود مگر آن که انسان توانایی شناخت شرارتها و زشتیها، و نیز امکان و اختیار انجام دادن زشتی و پلیدی را داشته باشد. همین درک و شعور بود که ملائکه را واداشت که بگویند: این انسان، بر روی زمین فساد و خون‌ریزی می‌کند. با این حال، مشاهده می‌کنیم که چنین خطری نه‌تنها از مقام انسان و کرامت وی نمی‌گاهد بلکه این خطر کردن را چونان شرطی بنیادین برای استقلال انسان و آزادی او، در عمل و تصرف، بارز و برجسته می‌سازد.

اما «ابلیس»، در نظر قرآن، تنها موجودی است که از سجده بر آدم سر باز می‌زند و نسبت به وی تکبر می‌ورزد. به همین دلیل از مقام ملکوت خداوند طرد و مجازاتش به عذاب روز قیامت موکول می‌شود.

فسجد الملائكة كلهم أجمعون إلا إبليس أَسْتَكْبِرُ و كان من الكافرين قال يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي أَسْتَكْبِرْتَ أم كنت من العالين. قال أنا خير منه خلقتني من نار و خلقتهم من طين قال فاخرج منها فإنك رجيم. و أن عليك لعنتي إلى يوم الدين، قال رب فأظرني إلى يوم يبعثون قال فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم. قال فبعزتك لأغويهم أجمعين إلا عبادك منهم المخلصين. قال فالحق و الحق أقول لأملأن جهنم منك و ممن تبعك منهم أجمعين (۳۸: ۷۳-۸۵). همه فرشتگان سجده کردند، مگر ابلیس، که بزرگی فروخت و از کافران شد. گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریده‌ام منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا مقامی ارجمند داشتی؟ گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل. گفت: از اینجا بیرون شو، که تو مطرودی. و تاروز قیامت لعنت من بر تو. گفت: ای پروردگار من، مرا تاروزی که از نو زنده شوند مهلت ده. گفت: تو از مهلت یافتگانی، تا آن روز معین معلوم. گفت: به عزت تو سوگند، که همگان را گمراه کنم، مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند. گفت: حق است، و آنچه می‌گویم راست است، که جهنم را از تو و از همه پیروانت پر کنم.)

این ابلیس که پس از امتناع از سجده بر آدم «شیطان رجیم» می‌شود، رهبری لشکریان «شر» را در حیات انسانی به عهده می‌گیرد، و جنگ و نزاع محتومی را، هم در جهان خلقت و هم در نفس انسانی، به راه می‌اندازد. پیروزمندان این نبرد بندگان مخلص و بی‌آلایش خداونداند، همانها که میوه‌های درخت آفرینش و گل‌های سرسبید وجودند و آفریدگار جهان را برای آنان آفرید و آن را عرصه خلافت وی قرار داد؛ انسانی که به دست «قدرتمند» خداوند ساخته و «روح خدا» در کالبد او دمیده شده است:

إذ قال ربك للملائكة إني خالق بشراً من طين. فإذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين... قال يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي (۳۸: ۷۱-۷۵). (پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می‌آفرینم. چون تمامش کردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده‌اش کنید. همه فرشتگان سجده کردند، مگر ابلیس که بزرگی فروخت و از کافران

شد... گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریده‌ام منع کرد؟)

بنابراین، انسان به قدرت خداوند، از مواد هم‌جنس کره زمین آفریده و از روح خدا در وی دمیده شده است. این تصویری روشن از همه ابعاد وجودی انسان و از وجود شامل و کاملی است که از زمین تا آسمان امتداد دارد. این تعبیر قدرتمند یادآور کرامت و مقام ارجمندی است که انسان از آن بهره‌مند است. خداوند انسان را بلندترین قلّه خلقت و والاترین بام دستگاه آفرینش برشمرد.

و لقد خلقنا الإنسان من سلالة من طين. ثم جعلناه نطفة في قرار مكين. ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظماً فكسونا العظام لِحماً ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين (۲۳: ۱۲-۱۴). (و هرآینه انسان را از گل خالص آفریدیم؛ سپس او را نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آنگاه از آن نطفه لخته‌خونی آفریدیم، و از آن لخته‌خون پاره‌گوشتی و از آن پاره‌گوشت استخوانها آفریدیم؛ و استخوانها را به گوشت پوشانیدیم؛ بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم. در خور تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان.)

### اسلام و دعوت انسان برای شناخت خداوند

در میان موجودات، خداوند به انسان خصوصیتی داد که با آن می‌تواند به اخلاق خداوندی متخلق شود. بر همین اساس، انسان را آزاد آفرید تا امکان یابد که در مسیر کسب علم و معرفت گام نهد. اسلام، در موارد بی‌شماری از کتاب و سنت، انسان را بر این قابلیت‌ها آگاه کرده است تا معنویات خود را ارتقا دهد، و او را به مقام گرامی خویش و برتری‌اش بر بسیاری از مخلوقات آگاه کند. این امتیاز در برخی از آیات قرآنی آمده است، و حدیث معروف تخلّقوا باخلاق الله نیز گواه بر آن است. خداوند می‌فرماید:

و لقد كرمنا بني آدم و حملناهم في البرّ و البحر و رزقناهم من الطيبات و

فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۱۷: ۷۰). (ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان نهادیم). سپس قرآن کریم اعلام می‌کند که آنچه در زمین و اطراف آن وجود دارد برای انسان آفریده شده است و در تسخیر او قرار دارد. هو الذی خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً (۲: ۲۹). (اوست که همه چیزهایی را که روی زمین است برایتان بیافرید).

و در آیه ۱۲ سوره نحل می‌فرماید:

و سَخَّرَ لَكُم اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجْمِ الْمُسَخَّرَاتُ بَامرِهِ أَنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۶: ۱۲). (و مسخر شما کرد شب و روز را و خورشید و ماه را، و ستارگان، همه، فرمانبردار امر او هستند. در این برای آنها که به عقل درمی‌یابند عبرت‌هاست).

در تعالیم و آموزشهای اسلامی بر این واقعیت تأکید شده است که پروردگار به انسان بسیار نزدیک است، نزدیک‌تر از هر چیزی. بنابراین، شایسته است که انسان به این قرب و نزدیکی توجه کند و آنچنان خویشتن خویش را به ذات مقدس ربوبی نزدیک مشاهده کند که در پی این مشاهده بتواند نیرو و عزت و عظمت خود را دریابد. خداوند می‌فرماید: و لقد خلقنا الإنسان و نعلم ما تُوسوسُ به نفسُهُ و نحن أقرب إليه من حبل الوريد (۵۰: ۱۶). (ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم، زیرا از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم).

و در آیه ۱۸۶ سوره بقره آورده است:

و إذا سألك عبادي عني فإني قريب أجيب دعوة الداع إذا دعان فليستجيبوا لي ولأيؤمّنوا بي لعلمهم بربّهم يرشّدون» (۲: ۱۸۶). (و چون بندگان من درباره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس، به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند، تاراه راست یابند).

و نیز، در همین زمینه، در آیه ۲۴ سوره انفال می‌فرماید:

يا أيها الذين آمنوا استجيبوا لله ولرَسُولِهِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ و اعلموا أن

الله يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۸: ۲۴). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فرا خوانند که زندگیتان می‌بخشد دعوتشان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است، و همه به پیشگاه او گردآورده شوید.)

در روایت مشهوری آمده است که: قلب المؤمن عرش الرحمن (بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۵).

اینها همه تأکیدی بر این واقعیت است که تقرب به خداوند، مقام و معنویات انسان را اعتلا می‌بخشد، از وی ترس و حزن و اندوه را می‌زداید، و بسیاری از رذایل اخلاقی را که از ناتوانی، خوف و طمع سرچشمه می‌گیرد، همانند دروغ، نفاق، حرص و آز، همه را دور می‌سازد. دیگر آنکه این قرب و نزدیکی، تحصیل صفات خداوندی را برای انسان تسهیل، و راه را برای وصول وی به مقام تخلق به اخلاق الله آسان می‌کند.

انسان، در آیات قرآنی، به سبب آن که بر آفریدگار عالم و عظمت و شناخت آن ذات مقدس دلالت دارد، معادل جهان هستی و کل آفرینش است. پس وی، به تنهایی، برابر همه آفاق است.

سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق أولم يكف بربك أنه على كل شيء شهيد (۴۱: ۵۳). (زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا بر ایشان آشکار شود که او حق است: آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟)

همچنین، در برخی از احادیث، انسان عالم اکبر معرفی شده است.

و تحسب انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر  
و انت الكتاب المبين الذي باحرفه يظهر المضممر

(دیوان حضرت علی، ص ۱۷۵)

و بار امانتی که تمامی کائنات از حمل آن عاجز و ناتوان ماندند، انسان قدرت یافت تا بر دوش بگیرد:



إنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها و  
أشفقن منها و حملها الإنسان أنه كان ظلوما جهولا. ليعذب الله المنافقين و  
المنافقات و المشركين و المشركات و يتوب الله على المؤمنين و المؤمنات و  
كان الله غفورا رحیما (۳۳: ۷۲-۷۳). (ما این امانت را بر آسمانها و زمین و  
کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن  
امانت را بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود، تا خدا مردان منافق و  
زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند و توبه مردان مؤمن و  
زنان مؤمن را بپذیرد، که خدا آمرزنده و مهربان است.)

تفسیر و تحلیل امانت در این آیه شریفه هر چه باشد، از مقوله دین باشد یا  
شناخت یا ولایت یا شرافت مسئولیت، اختصاص پذیرش آن به انسان  
اشاره‌ای است به مقام بزرگ بشر و به کرامت بی نظیر وی در پهنه جهان  
هستی.

### مقام نبوت

مقام نبوت، مقام رسالت الهی است. مقام دوستی، مقام تکلم با خداوند،  
مقام برگزیدگی، مقام محبت به پروردگار، مقام کلمه‌اللهی و خلاصه  
مجموعه مقاماتی است که به بشر اختصاص دارد. مقام نبوت برترین و  
شریف‌ترین مقامی است که، به‌طور مطلق، مخلوقی بدان دست یافته  
است.

لقد منّ الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم (۳: ۱۶۴). (خدا بر  
مؤمنان انعام فرمود، آنگاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث  
کرد.)

و در آیه دیگر می‌فرماید:

و لو جعلناه ملكاً لجعلناه رجلاً و لبسنا عليهم ما يلبسون (۶: ۹). (و اگر آن  
پیامبر را از میان فرشتگان برمی‌گزیدیم باز هم او را به صورت مردی  
می‌فرستادیم و این خلط و اشتباه را که پدید آورده‌اند بر جای می‌نهادیم.)

و بسیاری از آیات قرآنی دلالت دارد که خداوند سبحان رسولان خویش را

با اوصاف و ویژگیهایی که برشمردیم برگزیده است. آنچه تا کنون ذکر کرده‌ایم، نمونه‌ای کوچک از تعریف انسان شریف و باکرامت است، و نیز تفسیر و تحلیل کوتاهی از بزرگواری و کرامت او در شریعت اسلامی است.

اکنون مناسب است که به پاره‌ای تفصیل و تعالیم که برای صیانت همه یا برخی از ابعاد انسان وضع شده‌اند پردازیم. اسلام به بحث درباره وجود انسان می‌پردازد و در تشریح احکام و وضع قوانین خود، بر اصل «کرامت انسان» اعتماد نموده و آن را محور قرار داده، و این اصل را هدفی بنیادین از اهداف دین و غایتی اساسی از غایات رسالت انبیا برشمرده است. اینک به بررسی پاره‌ای از این تعالیم می‌پردازیم.

### الف. فطرت خدایی

دین، به طور خلاصه، فطرت خدایی است، که فطرت انسانها را بر آن پایه بنا نهاده است. به عبارت دیگر، دین تعبیری راستین و صحیح از این فطرت و سرشت، و نمایانگر آن است، بی‌آنکه تحت تأثیر عوامل گوناگون خارج از طبیعت انسانی قرار گرفته باشد:

فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن أكثر الناس لا يعلمون (۳۰: ۳۰). (به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.)

در تفسیر آیه کریمه فوق حدیثی روایت شده است: ان کل مولود یولد علی الفطره (کافی، ج ۲، ص ۱۲). یعنی «هر نوزادی که متولد می‌شود، میلاد او بر شالوده فطرت نهاده شده است.» پس دین، به موجب این تعالیم، همان سرشت انسان است. ولی خود انسان توانایی بیان آن را ندارد، زیرا تحت

تأثیر عواملی است که وی را احاطه کرده و او در برابر آنها حالتی انفعالی دارد. بنابراین، تعبیر و بیان فرد انسان از «فطرت»، به واسطه شعور شخصی او، رنگی ویژه به خود می‌گیرد. پس صحیح‌تر آن است که «مقام دیگری» به جز خود او در مقام بیان «فطرت انسانی» برآید؛ مقامی که تحت تأثیر عوامل خارج از طبیعت انسان قرار نگیرد؛ مقامی که بالاتر از هر عامل، و آفریننده هر علت و اثری باشد؛ مقام آفریدگار جهان، که «دین» را برای بشر تشریح کرده و «فطرت انسانی» را اساس شریعت و رسالت انسان برشمرده است.

### ب. صیانت از جان خود و دیگران

اسلام به زندگی انسان احترام گذارده است، آنچنان که اگر کسی فردی را زنده کند، در حقیقت، همه انسانها را زنده کرده و هرگاه شخصی را عمداً بکشد مانند این است که همه مردم را کشته و کيفر او جهنم است.

من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفساً بغير نفس أو فساداً في الأرض فكأنما قتل الناس جميعاً و من أحياها فكأنما أحيا الناس جميعاً (۳۲:۵). (از این رو، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کس دیگر را، نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر کس که به او حیات بخشد، چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده است.)

بر حسب دستورات و آموزشهای اسلامی، «قتل نفس» قتل جنین در رحم مادر را هم شامل می‌گردد. به انسان، به این دلیل که زندگی او ملک اوست، اجازه نمی‌دهد که انسان خودکشی کند. اسلام خودکشی را به شکلی قاطع حرام کرده است و قرآن کریم در این باره می‌فرماید:  
و لا تقتلوا أنفسكم إن الله كان بكم رحيماً (۴: ۲۹). (خودتان را مکشید. خدا با شما مهربان است.)

اسلام حتی برای قتل غیر عمد خون‌بها معین کرده است. این قانون، که

یکی از تشریحات اسلامی است، امروز به قانونی فراگیر بدل شده است. اسلام، در وجوب صیانت از نفس و حفظ زندگی انسانها، حتی راه تأکید و مبالغه در پیش گرفته است، تا آنجا که مرگ ناشی از بی توجهی به فقرا و مستمندان را گناهی نابخشودنی می‌داند و اهمال‌گران را تهدید می‌کند. به آیات شریفه ذیل توجه کنید:

و انفقوا فی سبیل الله و لا تُلقوا بأیدیکم إلی التهلکة و أحسنوا إن الله یحبّ المحسنین (۲: ۱۹۵). (و در راه خدا انفاق کنید و خویشتن را به دست خویش به هلاکت میندازید و نیکی کنید، که خدا نیکوکاران را دوست دارد.) و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون (۲: ۲۷۲). (و هرچه انفاق کنید پاداش آن به شما می‌رسد و بر شما ستم نخواهد شد.)  
و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعیفاً خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولاً سدیداً (۴: ۹). (باید از خدای بترسند کسانی که اگر پس از خویش فرزندان ناتوان بر جای می‌گذارند، از سرنوشت آنان بیمناکند. باید که از خدای بترسند و سخن عادلانه و به صواب گویند.)

امام صادق<sup>ع</sup> در این باره می‌فرماید: و الله لأن أحوال أهل بیت من المسلمین أسد جوعتھم و أکسوا عورتھم فأکف وجوھھم عن الناس أحب الی من أن احج حجاً و حجة و حجة و مثلها و مثلها حتی بلغ عشرأ و مثلها و مثلها حتی بلغ سبعین (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۵). از این روایت درمی‌یابیم که اگر بر مسلمانی عریان و مستمند از خانواده اسلامی جامه پوشانده شود و گرسنه آنها سیر گردد، در نزد خداوند متعال از یک حج و دو حج تا هفتاد حج خانه خدا محبوب‌تر است.

### ج. آزادی ذاتی

اسلام مقام انسان را بسیار منزه می‌داند. لذا پرستش بتها و عبادت بشر و هر شخص و هر شیئی را حرام کرده و مقام انسان را در نظام آفرینش بالاتر از آن دانسته است که غیر خدا را بپرستد و در برابر موجودات محدودی

چون خود انسان خضوع و خشوع کند. ما در بسیاری از تعالیم اسلامی می‌یابیم که انسان از بیان نیاز به غیر از خداوند منع شده است.

#### د. قداست گفته‌ها

در بسیاری از آموزشهای اسلامی بر تکریم گفتار انسانی، به اعتبار آن که جزئی از وجود اوست، تأکید شده، از همین رو صیانت از سخن را واجب کرده است. اسلام، کلام سنجیده و پسندیده و قول سدید را کلید بهره‌مندی از خیر و خوبی و دفع زشتی و شر به‌شمار می‌آورد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سديداً يُصلح لكم أعمالكم و يغفر لكم ذنوبكم (۳۳: ۷۰-۷۱). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و سخن درست بگویید. خدا کارهای شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بیامرزد.)

قول سدید، در بسیاری موارد، به گفته‌های پیراسته از دروغ، غیبت، تهمت، نَمّامی، ناسزا، لهو و لغو تفسیر شده است.

در اسلام به شهادت و گواهی دادن عنایت ویژه شده است. از همین رو پذیرش مسئولیت و ادای آن واجب شده است. با شهادت است که حق آشکار، حقوق مستقر و کیفرها محقق می‌گردد. البته شهادت تنها از انسان عادل پذیرفته می‌شود. شهادت دروغ از گناهان کبیره به‌شمار می‌آید و شاهد دروغ‌گو، در پاره‌ای امور جزایی، به کیفرهایی بزرگ محکوم می‌شود.

عهد و پیمان نیز، که همان التزام لفظی است، در اسلام محترم شمرده شده است:

إن العهد كان مسئولا (۱۷: ۳۴). (به عهد خویش وفا کنید که بازخواست خواهید شد.)

وفاداری به تعهدات شفاهی و لفظی، که از آنها به عقود تعبیر شده، واجب

و تخلف از آنها منع شده است.

یا أیها الذین آمنوا أوفوا بالعقود (۵: ۱). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به پیمانها وفا کنید.)

و کیف تأخذونه و قد أفضی بعضکم إلى بعض و أخذن منکم ميثاقاً غلیظاً (۴: ۲۱). (و چگونه آن مال را باز پس می‌گیرید و حال آنکه هر یک از شما از دیگری بهره‌مند شده است و زنان از شما پیمانی استوار گرفته‌اند.)

حتی وعده لفظی نیز محترم شمرده شده و در حدیث شریف آمده است: وعده المؤمن دینه یعنی «وعده مؤمن دین اوست».

التزامات لفظیه‌ای که در ضمن عقود بیان می‌شود، واجب الوفا است و از آنها به شروط تعبیر شده است: المسلمون عند شروطهم الا شرطاً حرم حلالاً او احل حراماً یعنی «مسلمانان به شروطی متعهد هستند که در ضمن عقد آورده‌اند، مگر شرطی که حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال نماید».

این شروط وسیله‌ای کافی برای انجام قراردادها و معاملات به شمار می‌آیند و بر نیازمندیهای گوناگون تطبیق می‌یابند. این التزامات، تعهدات فراوانی را پدید می‌آورند. احترام گفتار و شأن لفظ در اسلام تا آن حد است که راهی برای ورود به دین قرار داده شده است؛ چنان که اگر کسی شهادتین (لا اله الا الله، محمد رسول الله) را ادا کند، به آیین اسلام گرویده است، و هیچ کس حق ندارد، پس از این اعتراف، اسلام وی را انکار کند. ولا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمناً تبتغون عرض الحياة الدنيا (۴: ۹۴). (و به آن کس که بر شما سلام گوید مگویید که مؤمن نیستی. شما برخوردار از زندگی دنیا را می‌جوئید.)

اسلام در اکثر موارد ارزش لفظ و گفته را برابر کتابت و نوشته می‌داند. به گمان من تأکید شدید این آیین مقدس بر محاسبه هر لفظی که انسان با آن تکلم می‌کند، و این که خداوند تمامی الفاظ و گفته‌های آدمی را به وسیله کرام الکتبیین ثبت و ضبط می‌فرماید، دلیل دیگری بر اهتمام اسلام نسبت به صیانت و کرامت گفتار انسانی است.

پس الفاظ و کلمات بزرگان از اهمیت بسزایی برخوردار است. اهتمام اسلام، در مورد ثبت و ضبط گفته‌های انسان، نشانگر توجه ویژه به مسئولیت گفتار و اشاره‌ای به عظمت و ارجمندی آن است. ما یلفظ من قول إلا لدیه رقیب عنید (۵۰: ۱۸). (هیچ کلامی نمی‌گوید مگر آنکه در کنار او مراقبی حاضر است).

و نیز:

وإن علیکم لحافظین، کراماً کاتبین، یعلمون ما تفعلون (۸۲: ۱۰-۱۲). (حال آنکه بر شما محافظانی گمارده شده‌اند: کاتبانی بزرگوار، می‌دانند که شما چه می‌کنید.)

#### ه. رابطه سعادت با عمل

در آموزه‌های اسلامی، «عمل انسان» صریحاً مورد اهتمام و تکریم بسیار واقع شده است. در سعادت و شقاوت حقیقی آدمی، تأثیر هرگونه عامل خارجی نفی می‌گردد و تنها راه وصول به سعادت و شقاوت «عمل» دانسته می‌شود. در قرآن کریم آمده است:

و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها قد أفلح من زكّاهها و قد خاب من دساها (۹۱: ۷-۱۰). (سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده، سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده، که هر کس در پاکی آن کوشید رستگار شد؛ و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید نومید گردید.)

و نیز آمده است:

کل نفس بما کسبت رهینه (۷۴: ۳۸). (هر کس در گرو کاری است که کرده است.)

قرآن مجید تفکری را که از عوامل اساسی تقسیم و تجزیه جوامع بشری شناخته شده است، و برخی امتهای بدان اعتقاد و اذعان دارند که «ما فرزندان خداوند و دوست‌داران او هستیم»، صریحاً رد می‌کند. قرآن کریم این اندیشه را خطا و آن را با توحید حقیقی در تنافی و تضاد می‌داند و

انسان را از عمل، کار و کوشش بی نیاز نمی داند.

قل يا أيها الذين هادوا إن زعمتم أنكم أولياء لله من دون الناس فتمنّوا الموت إن كنتم صادقين ولا يتمنّونه أبداً بما قدمت أيديهم والله عليم بالظالمين (۶۲: ۶-۷). (بگو: ای قوم یهود، هرگاه می پندارید که شما دوستان خدا هستید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می گوئید. و آنان، به سبب اعمالی که پیش از این مرتکب شده اند، هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد و خدا به ستمکاران داناست.)

نبی گرامی اسلام، حضرت محمد ص، جدیت این اصل را به نهایت می رساند آن هنگام که دخترش را مخاطب قرار می دهد: یا فاطمة عملی لنفسك فانی لا اغنی عنك من الله شيئاً. یعنی «فاطمه جان، خودت باید برای خودت کار کنی. من به هیچ رو تو را در قبال مسئولیتهای الهی بی نیاز نتوانم نمود».

گفتنی است که اسلام مسئولیت بنای جوامع، انواع و تفاوت آنها، مقررات اجتماعی، سطوح گوناگون و نیز مشکلاتی را که بر جوامع انسانی عارض می گردد، همه را تنها و تنها به گردن انسان نهاده است. از نظر اسلام، این انسان است که جامعه را می سازد و برنامه ها را ترسیم می کند. اوست که مسئولیتهای تعیین و تنظیم می کند و مشکلات و دشواریها را پدید می آورد. در این باره قرآن کریم چنین نظر می دهد:

إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم (۱۳: ۱۱). (خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.)

و نیز:

ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت أیدی الناس لئذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون (۳۰: ۴۱). (به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که بازگردند.)

در یکی از احادیث نبوی هم آمده است: کیفما تکنونوا یولی علیکم یعنی



«هر گونه که باشید، به همان گونه بر شما حکومت می‌شود». بنابراین، تنها عمل انسان است که تاریخ را می‌سازد، آن را تغییر می‌دهد، آن را به حرکت درمی‌آورد و به پیش می‌برد. عوامل خارجی در مسیر ساختن جوامع بشری تأثیر ندارند، بلکه این فقط انسان است که، با «عمل» نشأت گرفته از معرفت و شناخت، یا برآمده از جهل و نادانی، یا ناشی از اهمال و بی‌اعتنایی، فرصت می‌یابد تا طریقی را برگزیند و گامی را برگام دیگر ترجیح دهد. واقعیتهای اجتماعی همان خواهد بود که وی اختیار کرده است. تغییر و تحول تاریخی یا اصطلاحاً «جبر تاریخی» چیزی جز فعل و انفعال میان انسان و جهان نیست.

انسان بر حسب تمایلات و نیازمندیهای خود می‌کوشد تا از جهانی که در آن زیست می‌کند آگاهی‌هایی به چنگ آورد. بر این اساس به قرائت سطری از کتاب آفرینش می‌پردازد. این قرائت بر حیات وی تأثیر می‌گذارد، دانش و بینش او را بالا می‌برد و معیشت و زندگی وی را به دست تغییر و تحول می‌سپارد و، در عین حال، موجب تغییرات و دگرگونی‌هایی در محیط و دنیای اطراف انسان می‌گردد. پس از آن، به قرائت دومین سطر از سطور جهان خلقت می‌آغازد، و همین طور ادامه می‌دهد.

بنابراین، تنها قهرمان صحنه تاریخ «انسان» است. تنها اوست که تاریخ را می‌سازد، تغییر می‌دهد و به حرکت درمی‌آورد. انسان خود نیز دگرگون می‌گردد، پیشرفت می‌کند، و این کنشها و واکنشهای او با جهان پیوسته استمرار می‌یابد. تنها «عمل» انسان و نه هیچ عامل دیگر، آفریننده و سازنده کلیه این حوادث است. آیا مقام و مرتبه‌ای والاتر از این مقام و مرتبه می‌توان یافت؟

اما در زمینه اقتصاد: اسلام، برای نخستین بار در تاریخ، کار انسان را امری بنیادین و گران‌بها اعتبار می‌کند، غصب آن را حرام، و متجاوز به «کار

انسانی» را چونان غاصب اموال دانسته است. کسی را که مانع پرداخت مزد کار و فعالیت دیگران شود، در شمار مرتکبان بزرگ‌ترین گناهان آورده است، که هیچ‌گاه بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید.

هنگامی که مجموعه تعالیم اسلامی را در ابواب مختلف فقه ملاحظه می‌کنیم، به نتایج بسیار مهمی می‌رسیم، نتایجی که مجموعاً این واقعیت را ثابت می‌کند که در میان عناصر سه‌گانه تولید، یعنی کار و سرمایه و ابزار تولید، کار نخستین عنصر به شمار می‌آید. این نتایج، هرچند در بدو امر غریب و شگفت‌آور جلوه می‌کند، اما حقیقت دارد.

اینجا، به گونه‌ای موجز و کوتاه، به برخی از آن تعالیم و به پاره‌ای از این نتایج اشاره می‌کنیم:

۱. در اسلام «رباخواری» قاطعانه تحریم شده است. ربا عبارت از قرار دادن سودی ثابت برای سرمایه است، که از خطر زیانهای احتمالی مصون باشد.

۲. آنگاه که سرمایه، به وسیله غیر مالک آن، در قراردادی که فقه اسلامی «مضاربه» نامیده است، به کار گرفته شود، سود حاصل از آن، به نسبتی که در قرارداد تعیین کرده‌اند، میان کارگر و سرمایه‌دار تقسیم می‌شود. کار، یعنی فعالیت طرفی که متعهد عملی شده است، در عقد و قرارداد از هرگونه ضرر و زیان مصون است. زیانهای احتمالی تنها به صاحب سرمایه تعلق می‌گیرد.

۳. تخصیص بخشی از سود برای «ابزار تولید»، بر اساس عبارات صریح فقها در باب «مزارعه» و «مساقات» جایز نیست، و تنها می‌توان مبلغی را به عنوان اجاره «ابزار تولید» در نظر گرفت.

۴. ارزش‌گذاری کار، هم می‌تواند در قالب پرداخت مزد به کارگر صورت پذیرد، و هم می‌تواند در قالب قراردادهایی، مثل «مضاربه»، و به شکل اشتراک کار در سود حاصله، تحقق یابد.

از احکام چهارگانه بالا چنین برداشت می‌کنیم که، در فقه اسلامی، برای عنصر «کار» سه امتیاز مشخص شده است: سود ثابت یا «مزد»، مشارکت در سود، و مصونیت از خسارت و زیان. این در حالی است که برای هر یک از دو عنصر سرمایه و ابزار تولید، تنها یک امتیاز معین گردیده است. «سرمایه» تنها می‌تواند در سود حاصله شرکت جوید، بدون آنکه از زیان احتمالی مصون یا از مزد ثابت سهمی داشته باشد. همچنین به ابزار تولید تنها مزدی ثابت تعلق می‌گیرد، بدون آنکه در سود مشارکت داده شود. به اعتقاد من همین مقدار کوتاه می‌تواند خواننده گرامی را به نظر اسلام در مورد کار انسان و گرامی‌داشت مقام انسانیت، قبل از پیشرفتهای جدید، واقف کند.

### اسلام و عمل انسان

اسلام کار را، در چارچوب آثار و نتایج آن، حافظ عقیده می‌شناسد، پس از آنکه کار را از نتایج عقیده می‌داند و بدین وسیله بر اهتمام بالغ خود به آن تأکید می‌کند:

ثم كان عاقبة الذين اساءوا السوء ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزءون (سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند، ناگوارتر

بود، زیرا اینان آیات خدا را دروغ انگاشتند و آنها را به مسخره گرفتند.)

بنابراین، مسئولیت نشأت‌گرفته از «عمل»، چه کوچک باشد چه بزرگ، جایگاه عظیم «کار» انسان را تبیین می‌کند و آثار آن را، حتی اگر کاری کوچک باشد، در گستره عالم ثابت می‌نماید، چه انسان از تأثیر گسترده آن بر جهان آگاه باشد چه بی‌خبر.

فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره (۹۹: ۷ و ۸).

(پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند و هر کس به وزن

ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.)

نیز در سوره یونس، آیه ۶۱، چنین آمده است:

و ما تَكُونُ فِي شَأْنٍ و ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ و لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ و ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ و لا فِي السَّمَاءِ و لا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ و لا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۱۰: ۶۱). (در هر کاری که باشی، و هرچه از قرآن بخوانی و دست به هر عملی که بزنی و هنگامی که بدان می‌پردازی ما ناظر بر شما هستیم. بر پروردگار تو حتی به مقدار ذره‌ای در زمین و آسمانها پوشیده نیست. و هرچه کوچک‌تر از آن یا بزرگ‌تر از آن باشد، در کتاب مبین نوشته شده است.)

چنین مسئولیتی همان ضمانت عظیم برای صیانت و محافظت از عمل انسان است تا در راه باطل به هدر نرود و از خط درست و مفید منحرف نگردد. در آیات قرآنی و سیره نبوی<sup>ص</sup>، از حلال و حرام به طیبیات و خبائث تعبیر می‌شود. این اشاره به چنین «صیانتی» است و تأکید شده است که این کوشش، تنها برای تکریم و گرامی‌داشت مقام انسان و تطهیر وی از ناپاکیها و دوری او از انحطاط است.

در آیات قرآن و سیره مطهر نبوی<sup>ص</sup> تعبیراتی از محرمات می‌یابیم که تفسیر و تحلیل ما را در این زمینه توضیح می‌دهد:

إِنَّمَا الْخَمْرُ و الْمَيْسِرُ و الْأَنْصَابُ و الْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ (۵: ۹۰). (شراب و قمار و بتها و گروبندی با تیرها پلیدی و کار شیطان است، از آن اجتناب کنید تا راستگار شوید.)

به همین مناسبت بهتر است بر این نکته تأکید و رزیم که تکیه بر حلال و حرام، که دین در پیش می‌گیرد، تنها برای حفظ و صیانت انسان است، تا در جهان مادی پیرامون خود ذوب و گمراه نشود، هر چند که می‌توان منافع بسیاری در امور حلال و مفاسد فراوانی در محرمات یافت.

پس اگر کوشش انسان تنها در برآوردن نیازمندیهای جسمش باشد، و اگر بدون هیچ‌گونه تردیدی همواره پاسخگوی عواطف و غرایز و احساسات خویش باشد، تحت تأثیر عالم ماده قرار خواهد گرفت و نخواهد توانست در جهان هستی مؤثر واقع شود و پیشوای عالم و کائنات

و خلیفه خداوند در زمین گردد؛ بلکه او مطیع جهان ماده و در آن ذوب خواهد شد. اما رعایت «حلال و حرام» استقلال انسان را مصون نگه می‌دارد و او را از ذوب و هلاک شدن در جهان ماده حفظ می‌کند؛ آن طور که وی دیگر فقط به پاسخ‌گفتن «احتیاج و نیاز» نخواهد پرداخت، بلکه به حلال بودن نیاز نیز توجه می‌کند.

البته این اصل (حلال و حرام)، هیچ‌گاه واقعیت انسان و نیازمندیهای او را به دست فراموشی نمی‌سپارد، و صرف پرهیز از پاسخگویی به رغبات و تمایلات انسانی را کمال نمی‌شمرد، در جنگ با نفس امّاره و شکنجه دادن جسم، تقویت و ریاضتی برای روح نمی‌بیند و بالاخره بر خلاف آنچه برخی از فرقه‌های صوفیه به این مسایل اهتمام ورزیده‌اند، تناقضی میان جسم و روح نمی‌یابد.

در اینجا لازم است به اهتمام اسلام به امر نظافت، و این نکته که نظافت نشانه ایمان است، اشاره کنم. صدها حدیث در این زمینه وجود دارد که از روحیه اسلامی نشأت گرفته و نظافت را رکنی از کرامت و بزرگواری انسان برشمرده است.

## رأی و عقیده

الف. رأی و عقیده ثمره تفکر انسان و نتیجه بُعد وجودی شریف و برتر وی است. اسلام رأی و اظهار نظر و عقیده را بزرگ و گرامی داشته و کوشش دارد تا حریت و آزادی رأی و عقیده همواره حفظ شود. نیز برای شناخت و وصول به «عقیده راستین» انسان را به اندیشه و کوشش امر کرده و اعلام نموده است: عقیده‌ای که مبتنی بر مبادی تفکر نباشد اعتبار ندارد و عذر انسان پذیرفته نیست، مگر آنکه علی‌رغم سعی و تفکر نتوانسته باشد به عقیده درست دست یابد. لا إکراه فی الدین (۲: ۲۵۶) (در دین هیچ اجباری نیست).

ب. نیتِ خوبِ روحِ عبادت است. در حدیث شریف آمده است که و انَّ لکل امرئٍ ما نوى یعنی «هر انسانی به حسب نیت خود سنجیده می‌شود». اما انسان هیچ‌گاه به دلیل افکار و نیت خود، تا آن‌گاه که گفته یا عملی به دنبال آن نیاید، مؤاخذه نمی‌شود و در همین زمینه در حدیث معروف نبوی آمده است: رفع عن امتی تسعة الخطأ و النسیان و ما اکرهوا علیه و ما لا یطیقون و ما لا یعلمون و ما اضطروا الیه و الحسد و الطیرة و التفکر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق بشفہ (بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۰). از این حدیث درمی‌یابیم که خداوند نه چیز را از امت خود برداشته است، از جمله وسوسه اندیشه در خلقت و نیز حسد، مادامی که چیزی به زبان نیامده است.

ج. از زیباترین مسائلی که دین مقدس اسلام در مسیر تکریم و گرمی داشت انسان به آن توجه نموده، ارج نهادن و بها دادن به کوششهای گم‌شده وی است. چه بسا که انسان امکانات و نیروهای خویش را در راه خیر مصرف می‌کند، جان و مال و وقت و خدمات خود را در این راه می‌دهد، لکن، به دلیل عوارضی که آغاز می‌گردد یا موانعی که ایجاد می‌شود، به اهداف و نتایج مطلوب و مورد نظر نمی‌رسد. در حقیقت، از راه باز می‌ماند یا در میان راه متوقف می‌شود، به دلایلی که هیچ‌گاه انسان مسئول آنها نبوده است. تاریخ وی و کوششها و خدمات و ایثارگریهای او را به دست فراموشی می‌سپرد. فراوانند کوششهای مصرف شده، نیروها و امکانات بذل شده، گامهای سریع و درست و محکم برداشته شده‌ای که بدون نتیجه و پیروزی در لابه‌لای تاریخ انسانها گم و فراموش شده است. اما در دیدگاه اسلام این کوششهای گم‌شده و بسیاری دیگر از احساسات درونی انسان، که در مسیر انجام رسالت مقدس بدون این که ظاهر شود مصرف می‌گردد، به هدر نمی‌رود، و در واقع گم و فراموش نمی‌شود و محفوظ می‌ماند.

و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مُراعماً کثیراً و سعۃً و من ینخرج من

بیته مهاجراً إلى الله و رسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله (۴: ۱۰۰). (آن کس که در راه خدا مهاجرت کند، در روی زمین برخورداریهایی بسیار و گشایشها خواهد یافت، و هر کس که از خانه خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آنگاه مرگ او را دریابد، مزدش بر عهده خداست.)

و نیز قاعده فقهی معروف می‌گوید: للمصیب أجران و للمخطئ أجر واحد یعنی «رأی مجتهد و کاوشگری که به واقع اصابت کند دو اجر دارد و اگر خطا کند و به نتیجه نرسد یک اجر».

تلاش اسلام برای گرامی‌داشتن مقام انسان و حفظ و صیانت او در قبال انحطاط و انحراف است. اسلام «اجتماع انسانی»یی را پیشنهاد می‌کند که متناسب با واقعیت وجودی انسان باشد. اسلام به تمامی جوانب و ابعاد وجودی انسان معترف است و جو ملایم و فضای مناسبی برای رشد قابلیت‌ها و تربیت استعدادهایش مهیا کرده است.

چنین پیشنهادی آنگاه ضروری می‌نماید که توجه کنیم چگونه اعمال و اخلاق و باورهای انسان تحت تأثیر جامعه خویش و فعل و انفعالات محیط قرار می‌گیرد. نظر به این که هدف ساختن چنین اجتماعی انسان است و عنصر اساسی برای ایجاد جامعه نیز انسان است، ضروری است که اولاً به واقعیت انسان توجه شود و ثانیاً در پرتو عنایت به چنین «واقعیتی» برنامه‌ریزیها صورت گیرد. چنین جامعه‌ای هیچ‌گاه به فردگرایی و اندیویدوالیسم مبتلا نخواهد شد؛ زیرا جوامع اندیویدوالیستی یکی از ابعاد اساسی وجود انسان را که همان بعد اجتماعی زندگی انسان است به دست فراموشی می‌سپارند و زمینه رشد زوایای منفی وجود انسان را، که نشأت گرفته از کشمکشهای شریر فرد و به اصطلاح «انانیت» فردی و در تعبیر قرآنی «نفس اماره بالسوء» است، تقویت می‌کنند. انانیت و نفس اماره در بستری رشد می‌یابد که هیچ‌گونه صیانت و هماهنگی اجتماعی وجود

نداشته باشد. حیات اجتماعی آشفته می‌گردد و نیرومند بر ناتوان غلبه پیدا می‌کند و ضعیف مورد استثمار قوی قرار می‌گیرد و انسان به ابزار اراده‌ای تبدیل می‌شود که به هر طرف که منافع قوی را تأمین کند به گردش درمی‌آید. در این موقع جامعه بشری قسمت مهمی از امکانات خویش را از دست می‌دهد و نیرومند هم به صورت یک آلت بدون اراده در استخدام مصالح انانیت و منافع نفس اماره‌اش درمی‌آید. در این حال قوانین نیز در استخدام وضع موجود و برای تأمین منافع قوی تنفیذ می‌گردد و دلیل وجودی قانون، که صیانت و نگهداری انسان از خطر انحراف است، از بین می‌رود. در چنین شرایطی تباهی نبردی ظالمانه بر جامعه انسانی سایه می‌افکند. قوی بر ضعیف سیطره پیدا می‌کند و مصالح خاصه بر مصالح عامه تسلط می‌یابد.

چنین جامعه‌ای یک جامعه سوسیالیست هم نیست، زیرا جامعه‌ای که بر اساس معیارهای سوسیالیستی بنا گردد، بُعد دیگری از وجود انسان یعنی آزادی و استقلال را به فراموشی می‌سپارد و فرد انسانی را، چونان اجزای یک مجموعه طبیعی، جزء بلااراده‌ای از مجموعه انسانها می‌داند. در چنین حالتی تنها مصالح آن «مجموعه»، بدون در نظر گرفتن خصلتهای فردی، تأمین می‌شود و فقط برای آن برنامه‌ریزی می‌گردد. در چنین اجتماعی انسان شکل اصیل و صورت طبیعی خویش را از دست می‌دهد و دیگر مواهب طبیعی و استعدادهای فطری وی رشد نمی‌یابد. جامعه از بسیاری امکانات و شایستگیهای افراد خود محروم می‌ماند و بر طبق قاعده عمومی و قانون کلی کنش و واکنش شرارتها و رذالتهای اشخاص کل جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و فعل و انفعالات جامعه و فرد در یکدیگر انعکاس می‌یابد. بنابراین، تناقضی دائم و مستمر در روند تکاملی اجتماع پدید می‌آید و حیات انسانی به سوی یک سلسله دگرگونیهای منفی و سهمناک سوق داده می‌شود.



## اسلام و ساختار اجتماع

حقیقت این است که اسلام اجتماعی را ترسیم می‌کند که در آن به فردیت فرد، با تمامی جوانب شخصیتی و اجتماعی وی، توجه شایسته شود. برای توضیح این بحث سزاوار است که نظر خواننده گرامی را به مطلبی که در اوایل این مبحث آوردیم، معطوف سازیم. آن مطلب این بود که وجود خیر به طور فطری در ساختار وجودی انسان نهفته است و انسان فطرتاً از شرّ بیزار و متنفر است. مبارزه مستمری که در ذات بشر میان خیر و شرّ وجود دارد، مبنای آزادی و استقلال را در انسان تشکیل می‌دهد... و حال می‌گوییم آنچه از اعمال مثبت و خیر از انسان صادر می‌گردد، اعمالی است که با حقوق سایر افراد بشر در تنافی و تعارض نیست و با مصالح اجتماعی تناسب و انسجامی متین دارد. این قبیل رفتار و کردار در تعبیرات اسلامی نتیجه اوامر قلب سلیم یا نفس مطمئنه است؛ اما اعمال متعارض با حقوق دیگران، بنا بر تعبیرات دینی، عبارتند از رغبات و تمایلاتی که از «نفس اماره بالسوء» نشأت گرفته‌اند. بدون تردید، تعریف و جداسازی مرزهای این دو نوع از اعمال، نیازمند تعریف کامل و همه‌جانبه‌ای از مفهوم حقّ است.

حقّ یکی از اجزای عمده و بنیادین نظامات و برنامه‌های کلی و عمومی است که اسلام برای جامعه پیشنهاد کرده است. حقّ اصل ثابتی است که رعایت آن برای افراد جامعه، در روابطی که با یکدیگر دارند، ضروری است... با این تفسیر موجز امکان یافتیم تا تصویری از آزادی فرد همسو با آزادی دیگران و نیز ترسیمی از مصالح افراد را منسجم و متناسب با مصالح اجتماع ارائه دهیم. از زاویه دیگر، می‌توانیم تمامی امکانات و استعدادهای مثبت فرد را حفظ و صیانت کنیم بدون این که طغیان و تجاوزی صورت پذیرد و نبردی میان افراد و طبقات پدیدار شود، بلکه، با قداست بخشیدن به حقوق دیگران و با حفظ حرمت و کرامت

انسان، زمینه تجاوز، عصیان، تعدی، و جنگ به عرصه مساعدی برای مسابقه به سوی خیرات و خوبیها میان افراد جامعه متحول می‌گردد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

و سارعوا إلى مغفرة من ربکم (۳: ۱۳۳). (بر یکدیگر پیشی بگیرید برای آمرزش پروردگار خویش). فاستبقوا الخیرات (۲: ۱۴۸ و ۵: ۴۸). (و در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی بگیرید).

کوششها و فعالیتهای متنوع و مثبتی که از افراد صادر می‌گردد، تلقی به قبول می‌شود و زمینه مساعد را برای تعاون و تکافل اجتماعی در اشکال و الوان گوناگون به وجود می‌آورد. از جمله آموزشهای مترقی و سازنده اسلامی، که بر اساس حرمت و کرامت انسان بنا شده، عبارت است از اصل قداست بخشیدن به کل نیازمندیهای انسان. اسلام به جمیع این نیازمندیها اشاره کرده و آنها را در شمار نعمتهای الهی قرار داده و احکام خود را بر پایه هدایت و برآوردن این رغبات و تمایلات وضع کرده است. نیز اذعان دارد که کوشش برای پاسخگویی به تمایلات، به صورت مشروع، عبادت است. تجارت، کشاورزی و کارهای عمرانی و ساختمانی عبادت است. خویش را به زحمت انداختن برای طلب روزی حلال و رفاه خود و خانواده جهاد است. نبی گرامی اسلام ص کسی را که از ازدواج سرپیچی کند از خود نمی‌داند.

رسول اکرم ص، در وصایای خویش به صحابی بزرگوار خود، ابوذر غفاری، قاعده‌ای را مطرح کرده است که بر اساس آن مسلمان می‌تواند همیشه در حال عبادت و پرستش خداوند باشد، حتی در حال خواب یا به هنگام خوردن غذا. اسلام هیچ گاه مسلمان را به ترک پاسخگویی به نیازمندیها و سرکوب کردن آنها تشویق نکرده است. در حدیث شریف، دعای کسانی را که به نیایش اشتغال می‌ورزند و تلاش برای تحصیل روزی را رها کرده‌اند نامستجاب شمرده و اشخاصی را که به این

نمازگزاران انفاق می‌کنند و روزی می‌رسانند برتر و والاتر شمرده است.

## اسلام و جامعه

در شمار این قبیل آموزشها، کوششهای گسترده‌ای برای هماهنگی و تناسب میان جمیع جوانب و ابعاد وجود انسان و عدم تجاوز یک بُعد بر سایر ابعاد می‌یابیم. روشن‌ترین این تعالیم تعریفی است که اسلام درباره شأن و مقام زن ارائه کرده است. اسلام کوشش می‌کند که بُعد زن بودن زن بر سایر ابعاد وجودی او طغیان نرزد. به منظور وصول به چنین هدفی است که در اسلام زن از خودآرایی و عشوهرگری منع شده است تا انسانیت او در زینت وی ذوب نگردد و از همین روست که بر مرد واجب و ضروری است که فقط به ابعاد «زن بودن» زن توجه نکند. نیز بر خود زن فرض است که تنها از بُعد مزبور به خویش ننگرد و جوانب اصیل و اساسی وجود انسانی خویش را قربانی مظاهر زن بودن خود نکند.

حلقه بارز دیگری از این سلسله آموزشها عبارت است از دعوت به تکریم و گرامی‌داشت دیگران؛ آن‌طور که برای هر مسلمانی واجب است که انسانهای دیگر و اموال و آبروی ایشان را مورد تکریم و احترام قرار دهد. تعدی و تجاوز گفتاری و عملی به جان و مال و آبروی انسانها بر وی حرام شده است. اسلام کوشش دارد، حتی قبل از تولد، انسان را مورد حفاظت و صیانت دقیق قرار دهد. لذا به شخصی که می‌خواهد ازدواج کند، دستور می‌دهد تا مادر صالحی را برای فرزندان خود برگزیند. «اِخْتَارُوا لِنُطْفِكُمْ» (اصول کافی، ج ۵، ص ۳۳۲). سپس چنین رعایت و توجهی را در دوران حمل، وضع حمل، شیرخوارگی و ایام کودکی و بالاخره در همه ادوار تربیت ادامه می‌دهد... ما در اسلام صدها حکم در این زمینه، که عمدتاً بر اساس تکریم و گرامی‌داشت انسان بنیان نهاده شده است، می‌یابیم.

ممکن است برای برخی چنین به نظر آید که در قرآن و حدیث به تعبیراتی برمی‌خوریم که گویا ارزش انسان مورد تخفیف قرار گرفته است. مثلاً آیات زیادی بر این اصل تأکید می‌ورزند که انسان از تراب، طین، ماء مهین، نطفه یا ماء دافق بخرج من بین الصلب و الترائب آفریده شده است. در حدیثی می‌خوانیم که مبدأ آفرینش انسان امری است حقیر و پست، که با غایت انسان و بعد از مرگ او قابل قیاس نیست، و تعبیراتی از این قبیل. حقیقت این است که اسلام می‌کوشد، از طریق این بیانات و تعبیرات، انسان را، خصوصاً در هنگام فتح و پیروزی، از غرور و کبر و انحراف باز دارد.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ أَنْ رَأَى اسْتغنى (۹۶: ۶ و ۷). (حقا که آدمی نافرمانی می‌کند، هرگاه که خویشتن را بی‌نیاز ببند).

انسان به وسیله اموال، اولاد و قدرت آزمایش می‌شود و ممکن است در خطر نفسانی مهلکی واقع شود. برای معالجه این بیماری هلاک‌کننده، اسلام می‌کوشد از راه نصایح و اندرزهای گوناگون و با الفاظ و تعبیرات مختلف وی را آگاه سازد که تکریم انسان از سوی خداوند متعال و قرار دادن وی به عنوان موجودی متعالی و برتر میسر نیست مگر از ناحیه مشیت و اراده پروردگار.

انسان از همان عناصری آفریده شده است که موجودات دیگر. پس کرامت و عظمت و فضل انسان امانتی است از جانب خداوند که به وی عاریت داده است. بنابراین، شایسته نیست که وی مغرور چنین کرامتی گردد. همچنین همه آنچه انسان در تصرف خویش در آورده، امانت خداوند است در دست او و بر وی واجب است که این امانت را از روی صدق و اخلاص ادا کند.

«و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ» (۵۷: ۷). (و از آن مال که به وراثت به شما رسانده است انفاق کنید).



## اسلام و فرهنگ قرن بیستم<sup>۱</sup>

در آغاز سال گذشته، الندوة اللبنانية از من خواست در این مرکز تحت عنوان «اسلام و فرهنگ قرن بیستم» سخنرانی کنم. من نیز این دعوت را اجابت کردم. چرا که دریافتم موضوع پیشنهادی خود نشانه کارایی اسلام در این قرن و برهانی بر جاودانگی این آیین شریف است.

الندوة اللبنانية، از مهم‌ترین تریبونهای خاور عربی است که بزرگان اندیشه و هنر و سیاست در جهان از طریق آن سخن می‌گویند. پرچمداران عالم و حقیقت‌پژوهان با حضور خود در این جلسات، یا با شنیدن خلاصه‌ای از سخنرانیهای انجام شده در این مرکز، که از رادیو لبنان پخش می‌شود، یا با خواندن آنها در مجله الندوة و دیگر مجلات و روزنامه‌ها، از محتوای آنها مطلع می‌گردند.

از این رو، کسی که در این مرکز سخن می‌گوید، فراروی خویش گوشه‌هایی شنوا و دل‌هایی گشاده و ذهنهایی نقاد می‌یابد و خود را در میان طبقه‌ای از رهبران فکری و علمی می‌بیند.

بنده این سخنرانی را ایراد کردم. شاید خواننده گرامی نتواند به درستی عمق حیرت شنوندگان این مطلب را در ذهن خود به تصویر کشد.

---

(۱) مرکز پژوهشهای اسلامی در صور، که به همت امام موسی صدر تأسیس شد، سخنرانی زیر را، همراه مقدمه کوتاه آن، در ۱۹۶۹/۵/۲۷، منتشر کرد.

چرا که ایشان، حتی مسلمانان آنها، چیزهایی را از گذشته و امروز اسلام شنیدند که از معجزه برتر است. آنها دریافتند که خدمات اسلام به جهان قدیم و جدید از خدمات دیگر افزون است. این واقعاً معجزه اسلام است که پس از گذشت ۱۴ قرن همچنان قدرتی دارد که می‌تواند فرهنگ و تمدنی جدید، کامل و دارای ارکان و اصول اجتماعی و اقتصادی محکم بیافریند. خلق چنین نهضت فرهنگی فراگیری که در این سخنرانی تصویری کوچک از آن را می‌بینیم، به نوبه خود معجزه‌ای است که باید به معجزات اسلام افزوده شود.

این سخنرانی، با سبک جدیدی تنظیم و ایراد شده که آن را از حیث دقت و حساسیت در جایگاه ویژه‌ای قرار داده است. حلقه‌ای از زنجیره سخنرانیهای «مسیحیت و اسلام در لبنان» با سخنرانی دیگری که معاون دانشکده پزشکی فرانسه، فرانسوا دی بری لاتور، با عنوان «مسیحیت و دانش جدید» ایراد کرد، تلاقی نمود.

مقصود از این سلسله بحثها که الندوة اللبنانية به تنظیم آنها همت گماشته، این است که عموم مردم به پژوهشهای گوناگونی که حاصل اندیشه اسلامی و اندیشه مسیحی است، گوش بسپارند؛ پژوهشهایی که دانشمندان و اندیشه‌وران متعهد هر دو مذهب از آنها دم زده‌اند تا بدین وسیله پژوهشگری که به این نوع مباحث می‌پردازد، شناختی حقیقی کسب کند و توفیق یابد به نوعی جدید از تاریخ ملل و نحل، که از نظر دقت و عمق و بی‌طرفی بر شیوه‌های پیشین برتری دارد، دست پیدا کند.

من در این لحظه که با افتخار و فروتنی تمام این سخنرانی را ارائه می‌دهم و محصول بزرگ این حرکت اسلامی و نیز پرتوهای روشنی‌بخش میراث تابناک و بزرگ اسلام را در آن به نمایش می‌گذارم، حمالت و انتقادهای برخی غافلان یا متغافلان را به این سخنرانیها و بر اهداف نزدیک و دور آن، باعث فزونی اجر و ثواب خود می‌انگارم.

بنده بر این باورم که قرار دادن متن این سخنرانی در برابر دیدگان خوانندگان خود پاسخی است کافی به سؤالات و اطمینان یافتن از سلامت اهداف این سلسله سخنرانیها و اینکه این مباحث به هیچ وجه تلاشی برای از میان برداشتن مرزهای دین و درنوردیدن «نباید»ها و تحریف نیست؛ بلکه، کاملاً به عکس، تلاشی است اندک و پیوسته در راه برجسته ساختن خطوط اندیشه دینی و تولید محصولات فکری اسلامی.

مایلم باز تأکید کنم که هدف از این سخنرانیها، عبارت است از بازگشت نسل تحصیل کرده به بازشناسی کامل عقاید دینی و تمسک منطقی و درخشان آنها به حدود و اصول مذهبشان. اینکه می‌گویند هدف این سلسله سخنرانیها، نابود کردن مرزهای میان ادیان و یکسان کردن کتب دینی است، تماماً اتهامات ناروا و ظالمانه‌ای است که به هیچ مدرک و سندی مستند نیست.

از جمله افتخارات «مرکز پژوهشهای اسلامی» (ناشر این سخنرانیها در صور) این است که آرای اندیشه‌وران و توصیه‌های خیرخواهانه صاحبان خرد روشن و باز را دریافت می‌کند و ضمن گردآوری آراء و نظریات ارزشمند و گوناگون، آنها را به شکلی کامل‌تر به محضر دانشمندان و وجدانهای بیدار و پژوهشگران تقدیم می‌نماید.

لبنان، صور، امام موسی صدر  
 محرم ۱۳۸۶ / ایار ۱۹۶۶

## سرآغاز

دوستان گرامی!

رایته فرأیت الناس فی رجل

و الدهر فی ساعة و الارض فی دار

«او را دیدم و در واقع همه مردم را در یک شخص یافتیم، و روزگار را در



یک ساعت و کره زمین را در یک خانه مشاهده کردم.»  
این معجزه اگر از نظر شاعر عرب، ابن عباد، تحقق یافته باشد، ما نمی‌توانیم آرزو کنیم که همیشه به وقوع بپیوندد. بنابراین، جای تعجب نیست اگر من از مشکل بودن وظیفه‌ای که به عهده‌ام گذاشته شده، شکایت کنم. خلاصه کردن بحثی که در یک کتاب و یک سخنرانی و یک ساعت نمی‌گنجد.

این مشکلی است که همه دوستان دانشمند من، که در این سمینار و در این سلسله سخنرانیها شرکت کرده‌اند، با آن روبه‌رو بوده‌اند و همین مسأله سبب می‌شود که من شکایت خود را به عذرخواهی تبدیل کنم.  
به‌ویژه که هدف مقدس از این سخنرانیها مطرح ساختن مسائل دینی برای فرزندان این میهن و همه افراد باایمان در جهان است، تا اطمینان یابند در عصری که تحولات فرهنگی و پیشرفتهای تمدن، به اوج خود نزدیک شده است، نگهداری ارزشهای عالی اخلاقی و انسانی به طور کامل امکان‌پذیر است.

از همین رو، این سمینار کوشش دارد نمونه‌هایی به آنها ارائه دهد و از این راه آنان را به سوی یک زندگی پاک و شرافتمندانه انسانی رهنمون گردد، و در همین هدف مقدس عذر کافی برای من وجود دارد. از سمینار و مؤسس گرامی آن تشکر می‌کنم و از شما شنوندگان محترم پوزش می‌طلبم.

### شیوه بحث

برای آنکه بحث مهمی که در پیش داریم به طور کامل روشن شود، باید موضوعات زیر را توضیح دهیم:

۱. تعریف فرهنگ در این بحث،
۲. فرهنگ اسلام یا اسلام فرهنگی،

۳. دیدگاه اسلام نسبت به فرهنگهای گوناگون،

۴. نمونه روشنی از این روش.

### ۱. تعریف فرهنگ

برای آنکه از بحثهای طولانی درباره تعریف کلمه فرهنگ دوری کنیم، انتظار داریم همه افراد، حداقل در این بحث، با تفسیر فرهنگ به «زندگی عقلانی» همراهی کنند. در این صورت موضوع بحث ما شامل موارد زیر خواهد بود:

حقوق، فلسفه، عرفان، علوم، هنر و ادبیات.

### ۲. فرهنگ اسلام یا اسلام فرهنگی

بعد فرهنگی اسلام مهم‌ترین و اساسی‌ترین بعد اسلام است. تصادفی

نیست که وحی الهی بر پیغمبر اسلام<sup>ص</sup> با این آیات شروع شده است:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. (۹۶: ۱-۵). (بخوان به نام پروردگارت

که بیافرید. آدمی را از لخته خونی بیافرید. بخوان، و پروردگارت تو

ارجمندترین است. خدایی که به وسیله قلم آموزش داد، به آدمی آنچه را که

نمی‌دانست بیاموخت.)

مسلم است که آغاز وحی الهی با این آیات، اهمیت و اساسی بودن بعد

فرهنگی اسلام را نشان می‌دهد. فرهنگ اسلام از دو بعد اساسی تشکیل

شده است:

الف. مفاهیم یا جهان‌بینی،

ب. تعالیم یا آموزه‌ها.

الف. مفاهیم یا جهان‌بینی اسلام. در اسلام اولین پایه برای ایجاد

شخصیت مسلمان همان جهان‌بینی مخصوص است. زیرا اسلام سعی

می‌کند برای سه رکن اساسی خود «عقاید، اعمال، اخلاق» تفکر ویژه‌ای برای مسلمانان به وجود آورد و به آنها جهان‌بینی خاصی ببخشد تا عقاید و عبادات، حقوق و وظایف و اخلاقیات آنها بر آن اساس بنا شود و رنگ خاص اسلام را داشته باشد.

اسلام برای آفریدگار جهان تفسیر و رأی مخصوصی دارد. در نظر اسلام، خداوند جهان یگانه و از هر نظر یکتاست، دانا و دادگستر است، جامع همه کمالات و از هر نقصی منزّه است. او ازلی و ابدی است، بی‌نیاز از جهان و جهانیان است، همه کس و همه حال در برابر او یکسان است. همه چیز در جهان مخلوق اوست و او به هیچ یک از آنها نیازی ندارد. میان او با هیچ چیزی، هیچ انسانی و هیچ حالتی نسبتی نیست. خداوند به هیچ صورتی و با هیچ اقدامی و با هیچ تحوّل‌ی در جهان تغییر و تحول پیدا نمی‌کند.

این خداشناسی انسان را به سوی فطرتش می‌خواند، تا نوای ضمیرش را، که او را به ایمان فرا می‌خواند، بشنود و وجدان کند. سپس این وجدان از او می‌خواهد تا در خلقت آسمان و زمین، اختلاف روز و شب، و آفاق و انفس تدبّر و تأمل کند، تا حقیقت بر او روشن شود و با ایمان عقلی و قلبی زندگی کند.

این دیدگاه درباره آفریدگار جهان، مشخصات ایمان مسلمان را به طور واضح نشان می‌دهد و حقیقت نماز و سایر عبادات را از نظر اسلام روشن می‌کند. عبادت در نظر اسلام برای راضی کردن خدا یا سود رسانیدن به او و نیز برای رفع غضب یا بزرگداشت او نیست.

عبادت خدا اخلاص در بندگی او و رهایی از غیر اوست. عبادت در نظر اسلام سبب احساس انس و نزدیکی به خداوند جهان است و در نتیجه احساس قدرت و توانایی زایدالوصفی در انسان به وجود می‌آورد که از تقرّب و نزدیکی به خدا سرچشمه گرفته است.

عبادت در اسلام، حضور در پیشگاه الهی است. عبادت یعنی کسب صفات الهی، که این، خود کمال، به دقیق‌ترین معنا و کامل‌ترین صورت است.

مفهوم خالق، مفهومی از هستی را در ذهن مسلم باز می‌تابد، که اسلام نیز همین مفهوم را به انسان ارائه می‌دهد. هستی، خلق واحد و متصلی است، سرشار از معنویت و زیبایی، که نظم و هماهنگی در همه جای آن حکومت می‌کند. جهان، رو به تکامل، حرکت می‌کند و براساس حق و عدالت استوار شده است. تمام ذرات آن حکایتگر هماهنگی و همکاری کامل و اطاعت مطلق نسبت به آفریدگار است. ما در قرآن کریم می‌خوانیم:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ (حج ۲۲: ۱۸). (آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمانها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟)

نیز می‌خوانیم:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ (۴۴: ۱۷). (و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می‌ستاید.)

خوب دقت کنید که این جهان‌بینی چه اثر بزرگی در روحیه انسان می‌گذارد. زیرا او احساس می‌کند که دستگاه عظیم آفرینش دست به دست او داده، با وی در راه حق همکاری می‌کند و از جهاد و فعالیت‌های مثبت او پشتیبانی می‌کند.

اسلام برای انسان هم تفسیری دارد. از نظر اسلام انسان در جهان آفرینش امتیاز بخصوصی دارد. او در اسماء و صفات الهی بر صورت خالق آفریده شده است. خیر محض است. زیرا سرشت او پاک است و فطرت او به دین حق می‌کشاند. او تنها موجودی است که می‌تواند راه راستی را که برای او ترسیم شده برود، یا از این راه منحرف و گمراه شود.

او آفریده شده تا در کسب کمال آزاد و مختار باشد، نه آنکه راهی را جز تسبیح خدا نشناسد. انسان، در نظر اسلام، به مقام شامخ نمایندگی خدا در زمین مفتخر و کلید اسرار آفرینش به او سپرده، و راه کشف حقایق و وسیله دست یافتن به همه چیز به او تعلیم داده شده است. فرشتگان در برابر او سجده کرده‌اند و مقرر شده است که همه نیروهای طبیعی هستی مسخر او شوند.

او یگانه راهی که برای رسیدن به مقام خلافت خدا در زمین دارد آن است که نیروها و استعدادها را شگرف خود را بالفعل کند و، با دانش، به حقیقت جهان هستی و نیروهای گوناگون آن واقف شود و قوانین آن را کشف کند.

اسلام همه قوانین خود را با عنایت به این مفهوم انسان‌شناختی استوار کرده و روابط فرد را با خود و با جامعه و روابط همگی را با هستی بر همین مبنا نظم بخشیده است.

به این ترتیب، به انسان می‌آموزد که چگونه رفتاری شایسته برادر انسانی اوست. در عین حال در روح مؤمن امید به آینده را پدید می‌آورد و او را به دیگران خوش‌بین می‌کند و به او اطمینان می‌دهد که حق و عدالت غالب است و دعوت به حق پیروز می‌شود، زیرا همه نیروهای جهان و افکار و قلوب انسانها یاور حق‌اند.

جامعه نیز در اسلام مفهوم خاصی دارد. جامعه در این تفسیر، از واقعیت انسان سرچشمه گرفته است، انسانی که اساس اجتماع و غایت آن است. به همین دلیل جامعه اسلامی رنگ انسانی دارد؛ نه رنگ فردی یا اصالت فرد، که همه سازمانها و مقررات برای فرد تنظیم شده باشد و نه رنگ اجتماعی یا اصالت جامعه که به کلی فرد در آن فراموش شده است. جامعه اسلامی مؤسسه‌ای است یکپارچه و به هم پیوسته. در جامعه اسلامی این حقیقت مورد قبول است که هر فرد یا هر دسته تحت تأثیر

فعل و انفعالات محیط و عوامل طبیعی رنگ و صفت مخصوص پیدا می‌کند. ولی این تنوع یا به تعبیر صحیح‌تر رنگارنگ بودن سبب جدایی و اختلاف میان این افراد و دسته‌ها نمی‌شود، بلکه موجب همکاری و داد و ستد و همچون تابلویی یگانه و رنگارنگ است. این افراد گوناگون و این دسته‌های متنوع، همگی در یک مسابقه عمومی برای کسب رضایت خدا به یکدیگر کمک می‌کنند و یک قافله پیشرو را به وجود می‌آورند.

این نوع وحدت و کثرت در وجود انسان دیده می‌شود و در جهان آفرینش به چشم می‌خورد. اجزا و اعضا گوناگون و رنگارنگ‌اند و در عین حال یک واحد را تشکیل می‌دهند.

و بالاخره اسلام برای کار به عنوان عبادت، اگر با اخلاص قرین شود، دنیا و آخرت، جسم و روح، خیر و شر، پاکی و پلیدی، و امثال اینها تفسیر خاصی ارائه می‌دهد.

این تفسیرها و آراء و این جهان‌بینی پایه اول فرهنگ اسلام را تشکیل می‌دهد و در عقاید و رفتار و اخلاق مسلمان به منزله ریشه و اساس است.

**ب. تعالیم و آموزه‌ها.** قرآن کریم و سیره پیغمبر بزرگ اسلام دو منبع اصلی و پراهمیت برای بالا بردن سطح فرهنگ مسلمانان در همه ابعاد است. افکار مسلمانان با آموزه‌های گرانبهای این دو منبع بزرگ، که شامل عقاید، حقوق، ادبیات و هنر، ضرب‌المثلها، داستانهای آموزنده و قصص تاریخی‌اند، تغییر یافت. سطح فکر آنها بالا رفت و تربیت متکاملی یافتند. ما چون به این دو منبع مراجعه کنیم، به بحثها و نکات گوناگون اجتماعی، اقتصادی، فلسفی و غیر آن، حتی روانشناسی نیز برمی‌خوریم. در احادیث شریف، درباره مبارزه با حسد، که یک مرض اخلاقی محسوب می‌شود، آمده است: هرگاه حسود حسادت خود را اظهار نکند گناه محسوب نمی‌شود. همچنین درباره وسوسه، در خبر آمده است که با بی‌توجهی (انصراف) با آن مبارزه کنید. همچنین، در احادیث مربوط به

توبه و صدقه، راه مبارزه با اضطرابهای روحی ذکر شده است. و بالاخره دربارهٔ عقده‌های جنسی سعی شده با ازدواج در سنین اول عمر و نیز ممانعت زن از هر نوع فریبندگی و خودنمایی، تعادل لازم را پدید آورد. بحث و تفصیل بیشتر دربارهٔ این موضوعات ما را از روش مرسوم در این‌گونه سخنرانیها دور می‌کند. اما، فقط به اختصار، به مثالهای قرآنی اشاره می‌کنیم و نظرها را به نکته‌ای بسیار جالب توجه می‌دهیم.

در قرآن کریم و سنت مثل‌های بسیاری آمده، که گاه اهداف تربیتی دارد و گاه برای اثبات پدیده‌های دینی است. این مثلها گاه پدیده‌ای کیهانی یا شرح حرکات خورشید و ماه و ستارگان یا صحنه‌ای از کتاب عجیب خلقت را بیان می‌کنند و از آنها برای اثبات عقیده یا عبرت و تربیت اخلاقی نتیجه‌گیری می‌شود.

قرآن به هیچ وجه از فرهنگ زمان نزول خود و قرنهای بعد از آن تأثیر نپذیرفته و این خود بهترین شاهد است بر اثبات اینکه منبع فرهنگ و معارف قرآن خود خداوند است، که از اطلاعات زمان بی‌نیاز است. اکنون به چند مثال زیر توجه کنیم. در سوره نمل، آیه ۸۸ می‌خوانیم:

و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدًا وَ هِيَ تَمُرٌّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنُ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ. (و کوهها را بینی، پنداری که جامدند، حال آنکه به سرعت ابر می‌روند. کار خداوند است که هر چیزی را به کمال پدید آورده است. هرآینه او به هرچه می‌کنید آگاه است.)

و در سوره یس آیه ۴۰ نیز می‌خوانیم:

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ. (آفتاب را نسزد که به ماه رسد و شب را نسزد که بر روز پیشی گیرد. و همه در فلکی شناورند.)

در این آیه، روز نخست شمرده شده است و این ظاهراً با نظریه علمی خلقت زمین به طور کامل تطبیق می‌کند. زیرا زمین مشتعل که از خورشید جدا شد، شبی نمی‌تواند داشته باشد، بلکه در آن حال روشن و در حالت

روز به حساب می‌آید، و چون سرد و خاموش شد، روز و شب پدید آمد. از طرف دیگر، این عبارت که خورشید و ماه در مسیر و مدار خود شناورند، به طور کامل با هیئت بطلمیوسی که معتقد به سیر فلک و سیر خورشید و ماه با فلکهای آنها بوده است، مابینت دارد. نیز در سوره انعام آیه ۱۲۵ می‌خوانیم:

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّما يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ. (هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می‌گشاید، و هر کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرومی‌بندد که گویی می‌خواهد که به آسمان فرارود.)

درباره این تمثیل و مقارنه لطیف و شگفت‌انگیز بین مثل و واقعیت علمی آن تأمل کنید. در سوره الذاریات آیه ۴۷ می‌بینیم:

وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ.

از این آیه به دست می‌آید که فضا به طور دایم در حال توسعه است و این حقیقت را جز در این اواخر که ریاضی‌دان بلژیکی، لومتر، نظریه امتداد هستی را اظهار کرد و مورد قبول قرار گرفت، کسی نمی‌دانست. اکنون می‌توانیم اصول و پایه‌های اساسی این فرهنگ را بررسی کنیم.

### خداشناسی

این فرهنگ آسمان و زمین را پیوند می‌دهد و فرد و اجتماع را به پروردگار عالم مربوط و متصل می‌کند؛ ارتباطی محکم و ناگسستنی. این خداشناسی، که با قداست و قدرت همراه است، همه احساسات انسان را پاسخ می‌گوید.

اسلام می‌کوشد تا با این ویژگی پرده‌ای بر عقل سلیم آدمی نکشد و انسان را از تفکر درباره خلقت و رویدادهای جهان و تلاش عقلانی برای شناخت قلمروهای گوناگون حیات برحذر ندارد. فرهنگی است که



بر اساس ایمان به خدای یگانه، خدایی که با هیچ یک از افراد و موجودات جهان انتساب و قرابت و دوستی خاص ندارد، استوار است و تمام جهان با همه خصوصیات و پدیده‌هایش، در برابر قانون علت و معلول و مشیت پروردگار سر فرود می‌آورد، مشیتی که همه موجودات را زیر بال رحمت خود گرفته و هیچ گاه مانع از ارتباط اسباب با مسببات و تأثیر علت در معلول نیست. در حدیث آمده است:

مشیت پروردگار بر این تعلق گرفته است که امور جهان از راه اسباب و علل جریان داشته باشد. *ابی‌الله أن یجری الأمور إلا بأسبابها* (کافی).

و نیز قرآن مجید می‌فرماید:

*إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ* (۱۱:۱۳). (خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند).  
*ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ* (۴۱:۳۰). (به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که بازگردند).

*وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا فَالْهَمَّهَا فُجُورُهَا وَ تَمَوَّيْهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا* (۷۰-۹۱). (و سوگند به نفس و آن که نیکویش آفریده - سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده - که: هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد، و هر که در پلیدی‌اش فروپوشید نومید گردید).

خداوند بر اساس همین اسلوب با پیغمبران خود رفتار کرده و غیر از موضوع معجزات، که فوق عادت است و استثنائی است برای اثبات مدعای آنها، هیچ‌گاه برای پیغمبران و ایمان آوردن امت آنها، نوامیس طبیعت را درهم نریخته، بلکه اراده کرده است که انبیا نخستین افرادی باشند که بر این اساس ایمان بیاورند و سپس دیگران را به سوی آن بخوانند و در این راه ناهمواریها و ناگواریهایی را تحمل کنند که کوهها تاب و توان آن را ندارند.

خداوند ایمان تقلیدی و موروثی را نمی‌پذیرد؛ بلکه امر به تفکر و تدبیر عمیق در عقیده می‌فرماید.

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۴۳:۲۳). (بدینسان، پیش از تو، به هیچ قریه‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه متنعمانش گفتند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما به اعمال آنها اقتدا می‌کنیم).

### ماندگاری فرهنگ اسلامی

بدون تردید، هنگامی که کیش فرهنگ اسلامی تا مرحله جهان آفرینش و ارتباط آن با پروردگار وسعت داشته باشد، سرانجام دامنه آن به ابدیت منتهی خواهد شد و، با این وصف، فرهنگی است باثبات و جاویدان و گردهادهای حوادث آن را نمی‌لرزاند و هیچ‌گاه دستخوش تحول و تغییر نخواهد شد.

ویژگی ثبات و ابدیت فرهنگ اسلامی بر جمیع جوانب مذهب و بر عقاید و احکام و اخلاق پرتو افکنده و در تحقق یافتن اهداف رسالت جهانی پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> نقش اساسی ایفا می‌کند، تا آنجا که سبب اطمینان قلب، آرامش روح، تقویت اراده، و ارضای عواطف نامحدود انسان می‌شود و او را به پیروزی و موفقیت تحریض و تشویق می‌کند؛ اعم از اینکه انسان به هدف برسد یا، پیش از موفقیت، مرگ طومار حیاتش را در هم بیچد؛ خواه راه صواب پیماید و خواه گاه اشتباه کند و به راه خطا رود، بالاخره در راه تحصیل پیروزی باید بکوشد؛ چه در این راه مشهور شود و نامش بر سر زبانها افتد و چه در بوتۀ اہمال و گمنامی بماند.

البته این مطلب اساسی را نباید از نظر دور داشت که فرهنگ الهی و جاویدان اسلام، با وصف اینکه دارای امتیاز ابدیت است، مانع از آزادی فکر و اجتهاد نیست. زیرا همان طور که یادآور شدیم دامنه آن به قدری

پهناور است که سیر در ملکوت آسمانها و غور در اعماق زمین را دربر گرفته است.

در اینجا برای روشن شدن مطلب ناگزیریم یک مثال فقهی را مطرح کنیم. مطلبی است حسّاس و در عین حال دقیق، که کوچک‌ترین انحراف از آن ممکن است منجر به بدعت گذاردن در دین شود و گمراهی و ضلالت به بار آورد. آن مطلب این است که فقها و مجتهدان اسلام سعی دارند اجتهادها و نظریات جدید را بر اصول ثابت، جاویدان و عمومی اسلامی تطبیق دهند و از این راه آراء و اجتهادات خود را در موضوعات و فروع گوناگون مستند گردانند.

توضیح اینکه هرگاه مجتهدی در برابر موضوع جدیدی قرار گیرد، در صورتی می‌تواند درباره آن اظهار نظر کند که رأی او مستفاد از اصول کلی و دلایل تفصیلی باشد. مثلاً سیره و روش پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> که یکی از دلایل تفصیلی است و اعتبار آن به نصّ قرآن مجید ثابت شده است، می‌تواند مستند فتوا و اظهار نظر فقیه درباره موضوع باشد.

بنابراین، مجتهد هیچ‌گاه قانون‌گذاری نمی‌کند و از روی گمان هم فتوا نمی‌دهد. زیرا، به تصریح قرآن مجید، گمان نمی‌تواند حتی گوشه‌ای از حق را نمایان کند،

وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (۲۸:۵۳). (و پندار برای شناخت حقیقت کافی نیست).

بلکه مجتهد از روی علم فتوا می‌دهد و بر اساس دلایل علمی اظهار نظر می‌کند. به عبارت دیگر، فقها احکام را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: واقعی و ظاهری. احکام واقعی احکامی هستند که در واقع و حقیقت وجود دارند و قابل تغییر و تبدیل نیستند و احکام ظاهری آن احکامی هستند که از راه آنها می‌توان به احکام واقعی رسید.

احکام ظاهری همان نتیجه آراء و اجتهاد مجتهدان است. آنها بالفعل

به یقین رسیده‌اند که احکام ظاهری همان احکام خداوند در حق خودشان و مقلدینشان است.

همین مثالِ مختصر روشن می‌کند که تحلیل و تحقیق در مراحل گوناگون فرهنگ اسلامی در چه دایره وسیعی قرار گرفته است و در عین حال چگونه از پشتیبانی یک سلسله قوانین ثابت آسمانی برخوردار است.

### ۳. فرهنگ جامع الاطراف

گرچه بعد از بیان وسعت دامنه فرهنگ اسلامی و به هم پیوستگی و وزانت آن نیازی به ذکر این امتیاز که فرهنگ اسلامی جامع الاطراف است نبود. اما نوشته یکی از دانشمندان بزرگ به دستم رسید. او استاد ژوپ، در دانشگاه آکسفورد است و نام کتاب ارزشمندش *الاتجاهات الحدیثه فی الاسلام*. او معتقد است که تفکر شرقی به طور عموم و تفکر اسلامی به طور خصوص همه‌جانبه نیست و قدرت بر ایجاد هماهنگی و تألیف و ترکیب ندارد.

ما، در پاسخ، تنها به آنچه مالک بن نبی، محقق معروف الجزایری، در کتاب *وجهة العالم الاسلامی* آورده است، اکتفا می‌کنیم. وی می‌نویسد:

میراث فرهنگی بزرگ و ارزنده‌ای که تمدن اسلامی آن را ایجاد کرد و برای بشریت به ارمغان آورد، دارای شواهد و دلایل غیر قابل انکاری است که این فرهنگ در روزگار درخشان و طلایی مسلمانان از تفکر اسلامی به طور کامل برخوردار بوده است. از همین رو چالشهای آن در همه موارد با یک نوع قانونمندی همراه بوده است. قانونمندی مستلزم برخورداری از قدرت ترکیب است. پس نظریات علمی وضع شد و فقها این قوانین و نظریات را بر اصول بنیان نهادند.

در آن هنگام که قوانین روم چیزی جز یک سلسله قوانین پراکنده و نامنسجم نبود، برای اولین بار در تاریخ قانونگذاری، تشریح اسلامی بر

اسلوبی اساسی استوار شد و قوانین آن بر مبنای یک نظام فلسفی دقیق قرار داشت.

تحقیقات ابوالوفا دانشمند فلک‌شناس اسلامی در علم فلک و اکتشافات وی در موضوع تغییر حرکت ماه (حرکت یکنواخت) و همچنین تحقیقات ابن خلدون در علم تاریخ و استنباطی که برای اولین بار در قوانین تاریخی و تفسیر آنها با عالی‌ترین تلاشهای اجتماعی داشت، از نمونه‌های بارز این مطلب است.

### فرهنگ سازنده و متحرک

انسان، به مقتضای یک سلسله مفاهیم کلی، دارای مقام خلیفه‌اللهی و جانشینی پروردگار در روی زمین است و این مقام و موقعیت را به سبب برخوردار بودن از علم و اراده احراز کرده است. ماجرا را قرآن مجید این گونه نقل می‌کند:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ، قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُسَبِّحُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا (بقره ۲: ۳۰-۳۴). (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در آنجا فساد کند و خونها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی‌دانید. و نامها را به تمامی به آدم پیاموخت سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد. و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نامهای اینها خبر دهید. گفتند: منزه‌ی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانش نیست. تویی دانای حکیم. گفت: ای آدم، آنها را از نامهایشان آگاه کن. چون از آن نامها آگاهشان

کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که من نهران آسمانها و زمین را می‌دانم، و بر آنچه آشکار می‌کنید و پنهان می‌داشتید آگاهم؟ و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید.)

اشتباه نشود مفهوم خلیفه غیر از معنایی است که از آلت و وسیله فهمیده می‌شود. چون مثلاً مدادی که در میان انگشتان نویسنده‌ای قرار گرفته و شعور و اراده از خود ندارد، یا نویسنده‌ای که گفتار دیگری را حرف به حرف بدون کوچکترین تغییری دیکته می‌کند، استقلالی از خود ندارند. ولی خلیفه یا به تعبیر دیگر نماینده، کسی است که به طور مستقل و با اراده و اختیار، آراء و منویات شخص را طبق برنامه ترسیم شده و با اعتماد به اشراف و معرفت خاص خود و تصرفات حکیمانه، تنفیذ و اجرا می‌کند.

پر واضح است که تحقق این مقام باید همراه با آزادی کامل در تصرفات به وجود آید، همان آزادی که فرشتگان آسمان از آن بیم داشتند و تأکید کردند که این انسان با این کیفیت و با اینکه راههای خیر و شر به روی او باز است در آینده منشاء خونریزیها می‌شود.

ولی تنها اختیار و آزادی اراده نمی‌تواند برای انسان فضیلت ایجاد کند بلکه همه کرامت و فضیلت انسان در این است که راه خیر و صواب را اختیار کند و پیمودن این راه فقط به وسیله علم ممکن خواهد بود، همان علم و دانشی که عنصر اصیل و پایه اساسی مقام نمایندگی و خلیفه الهی انسان در روی زمین است.

پس رسیدن به این رتبه بلند انسانی و تصرف در طبیعت و تسخیر نیروهای آن، در صورت شناسایی علل یا، به تعبیر قرآن، تعلم اسماء امکان دارد و هر گامی در راه معرفت حقایق و اکتشافات قوانین طبیعت، در هر مرتبه و مرحله‌ای که باشد، گامی است به سوی هدف مقدّسی که برای انسان ترسیم شده، پیشرفتی است در سیر تحقق کمال غایی و

وصول به مرتبه‌ای که انسان بدان منظور خلق شده است. خداوند پیمودن این راه را در سه مرحله مقرر فرموده است: فطرت، دعوت انبیا، و مصایب و بلاهایی که از کوتاهی یا قصور آدمی ناشی می‌شود.

بنابراین، فرهنگ اسلامی، فرهنگی است متحرک و سازنده که انسان را دائماً به سوی پیشرفت و تحوّل عقلی در قلمروهای گوناگون پیش می‌راند، قلب انسان را برای فهم هر کشف جدید و شناخت رمزی از رموز طبیعت مشتاق می‌کند و این کشف و شناخت را به مثابه سلوک الی‌الله و شناخت باری تعالی و کمال انسان معرفی می‌نماید. چنین معرفتی، هدف خلقت انسان است و کمال مطلق او. حرکت به سوی آن واجب و عبادت و کمال است؛

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (۲۸:۳۵). (هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند).

خشیت، ترس نیست. بلکه اثری از آثار ایمان و شناخت است.  
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ (۱۸:۳). (الله حکم کرد- و فرشتگان و دانشمندان نیز- که هیچ خدایی جز او نیست).

### انسجام و یکپارچگی

یکی از مهم‌ترین ویژگیهای فرهنگ اسلام آن است که هر فعالیت فرهنگی در هر زمینه‌ای باید با دیگر اجزا و عناصر منظومه فرهنگی اسلام هماهنگ و منسجم باشد، در وحدتی که منعکس شود و به گوش برسد، هماهنگ و هم‌آوا با سمفونی کل آفرینش و هم‌نوا با تسییح تمامی موجودات. کلام خود را درباره این ویژگی ممتاز ادامه می‌دهیم.  
از تحقیق و توضیحی که در فصلهای پیش درباره اسلام فرهنگی داشتیم و تعریفی که برای فرهنگ اسلامی کردیم، نگرش و موضع اسلام در قبال سایر فرهنگها روشن می‌شود.

همان‌طور که یادآور شدیم، اسلام هرگونه حرکت و تحول فکری مثبت و تکامل عقلی صحیحی را با آغوش باز پذیرا می‌شود و همه اینها را جزئی از رسالت انسان و فریضه‌ای از فرایض او می‌شناسد.

اسلام به هیچ وجه به خاطر ترس از انهدام خود یا مثلاً به بهانه تقویت مبانی دینی در میان پیروانش، در برابر تحولات و کوششهای فرهنگی، روش محافظه‌کارانه به خود نگرفته است. بلکه هر پدیده جدید و تحول تازه‌ای را به طرف پیکره بزرگ فرهنگی خود کشیده است. زیرا برای دین مقام و موقعیت اصیل و ثابتی قرار داده که هیچ‌یک از علوم و قوانین، علم اخلاق، روان‌شناسی و فلسفه و حتی علوم الهی، هر چند که دایره آنها وسیع شود، نمی‌تواند جای آن را بگیرد. ما چنین موقعیت و مکانی را در قرآن مجید ملاحظه می‌کنیم، آنجا که خداوند خطاب به مردمان با ایمان می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴: ۸). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فراخوانند که زندگیتان می‌بخشد دعوتشان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است و همه به پیشگاه او گرد آورده شوید).

از این آیه شریفه استنباط می‌شود که خداوند از ورای قلب مؤمن، او را در اخلاق و احساسات و همه کارهایش رهبری می‌کند. بنابراین، کلیه فعالیت‌های فرد با ایمان در مسیر رهبری‌های الهی قرار گرفته است، راهنمایی‌هایی که در زوایای دل انسان اثر می‌گذارد و با آن می‌آمیزد و وجدان او را بیدار و بی‌آلایش نگاه می‌دارد، تا اینکه جمیع این کوششها، با همه وسعت و بی‌کرانگی، از یک برنامه و روش انسانی و جهانی سلیم نشأت گیرد. بنابراین، جهت‌گیری به سوی مصدر الهی، آنگاه آغاز حرکت و کوشش در آن جهت، چونان دو صورتی است که برای ترقی انسان به



سوی کمال، از هر راهی و در هر عرصه‌ای، ترسیم شده است. برای زنده نگه داشتن چنین قیادت و رهبری الهی است که ملاحظه می‌کنیم در اسلام عبادت بر بندگان فرض و واجب شده و ذکر و یاد خداوند بزرگ‌ترین عبادت به شمار آمده است.

### سرنوشت فرهنگهای دیگر

اکنون در مقابل آن صفحه‌ای از تاریخ قرار گرفته‌ایم که اسلام برای اولین بار با فرهنگهای غیر اسلامی مواجه شد.

در قرن هشتم میلادی، درست اوایل قرن دوم هجری، دامنه فتوحات اسلامی از اسکندریه و جندی شاپور تا حران و هند و خراسان، که در آن روز مراکز مهم فرهنگ جهانی به شمار می‌رفتند، کشیده شد. در آن موقع، به سبب پیروزیها و موفقیتهایی که در زندگانی اجتماعی نصیب مسلمانان شده بود، مذهب در میان آنها بسیار قوی بود. در چنین موقعیتی فرهنگهای بیگانه، با همه شرایط گوناگون و متفاوت، به جوامع اسلامی راه یافت، در ابتدا با تردید و اصطکاک مواجه شد، ولی به طوری در دل جامعه اسلامی رو به تکامل گذارد و با آماده بودن زمینه‌های مساعد گسترش و وسعت یافت که بالاخره جزو مصالح ساختمانی فرهنگ اسلامی درآمد و اسلام هم این ودیعه و امانت را برای جهان بشریت نیکو نگهداری کرد.

ما جریان مواجهه اسلام با فرهنگهای بیگانه را به اختصار بررسی می‌کنیم و از آن قانونی استخراج می‌کنیم که در مقایسه اسلام با فرهنگ مدرن قرن بیستم به کار آید.

در اواخر قرن اول هجری یکی از فرمانروایان، با همکاری بعضی از دانشمندان اسکندریه، کتابهایی را که در علم شیمی نوشته شده بود ترجمه کرد. پس از آن، نهضت ترجمه و نقل آغاز شد و در نیمه دوم قرن

دوم هجری به اوج عظمت خود رسید. مسلمانان و اعراب، با سرعت شگفت‌انگیزی، با زبان بیگانگان آشنایی پیدا کردند و به کار تألیف و ترجمه پرداختند.

در اینجا مناسب است اسامی برخی از کتابها و مؤلفان آنها را از مدارک معتبر نقل کنیم:

استیفان قدیم اولین کسی بود که کتابهای شیمی را به عربی ترجمه کرد. ماسرجیس کتابی دربارهٔ منافع و مضار غذاها و کتاب دیگری دربارهٔ منافع و مضار داروها نوشت. عیسی فرزند ماسرجیس، کتابی دربارهٔ بوها و طعمها و کتاب دیگری دربارهٔ رنگها نوشت. ثوفیل بن توما الرهاوی برخی از کتب جالینوس را ترجمه کرد و جورجیوس بن بختیشوع، طبیب مخصوص ابوجعفر منصور، و برادرش جبرائیل و شاگردش عیسی بن شهلافا، هر کدام کتابی دربارهٔ علم طب نوشتند.

ابن مقفّع و فرزندش محمد کتابهای منطقی و فلسفی ارسطو را از زبان پهلوی به عربی برگرداندند و فلسفهٔ یونانی را وارد جامعهٔ اسلامی کردند. خاندان نویختی ترجمه‌کنندگان کتابهای نجومی بودند. ابوزکریا یوحنا ماسویه، که در اوایل قرن سوم رئیس «بیت الحکمة» بغداد بود تألیفات زیادی در طب و فلسفه داشت، از جمله کتابها و رساله‌هایی چون الکمال و التمام، الکامل، الحمام، رفع ضرر الاغذیه، الاسهال علاج الصداع، السدر و الدواء، محنة الطیب، الصوت و البحة، ماء الشعیر، القصد الحجامه و غیر از آن. کنکه یا منکه هندی و ابن‌دهن از مترجمان زبان هندی بودند که کتابهایی در علم نجوم و طب، چون کتاب الجامع و کتاب صفوة النجاح را ترجمه کردند.

سایر کسانی که به زبان دیگران آشنا شدند و صدها کتاب در علوم گوناگون تألیف کردند، به این قرارند: عمر بن فرحات (منجم و فیلسوف) و فرزندش محمد، همچنین علی بن زیاد تمیمی، اولین کسانی هستند که دربارهٔ رصدخانه‌ها کتابی به عربی ترجمه کردند. در این زمینه باید از

ابویحیی بطریق و فرزندش که به زبان لاتین مسلط بودند، و محمد بن ابراهیم فرازی، خاندان حنین و سر سلسله این خاندان، حنین بن اسحاق، دانشمند بزرگ و معروف، نام برد. قسطا بن لوقای بعلبکی، دانشمندی بود که در علوم طب و فلسفه و هندسه و نجوم تألیفاتی دارد. او معاصر کندی اولین فیلسوف عرب بود که ابن ندیم دانش او را بر حنین ترجیح می‌دهد و در کتاب معروف خود به نام الفهرست، ۵۴ کتاب در ترجمه و تألیف و شرح در علوم مزبور برای وی ذکر کرده است. حبیب بن اعصم دمشقی و عیسی فرزند یحیی بن ابراهیم و شاگرد حنین بن اسحاق و حجاج بن مطر و سرجیس راسی (اهل صور یا بعلبک) و ثابت بن قره حرانی، که خانواده او معروف به آل ثابت بودند، و عیسی بن اسید و موسی بن خالد، معروف به ترجمان، و سعید بن یعقوب دمشقی و ابراهیم بن صلت و قویری و خاندان کرخی (سر سلسله این خاندان شخصی به نام شهدی بود) و ابن بکوی عشاری و یحیی بن عدی منطقی و افراد بسیاری که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

علاوه بر همه اینها، می‌بینیم که در بغداد مؤسسه بسیار بزرگی به نام بیت‌الحکمه تأسیس شد که دانشمندان در آنجا جمع می‌شدند و تمام وسایل، از کتاب و جز آن، برای انتقال علوم و ترجمه و تألیف در اختیار آنها گذارده می‌شد. این تشکیلات در آن زمان نقش بزرگی در پیشرفت تمدن ایفا کرد.

تاریخهای بیت‌الحکمه را در زمان هارون‌الرشید ذکر کرده‌اند و مدرکی در دست نیست که ثابت کند پیش از هارون‌الرشید تأسیس شده باشد. این تنها بر حسب تصادف و اتفاق نبود که جامعه اسلامی به اشعار هومر و نمایشنامه‌های اورپید و آیسخولوس (آشیل) توجه کرد، زیرا آنها از مفاخر دانش و ادبیات یونانی بودند. این جریان تأکید می‌کند که نهضت ترجمه و انتقال علوم در میان مسلمین طبق یک برنامه حساب‌شده و به

رهبری و قیادت زعمای اسلام صورت گرفته است، و آنها مراقب بودند که فرهنگهای جدید در پیکره فرهنگ اسلامی یکپارچه شوند.

ما هنگامی که موضع‌گیری پیشوایان اسلام را در برابر هجوم فرهنگهای بیگانه از نظر می‌گذرانیم، ملاحظه می‌کنیم که، اغلب، آن را پذیرفته و در راه پیشرفت آنها کوشیده‌اند. کافی است در اینجا به موضع امام فقها حضرت امام جعفر صادق<sup>ع</sup> توجه کنیم. آن حضرت شاگردان و پیروان خود را در راه آشنایی با فرهنگهای گوناگون تشویق می‌فرمود و عده‌ای را به تعلیم رشته‌های تخصصی امر می‌کرد. مثلاً جابر بن حیان را برای تحقیق در علوم طبیعی تعیین فرمود. جابر هم در این راه تا آنجا کوشش کرد که به پدر شیمی جدید ملقب شد. همچنین هشام بن حکم و مؤمن طاق را برای تحقیق در فلسفه و علم کلام معین کرد.

به طور کلی ما در کلمات فقهای بزرگ و پیشوایان اسلام مطالبی می‌بینیم که تشویق و ترغیب مردم را به آگاهی از فرهنگهای جدید می‌رساند. بیان احکام فقهی برای بسیاری از موضوعات نو و حتی گاه مناقشات و مناظراتی در بحثهای گوناگون و جدید، نظیر مباحثات امام علی بن موسی الرضا<sup>ع</sup> با عمران صابئی، نمونه‌هایی است از توجه و عنایت رهبران اسلامی به علوم و موضوعات روز.

ولی نباید از نظر دور داشت که عده‌ای از علما از بیم انهدام شخصیت اسلامی و تزلزل برخی از عقاید مذهبی، موضعی غیر از این داشتند. آنها در برابر فرهنگهای بیگانه یا به طور کامل مردد و بی‌اعتنا بودند، یا گاه به مخالفت و مبارزه برمی‌خاستند. بعضی از آنها هم که قدرت بیشتری داشتند، زمامداران وقت را تحت تأثیر می‌گرفتند و مبارزه را در دامنه‌ای وسیع‌تر و با شدت بیشتر انجام می‌دادند.

البته این معارضة و مخالفت در سطحی بسیار محدود و موقتی صورت گرفته است. افسانه معروفی که می‌گوید خلیفه دوم دستور داد

کتابخانه اسکندریه را آتش بزنند و مردم شهر تا یک ماه از کتابها به جای هیزم تنورها استفاده می‌کردند، اساس درستی ندارد. از بررسی تاریخ اسکندریه و کتابخانه آن استنباط می‌شود که در حدود دو قرن پیش از سیطره مسلمانان بر آن سامان، کتابخانه تقریباً خالی از کتاب بوده و نیز معلوم می‌شود که کتابهای فراوان کتابخانه عظیم اسکندریه قبل از اسلام چندین بار طعمه آتش شده است. لذا هنگامی که مسلمانان وارد اسکندریه شدند کتاب چندان نیافتند.

مبارزه محدود این عده از علما دارای جهات و عوامل گوناگونی بوده است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. تردید در مبادی فکری و اعتقادی فرهنگ جدید،
۲. تردید در هماهنگی و تناسب این فرهنگ با فرهنگ اسلامی و اصطکاک و منافات آن با پاره‌ای از احکام اسلام،
۳. ترس از هضم شدن شخصیت اسلامی عده‌ای از تازه‌مسلمانها و کسانی که در عقاید دینی خود هنوز مراحل ابتدایی را می‌گذرانند در تمدن و فرهنگ جدید.

حقیقت این است که عذر اول و دوم در محکمه حق و علم محکوم است. زیرا می‌توان با مراقبت و بررسی دقیق فرهنگ جدید نقاط ضعف آن را برطرف، و با تهذیب محتویات آن، هماهنگی و تناسب آن را با فرهنگ اسلامی حفظ کرد. اما عذر اخیر یعنی ترس از هضم شخصیت اسلامی مسأله‌ای است موسمی و مربوط به بخشی کوتاه از زمان، لذا نمی‌تواند یک عذر موجه در همه شرایط و زمانها باشد.

ما می‌بینیم علی<sup>۴</sup> مباحث کلامی را در قالب اسلامی زیبا و جذابی ریخته و مورد بحث و گفت‌وگو قرار می‌دهد؛ هنگامی که حضرت از جنگ صفین مراجعت می‌کرد، پیرمردی بلند شد و چنین گفت: آیا اساس این جنگ و سرنوشت ما بنا بر مشیت پروردگار و قضا و قدر صورت گرفته

است؟ حضرت فرمود: آری به خدا قسم تمام پستی و بلندیهایی که پیمودید، به قضا و قدر پروردگار بوده است.

پیرمرد گفت: آه که زحمات من بر باد رفت و اجر و مزدی نصیب من نمی‌شود. (چون تمام این کوشش‌ها به اجبار و خواست خداوند بوده است).

حضرت فرمود: پیرمرد، آرام باش. شاید تو گمان کردی که این قضا و قدر حتمی و لازم الوقوع است، حال آنکه اگر چنین باشد، مسأله ثواب و عقاب و امر و نهی و تکلیف از بین خواهد رفت؛ وعده و وعیدهای خداوند به نعمتهای آخرت بی‌اثر خواهد شد و برای گناهکار و نیکوکار مجازات و پاداشی نخواهد بود. این گونه عقاید مربوط به بت‌پرستان و دشمنان خداوند است.

ای پیرمرد، تکالیف و نواهی پروردگار بر اساس اختیار بندگان استوار است و خداوند هرگز از روی اجبار و اکراه عبادت نمی‌شود و آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، به باطل خلق نشده و بازی بودن دستگاه آفرینش گمان کافران است و وای بر آنها از عقوبت خداوند.

از بحثهای گذشته دو نتیجه مهم و اساسی گرفته می‌شود:

۱. اسلام در راه ساختن و تکوین فرهنگی که مورد علاقه و ایمان یک مسلمان قرار گیرد، اهتمام ورزیده است.

۲. اسلام دارای شرح صدر و ظرفیت وسیعی برای قبول و اقتباس فرهنگهای بشری و هضم آنها در خود است و کوششهای فرهنگی را رسالتی انسانی و یکی از واجبات زندگی اعتبار کرده است.

### میراثهای علمی فرهنگ اسلامی

هم‌اکنون، با توجه به بحثهای گذشته، می‌توانیم، با وضوح و روشنی هرچه بیشتر، موضع اسلام را در قبال فرهنگ جدید مورد مطالعه قرار دهیم و

میراث‌های علمی فرهنگ اسلامی را برشمردیم.

فرهنگ اسلامی برای جهان بشریت، ثروت و ذخایر بزرگ و ارزشمندی را ارمغان آورده، و فرهنگ قرن بیستم از آن سرمایه‌ها و ذخایر فراموش‌نشده بهره‌مند است.

مسلمانان با کشف قطب‌نمای دریایی، جهان را از سواحل مالایا گرفته تا جزایر آزورس اقیانوس اطلس، به روی بشر گشودند. ما بر این مطلب اصرار و پافشاری چندانی نداریم که کاشف واقعی قاره آمریکا مسلمین بودند، ولی باید دانست که ابوریحان بیرونی اولین کسی است که در نظریات خود درباره زمین تصریح کرد که قاره بزرگی در طرف دیگر زمین وجود دارد.

و مسلمانان جغرافیای عالم را کامل کردند. از جمله افراد برجسته در این زمینه عبارتند از: مسلم بن حمیر، جعفر بن احمد مروی، ابن فضلان، ابن خردازویه و جیهانی و مسعودی. اما ابوریحان بیرونی، روشی کاملاً ابتکاری در علم جغرافیا و جوانب اساسی و مشهور قسمتهای مختلف زمین به وجود آورد و همین شیوه ابتکاری را در کتاب تحقیق ماللهند مورد استفاده قرار داد.

شیمی جدید، که از علوم طبیعی به شمار می‌آید، از اکتشافات جابر بن حیان و محمد بن زکریای رازی است که به پدر شیمی جدید معروف شدند. اما شیمی قدیم یا کیمیا که، پیش از این دو دانشمند، از یونانی به عربی ترجمه شد، قسمتی از فلسفه است که شامل نظریه‌ها و سعی در ساخت معجزات دارد. اما شیمی مادی، که از شاخه‌های علم است، محصول دو دانشمند مسلمان مذکور است.

همچنین مسلمانان تحولی در علم پزشکی و فن جراحی به وجود آوردند. زهراوی، جراح مسلمان، اولین کسی بود که جنین مرده را از شکم مادر خارج کرد، و نیز جراحان مسلمان بودند که موفق شدند

قسمتی از استخوانهای جمجمه انسان را با استخوانهای جمجمه سگ تعویض کنند و آنها بودند که داروهای شیمیایی و بیمارستانهای گوناگون تأسیس کردند و طریقه بی‌حس کردن را قبل از عمل جراحی به کار بستند و باستانهای نمونه‌ای برای تحقیق در علم گیاه‌شناسی ترتیب دادند.

ابوعلی بن هیثم علم نورشناسی را بنیان نهاد و آن را علم مناظر و مرایا نامید و کتابی در این موضوع تألیف کرد که متأسفانه، جز ترجمه لاتینی آن، که وتیلو در سال ۱۲۷۰ میلادی ترجمه کرد، چیزی در دست نیست. ابن هیثم موضوع خطای باصره را نیز کشف کرد و ساختمان چشم را به عنوان یک عدسی مورد مطالعه قرار داد. او قوانین ریاضی آن را نوشت و همچنین قوانین شکست نور را، شش قرن قبل از شل و دکارت، کشف کرد.

قطب‌الدین شیرازی نخستین کسی است که تفسیر صحیحی از قوس و قزح، بر اساس قانون انعکاس و شکست نور، بیان داشت. ابن یونس اولین کسی بود که قوانین پاندول را، که اساس اختراع ساعت است، تشریح کرد. خواجه نصیرالدین طوسی نخستین کسی است که نظریات تازه‌ای درباره دوایر فلکی اظهار داشت و هیئت بطلمیوسی را نقد علمی کرد. غیاث‌الدین جمشید کاشانی قوانین حساب و تسلسل اعداد را کشف کرد. این نیز مسلم است که علم تسطیح از اکتشافات دانشمندان مسلمان است. ابن نفیس در حاشیه‌ای که بر کتاب تشریح ابوعلی سینا نگاشته، گردش کوتاه خون را، سه قرن پیش از ویلیام هاروی، تقریباً واضح و روشن شرح می‌دهد و پروفیسور بلاتام، استاد دانشگاه منچستر، نیز به این حقیقت اعتراف کرده است.

مسلمانان در علم هیئت نظریات پرارزشی ارائه داده‌اند. از میان آنها فرازی و احمد بن محمد نهاوندی به عنوان دانشمندانِ فلک‌شناس پیش‌کسوت شهرت دارند. در زمان مأمون، خلیفه عباسی، ستارگانی در



علم ستاره‌شناسی، نظیر سند بن علی، یحیی بن ابی‌منصور، خالد بن عبدالملک، درخشیدند و نظریات این دانشمندان در مسائل خسوف و کسوف و اعتدالهای شمسی و ستارگان دنباله‌دار و موضوعات فراوان دیگری در پدیده‌های فلکی، در بالا بردن سطح معارف انسانی سهم بسزایی داشت.

کندی دویست جلد کتاب در موضوعات گوناگون مانند حساب و هندسه و فلسفه و طب و نورشناسی و علم پدیده‌های جوی تألیف کرد. خوارزمی پدیده‌های فلکی را مورد مطالعه دقیق قرار داد که تا این زمان کتاب حساب او از مصادر و منابع اصلی علوم فلکی به شمار می‌آید و علم عدد هنوز به نام او مشهور است.

فرزندان موسی بن شاکر کشفیات پرارزشی از روی حرکات آفتاب و بعضی دیگر از ستارگان به دست آوردند و دربارهٔ حجم زمین و تمایل محور آن به سوی خورشید تحقیق کردند. کتاب جدول بتانی به لاتین ترجمه شد. این دانشمند در اروپا چندین قرن به عنوان یکی از بنیان‌گذاران علم هیئت شهرت داشت.

ابوالوفا نیز خط مماس را، که در حساب مثلثات و رصد فلکی کاربرد دارد، کشف کرد.

ما نمی‌توانیم موقعیت و نقش جمعیت اخوان‌الصفاء را در ترویج و انتشار معارف و علوم فراموش کنیم. آنها، در مرحلهٔ اول، کوششهای علمی خود را در بصره در منزل پیشوای خود زیدین رفاعه شروع کردند، سپس دامنهٔ آن را در کشورهای گوناگون بسط دادند و کتابهای نفیس و ارزشمندی در ریاضیات، هیئت، نجوم، جغرافیا، مکانیک، فیزیک، شیمی، فیزیوبیولوژی، گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی و غیره تألیف و به جهان بشریت اهدا کردند.

حتی، در قرن شانزدهم، شیخ بهایی برخی از قوانین انعکاسات صوتی

را کشف کرد و آنها را در بعضی از مساجد اصفهان به کار برد. او از قوانین مربوط به فشار آب و هم سطحی مایعات در ظروف مرتبط، در ساختمان باغ معروف فین کاشان استفاده کرد.

### خطوط اساسی فرهنگ اسلامی

هم اکنون وقت آن رسیده است که موضع اسلام را در قبال فرهنگ قرن بیستم مورد بررسی قرار دهیم. با در نظر داشتن این نکته که هر روزی که از عمر این قرن می‌گذرد تحول جدیدی روی می‌دهد و سرعت پیشرفت تا آن درجه است که ما نمی‌توانیم حتی مرحله‌ای از آن را با اسلام قیاس کنیم. از همین رو، لازم است که مرزهای عمومی و خطوط اساسی این فرهنگ را در نظر بگیریم.

### قوانین و حقوق

در این مرحله ما ملاحظه می‌کنیم که تشریح اسلامی دارای وسعت نظر ویژه‌ای است، که قدرت دارد جوابگوی احتیاجات انسان عصر جدید تا آخرین دوره خود باشد. مطالعه‌کننده فقه اسلامی درمی‌یابد که دامنه این علم به حسب نیازمندیهای کل جامعه انسانی گسترده شده و می‌تواند احکام و مقرراتی ارائه دهد. مثلاً در عقود و معاملات اصل حاکمیت اراده را می‌بینیم. حاکمیت اراده به این معناست که هر عقد و معامله‌ای، به هر شکل و صورتی، خواه در قدیم‌الایام معمول بوده یا از ابتکارات و ابداعات عصر جدید باشد، مورد تأیید و تصویب شریعت اسلامی است مگر اینکه با قوانین ثابت و کلی اسلامی منافات داشته باشد.

اساس مُجری بودن این اصل در عقود و معاملات اسلامی این آیه شریفه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (۱:۵). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به

پیمانها وفا کنید.)

عقد بنا به رأی بسیاری از فقها عبارت است از هر معاهده و قراردادی که بر آن بتوان عنوان عقد نهاد، بنابراین، صرفاً اختصاصی به قراردادها و معاملات و عقدهای مشهور و معهود سابق ندارد. آیه کریمه  
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ (۴:۲۹). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را به ناحق نخورید، مگر آنکه تجارتي باشد که هر دو طرف بدان رضایت داده باشید.)

به طور صریح بر صحت کلیه قراردادهای تجاری که براساس رضایت دو طرف صادر می‌شود، دلالت دارد. شرط اساسی برای صحیح بودن عقدها و قراردادهای جدید یا صورتهای تازه‌ای که برای معاملات و عقود به وجود آمده‌اند، عبارت است از اینکه غری، جزاف، ربوی و احتکاری نباشد و طرفین معامله هم دارای اهلیت و اختیار و صلاحیت باشند و نیز عقد و معامله برای اموالی باشد که از طرف شارع اسلام مالیت هر دو آنها الغا نگردیده باشد.

در فقه اسلامی به مالیت هر دو یا یکی از حقوق معنوی، که از مزایای حقوق جدید شمرده می‌شود، توجه کامل شده و فقها از آن به «جهت» تعبیر کرده و آن را در شمار مالک زکات و خمس و وقف و بیت‌المال عنوان کرده‌اند.

اسلام، همان طور که مالکیت شخصی را مورد تأیید قرار داده، به مالکیت دولت، مالکیت مسلمین، مالکیت شهر یا قریه یا مؤسسه نیز اعتراف دارد. فقه اسلامی با هرگونه معامله‌ای که بر تصادف یا ریسک یا خطر بنا نهاده شده باشد به مخالفت برخاسته و بدین ترتیب شعور عقلانی را در معاملات معتبر می‌داند. باب شرط در فقه اسلامی راهی است برای بسیاری از تحولات. زیرا با شرط، می‌توان اغلب عقود یا

ایقاعات را به اشکال گوناگونی درآورد و این اصل از گفته پیامبر گرامی اسلام گرفته شده که فرمود:

المسلمون عند شروطهم إلا شرطاً أحل حراماً أو حرم حلالاً. (مسلمانان پایبند به شرطهای خود هستند مگر شرطی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام کند.)

امکان تغییر عقود ازدواج، داد و ستد و ضمان از نتایج اصل مزبور است. باب شرط در فقه اسلامی تا آن اندازه وسعت دارد که به آسانی می‌توان به استناد آن قوانین اجاره و کار و کارگر را تحول و بهبود بخشید. زیرا چنین قوانینی به صورت انسانی و کامل در اسلام وارد شده است و از همین رو در موردی که حقوق کارگران پایمال می‌شود یا اوضاع عمومی اقتصاد کشور به مخاطره می‌افتد، می‌توان براساس حفظ حقوق کارگر و نگهداری اقتصاد مملکت قراردادهایی به نفع آنها تنظیم کرد. فقه اسلامی توانایی دارد جوابگوی نیازمندیهای حقوقی جامعه قرن بیستم باشد. حتی در زمینه‌هایی که تصور می‌رود از حوزه نفوذ فقه اسلامی خارج است، مانند قوانین بازرگانی و مقررات بین‌المللی عصر حاضر و...

### فلسفه

یکی از فلاسفه بزرگ و عظیم‌الشان اسلامی صدرالدین شیرازی، معروف به ملاصدرا است که با کمال تأسف مجامع علمی غرب او را به‌درستی نمی‌شناسند. نخستین کسی که زندگی علمی این فیلسوف بزرگ را مورد بررسی قرار داد، پروفیسور گوینو است که پروفیسور هانری کرین استاد دانشگاه پاریس او را قدیس تومای مسلمانان نامیده است.

ملاصدرا در فلسفه اسلامی مقامی بس رفیع دارد. می‌توان وی را خلاصه‌ای از فلاسفه قدیم و نمونه بارزی از فلاسفه جدید معرفی کرد. صدرالمتهین بنیان‌گذار حکمت متعالیه است که جامع فلسفه مشاء و

حکمت اشراق و عرفان است. هنگامی که فلسفه اسلامی را، که در شخص صدرالدین شیرازی مجتمع و مجسم شده، با مکتبهای فلسفی قرن بیستم مقایسه کنیم، تفوق و برتری این مکتب را بر بسیاری از مکتبهای فلسفی جدید حس می‌کنیم؛ با توجه به این نکته که ملاصدرا از فلاسفه قرن هفدهم میلادی بوده است.

وی حرکت جوهری را در موجودات مادی از راه استدلال و برهان به اثبات رساند، و نیز ثابت کرد که منشأ و مبدأ حرکات چهارگانه کمی، کیفی، وضعی، و آینی، همین حرکت جوهری است.

مطابق این نظریه موجودات مادی در جوهر و تمام ذات خود دارای حرکت‌اند، یعنی هم متحرک‌اند و هم عین حرکت.

فعالاً در صدد این نیستم که آثار و نتایج این نظریه بدیع و ارزشمند فلسفی را شرح و بسط دهم. اما دوست دارم که نظر خوانندگان گرامی را به این نکته جلب کنم که فیلسوف بزرگ ما با آرای علمی برجسته خود، حتی از قرن بیستم هم پیش افتاده است و با این آرا و نظریات به همان نتیجه‌ای رسیده بود که اینشتین در آرای فیزیکی خود دست یافت و زمان را، که در سابق به عنوان یک بعد موهوم و فرضی تصور می‌شد، جزئی از حقیقت موجودات دانست و آن را به عنوان حرکت ذاتی و بعد دیگری از موجودات به حساب آورد.

صدرالمتألهین از طریق علمی و برهانی و در پرتو فلسفه الهی به حقایقی دست یافت که توانست آرا و نظریات متضاد و کاملاً مخالف الکساندر سامونل، فیلسوف رئالیست، و برگسون، فیلسوف ایده‌آلیست، را جمع کند و آنها را با یکدیگر آشتی دهد.

نیز ملاصدرا عقاید و نظریات تازه‌ای ابراز داشت که هر یک از آنها از اصول و پایه‌های فلسفه است، مثل نظریه حدوث جسمانی نفس و بقای روحانی آن.

این نظریه، پدیده‌های روحی را تفسیر می‌کند و مشکل ارتباط جسم را با روح، و وحدت روح را در مراحل حس و خیال و عقل حل کرده است. نیز در علم‌النفوس و مسأله ارتباط پدیده‌های خارجی با عقل دارای نظریه جالبی است که بسیاری از مشکلات و مبهمات مربوط به معاد جسمانی را حل می‌کند.

صدرالمتألهین نظریه اصالت وجود را به طور واضح تشریح کرده است. نظریه‌ای که بعضی از فلاسفه آلمان، مانند کارل یاسپرس و هوسرل، از پیروان مکتب اگزیستانس، آن را از ابتکارات خود می‌دانند و به آن مباهات می‌کنند. مکتب این فلاسفه به اگزیستانسیالیسم ژان پل سارتر مبدل گردید، که نه مکتب وجود است و نه اصالتی برای وجود قایل است، بلکه همان مکتب اصالت ظاهر و فنومنولوژی است.

همچنین ملاصدرا تقسیم موجود به هیولا و صورت یا ماده و صورت را به طرز علمی تشریح کرد. ما معتقدیم که تفوق و برتری این رأی بر اصل تضاد، که در منطق دیالکتیک معروف است، هنگام مقایسه و شرح این دو نظریه روشن می‌گردد.

در خاتمه این بحث، مقتضی است یادآور شویم که مشرق‌زمین، در زمینه فلسفه و عرفان، جهان را در قرن بیستم منور ساخته است. ما در این باره دارای شواهد و دلایل فراوانی هستیم. پروفیسور هانری کربن می‌گوید:

فلسفه شرق در موقعیتی قرار گرفته که قدرت دارد فلسفه اروپا را از خطر اضمحلال و نابودی برهاند. راستی که دنیای غرب به حکمت جاویدان، که از مشرق زمین سرچشمه می‌گیرد، نیازمند است.

## تصوف

باید گفت تصوف اسلامی یا تصوف مسلمانان به کمال خود رسیده است و می‌تواند، با تعالیم و تجربه‌های فوق‌العاده غنی خود، قرن بیستم را بهره‌مند کند.

مثلاً عرفان محی‌الدین بن عربی در سیر و سلوک و مراحل معرفت و وحدت وجود، یا وحدت وجود و مراحل فنا، راستی به درجه بلند و رفیعی رسیده که من گمان ندارم هیچ مدرسه عرفانی جدیدی به این پایه و درجه رسیده باشد. عرفان اسلامی در کشف حقایق ادیان شرقی سهم بسزایی دارد و ما می‌توانیم آن را به عنوان کلید گشاینده ادیان اعتبار کنیم.

## علم

علم به مثابه شاهکار درخشنده فرهنگ قرن بیستم مورد توجه قرار گرفته است. هرچند که پاره‌ای از بحث‌های گذشته ما بر محور آن دور می‌زد ولی در اینجا مقتضی است موقعیت علم را در اسلام به طور مستقل بررسی کنیم. اسلام به همه علوم با دیده تقدیر و احترام می‌نگرد و آنها را راهی برای رسیدن انسان به هدف خلقت و کمال اصیل و شناخت خداوند و مقام خلیفه‌اللهی خود شناخته و سیر در این راه را یک واجب مقدس تلقی کرده است.

حقیقت این است که برای علم هیچ‌گونه هدفی غیر از کشف حقیقت نیست و شخص با ایمانی که از علم می‌هراسد و با آن به مبارزه برمی‌خیزد، باید در ایمان خود تردید و تجدید نظر کند. زیرا ترس از کشف حقیقت، مفهومی جز این نخواهد داشت که چنین انسانی از معارضه دینش با حقیقت بیم دارد، حال آنکه ایمان عمیق و اساسی، حرکت علمی را مورد تأکید قرار می‌دهد.

در اینجا مناسب می‌بینم به افراط و تفریط‌هایی که درباره موضع اسلام

در قبال علوم جدید مشاهده می‌شود اشاره کنم. مثلاً در آن هنگام که بشر در صدد تسخیر فضا برآمده بود، عده‌ای گفتند چنین امری غیرممکن است، زیرا این دخالت در قدرت پروردگار است. گویا به پندار آنها خداوند در فضا قرار گرفته یا قلمرو حکومت او تنها فضا است. نمی‌دانم چه تفاوتی میان کره زمین و کواکب آسمانها است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱۸۹:۳). (از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین.)

و همین آرا و گفتار غیرمعقول است که زمینه را برای نفوذ و تأثیر کلمات بعضی از طرفداران مکتب مادی‌گری مساعد می‌کند که می‌گویند ما در راه تسخیر ماه نه ملائکه‌ای دیدیم و نه به خدا برخوردیم.

نیز هنگامی که می‌شنوند که جمعی از دانشمندان برای ایجاد سلول زنده کوشش می‌کنند، می‌گویند این موضوع غیرممکن است.

در مقابل، دسته دیگری راه افراط پیش گرفته‌اند و می‌گویند: قرآن مجید از همه علوم جدید خبر داده و آیه شریفه ذیل را گواه مدعای خود می‌گیرند:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳:۵۵). (ای گروه جنیان و آدمیان، اگر می‌توانید که از کناره‌های آسمانها و زمین بیرون روید، بیرون روید. ولی بیرون نتوانید رفت، مگر با داشتن قدرتی.)

به نظر آنها این آیه به طور صریح دلالت دارد بر امکان نفوذ بشر به اقطار آسمانها به وسیله عقل. به عقیده ما این مطلب و استدلال نیز صحیح نیست. زیرا:

**الف.** این آیه مربوط به قیامت و روز حساب است،

**ب.** قرآن کتاب دین و تربیت است و ضرورتی ندارد که چنین کتابی به طور تفصیل متعرض کلیه امور علمی شود. بلکه قرآن مجید، در مقیاسی عمومی تربیتی، انسانها را بر سیر در ملکوت آسمانها و زمین و تدبیر در



جهان آفرینش و بدایع و صنع حق تحریض و ترغیب کرده است. پیش‌تر به این مطلب اشاره شد که قرآن کریم، هنگامی که برای نمونه و مثال به پاره‌ای از پدیده‌های طبیعی اشاره می‌کند، به هیچ وجه تحت تأثیر علوم و معارف رایج زمان خود قرار نگرفته است.

### ادبیات و هنر

ادبیات و هنر اسلامی، که جزئی از ادبیات و هنر مشرق زمین است، از نظر غنای فکری و زیبایی‌صوری از ذخایر ادبیات و هنر جهان به شمار می‌آید. بعضی از ادبا و هنرمندان جدید، امثال شاعر اسپانیایی، میکائیل اونامونو، و شاعر آلمانی، گوته، از آن الهام گرفته‌اند. تأثیر فراوانی که هنر اسلامی بر معماری و نقاشی و تصویرسازی گذاشته است، هرگز نمی‌توان فراموش کرد.

دامنه بحث و تحقیق درباره ادبیات و هنر، وسیع و دامنه‌دار است. اما در اینجا لازم است نظر اسلام را درباره این دو قلمرو اساسی در مطالب زیر خلاصه کنیم:

**الف.** هنر نزد مسلمانان از مفهوم عام و جهانی «اللّه جمیلٌ وُّحِبُّ الجمال» و زیبایی عمومی که در سراسر جهان هستی و در همه شئون آن تجلی کرده، سرچشمه گرفته است. ما در جامعه اسلامی ملاحظه می‌کنیم که هنر و زیبایی در همه امور زندگی مسلمانان، در خانه‌ها، مساجد، بر شمشیرها و غلاف آنها، در کتاب‌آرایی و جلدسازی، در بازار و معابد عمومی، به طور وسیعی جلوه کرده است، و هیچ‌گاه اختصاص به طبقه ممتازی نداشته و سبب رفاه دسته معدودی نشده است. با کوچک‌ترین مطالعه‌ای در آثار و بناهای تاریخی و مساجد و بازارها و خانه‌های قدیمی که در شام و اشبیلیه و اصفهان وجود دارد، به هنرنمایی مسلمانان پی خواهیم برد.

ب. جلوگیری اسلام از ساختن مجسمه، هنر اسلامی را در سایر مراحل و زمینه‌ها، به خصوص نقاشی و معماری، در راه تازه‌ای قرار داده است. ج. ادبیات و هنر عصر جدید در بسیاری از زمینه‌ها به جایی رسیده که هیچ دین و عقیده و هیچ انسان خردمندی به آن رضایت نمی‌دهد. آنها به صورت دو سلاح قتاله برای نابودی شخصیت انسان در آمده‌اند. در این ملاحظات می‌توانیم به خوبی نظر اسلام را درباره ادبیات و هنر دریابیم.

### صلح، مشکل بزرگ قرن بیستم

آیا اسلام می‌تواند مشکل بزرگ قرن بیستم را که صلح است حل کند؟ چنین آیینی که پیروان خود را به طور عموم امر به صلح می‌کند یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً (۲: ۲۰۸). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگان به طاعت درآید).

و تَحِيَّتِ أَنَّهُمَا رَا صَلْحًا وَ سَلَامًا قَرَار دَادَه

وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۱۰: ۱۰) (و به هنگام درود سلام می‌گویند).

آیا می‌تواند در قبال چنین مشکلی بی‌اعتنا باشد؟ در هر حال، این سؤالی است که باید در ضمن استقصای فرهنگ جدید به آن پاسخ گفت.

سلام اسمی از اسماء حُسنای پروردگار و صفتی است از صفات ذات منزه مقدسش که در جهان هستی منعکس شده و در مخلوقات تجلی کرده است. خداوند سلام است و سلام از وی نشأت گرفته و به سوی او باز می‌گردد.

فَهُوَ سَبِّحَانُهُ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَيْهِ يُعُودُ السَّلَامُ.

هستی، این محراب پهناور و وسیع برای سجود و تسبیح خداوند...، اجتماع، این مجموع مرتبط و متنوع از فرزندان آدم...، انسان، این موجود ممتاز و گل سرسبد وجود...، همه مخلوق پروردگار و موصوف به صفت سلام الهی‌اند، و هریک از آنها نمونه‌ای است از دیگری و بنابراین،

صلحی که در جهان آفرینش مشاهده می‌شود و صلح و سلامی که در افراد انسانی به ودیعه گذارده شده، هرکدام راهی منطقی و معقول برای کوشش در راه صلح جهانی به ما ارائه می‌دهند. اختلافات نژادی و تفاوت‌هایی که در آرا و افکار مجتمع جهانی ملاحظه می‌شود، نه تنها نمی‌تواند در راه تحقق صلح جهانی مانعی باشد، بلکه خود کمال و جمال فطری به جامعه می‌بخشد و شناخت و همکاری و تکامل و وحدت را تسهیل می‌کند. این تفاوت‌ها و، به تعبیری، این تنوع، در جسم انسان، با همه خصوصیاتش، و در چهره‌ای که اسلام از آفرینش به آن بخشیده، تجلی کرده است.

پس بدون یک کوشش فرهنگی مناسب و هماهنگ و بدون اتخاذ روشی واحد و عمومی، صلح و سلام برقرار نمی‌شود، همان‌طور که با اصرار بر ایجاد یک نظام خاص اجتماعی و تولیدی و با تکیه بر نژادی معین دستیابی به صلح جهانی امکان‌پذیر نخواهد شد.

برادران عزیز، این بود اسلام شما و من، با اینکه با کمال فروتنی اعتراف دارم که حق مطلب را آن‌طور که باید ادا نکرده‌ام، در عین حال، بعد از این بیانات، اگر اسلام را غیر از آنچه الآن در دست ماست درک کردید و متوجه شدید که این آئین مقدس قدرت آن را دارد که قیادت و رهبری بشریت را بر عهده گیرد و فرهنگ‌های جدیدی را به وجود آورد، و بالاخره اگر در دل خود رغبت و تمایل صادقانه‌ای نسبت به اسلام یافتید من و ندوة وظیفه خود را انجام داده‌ایم.

## اسلام و مشکل اختلاف طبقاتی

### مقدمه<sup>۱</sup>

اختلاف طبقاتی در اردوگاه سرمایه‌داری مسأله‌ای نیست که بر کسی پوشیده و مخفی باشد، زیرا هر کس که کوچک‌ترین بیش‌ی نسبت به نظام غیرانسانی و ظالمانه سرمایه‌داری داشته باشد به این حقیقت به روشنی آگاهی می‌یابد که اختلاف طبقاتی اساساً در بطن نظام مزبور نهفته و از موالید و ثمرات قهری و طبیعی آن است.

به جوامعی که در رژیم سرمایه‌داری به سر می‌برند نگاه می‌کنیم— جوامعی که همه ذخایر فرهنگی و اخلاقی یک تمدن را تا آخرین قطره به مصرف رسانده و اکنون معیاری برای ارزیابی نیازهای انسانی در اختیار ندارند و میلیون‌ها کودک و مرد و زن گرسنه با شکم‌های بادکرده و دست‌های استخوانی برجای گذارده و در سایه شوم اقتصاد منحط و غیرانسانی خود شکاف عمیق و وسیعی میان تولید و توزیع انداخته‌اند، تا آنجا که طبق آمار سازمان کشاورزی و خواربار جهانی ۸۰٪ کل غذا را ۲۰٪ از مردم و ۲۰٪ بقیه را ۸۰٪ از مردم مصرف می‌کنند؛ جامعه‌هایی که از دو اردوی

---

(۱) این مقدمه را شادروان علی حججی کرمانی در سال ۱۳۵۴ بر کتاب اسلام و مشکل اختلاف طبقاتی، نوشته امام موسی صدر، نوشته است. در اینجا مقدمه مزبور و سپس مطالب آن کتاب کوچک را عرضه می‌داریم.

متخاصم متشکل است: اقلیتی ثروتمند و پیشرفته که یک‌پنجم جمعیت زمین را تشکیل می‌دهند و مالک چهارپنجم ثروت روی زمین‌اند و اکثریتی گرسنه و عقب‌نگاه داشته شده که در حال حاضر چهارپنجم جمعیت کره زمین را متضمّن است و فقط یک‌چهارم ثروت بشری را در اختیار دارد؛ و بالاخره آن طرف صاحبان گنجینه‌ها و سلاح‌های منهدم کننده و این طرف انبوه نیمه خفته‌ها و نیمه گرسنه‌ها و بی‌سوادها؛ آن طرف برای هر فرد ۳۰۷۰ کالری بطور متوسط در روز و این طرف برای هر فرد تنها ۲۱۴۰ کالری! آمار و ارقام برای اثبات اختلاف طبقاتی در جناح سرمایه‌داری آنقدر فراوان است که می‌توان تنها برای ثبت آنها، منهای شرح و بسط، کتاب مستقلی نوشت. اما همین مقدار برای نمایاندن فاصله مرگبار طبقاتی در نظام سرمایه‌داری کافی به نظر می‌رسد.

اما در جناح و اردوگاه اشتراکی و رژیم سوسیالیسم - مارکسیسم هرچند که طبقه به آن شکل که در رژیم سرمایه‌داری وجود دارد نیست، اما نمی‌توان از نظر دور داشت که در این نظام، حکومت کارگری مالک مطلق است و این حکومت، علاوه بر آنکه همه منابع و وسایل تولید را به دست دارد، دارای امتیازات نظامی و رهبری نیز هست!

نتیجتاً محرومان و ستم‌دیدگانی که در انتظار از میان رفتن طبقات ممتاز بودند مشاهده کردند که طبقه جدیدی، به مراتب ممتازتر و مستبدتر از مالکان و سرمایه‌داران، به وجود آمد و اساساً طبقات با شکلهای نوظهور و گوناگونی پابرجا ماند و مشکل اختلاف طبقاتی، که مارکسیسم مدعی حل آن بود، حل نشد و بالاخره آنچه ملموس و مشهود است در محیط الغای مالکیت فردی و ملّی شدن سرمایه‌های طبیعی و صنایع سرمایه‌داران طبقه ممتاز اداری (بوروکراتها) و نظامی و سرمایه‌داری دولتی، که اختیارات و امتیازات گردانندگان آنها بیش از سرمایه‌داران است، به شدت رشد یافته است.

در این کتاب که به قلم علامه سید موسی صدر رهبر شیعیان لبنان نگارش یافته است، دو راه حل برای برانداختن اختلاف طبقاتی مورد پژوهش قرار گرفته که یکی همان راه حل انقلابی مارکسیسم است و دیگری نظریه مسالمت‌آمیز «حداقل معیشت برای همه».

مؤلف، پس از بررسی و نقد این دو راه، راه سومی ارائه می‌دهد که مؤثرترین راه و در عین حال تنها طرحی است که قدرت دارد در شکلی انسانی و کاملاً منطقی و به صورتی جدی و عملی و به دور از هرگونه تظاهر و شعارهای ریاکارانه، به اختلاف و فواصل ننگین و سهمناک طبقاتی خاتمه دهد و به راستی جامعه‌ای یک‌طبقه و انسانی بسازد که معیار برتری در آن فضیلت و انسانیت باشد، نه چیز دیگر.

مطمئناً مطالعه دقیق این کتاب (با همه اختصارش) برای آن دسته از کسانی که تحت تأثیر تبلیغات مغرضانه و معاندانه دشمنان سرسخت اسلام قرار گرفته‌اند و ناآگاهانه و بر خلاف واقع چنین پنداشته‌اند که احکام اسلام ایده‌آلیستی است و این مذهب در صحنه حیات انسانی نقشی ندارد، مفید، مؤثر، آگاه‌کننده و در عین حال هشدار دهنده و تنبه‌آور خواهد بود.

علی حجتی کرمانی  
تهران، ۲۰ بهمن ۱۳۵۴

## منشأ اختلاف

محیط مادی مجموعه عوامل مختلف و متنوعی است که افراد بشر را احاطه کرده و به طور محسوسی در وضع قیافه، قوای بدنی، غرایز، عواطف و حتی افکار و اندیشه‌های وی مؤثر است. آب و هوا، طرز تغذیه، رطوبت هوا، مقدار فشار جو، درجه حرارت، مناظری که در زندگی در مقابل شخص قرار می‌گیرد، آنچه در گوش او در ایام عمر طنین

می‌افکند، سطح زندگی، وضع خاص خانوادگی و بالاخره همه شرایط و اوضاعی که، به نام محیط، بشر را در دامن خود می‌پرورد، در تربیت روح و بدن انسان نقش بزرگی بر عهده دارد.

هرچند گروهی از فلاسفه مادی در تأثیر محیط مبالغه کرده و به ناروا معتقد شده‌اند که همه قوای انسانی فقط محصول محیط مادی اوست و مؤثر دیگری در پیدایش آن وجود ندارد، ولی اصل این تأثیرها به طور اجمال مورد قبول همه متفکرین و فلاسفه است. کشاورز در محیط ساده دهکده چشم به جهان گشوده و در زندگی جز دشت پهناور و افق بی‌کران در پیش چشم مشاهده نکرده است. او گشاده‌دستی ابر و باد و خورشید را احساس کرده و از امانت و خلوص زمین بهره‌ها گرفته؛ آرامش محیط، پاک‌ی هوای ده، نظافت آب آشامیدنی او، اعصاب او را سالم بار آورده است. این چنین شخصی را نمی‌توان از نظر عواطف، افکار و قیافه با کارگری مقایسه کرد که در محیط محدود کارگاه، صدای یکنواخت موتورها، کار ثابت و لایتغیر با ماشین و افراد متراکم و مجتمع کارگرها و هوای سنگین و آلوده به گاز فضای کارخانه به سر می‌برد.

آیا می‌توانیم ثروتمندی را که در آسایش و تنعم زندگی کرده، هر خواسته‌اش انجام یافته و در راه تحصیل ثروت بیشتر مطالعه‌ای جزئی و یک فعالیت مختصر فکری برای او کافی بوده است و مطلعین و متخصصین از هر رشته در خدمتش آماده بوده‌اند و طعم فقر و گرسنگی را نچشیده و رنج بیماری بدون درمان را نبرده است، از لحاظ روحیه، عاطفه و ورزشی عضلات، با خارکنی مقایسه کنیم که هزاران جهاد در یک روز برای تأمین معاش فقیرانه خود متحمل می‌شود و همه کارش را با تلاشهای طاقت‌فرسای خودش انجام می‌دهد؟ و بالاخره جوانی که در محیط آزاد و بی‌بند و بار، در آغوش شهوات و دریای هوی و هوس غوطه‌ور بوده، نمی‌تواند مثل محصلی که زندگی را در محیط پاک و جدی

و منظم آموزشگاه گذرانده است، فکر کند، کار انجام دهد و عواطف مشابه و اعصاب یکسان داشته باشد.

این اختلاف قوای بدنی و روحی و تنوع شکل بدن و روح و تفاوت عواطف و غرایز در همه آثار و شئون زندگی مشهود می‌شود.

کیفیت معاش، عقاید دینی و اجتماعی، ادبیات و هنر، آداب معاشرت، تربیت اولاد، طرز انتخاب مسکن، لباس، غذا، و کلیه فعالیت‌های بشر تحت تأثیر شدید این اختلاف محیط مادی قرار می‌گیرد.

این تفاوتها، وقتی از یک نسل تجاوز کند، به تدریج، شدت می‌گیرد و خود به خود این تفاوت جسمی و روحی، مادی و معنوی تبدیل به شکافهای عظیم صنفی، طبقه‌ای و ملی می‌شود و فاصله‌ها رفته‌رفته زیاد و زیادتر می‌گردد.

### تأثیر انقلاب صنعتی اروپا

انقلاب صنعتی، توسعه روزافزون سرمایه‌داری و تکامل وسایل ارتباط و بالاخره ایجاد تمرکز در همه شئون اجتماعات بشری، شرایط مساعدی برای تشدید این اختلاف و توسعه این شکاف در همه شئون و به‌خصوص در زندگی مادی مردم به وجود آورد.

سرمایه‌های کوچک، با مساعدت شرایط، به سرمایه‌های بزرگ تبدیل شد و به تدریج کمپانی‌ها، کارتل‌ها و تراست‌ها را به وجود آورد. قدرت دولتها در مقابل قدرت این سازمانهای اقتصادی ناچیز شد. سرمایه‌های متوسط و ضعیف، که نتوانست شرایط مساعدی تحصیل کند، به علت عدم امکان رقابت، به تدریج، از بین رفت. اعضای طبقات متوسط به طبقه اول مبدل شدند یا در سلک طبقات ضعیف و محروم درآمدند. پیشرفت صنایع، توسعه بانکداری، نظامهای عالی تولید، استعمار ممالک ضعیف و ایجاد بازارهای جهانی و بالا رفتن سطح زندگی به وسیله علوم و



اختراعات، آن‌چنان سطح زندگی طبقات ممتاز را بالا برد که زندگی شاهانه گذشته را به خاطر می‌آورد و، در مقابل، فقر و فاقه مستمندان آن‌چنان جانگداز به نظر می‌آید که هیچ شباهتی به زندگی ساده فقرای سابق نداشت.

گروهی، اطفال رنجور و گرسنه خود را به صحرا برای چرا فرستادند و جمعی برای سگ و گربه خود وسایل باورنکردنی زندگی فراهم ساختند. قیمت یک پالتوی پوست خانمی از طبقات ممتاز برای امرار معاش چند سال یک خانواده کافی بود و می‌توانست سرمایه‌ای باشد برای یکی از هزاران کاسب جزء که همه روزه در محلات دور افتاده می‌بینیم. فراهم بودن همه چیز، و سلامتی، و خدمتگزاری علم برای طبقات ممتاز، امکان تحصیل را برای فرزندان آنها به بهترین شکلی آماده کرد و در نتیجه علم و صنعت و هنر هم در انحصار آنها در آمد.

فقدان وسایل و انحطاط سطح زندگی، فقر و مرض، امکان تحصیلات عالی را از فرزندان طبقات پایین گرفت و وسیله معالجه بدن رنجور و اعصاب فرسوده آنها را، که از تغذیه نامناسب و آلودگی مسکن و لباس آنها شدت می‌یافت، برایشان فراهم نساخت و در نتیجه، وقتی و فکری و حالی برای علم و معرفت نیافتند.

رفته‌رفته جامعه به دو طبقه مشخص منشعب گشت: یک دسته دارای همه چیز شد و دیگری همه چیز را از دست داد. آینده این دو طبقه را هم، به علت فراهم بودن همان شرایط، درست مثل گذشته آنها یا کمی شدیدتر باید دانست.

این شکاف عظیم و این ظلم جانکاه، که نتیجه طبیعی سازمانهای اجتماعی بود، بزرگ‌ترین رنج روحی را برای وجدانهای بیدار و متفکران فراهم می‌کرد و بزرگ‌ترین خطر را نیز در مقابل طبقات مرفه به وجود می‌آورد و در نتیجه، مطالعه درباره علاج این بلای اجتماعی و این درد

خطرناک شروع شد. برای درمان این درد و پر کردن این شکاف دو راه معروف و مهم اندیشیده شده است:

۱. الغای مالکیت فردی بر ابزار تولید،

۲. تأمین حداقل معیشت برای همه.

راه اول یک رویه انقلابی محسوب می‌شود که به وسیله مؤسسان سوسیالیسم به دنیا عرضه شد و مارکس آن را تکمیل کرد و انقلاب اکتبر آن را در کشور اتحاد جماهیر شوروی اجرا کرد. راه دوم انقلابی نیست و در اکثر ممالک شرقی مغرب زمین به صورتهای گوناگون معمول است.

در این بحث سعی می‌کنیم، بعد از توضیح و نقد این دو رویه، راه حلّی را که اسلام در نظر گرفته و اجرا کرده است، توضیح دهیم.

### راه حل مارکسیسم

مکتب مارکسیسم یا سوسیالیسم علمی معتقد است که اگر ابزار تولید را از مالکیت طبقه سرمایه‌دار بورژوا در آوریم و آن را عمومی و ملی کنیم، این مشکل حل شده است.

این مکتب می‌گوید تنها عامل تعیین کننده یک نظام اجتماعی همان طرز تولید است و تنها موجب اختلاف طبقاتی، در رژیم سرمایه‌داری، اختصاص مالکیت ابزار تولید به طبقه بورژوا است.

این تسلط بر وسایل تولید، از قبیل کارخانه‌ها، بانکها، شرکتها، زمینهای زراعی، معادن و غیره، سبب شده که منافع در اختیار مالکان و مؤسسان ابزار تولید درآید و شکاف طبقاتی عظیم بین این طبقه و طبقه کارگر (پرولتر) حاصل شود و هرگاه این تفاوت اصلی و عظیم از بین برود، رفته‌رفته سطح زندگی برای همه مردم یکسان می‌شود و این یکنواختی در مزاج افراد، در قوای بدنی، فکر، اخلاق، فرهنگ، دین، ادب و هنر تأثیر

خواهد کرد و در نتیجه جامعه یک طبقه‌ای به وجود خواهد آمد که افرادش در همه چیز هماهنگی خواهند داشت و حتی در طرز تفکر و کلیه روبناهای اجتماع نیز مساوی و مشابه خواهند بود و بنابراین فقط و فقط باید مالکیت ابزار تولید و سرمایه‌های بزرگ را الغا کرد.

ما در اینجا در مقام بحث در پایه‌های این نظریه از جهات فلسفی و اقتصادی و حتی سیاسی نیستیم، و چون مشکلی را که در صدد پیدا کردن راه حل برای آن هستیم، مشکل اختلاف طبقاتی است، فقط به یک سال اکتفا می‌کنیم:

محیط مادی و شرایط خارجی که، به اعتقاد این مکتب، خالق فکر و ایده و کلیه روبناهای اجتماع است و در نظر سایر متفکران عامل مؤثر در ایجاد آنها است، چه بود؟ آیا فقط مالکیت ابزار تولید بود؟ آیا برای ایجاد وحدت طبقه، به جای یکنواخت کردن هزاران عامل مؤثری که محیط را تشکیل می‌داد و علت ایجاد طبقات گوناگون اجتماع بود، فقط یکسان کردن یک عامل، هر چند مهم باشد، کافی به نظر می‌رسد؟

مگر شما خالق ایده و فکر و پدیدآورنده جسم و روح و موجد نیروهای بدنی و فکری را فقط داشتن یک کارخانه و نداشتن آن می‌دانستید؟ یا می‌گفتید همه چیز و کلیه عوامل محیط را به وجود می‌آورد و این محیط مادی است که خالق و مؤثر است؟ بنابراین، شما، برای ایجاد طبقه واحد، باید کلیه عوامل متنوع محیط را یکسان کنید و اگر نتوانستید، دست از این مدعا بردارید.

به همین دلیل است که در داخل کشورهای سوسیالیستی نتوانسته‌اید وحدت طبقه، یعنی وحدت فکر، ایده، عاطفه، غریزه، تمایل و نیروهای بدنی ایجاد کنید. در چنین کشورهایی هر چند طبقه‌ای به نام بورژوا (سرمایه‌دار) یافت نمی‌شود ولی طبقات گوناگونی به نام افراد حزبی و افراد غیر حزبی، بوروکراتها (کارمندان)، مردم عادی، کشاورز، کارگر، و

جنگ‌دیده نظامی وجود دارد که از هر نظر، مخصوصاً شرایط زندگی مادی و سطح زندگانی، با هم متفاوت اند.

تجمّل طبقه بوروکرات، حزبی و نظامیان تا آنجا می‌رسد که انسان را به یاد نظامهای فئودالیتة و سرمایه‌داری می‌اندازد.

افکار گوناگون و تمایلات مختلف، حتی در بعضی از تربیت‌شده‌ها و رهبران حزبی، دیده می‌شود، و گاه و بی‌گاه آنها به ارتجاع، تندروی، چپ‌روی و خیانت متهم و اخراج می‌شوند.

سرّ این اختلاف طبقاتی به شکل جدید این است که عوامل مادی و شرایط پدیدآورنده طبقه‌ها در این رژیم باقی است و امکان زوال ندارد. با بقای علت چگونه می‌توان انتظار داشت معلول رفع شود و مشکل ما حل گردد، گرچه یکی از عوامل مهم اختلاف یعنی اختصاص ابزار تولید مرتفع شد و از انحصار در آمد؟

عامل توارث نیز، با ریشه‌های محکم خود، اختلافات عظیم بدنی، فکری، هنری، اخلاقی و حتی سلیقه زندگی را ماندگار می‌کند.

### تئوری حد اقل معیشت

کشورهای مترقی سرمایه‌داری، با یک سلسله قوانین و اقدامات اصلاحی، یک حد اقل معیشت، شامل غذا، لباس، مسکن، برای طبقات محروم و ضعیف در نظر گرفته و، به عقیده خود، این آلام اجتماعی را درمان کرده‌اند.

در برابر این نظریه باید گفت، شما با این تصمیم مسلماً توانسته‌اید از مرگ طبقات ضعیف و محروم جلوگیری کنید. به این ترتیب، دیگر طفلی به چرا نمی‌رود، از بی‌دوایی کسی نمی‌میرد، در زمستان هلاکت از سرما اتفاق نمی‌افتد، ولی آیا به این وسیله شکاف عظیم اختلاف طبقاتی را پر کرده‌اید؟ آیا این فاصله زیاد، که به تدریج توسعه می‌یابد، باز برای اجتماع

مشکلی ایجاد نمی‌کند؟ آیا زندگی تجملی و افسانه‌ای طبقه ثروتمند، که برای ابد از دسترس طبقات محروم به دور است، غضب و نارضایتی آنها را بر نمی‌انگیزد؟

آیا این دسته از خلق خدا، که قوانین غلط اجتماعی آنها را محروم کرده و آنها هیچ نماینده‌ای در قوه قانون‌گذاری و قوه مجریه ندارند، باید برای همیشه یک زندگی مرفه را در احلام و آرزوهای خود ببینند.

### راه اسلام

دین اسلام، با واقع‌بینی، این اختلاف طبقاتی را دیده و برای آنچه از این اختلاف خطرناک تشخیص داده، یعنی اختلاف در سطح زندگی مادی و نتایج و آثار آن، علاج اندیشیده و در سایر قسمت‌ها با دستورات اخلاقی و تربیتی نتایج صحیحی از این اختلاف گرفته است.

تشریح خمس و زکات قانون مقدّسی است که برای تعدیل زندگی طبقات مختلف وضع شده است. شاید در نخستین برخورد چنین تصور شود که خمس و زکات در شمار مالیاتهای اسلامی محسوب است و عده‌ای از نویسندگان هم به طور مسلم به این رأی معتقد شده‌اند.

باید دانست که مالیات برحسب تاریخ معانی متفاوتی داشته است: اگر مالیات را برحسب معنی معروف و تاریخی آن به جوهی که «دولت برای اداره سازمانهای خود و حفظ مملکت از تجاوز و تأمین امنیت داخلی و نظایر آن می‌گیرد» تعریف کنیم، به هیچ وجه خمس و زکات را نمی‌توان مالیات دانست.

مطالعه و دقت در آیات خمس و زکات و ادله تشریح این احکام الهی به خوبی مدعای ما را روشن می‌سازد:

۱. وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ  
الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ (۴۱:۸). (... و اگر به خدا

ایمان آورده‌اید، بدانید که هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن را از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است.)

۲. إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ آئِنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰:۹). (صدقات<sup>۱</sup> برای فقیران است و مسکینان و کارگزاران جمع‌آوری آن. و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان و آزاد کردن بندگان و قرض‌داران و انفاق در راه خدا و مسافران نیازمند و آن فریضه‌ای است از جانب خدا. و خدا دانا و حکیم است.)

از طرفی روایات متعددی به مضمون حدیث شریف زیر وارد شده است. زراره و محمد بن مسلم، به سند صحیح از حضرت صادق، روایت می‌کنند که فرمود:

خداوند متعال در اموال اغنیا و ثروتمندان حقی برای فقرا به مقدار کفاف آنها قرار داد و اگر می‌دانست این مقدار کفاف فقرا را نمی‌دهد زیاده‌تر قرار می‌داد. با مطالعه و دقت در این سه دلیل و سایر ادله خمس و زکات روشن می‌شود که برای خمس شش مصرف و برای زکات هشت مصرف معین شده است. سه ششم از خمس که به نام سهم سادات معروف است و عشر منافع می‌شود، برای یتیم، فقیر و ابن‌السبیل اختصاص داده شده است و در زکات پنج محل و مورد مصرف را فقیر، مسکین، بدهکار، برده، و ابن‌السبیل تشکیل می‌دهد. سهم عاملین هم، در حقیقت، برای مخارج سازمان زکات است. سهم «مؤلفه قلوبهم» یک مصرف سیاسی است و سهم «سبیل‌الله» نیز بنا بر تعریف جمعی از فقهای بزرگ می‌تواند هر نوع کار خیر باشد و شامل مصارف سیاسی و دینی می‌شود و در هر حال مسلم می‌شود که سهم سادات به طور کامل و زکات به طور غالب

(۱) صدقات به معنی زکات است.

یعنی شش مصرف از هشت مصرف آن اختصاص به طبقات محروم اجتماع دارد و بنابراین از وجوهی که به مصارف سازمانهای دولتی و امور عامه مسلمین برسد نیست و به همین دلیل اطلاق مالیات اسلامی بر آنها صحیح نیست. لازم است متذکر شویم که در نیم قرن اخیر دولتها در پاره‌ای از شئون مربوط به طبقات محروم به شکل بیمه‌های اجتماعی کارگران، بهداشت مجانی، نوانخانه‌ها و امثال آن مداخله و برای این منظور مالیات مطالبه می‌کنند و در این صورت می‌توان اسم چنین مالیاتی را بر خمس و زکات اطلاق کرد.

در هر صورت، منظور ما از این بحث یک مناقشه اصطلاحی نیست بلکه مطلوب ما اثبات این حقیقت است که زکات و خمس برای رعایت و حمایت طبقات محروم وضع شده است. روایت گذشته با صراحت به این حقیقت گواه است.

برای تأکید و تأیید این استنباط اضافه می‌کنیم که در پاره‌ای از روایات دیده می‌شود که مولی امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> بر قسمتی از اموال مسلمانان در ایام خلافت مالیات قرار دادند، چنانکه از حدیث معتبر و صحیحی که زراره و محمد بن مسلم از حضرت باقر و صادق<sup>ع</sup> نقل کرده‌اند استفاده می‌شود:  
وضع امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> علی الخیل العتاق الراعیة فی کل عام دینارین و جعل علی البراذین دیناراً. (حضرت علی<sup>ع</sup> در هر سال بر هر اسبی دو دینار و بر هر الاغی یک دینار قرار داد.)

از مشاهده تعبیر «وَضَعَ» روشن می‌شود که مالیات خاصی در صورت لزوم مقرر می‌شده و برای تأمین هزینه سازمان حکومتی از اموال مخصوصی مطالبه می‌شده است. این مالیاتها در هنگام تعبیر و نقل به لفظ (وضع امیرالمؤمنین علی...) نقل می‌شده نه مثل روایات و آیاتی که برای وضع و تشریح زکات و خمس وارد شده است. هر چند جماعتی از فقهای بزرگ روایت یاد شده را دلیل بر استحباب زکات گرفته‌اند ولی از ظاهر

عبارت آنچه گفته شد به دست می آید و در هر صورت در عبارات زکات و خمس کمتر چنین تعبیری یافت می شود.

حال ببینیم قانون خمس و زکات برای حل مشکل ما یعنی اختلاف طبقاتی چه تأثیری خواهد داشت.

در دو آیه شریفه و روایتی که گذشت روشن شد که مورد مصرف خمس و زکات طبقات مستمند هستند همان طور که مفهوم روایت گذشته این بود که مقداری که اغنیا باید بپردازند به طور حتم کفاف معیشت فقرا را می دهد. و اینک به چند روایت زیر توجه کنید:

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع، عَنْ رَجُلٍ لَهُ ثَمَانِمِائَةٌ دِرَاهِمٍ وَهُوَ رَجُلٌ خَفَافٌ وَ لَهُ عِيَالٌ كَثِيرٌ أَلَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الزُّكُوتِ؟ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَرَبِيعُ فِي دِرَاهِمِهِ مَا يَقُوتُ بِهِ عِيَالَهُ يَفْضَلُ؟ قَالَ نَعَمْ. قَالَ كَمْ يَفْضَلُ؟ قَالَ لَا أَدْرِي. قَالَ إِنْ كَانَ لَا يَفْضَلُ عَنِ الْقُوتِ مِقْدَارُ نِصْفِ الْقُوتِ فَلَا يَأْخُذُ الزُّكُوتَ وَإِنْ كَانَ أَقَلَّ مِنْ نِصْفِ الْقُوتِ أَخَذَ الزُّكُوتَ، قَالَ قُلْتُ فَعَلَيْهِ فِي مَالِهِ زَكُوتٌ تَلْزِمُهُ؟ قَالَ بَلَى. قَالَ قُلْتُ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ قَالَ يُوسِعُ بِهَا عَلَى عِيَالِهِ فِي طَعَامِهِمْ وَ كَسْوَتِهِمْ وَ يَبْقَى مِنْهَا شَيْئاً يَتَأَوَّلُهُ غَيْرُهُمْ وَ مَا أَخَذَ مِنَ الزُّكُوتِ فَضَّهَ عَلَى عِيَالِهِ حَتَّى يَلْحَقَهُمُ بِالنَّاسِ.

در این حدیث شریف مرد کفش دوزی که فقط هشتصد درهم سرمایه دارد فرض شده و در صورتی که از این سرمایه ناچیز اندکی بیش از قوت خانواده اش درآمد داشته باشد اجازه گرفتن زکات به او داده شده است و در آخر روایت با کمال صراحت فرموده اند: آنچه از زکات دریافت کرد، برای توسعه و بالا بردن سطح زندگی خانوادگی خود مصرف کند تا با سایر مردم هم سطح شود.

مشاهده می شود که پرداخت زکات به یک خانواده فقیر، هر چند کاسب باشد و قوت لایموت بلکه اندکی بیشتر داشته باشد، آنقدر ادامه دارد تا سطح زندگی آنها با سطح عادی زندگی مردم دیگر یکسان شود و اختلاف طبقه ای رفع شود.



۲. مَوْتَهُ سَمَاعَةَ: قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الزَّكَاةِ هَلْ تَصَلِحُ لِصَاحِبِ الدَّارِ وَ  
الْخَادِمِ؟ قَالَ نَعَمْ...

حضرت صادق<sup>ع</sup> پرداخت زکات را به مردی که آبرومند است و خانه و خادم دارد تجویز می‌فرمایند و روایات بسیار به این مضمون وارد شده یعنی داشتن خدم و حشم و خانه و حتی شتر، چنان که در روایات اسماعیل بن عبدالعزیز آمده است، مانع از زکات نیست، در صورتی که در آمدش کفاف شأن او را نکند.

۳. رِوَايَةُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَبَّاجٍ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ أَبُوهُ أَوْ عَمَّهُ أَوْ أَخُوهُ يَكْفِيهِ  
مَوْتَهُ أَيْ أَخَذَ مِنَ الزَّكَاةِ فَيُوسِعُ بِهِ إِنْ كَانُوا لَا يُوَسِّعُونَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ  
لَا بَأْسَ.

در این حدیث برای کسی که درآمد ثابتی از اقوام خود دارد ولی در تنگناست زکات گرفتن به منظور توسعه زندگی تجویز شده است.

۴. روایات بی‌شماری آمده است که با زکات می‌توان حج به جا آورد و می‌توان به فقیری آن قدر زکات داد تا غنی شود تا آنجا که در یکی از این احادیث (کافی - عاصم بن حمید از ابی بصیر) آمده است که شخصی به علت آنکه پیرمرد مستحق گوشت و خرما می‌خرد و کمی با توسعه زندگی می‌کند از دادن زکات به او خودداری کرده است، در مقابل، حضرت صادق<sup>ع</sup> با تأثر و تعجب به او متذکر می‌شوند که خداوند متعال حساب مخارج فقرا را از خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن و ازدواج و حتی صدقه دادن و حج کردن مقرر فرمود و آنگاه به مقدار کفایت این مخارج (و نه کمتر از این مقدار) بر اغنیا واجب کرد و در اموالشان حق فقرا را معین کرد.

اکنون که خواننده عزیز این روایات را با دقت مطالعه کرد، برای آنکه بهتر به مقصود اصلی از این بحث پی برد، به نکته ذیل توجه فرماید:  
در همه آیات و روایات زکات و خمس، نام از فقیر و مسکین برده

می‌شود و فقیر را چنین تعریف کرده‌اند: «کسی که وسیلهٔ امرار معاش و تأمین زندگی سالانهٔ خود را نداشته باشد.»

ما می‌توانیم ادعا کنیم که مفهوم و معنی فقیر هم، مثل اغلب مفاهیم عرفی، برحسب زمان و تغییرات زندگی بشر و تفاوت وضع معیشت عمومی و بلکه برحسب تفاوت مناطق و شهرها در یک زمان، متفاوت و متغیر است.

در روزگار یا شهری که قوت غالب مردم نان جو باشد فقیر کسی است که برای نان جو سالانهٔ خود معطل باشد، ولی اگر قوت غالب یک شهر برنج باشد و کسی دسترسی به برنج نداشته باشد فقیر محسوب می‌شود هر چند بتواند نان گندم و یا جو هم تهیه کند.

فقیری را در رشت دیدم که استرحام می‌کرد و می‌گفت سه شب است نان گندم می‌خورم و به برنج دست نمی‌یابم. همین نسبت در تمام شئون زندگی از لباس، مسکن، خوراک و حتی وسایل تفریح و تجمل ثابت است و کسی که درآمد او کفاف زندگی عادی زمان را ندهد جزو فقرا به شمار می‌آید و در نتیجه هرچه سطح زندگی مردمی بالا رود معنی فقر در آن جامعه تغییر می‌کند و توسعه می‌یابد.

امروز اگر کسی پیاده مسافرت کند یا کفش نداشته باشد یا در یک زاغه یا چادر زندگی کند یا نان جوین بخورد و بالاخره لباس کرباس بپوشد از فقرا خواهد بود، در حالی که روزگاری پیاده سفر کردن معمول همهٔ طبقات بوده است، کفش را فقط متجملین می‌پوشیدند، همین‌طور...

اکنون نتیجهٔ عملی زکات و خمس و تعدیل طبقاتی را که اسلام طرح‌ریزی کرده مشاهده می‌کنید. از درآمد اغنیا و طبقهٔ ثروتمند یک دهم خمس به طبقات خاصی از محرومین اجتماع و یک دهم و گاهی یک‌بیستم به عنوان زکات به طبقات دیگری از این مستمندان داده می‌شود. این ریزش و انتقال ثروت از طبقات بالاتر به طرف طبقات

محروم آنقدر ادامه خواهد یافت تا این سرازیری پر گردد و شکاف مسدود شود و تعادل در سطح زندگی این طبقات ضعیف با سطح عادی مردم حاصل شود و به اصطلاح روایتِ ابی بصیر «حتّٰی یلحقهم بالنّاس» (تا با سطح زندگی مردم مساوی شوند) و به اصطلاح روایات دیگری، آنقدر این کمک مخارج ادامه می‌یابد که فقیر غنی شود.

بحث گذشته دربارهٔ معنی فقر به خوبی تعادلی را که در اثر این کمک مداوم و مستمر به طبقات ضعیف به وجود می‌آید، نشان می‌دهد، به خصوص که در روایات سماعه، و تعدادی دیگر از روایات، مستحق زکات فقط کسی نیست که قوت لایموت نداشته باشد بلکه حتی می‌تواند کسانی را هم که خانه و نوکر دارند شامل شود و این خود بهترین تأیید مدعای ماست.

در روایت عبدالرحمان بن حجاج و روایاتی دیگر، گرفتن زکات برای توسعهٔ زندگی و بالا بردن سطح معاش مجاز دانسته شده است.

در روایت عاصم بن حمید، برای بهبود معیشت و بهتر زندگی کردن دستور پرداخت زکات داده شده و داشتن گوشت و خرما که زندگی خوب آن زمان بوده مانع استحقاق زکات نبوده است تا آنجا که در ذیل همین روایت و روایات دیگر با کمال صراحت لفظ «سعمهم» به کار رفته است که نشان می‌دهد حقوقی که بر اغنیا واجب است موجب توسعهٔ معاش فقرا است و اگر کافی نبود بیشتر واجب می‌شد، و بالاخره هرچه سطح زندگی طبقات مرفه بالا برود با پرداخت این حقوق سطح زندگی طبقات ضعیف را هم بالا خواهند برد و تعادل منطقی و صحیح، که زائیدهٔ فکر نگارنده نیست بلکه روایات گذشته با صراحت بر آن گواه است، به وجود می‌آید. در اینجا باید توجه خوانندگان را به حقیقتی جلب کنم:

در دین اسلام دستور پرداخت زکات و یا خمس به طور کلی صادر شده است و نتایج آن هم به عرض رسید. اجرای این حکم الهی و طریق

عملی کردن این قانون مقدّس بر عهدهٔ زمان واگذار شده است تا به هر طریق که حاکم مسلمین مصلحت دید آن را اجرا کند.

تصور می‌شود برای آنکه پرداخت زکات شکل زنده‌ای پیدا نکند و آبروی کسانی را نریزد و فقرا را از کار باز ندارد، می‌توان زکات و خمس را به شکل بیمه‌های اجتماعی کارگران درآورد. به این ترتیب، پرداخت آبرومندانه می‌شود و ضررهای بخشش رایگان به بار نخواهد آمد.

تأسیس کانونهایی برای تأمین معاش فقرای دارای نقص عضو و فراهم آوردن وسایل کار به فراخور امکان آنها از بهترین شکلهای پرداخت زکات است و بالاخره بهداشت رایگان و وسایل ارتقاء فرهنگ عمومی، از عملی‌ترین راههای مؤثر کمک به طبقات مستحق زکات شمرده می‌شود. راه‌حلی که به وسیلهٔ خمس و زکات برای تعدیل اختلاف طبقاتی در نظر گرفته شده، در حقیقت، بالا بردن سطح زندگی طبقات محروم است.

باید افزود که در دین اسلام راه‌حل دیگری نیز وضع و تدوین شده است که در واقع برای جلوگیری از ایجاد شکافهای عظیم اختلاف طبقاتی است.

قیود و محدودیتهایی که در این دین، برای تحصیل ثروت، تشریح شده از حرمت ربا (جلوگیری از بانکداری ربوی)، که اساس سرمایه‌داری امروز دنیا را به وجود آورده است، تحریم احتکار، جلوگیری از معاملات «جزاف» و «غرر»، که احیاناً موجب ثروتهای بی‌کران است و گاه سبب ضرر می‌شود و از این جهت به قمار شبیه است، و بعد از اینها قوانین ارث یکباره سرمایهٔ عظیمی را به چند سرمایهٔ کوچک مبدل می‌کند و بنابراین می‌توان گفت غالباً ثروتهای افسانه‌ای به وجود نمی‌آید.

این مطلب خود درخور یک مقالهٔ فنی مفصّل و دامنه‌دار است، که در دین اسلام سعی شده است از تظاهر به ثروتمندی جلوگیری شود تا

حتی المقدور از ایجاد شکافهای عظیم و تجلی آنها در روحیه افراد پیشگیری شود.

ریخت و پاش (تبذیر و اسراف) حرام گردیده و مُتَرَفِئُ همه جا ملامت شده‌اند. یکی از اساتید بزرگ معتقد بود لباسِ شهرت یعنی لباسی که سبب مشهور شدن شخص شود به همین دلیل حرام شده است. چه تظاهر به تجمل خود سبب شهرت است.

تا اینجا اختلاف طبقاتی از نظر سطح زندگی و کیفیت امرار معاش مطرح بود و راه‌حل پیشنهادی دین مقدّس اسلام را مطالعه می‌کردیم. اکنون اختلافات دیگر مردم را، از قبیل اختلاف در قوای بدنی، فکری، تفاوت در عواطف و اخلاق و استعداد فنی و هنری مطالعه می‌کنیم:

در این مورد، نه تنها در دین اسلام سعی بر رفع این اختلافات دیده نمی‌شود (برخلاف روش مارکسیسم)، بلکه از پاره‌ای کلمات بزرگان اسلام استفاده می‌شود که وجود این تفاوتها لازم و رحمت است. این تفاوتها سبب می‌شود که وظایف گوناگون اجتماع را هر کس برحسب استعداد خود بر عهده بگیرد و هیچ وظیفه‌ای زمین نماند. هر کس برحسب ذوق و تخصص فکری و علمی خود متعهد کاری می‌شود و جامعه از تخصص و تفاوت نیروی فکری و هنری و صنعتی او با دیگران بهره‌مند می‌گردد.

برای اینکه این تفاوتها کدورتی ایجاد نکند و سبب تفاخری نشود و صمیمیت یک جامعه که به اعضای گوناگون نیازمند است به هم نخورد، دستورات اخلاقی بسیار وسیعی برای وظایف افراد خانواده نسبت به یکدیگر و نسبت به همسایه و دوستان و غیره داده شده است و برای تعاون و همکاری و جلوگیری از هر نوع سوءتفاهم تأکیدات بلیغی به عمل آمده که خود درخور یک بحث مشروح و دامنه‌دار است.

## دین و علم<sup>۱</sup>

### الف. داستان علم و دین

حکایت علم و دین، که از آغاز حیات انسانی شروع شده، حکایتی است جالب.

۱. خداوند انسان را آفرید و با او دین و دانش را چونان دو بال برای او خلق کرد. دین، چنان که در قرآن آمده، عبارت است از:  
فطرة الله التي فطر الناس عليها (۳۰:۳۰). (فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است.)

دین از دید انجیل «ناموس» تلقی می‌شود و بنا به تعبیر تورات با سرانگشت خداوند بر ذات انسان حک شده است. بنا بر نظر دانشمندان بزرگ تاریخ ادیان در قرن اخیر، دین «سرشتی اصیل در انسان» محسوب می‌شود. دانشمندان معاصر، اکنون دین را حاصل عقده‌های روانی نمی‌دانند و دیگر بر این عقیده نیستند که در پی ترس انسان یا ناتوانی و ضعف او یا تحت تأثیر دیگر عوامل پدید آمده است. پژوهشها و بررسیهای تاریخی و باستانی تأکید می‌کند که شعور دینی همه جوامع بشری را با همه تنوعها و اختلافاتشان فراگرفته و تا کهن‌ترین و ابتدایی‌ترین جوامع انسانی، از آغاز تکوین آنها، امتداد دارد. کسانی که می‌گویند دین نتیجه رویدادها و عوامل مختلف است هنوز نتوانسته‌اند به این پرسش اساسی پاسخ دهند که چگونه انسان اولیه، که هنوز دین را بذاته نمی‌شناخته است، توانسته به آن پناه برد یا از آن یاری جوید و وقایع را به وسیله آن تفسیر و تحلیل کند. دین، از نظر منابع دینی، با ولادت انسان متولد شده و این نظریه از سوی تاریخ و آثار برجای مانده و

---

(۱) مقالة «علم و دین» مقدمه‌ای است که امام موسی صدر، بنا به درخواست دکتر یوسف مروه، مؤلف كتاب العلوم الطبيعية في القرآن، بر كتاب مذکور تحرير کرده است.

براهین علمی ثابت شده است.

و اما درباره علم، ما خود می‌توانیم ولادت علم را همراه با ولادت طفل مشاهده کنیم. کودک تمایل فراوانی به فراگیری دارد و این رغبت در نگاه جستجوگر او و سپس در پرسشهای نامحدودش قابل احساس و مشاهده است. بدین ترتیب به پایان فصل نخست از داستان علم و دین می‌رسیم و در می‌یابیم که این دو با هم به دنیا آمده‌اند و به گونه‌ای ابتدایی و ساده با انسان رشد کرده‌اند. آری این دو در آفرینش با انسان مرتبط‌اند.

۲. خداوند علم و دین را هنگام آفرینش انسان باهم آفرید، زیرا میان علم و دین پیوندی ابدی است و این دو سرانجام انسان و تکامل او را رقم می‌زنند. علم، صرف نظر از قیودات فلسفه یا تعریفهای حدی منطقی، همانند چراغی است که پرده از روی واقعیتها برمی‌دارد و حقایق را باز می‌شناساند. حقیقت همان فعل و امر الهی است. علم نیز برای رؤیت آثار خالق راهی طبیعی به شمار می‌رود و با افزون شدن دانش، معرفت و شناخت نسبت به خداوند هم فزونی می‌گیرد. علم، همچنین، به معنای عام، که دربرگیرنده فلسفه هم هست، وسیله‌ای است برای کشف حقیقت وجود و حقیقت انسان و پیوند انسان با جهان و موجودات، نیز وسیله‌ای است برای تبیین نقش انسان در جهان و حیات و آفرینش. دین به صورتی قاطع از این نقش پرده برمی‌دارد و انسان را به قیام برای ایفای نقش وجودی خویش فرا می‌خواند. طبق تفسیر برخی از علما، دین همان پیوند انسان با جهان است و این تفسیر با تفسیر دیگری که انسان را به خالق جهان پیوند می‌دهد، سازگاری دارد. چرا که اطوار وجودی، منشأ گرفته از تدبیرهای خالق است. پس پیوند انسان با جهان همان نقشی است که آفریننده جهان تعیین کرده و این عیناً پیوند انسان با آفریدگار این جهان است.

در اینجا می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که علم راهی است به سوی

معرفت خداوند و همان تلاش بشری برای ادراک نقشی است که در آفرینش بر عهده‌اش گذاشته شده و این، به سخن دیگر، همان دین است. هرگاه دانش افزون شود دین نیز توسعه می‌یابد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ، وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (۲۷:۳۵). (آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان باران فرستاد و بدان میوه‌های گوناگون رویانیدیم؟ و از کوهها راهها پدید آوردیم، سفید و سرخ و رنگارنگ و به غایت سیاه؛ همچنین، از مردم و جنندگان و چهارپایان گوناگون. هرآینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند.)

در مقابل چنین خدمتی، دین خدمات سرنوشت سازی به علم نمود و آن را تنها راه رسیدن به مقام خلیفه اللّهی و جانشینی خداوند در زمین قرار داد.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْۤا اَنْتَ جَاعِلٌ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ، وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلٰئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰۤؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ. قَالُوْۤا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَاۤ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ. قَالَ یٰۤاٰدَمُ اَنْۢبِئْهُمْ بِاَسْمَآءِ هٰۤؤُلَآءِ فَلَمَّآ اَنْۢبَاَهُمْ بِاَسْمَآءِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُسَبِّحُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ (۲:۳۰-۳۳). (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در آنجا فساد کند و خونها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نامهای اینها خبر دهید. گفتند: منزه‌ی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم. گفت: ای آدم، آنها را از نامهایشان آگاه کن. چون از آن نامها آگاهشان کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمانها و زمین را می‌دانم، و بر آنچه آشکار می‌کنید و پنهان می‌داشتید آگاهم؟)

سپس دین، بتها و خرافات دست و پاگیری را که راه علم را سد کرده بودند



از میان ما برداشت و به علم نشاطِ دوباره داد. به علاوه، تحصیل علم را فضیلت و کمال و عبادت به حساب آورد.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا مُّسِحًّا نَكُ فَمَنَّا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۰:۳-۱۹۱). (هر آینه در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز، خردمندان را عبرت‌هاست: آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند. ای پروردگار ما، این جهان را بیهوده نیافریده‌ای. تو منزهی. ما را از عذاب آتش باز دار.)

۳. خداوند پیامبران نویدبخش و بیم‌دهنده را برانگیخت و با آنان کتابهای آسمانی را فرو فرستاد تا در میان مردم به درستی فرمان برانند و انسان را از شب تار رهایی بخشند و او را از این زندان تنگی که با دست خویش برای خود ساخته بود و دین و علمش را هم در آن به بند کشیده بود، آزاد کنند. پیامبران مردم را به توحید، به عبادت خدای یکتا و یگانه - واحد و احد - که نه می‌زاید و نه زاده شده است، فراخواندند و خداوند را از هر گونه پیوند خاص با موجودات، چه پیوند منفی و چه پیوند مثبت، منزّه دانستند و بدین ترتیب تأکید کردند که اشخاص و اشیاء و اوضاع فی نفسه مقدّس یا غیر مقدّس نیستند.

فرستادگان الهی در تعالیم خود این مبادی را با توجه به مراتب مختلف ایمانی، عملی، فکری و اخلاقی مورد تأکید قرار دادند و انسان را از قید اوهام و برداشتهای ناصوابش از جهان هستی آزاد کردند. بتهای طبیعی اطرافش را در هم کوفتند و معبودهای ساختگی او را که حقارتش را بنیاد نهاده و کرامتش را لکه‌دار کرده بودند، از میان برداشتند. بدین گونه، انسان به راه راست، راه کسانی که خداوند بر آنان منت نهاده بود، هدایت شد. آنگاه دین تماماً از آن خدا شد و هیچ معبودی از هر نوع، غیر او، بر جای نماند. حصارى که به دور علم کشیده شده بود، گشوده شد و علم،

بی‌هیچ مشکل و هراسی، با جرأتی تمام، رهایی یافت و به سیر در آفاق و انفس و شناخت موجودات پرداخت؛ آنها را آزمایش کرد و شناخت و پدیده‌ها را در برابر خود به کرنش واداشت.

۴. برای آنکه از این نکته به گونه‌ی عاطفی و بدون دلیل نگذشته باشم، قسمتی از کتاب جورج سارتن را که به عقیده من از بهترین کتابها در تاریخ علم است، نقل می‌کنم:

بنیانهای علمی که کاخهای برافراشته علم و تمدن بر آنها بنا گشته، نخستین بار در مصر و بین‌النهرین و ایران و نزد یونانیان در فاصله قرن هشتم و ششم پیش از میلاد زاده شده است. این هنگام، همچنین عصر انتشار دعوت پیامبران بزرگ و گسترش آن در فلسطین به دست عاموس و هوشع و بیکاه و اشعیا و ارمیا و فاحوم و پس از اشتهار اسفار پنجگانه در تورات و پس از گرایش انسان شرقی به دعوت ابراهیم و تحولات او در فلسطین و حجاز و بین‌النهرین و پس از ظهور زرتشت در ایران و بودا در هند بوده است. آنگاه پیوندهای فرهنگی که میان فلسطین و مصر با یونیا، گهواره تمدن یونان، و سفرهای کشتیهای کوچک و مسافرتهاى آنها از فرات به بندر میلئوس به خوبی و وضوح تشابه موجود بین آثار هومیروس و آثار پیامبران مذکور و کارهای هنری در میان این ملل را همچون نقوش قدیمی مصریان بر عاج که نظیر آن در سامرا، مرکز قدیم سومر، نیز به دست آمده است، نشان می‌دهد. در اینجا، برای اثبات گفتار خود در بند چهارم، به دلیلی قاطع دست می‌یابیم، زیرا تلاقی تاریخی و جغرافیایی شگفتی را میان رهایی علم و انتشار دین خدا و دعوت انبیا می‌یابیم. در می‌یابیم که مرکز علوم و خاستگاه تمدنها و فرهنگها همان مراکز طلوع ادیان و عهد علم همان زمان دین است. آیا به راستی می‌توان این تلاقی شگفتی‌آفرین را تصادفی و اتفاقی تلقی کرد؟

۵. مدتی سپری شد و روزگاری سرآمد و آنگاه باز ایام درد و رنج پدیدار گشت - رنجی ناشی از ستم برادر به برادر، ستم علم به دین؛ و

تحمل ظلم و ستمی که از آشنا می‌رسد به مراتب دردآورتر و محنت‌بارتر است. دین در برابر ستم علم شورید و آنگاه در پی این طغیان، دینداران از دین سلاحی برای متوقف کردن علم و تسلیم کردن آن در برابر قدرت مهارنشدنی خود ساختند و آن را با حکم شرعی، که مشروعیت خود را از قداست دین به دست آورده بود، به بند کشیدند.

دینداران می‌گفتند که حقایق هستی تماماً با تلاش گذشتگان کشف شده و هر چیز جدیدی انحراف و گمراهی است. آنان قائل بودند که اعتقاد به کروی بودن زمین یا حرکت آن کفر و الحاد است و عقیده به میکرب و تأثیر آن در ایجاد بیماری سبکسری و جسارت در برابر خداوند است و با فعالیت مطلق خداوند ناسازگار می‌آید. از نظر آنان، ایمان به قانون علیت عامه صحیح نبود، چرا که با مسأله قضا و قدر منافات داشت. دینداران می‌گفتند که تلاش برای شناخت نیروهای نهان هستی، همچون نیروی مغناطیس و جاذبه، با پیوند و گرایش به جن و پری حاصل می‌شود و این کار جادو و حرام است و موجب گمراهی بندگان.

آنان امثال این سخنان را بر زبان راندند، دانشمندان را تکفیر کردند، جمعی را در آتش سوختند، و برخی را با محاکمه و شکنجه مجبور به توبه از رأی و نظر خود کردند. این دینداران پای از حد و مرز خود فراتر نهادند و در شریف‌ترین محصول بشری جمود ایجاد کردند و تاریخ را، تا آنجا که ممکن بود، از حرکت باز داشتند.

این دوره، روزگار طغیان دینداران علیه علم و هر پدیده علمی و روزگار ستم بر علم بود. آنان البته به دین هم ستم کردند، چرا که آن را به جمود کشانیدند و از تولید دستاوردهای نو دینی بازداشتند.

۶. سپس همین وضع تکرار شد و این فاجعه صورت عکس به خود گرفت. هنوز قرون وسطی به آخر خود نزدیک نشده بود که در افق، علایم انتقام و تعدی و «انقلاب» آشکار گردید و علم سر به شورش برداشت و

به خونخواهی از کرامت پایمال شده خود برخاست و درهای زندانی را که به اسم دین برایش ساخته بودند شکست. به خود می‌نازید و با وجد و سروری بی‌حد و مرز دین را تحقیر می‌کرد. علم از شراب پیروزی بر دین و غلبه بر برادر و یاورش سرمست بود. علم از دین انتقام گرفت و آن را انکار نمود و به نقش دین در زندگی بشر یکسره تجاهل ورزید. علم دین را سدی دانست که مانع پیشرفت می‌شد، قیدی دانست که برداشتن آن را واجب می‌شمرد و، به تعبیر فرانسیس بیکن، بتی دانست که شکستن آن واجب و ضروری بود. علم به چنان درجه‌ای از غرور رسیده بود که می‌توان به خوبی آن را در گفت‌وگویی که میان ناپلئون و یکی از دانشمندان معاصر او در گرفته بود مشاهده کرد. ناپلئون از آن دانشمند می‌پرسد: «آیا در چهارگوشه زمین و آسمان نکته‌ای ناشناخته باقی مانده است که تفسیر آن جز با تکیه بر نیروهای غیبی امکان‌پذیر نباشد؟» می‌شنویم که آن دانشمند در پاسخ وی با غروری وصف‌ناپذیر می‌گوید: «نه.» آنها می‌پنداشتند که نقش دین تفسیر پدیده‌های جهان و وضع قوانین مخالف با علم و رقابت با او در کشف مجهولات هستی است. آنها دین را محکوم می‌کردند و آن را چون دشمن هر انقلاب اجتماعی و دگرگونی و تحوّل عمیق در زندگی انسان می‌دانستند. دین را به حمایت از منافع ستمگران، آرام کردن ستمدیدگان در برابر ستمگران، و باز داشتن آنان از گرفتن حقوقشان متهم می‌کردند.

این فاجعه تا امروز، به گونه‌ای، در برخی از اندیشه‌های اجتماعی و فلسفی و حتی تربیتی ما به چشم می‌خورد. حقیقت آن است که این موضع‌گیری زورمدارانه علم مرتبط با وضع دینی حاکم بر جهان به ویژه در اروپا بود و از احساسات انقلابی مردم و نیز از اوضاع فاسد برای پیشبرد کار خود سود می‌جست.

۷. قرن بیستم که فرا رسید، اعصاب علم آرام گرفت، تجربیاتش رو به

فزونی گذاشت و بیش از پیش با حقیقت روبه‌رو شد و دانست که به‌تنهایی نمی‌تواند بشر را به سعادت رهنمون شود. احساس غربت در علم بیدار گشت، زیرا به نتایجی دست یافته بود که خود نیز آنها را گمان نمی‌کرد. او آشکارا بدبختی انسان را سبب شده و جهان را از فجایع جنگها و ستم کجرویه‌ها آکنده ساخته بود. پس از این، علم دست خود را به سوی برادرش دین دراز کرد و به جستجوی ایمان تباه‌شده برخاست تا بتواند با او به سر برد و به کمک او به اصلاح کاری که در گذشته منجر به فساد شده بود پردازد. «عقاد» در کتابش موسوم به عقاید المتفکرین فی القرن العشرين می‌گوید:

پدیده‌بارز قرن بیستم آن است که بیشتر اندیشمندان به خداوند اعتقاد دارند، آن هم پس از قرن نوزدهمی که همه اندیشمندان یا اکثر آنها راه کفر و الحاد را می‌پیمودند.

علم به ادراک حقیقت دین پرداخت، سپس به آن ایمان آورد و ارج نهاد و بر آن تکیه کرد. دینداران نیز به شناخت خدمات علم به دین و به انسان پرداختند و، در نتیجه، علم را تأیید و به آن اعتراف کردند. بدین‌گونه حدود و ثغور کارها روشن شد و آبهای رفته به جوی بازگشت.

۸. اکنون ما نغمه‌های موزونی می‌شنویم که روز به روز شمار آنها در سمفونی هماهنگ و هم‌آواز دین و علم زیادتر می‌شود. هر یک از آنها بر سیم خود می‌نوازد و نقش خود را بدون تعدی و تجاوز به دیگری ایفا می‌کند. هردو با هم می‌خوانند و جهان را از نور و سرور آکنده می‌سازند. ما اکنون در آغاز این راهیم و در افق ما فجر صادقی هست که ما را به طلوع تمدنی حقیقی و ظهور روز درخشان انسانیت نوید می‌دهد و انسان در این هنگام با تمام وجود و توانایی‌اش زندگی خود را ادامه خواهد داد.

## ب. تقسیم اختیارات

۹. پس از آنکه علم ارزش یافت و رشد کرد تازه حدود صلاحیتها و اختیارات و امکاناتش آشکار شد. علم، بی‌هیچ شک و تردید، چراغی شد برای شناخت حقیقت و وسیله‌ای برای رؤیت واقعیت در جوانب گوناگون و تنوع مراتب حقیقت. درست است که علم قسمتی از حقیقت را برای انسان آشکار می‌کند، اما در زندگی انسان نمی‌تواند نقش محرک و انگیزاننده داشته باشد و نیز نمی‌تواند انگیزه‌ای برای تکامل او ایجاد کند، بلکه علم تنها بر کشف راز و رمز حیات و کمک به تکامل بسنده می‌کند. محرک حقیقی انسان همان طبیعت و غرایز و امیال اوست.

انسان، برای رسیدن به هدف دلخواهش، آرزومند و بلندهمت و تلاشگر آفریده شده و برای رسیدن به چیزی که والاتر از زمان حال اوست حرکت می‌کند و ایستایی و رکود را خوش نمی‌دارد. با این وصف، فعالیت‌های طبیعی انسان تنها از یک مؤثر سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه وی با انگیزه‌های فردی یا نوعی برانگیخته می‌شود، و گاهی به سبب عوامل مقطعی و سطحی به فعالیت می‌پردازد و گاه عواقب امور را نمی‌نگرد. گاهی احساسی متفاوت با احساس دیگر، چه برتر و چه پست‌تر، او را به تحرک وامی‌دارد و این گوناگونی انگیزه‌های انسانی در روش او برای تمامی ما ملموس است. همه ما آشکارا با این انگیزه‌ها زندگی می‌کنیم. بنابراین، علم راه را روشن می‌کند. انسانها، برای پیمودن راه، انگیزه‌های روانی مختلف و گوناگون دارند. در این جاست که درمی‌یابیم که نیاز مبرمی به صافی و محکی داریم تا انگیزه‌های مختلف را بشناسد و غربال کند و شایسته‌ترین آنها را در اختیار انسان بگذارد.

این چنین است که برخی از اختیارات و صلاحیت‌های دین آشکار می‌گردد، چون انگیزه بهتر و محرک برتر را برای انسان برمی‌گزیند، او را رشد می‌دهد و در غلبه بر دیگر انگیزه‌ها یاری می‌کند. برای آنکه این

مدعا به خوبی روشن شود، بر ماست که بپذیریم انگیزه برتر برای سیر انسان در حیاتش همان انگیزه‌ای است که رشد انسان را از همه جوانب وجودی‌اش ممکن می‌سازد و ایمن می‌دارد.

انسان، برخلاف سایر موجودات، صاحب اراده و آزاد آفریده شده و این اراده بعدی از ابعاد وجود او را تشکیل می‌دهد. آزادی نیز بعدی دیگر از او را می‌سازد که بعد اجتماعی وجود اوست و نمی‌توان آن را انکار کرد. انسان در آگاهیها و تجارب و در زندگی گذشته و آینده‌اش و نیز در خوراک و پوشاک و سلامت، در تمام اینها، تنها جزئی از مجموعه بشری است - جزئی جدا نشدنی.

اما برای انسان بعد سومی هم هست و آن بعد وجودی اوست. انسان، در تکوین و بقایش، جزئی است از زمین و هوا و آنچه اطراف او را احاطه کرده. او از این جهان جدا نیست.

پس، برای انسان صاحب اراده و آزادی، کمال حقیقی وجود حرکت و رشد در همه این ابعاد است و اگر آدمی تنها در یک بعد از این ابعاد رشد و تکامل بیابد، به انحراف می‌افتد. اینجاست که به همان نکته اساسی می‌رسیم که اگر انسان تنها به انگیزه بعد اول فعالیت و حرکت کند سر به انانیت و غرور بلند می‌کند و با واقعیت خودش ناهماهنگ می‌شود. همین طور، اگر در بعد اجتماعی خود بدون در نظر گرفتن شخصیت ویژه‌اش خلاصه شود، باز هم عقب می‌ماند و جامعه و وجود را از رنگ اصیل و تواناییهای منحصرش محروم می‌نماید. همچنین، اگر حرکت او در راه تکوین و موجودیتش صرفاً مبتنی بر تعبیر جدید باشد، به خود و نیز به جهانش ظلم کرده. چرا که وجه تمایز انسان را از دست داده است. خط برتری‌دهنده انسان خطی است ویژه او و موازی با خط دیگران در جامعه‌اش و نیز هم‌سو با خط سیر کل آفرینش. انسان، در حرکت خود در این مسیر، آهنگی خاص و منسجم با نغمه‌های بشری می‌سازد و این

نغمه‌ها مجموعاً مصالح والای اجتماعی را شکل می‌دهند. اجتماعی بودن انسان، به حق، مولود جهان است و حرکت او در این خط حرکت به سوی کمال مطلق یعنی خداست. نهایت این مسیر و انگیزه و مبدأ آن به سوی خداست - خدایی که جهان را در حرکتی دایمی و هدف‌دار خلق فرمود و انسان را، که عضو و پدیده ممتاز و برتر جهان است، برخوردار از همت بلند و قدرت پرواز به سوی اهداف متعال آفرید و او پیوسته به سوی کمال سر برمی‌کشد. بنابراین، حرکت فرد، که جزئی از جمع است، حرکتی منسجم با حرکت جمع است و در عین حال، رنگ و ویژگی ممتاز خود را دارد. چنین است حرکت فردی و جمعی انسان. حرکت انسان، که جزئی از جهان است، با حرکت همه جهان هماهنگ است و در عین حالی که ویژگی خاص انسانی خود را دارد رهبری و قیادت کل آفرینش را نیز دارد.

نتیجه آن که انگیزه حرکت انسان در رشد متکامل او باید هم‌سنخ انگیزه هم‌نوعان جامعه او و هماهنگ با انگیزه جهان هستی باشد. این حرکتی است که دین آن را «سجود» نام نهاده است. این انگیزه، که همان ایمان او به خدا و به مسیری است که برای او ترسیم شده، هماهنگ با سایر نقشها است.

بدین‌سان روشن می‌شود که بعد الهی انسان برتر از ابعاد سه‌گانه است و در مقام نخست قرار دارد. این بعد، در واقع، علت ابعاد دیگر است و ابعاد دیگر کاملاً بسته به آن‌اند.

این گفتار را می‌توان چنین خلاصه کرد: علم راه را کشف می‌کند و نقطه‌ها را بر روی حروف می‌گذارد. انسان، در مسیر خود، به سبب انگیزه‌ای برخاسته از ذات خود، حرکت می‌کند. ولی انگیزه‌ها بسیار است و انگیزه برتر همان است که انسان را در مسیر تکامل و رشد او در همه ابعاد وجودی‌اش به حرکت درمی‌آورد. این انگیزه، ایمان او به خداست،



یعنی دینِ او. حرکتی که منشأ آن ایمان انسان به خداست، همان حرکت منسجم وی با جامعه و هستی است، نه حرکت انانیت‌باری که قرآن انگیزه آن را خواهشهای «نفس اماره بالسوء» دانسته، و نه حرکتی اجتماعی که شخصیت او را نادیده گیرد، حرکتی که قرآن به گونه‌ای لطیف در قسمت دوم از این آیه بدان اشاره کرده است:

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (۲۹:۱۷). (نه دست خویش از روی خست به گردن بند و نه به سخاوت یکباره بگشای که در هر دو حال ملامت زده و حسرت خورده بنشینی.)

و نه حرکتی تکوینی که در آن نسبت به انسانیت انسان و وجه ممیزه او که قرآن از آن به مقام جانیشینی در زمین تعبیر کرده است تجاهل شود. واگذاشتن رهبری به دین و غربال کردن انگیزه‌ها یگانه راه کامل کردن نقش علم و بهره‌مندی از تلاش علم است و این نقش، یعنی نقش رهبری و آفریدن حیات حقیقی برای انسان، چیزی است که قرآن کریم در این آیه بدان متذکر می‌شود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْمِعُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴:۸). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فراخوانند که زندگیتان می‌بخشد دعوتشان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است و همه به پیشگاه او گرد آورده شوید.)

به عبارت «الله يحول بين المرء و قلبه» که تعبیری است کنایی از سرچشمه حرکت در انسان، تأمل کنید. دعوت رسول، بنا بر نظر قرآن، همان رهبری خدا و جهت دادن قلب و حرکات و غربال کردن انگیزه‌های انسان است. غایت و منتها هم خداست. بدین ترتیب، به پایان بحث اختیارات و صلاحیتهای دین و علم می‌رسیم. علم راه را کشف می‌کند و دین رهبرگونه انسان را به حرکت وا می‌دارد و به انگیزه‌های حرکت‌بخش او

سمت و سو می دهد.

۱۰. در اینجا قلمرو بسیار مهمی در تقسیم امر اختیارات و صلاحیتهای بین علم و دین وجود دارد، ولی علم به این ناحیه تجاوز می کند و همه دستاوردهای بشری، از فلسفه، صنعت، قوانین موضوعه، تا اخلاق و آداب را در بر می گیرد.

دستاوردهای بشری، در تمام مراحل فکری و جسمی و عاطفی، تدریجاً دگرگون می شود؛ در نتیجه فعالیت انسان و تجارب و اندیشه او همواره به تکامل گرایش دارد. تکامل هم یعنی دگرگونی. بنابراین، فلسفه، علوم، صنعت، حقوق، ادبیات و سایر دستاوردهای فعالیت بشر همگی متغیر و متزلزل است، چرا که اینها در حال تکامل اند و از این رو هر قدر که میزان آگاهی انسان بالاتر رود و تجارب او بیشتر شود و اندیشه و دستاوردهایش گسترده تر گردد، باز هم نمی تواند به یک حالت ثبات روانی و آرامش لایتنغیر دست یابد. زیرا استقرار و آرامش لایتغیر و ثبات کامل و مطلق از طریق اتکای به غیر مطلق، یعنی مبانی و مبادی متغیر، به دست نمی آید؛ بلکه با تمسک به مطلق فراچنگ آدمی می آید.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸:۱۳). آگاه باشید که دلها با یاد خدا آرام می یابد.

به عبارتی دقیق تر، تنها با استناد به غیب و ایمان به الله است که انسان می تواند ثباتی دور از بیم و اضطراب برای خود فراهم کند. علوم و شاخه های آن مخلوق انسان اند و نمی توانند آفریننده انسان باشند. هر قدر این علوم پیشرفت کنند و شکوفایی داشته باشند و با انسان همراه گردند، باز امکان ندارد که انسان در برابر علم، فلسفه، حقوق و اخلاقی که محصول خود اوست به سجده افتد و به آنها تکیه کند و آنها را به جای خدا بپرستد. علم و نظایر آن وسیله و ابزاری است در دست انسان. از انسان آغاز می شود و از او نشأت می گیرد و بر او تکیه دارد. در حالی که

خود انسان از خدا و دین و غیب شروع می‌شود و بر خدا اعتماد و تکیه دارد و این اعتماد، که در حیات انسان برای نجات دادن او از بیم و اضطراب ضروری به نظر می‌رسد، تمام و کامل است. چرا که آن مطلق غایب از نظر موجود در قلمرو غیب آفریننده انسان است و غیب امری محسوس و متغیر و نسبی نیست و انسان متکی بر خدا با اطمینان کامل در عرصه حیات گام می‌زند و تکیه‌گاه او هیچ لحظه‌ای از او جدا نمی‌شود. بدین سان، انسان به نیرویی بزرگ تبدیل می‌شود که بدون هیچ توفیقی حرکت می‌کند و در خط سلیم خود بدون هیچ تردیدی به نتیجه می‌رسد. حال که جایگاه ثابت دین در حیات انسانی آشکار شد، جایگاهی که علم، فلسفه، حقوق و اخلاق، هر قدر هم که شأنی والا به دست آورند و پیشرفت کنند نمی‌توانند در آن قرار بگیرند، چون ثابت و تغییرناپذیر نیستند، حقیقتی دیگر را درمی‌یابیم. حقیقت آن است که حرکت انسان به صورت کلی انگیزه‌ای غیبی و محرکی الهی دارد، اما این حرکت در داخل این چارچوب غیبی از ساختی انسانی برخوردار است. چنین است که می‌بینیم دین به تنهایی نمی‌تواند انسان را آماده کند و او را برای آزادی مهیا سازد، بلکه دین سعی می‌کند دستاوردهای بشری را در مرحله علم و نظایر آن در چارچوبی مقدس محافظت کند، به آنها احترام و قداست بخشد، بدون آن که مطلقاً جدید و معبودی پرستیدنی و کمالی ستایش کردنی به وجود آورد. این چارچوب مقدس در اطراف دستاوردهای بشری، حصار مستحکمی است برای زندگی انسان و شأن آن از تقدیس صرف فراتر می‌رود و فضای بیکرانی را در برابر انسان فراهم و آماده می‌کند که متناسب با خواسته‌های نامتناهی و هماهنگ با حرکت دائمی اوست.

انسان در این فضای فراهم آمده می‌تواند میان تواناییهای ذاتی و رضایت روانی و نیز میان حرکت و سعی خود پیوند بزند و میان «ثابت» و

«متغیر» و «مطلق» و «نسبی» نقطه تلاقی ایجاد کند.

### ج . تلاقی و ملاقات

۱۱. به رغم مرزبندی میان صلاحیتهای دین و علم باز هم در میان آنها شاهد تلاقی عجیب و هم‌آوازی دقیقی هستیم که می‌توانیم آن را، بنا بر تعبیر فقها، لطف قلمداد کنیم و آن را توجیه و مساعدتی از جانب دین به علم بدانیم و در همان حال آن را نوعی تأیید و گواهی حقانیت دین از سوی علم تلقی نماییم. در اینجا به ذکر برخی از شواهد و مثالها می‌پردازیم و برای هر کدام از قلمروهای فرهنگ، عقیده، فقه، حقوق، اجتماع و علم به ذکر یک مثال قناعت می‌کنیم.

اولاً، در عرصه فرهنگ، دین می‌گوید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ (۱۸:۲۲). (آیا ندیده‌ای که هر کس که در آسمانها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟)

و نیز می‌گوید:

يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱:۶۲). (خدا را تسبیح می‌گویند هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است، آن فرمانروای پاک از عیب را، آن پیروز حکیم را.)

و باز می‌گوید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ (۴۱:۲۴). (آیا ندیده‌ای که هر چه در آسمانها و زمین است و نیز مرغانی که در پروازند تسبیح‌گوی خدا هستند؟ همه نماز و تسبیح او را می‌دانند.)

این نگرش کلی به جهان تصویری خاص از وجود ارائه می‌دهد. بنابراین

تفسیر، هستی محراب سجود و تسبیح نماز همه موجودات است. این تفسیر و جوهر نگرش خاص از جهان همیشه متحرک را، که در عمل یکی است، و به دقت نظم یافته و به سوی هدف واحدی یعنی خدا روانه است، یادآوری می‌کند. این تعبیر دیگری است از آنچه علم آن را کشف کرده و فلسفه بدان اعتراف نموده است، که هر جزء از اجزای هستی نقش خود را با همه دقت و نظم به انجام می‌رساند و نیز هستی مجموعه‌ای است که هر جزء از آن با اجزای دیگرش در تکوین، بقا، عمل و همکاری ارتباط و انسجام دارد. پس هستی موجودی است واحد، یکپارچه، متحرک و منظم. نتایج تربیتی این تفسیر هستی‌شناختی بر اندیشمندان پوشیده نیست. چرا که انسان خود را در برابر جهانی می‌یابد، که تمام آن حرکت، حیات، نظم و جهت‌گیری به سوی خداست.

تعبیر *من فی الارض*، در این نتیجه تربیتی، اثر مؤکدی بر جای می‌نهد. مراد از این تعبیر نشان دادن بُعد زمینی و جسمانی انسان و تأکید بر سجود اوست. انسان با اراده، از این رهگذر، هماهنگی با خود را درمی‌یابد. مقتضای چنین انسانی تلاش، زندگی، نظم‌پذیری و جهت‌گیری به سوی خداوند خواهد بود.

**ثانیاً** دین اعتقاد به توحید را کمال انسان برمی‌شمرد و آن را ابزار نیروی بشر به سوی جهتی واحد تلقی می‌کند و از زمره چیزهایی می‌داند که نیروی خلاق و عظیم می‌آفریند؛ همچنین دین شرک و ایمان به خدایان متعدد را تجزیه وجود انسان و تقسیم نیروها و توان او و از میان بردن شخصیت وی می‌داند. علوم انسانی و روان‌شناسی این حقیقت را بازشناخته‌اند و نتایج ایجابی و سلبی توحید و شرک را در جامعه انسانی بررسی کرده‌اند.

**ثالثاً** علم، اگرچه در زمینه فقه و استناد دینی بر اسلوب حلال و حرام و دسته‌بندی موجودات از اعلان صریح خطرهای بعضی از محرمات و

نتایج مباحات و لزوم واجبات باز می ماند، اما هیچگاه به صورتی قاطع صحت این تقسیم بندیها را، در اموری که برای او ناشناخته است، نفی نکرده. حمایت اندیشه بشر از موضع دین، در زمینه اعتماد بر اسلوب حرام و حلال، از این حدود فراتر می رود و به بحثی پرحوصله تر و گسترده تر نیازمند است. زیرا اگر انسان در برابر امیال و نیازمندیهای خود خضوع مطلق داشته باشد، این خضوع مطلق به ذوب شدن شخصیت او در طبیعت جسمانی و فرمانبرداری از آن خواهد انجامید. اما اگر او سنجهای بالاتر از میل و نیاز داشته باشد و هر چیز را با میزان رضایت یا عدم رضایت الهی بسنجد، حاجاتش، اگر منطبق با رضایت الهی باشد، برآورده خواهد شد و آنگاه سطح او از طبیعت برتر می آید و بدین ترتیب از بندگی طبیعت و جهان رهایی خواهد یافت. در این صورت، او در جهان فاعل است، نه منفعل. فرمانده است، نه فرمانبر. این گونه است که درمی یابیم حلال و حرام مدارج صعود انسان و غرقه نشدن او در جهان و تبدیل نشدن او به جزئی حقیر از این جهان را می سازد.

**رابعاً**، در زمینه حقوق، تنها به این اشاره کوتاه اکتفا می کنیم که فقه اسلامی نقش بزرگی در تنظیم جوامع بر پایه ای علمی و متین ایفا کرده و سرچشمه الهام بسیاری از قوانین موضوعه در جهان بوده است و هم اکنون با حقوق معاصر رقابت می کند و برتری خود را در بسیاری از موارد همچون احوال شخصی و قوانین مدنی و حتی در مبادی عامه و اصول موضوعه در حقوق به اثبات می رساند.

**خامساً**، در زمینه اجتماعی، ما مفهوم معاصر علمی را در مبادی دینی متجلی می بینیم و، به عنوان مثال، آیه انفاق را می خوانیم، که فوراً پس از آن آمده است:

وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (۱۹۵:۲). (و خویشتن را به دست خویش به هلاکت میندازید).

و در آیه‌ای دیگر چنین آمده است:

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا لِأَنْفُسِكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ (۲:۲۷۲). (و هر مالی که انفاق می‌کنید ثوابش از آن خود شماست و جز برای خشنودی خدا چیزی انفاق نکنید و هرچه انفاق کنید پاداش آن به شما می‌رسد و بر شما ستم نخواهد شد.)

پس مفهوم جامعه، تأثیر کوشش طبقات ضعیف، سهم آنها در ساخت جامعه‌ای که پیشرفت و شکوفایی آن به نفع همه و کسی است که انفاق می‌کند، گوشزد کردن خطرهای انفاق نکردن و بیان نتایج خطرناک آن همچون اضطرابها و مشکلات گوناگون و دیگر مفاهیم جدید علمی در خلال احکام دینی به خوبی مشاهده می‌شود.

بالاخره، در زمینه رابطه دین و علوم طبیعی، که کتاب حاضر نیز بدان توجه دارد، بسیاری از پژوهشگران به بحث و جستجو پرداخته‌اند. به این منظور، به ذکر نمونه‌ای تاریخی از برخورد دینی و علمی می‌پردازیم. شما می‌دانید که قرآن از فراغته مصر باستان سخن رانده است، آنچنان که گویی به تاریخ علمی و دقیق آنها احاطه کامل دارد. این در حالی است که وسیله پژوهش و بررسی تاریخ فراغنه در روزگار محمد<sup>ص</sup> و صدها سال پیش از وی و پس از او برای هیچ‌یک از مورخان حاصل نشده بود و آنان تنها از طریق تورات یا اساطیر شایع میان مردم می‌توانستند با این قسمت از تاریخ مدفون در شنهای صحرا ارتباط برقرار کنند. مثلاً قرآن تأکید می‌کند که جسد فرعون معاصر حضرت موسی<sup>ع</sup> در دریای سرخ بر جای ماند و این نکته خلاف حکایتی است که تورات نقل کرده و خلاف معروف نیز هست. قرآن می‌فرماید:

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِيَتَّكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً (۹۲:۱۰). (امروز جسم تو را به بلندی می‌افکنیم تا برای آنان که پس از تو می‌مانند عبرتی باشد.)

قرآن با این آیه به نجات بدن فرعون اشاره دارد و به این ترتیب، به گونه‌ای دیگر، حتی با آنچه از تاریخ فراغنه و اجساد آنان کشف شده برخورد

می‌کند. این تاریخی است که هرگز از پنهان کردن فرعون معاصر با حضرت موسی<sup>ع</sup> چیزی ثبت نکرده است.

همچنین قرآن مستشارِ حاکمِ مصر و معاصر حضرت یوسف<sup>ع</sup> را «عزیز» نامیده و با این واژه به صورتی بسیار دقیق از واژه Putipharo، که پدر و یگور<sup>۱</sup>، پس از جستجویی دقیق، آن را به «عزیز الهه شمس» ترجمه کرده، تعبیر نموده است. قرآن کریم «ال» را به جای مضاف الیه (الهه شمس) جایگزین کرده و هماهنگ با روح توحید از این شخصیت به صورت «العزیز» نام برده است.

در زنجیره این تالقیها، کتاب حاضر (العلوم الطبيعية فی القرآن) را می‌بینیم که، تا آنجا که من خوانده‌ام و شنیده‌ام، دقیق‌ترین بررسیها را در این باب به عمل آورده است و به همین دلیل این کتاب را بزرگ می‌دارم و این دستاورد ارزشمند را از نویسنده و پژوهشگر جوان آن، استاد یوسف مروه، محترم می‌شمارم. من آرزوی موفقیت ایشان را دارم و کتاب وی را همواره بین کتبی که پیش رویم و در اندیشه و قلبم جای دارند قرار می‌دهم. فضای نهضت دینی در روزگار دشوار ما نیازمند چنین منطق علمی و بزرگی است. امیدوارم خداوند اجر و پاداشی بزرگ به وی عنایت کند. تردید ندارم که او با این کار خود به مرتبه خشنودی پیامبر<sup>ص</sup> نایل خواهد شد. این خشنودی گوارای او باد و من برای توفیقات روزافزون وی دعا می‌کنم. بر من واجب است که چند موضوع از این کتاب را نقد کنم.

۱. برازنده برادر یوسف مروه نبود که مسئولیت عدم «تفسیر نصوص قرآن و سنن مطهره در پرتو علوم جدید» را متوجه علمای دین نماید؛ زیرا آگاهی از موقعیت دانشمندان دین اسلام خود روشنگر آن است که آنان

---

1) Vigoureux



در راه این هدف شریف چندین برابر امکانات موجود خود بذل کرده و بدین منظور دهها کتاب عرضه نموده‌اند. برخی از آنها حتی، علاوه بر تألیف کتابهایی که در آن نصوص و احکام دینی به گونه‌ای علمی و دقیق در زمینه‌های فلسفی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حقوق بیان شده، دست به تألیف آثاری در زمینه خواص علوم تجربی زده‌اند؛ اما انجام این مهم بر امثال کسانی همچون استاد یوسف مروه و فارغ التحصیلان نظام دانشگاهی واجب‌تر است تا امثال فقها و مفسران. البته، همان طور که ذکر شد، علمای دینی هم در این زمینه اقداماتی کرده‌اند. از آن میان می‌توانیم به تلاش موفق استاد احمد امین در کتابش موسوم به التکامل فی الاسلام، که در نجف به چاپ رسیده، اشاره کنیم.

۲. این کتاب می‌کوشد تا از امور مجرد و روح و ایام ربوبی تفسیری مادی ارائه دهد، مثلاً سرعتی را از آیات قرآنی استخراج کرده که بر سرعت نور تفوق دارد و آن سرعت حرکت یک روز است در نزد خدا که هزار یا پنجاه هزار سال به حساب می‌آید. مؤلف این سرعت را محاسبه و آنگاه تأکید می‌کند که چنین سرعتی دارای آثار شگفت‌آوری است که با آثار مادی اجسام و نیروها شباهتی ندارد. این تفسیر، اگرچه با نظر یکی از بزرگ‌ترین محدثان شیعه مثل علامه محمد باقر مجلسی سازگاری دارد، اما تقریباً با نظر همه فلاسفه مسلمان و نیز با آراء اکثر علمای شریعت (فقها) هماهنگ نیست. آنان تجرد را صفتی می‌دانند که به گونه‌ای اساسی با صفت مادی تفاوت دارد. بنابراین، حرکت، تغییر، تدرج، تکامل، بدایت، نهایت، مکان و زمان، همه، از آثار ماده به حساب می‌آیند و بر موجودات مجردی همچون روح و دیگر مجردات عارض نمی‌شوند.

۳. آرزو داشتم نویسنده گرامی درباره نکته‌ای اساسی، که در واقع به منزله خطی کلی برای هدف تألیف چنین کتابهایی (علمی و دینی) محسوب می‌شود، توضیحات بیشتری ارائه می‌داد؛ آن نکته عبارت از آن

است که قرآن کریم کتاب دین و هدایت است و ارائه بحثهای علمی و ذکر قوانین تجربی یا وضع بنیانهایی برای تعاملات فرهنگی بشر از وظایف آن نیست.

قرآن کریم می‌کوشد انسان کامل را، که مبدأ علوم و غایت آن است، بسازد و این تلاش خود را با آوردن احکام فردی و اجتماعی و تعالیم مقدّسش تحکیم می‌بخشد. قرآن کریم، در بعضی موارد، به منظور تفهیم دقیق‌تر مطلب و عبرت‌آموزی بیشتر یا تأکیدهای تربیتی، امثال و نمونه‌هایی ذکر می‌کند و این نمونه‌ها شامل هستی یا رخداد‌های طبیعی یا زوایای تاریخی است. امتیاز قرآن کریم آن است که این نمونه‌ها و امثال با علوم ثابت‌ه در تناقض نیست، اگرچه در قرآن به گونه‌ای موجز و گذرا از آنها یاد شده است.

قرآن می‌فرماید:

و تَزَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمَادًا (۸۸:۲۷). (و کوهها را بینی، پنداری که جامدند.)

قرآن از این گفته نتیجه تربیتی می‌گیرد و می‌افزاید:

صُغَّ اللَّهُ الَّذِي أَنْقَمَ كُلَّ شَيْءٍ (۸۸:۲۷). (کار خداوندی است که هر چیزی را به کمال پدید آورده است.)

بدین گونه ما می‌توانیم، با اطمینان و سرافرازی کامل، بگوییم که مثالهای قرآنی، بدون استثنا، از سوی علوم جدید مورد تأکید قرار گرفته و این خود دلالت می‌کند که الفاظ قرآن کریم، همچون معانی آن، وحی الهی است و نوشته کسی نیست که آن را بنا بر سطح فرهنگی عصر خود، هر قدر بالا و والا، به نگارش درآورده باشد. برای تأکید، تکرار می‌کنم دلیل آنکه قرآن این مباحث را در خود دارد همان بازگفتن نمونه‌ها و امثال است و وظیفه قرآن، همچون کتاب‌های علمی، وضع بنیانها و نقل قوانین علمی نیست.

۴. اما درباره خواهش دکتر بزرگوار از من برای بحث تحلیلی و علمی

دربارهٔ دگرگونیهای نطفه و تطبیق مراحل مذکور در آیات قرآن، با آراء جدید علمی، باید بگویم که پاسخ‌گویی به این درخواست در ضمن این سخنرانی که اختصاص به تبیین گوشه‌هایی از دیدگاههای اسلام دربارهٔ انسان، یعنی کرامت انسان، دارد، همچنین پرداختن به سؤال مذکور، ضمن اینکه خروج از موضوع بحث ماست، از عهدهٔ پژوهشهای نظری برنمی‌آید. بلکه جای آن در بحثهای تجربی است.

۱۷ رمضان ۱۳۷۸ / ۱۹ دسامبر ۱۹۶۷

## با هانری کربن، خاورشناس بزرگ<sup>۱</sup>

هانری کربن، فیلسوف بزرگ فرانسوی و استاد فلسفه دانشگاه سوربن پاریس را نخستین بار با خواندن مقدمه جامع و ملاحظات گرانقدر وی بر کتاب فلسفه اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی شناختم.

کربن بیش از بیست و پنج سال از عمر خویش را صرف تحقیق در زمینه شناخت تاریخ فلسفه اسلامی، و غوامض و تحولات و پیشرفتهای آن کرد و به آنها آگاهی یافت. در طول تاریخ تحقیقات مستشرقان، تقریباً این نخستین بار است که خاورشناسی را می‌یابم که با اندیشه‌ها و پژوهشهای صدرالدین شیرازی، بنیان‌گذار حکمت متعالیه و مجدد فلسفه اسلامی به خوبی آشناست. در این مورد رساله بسیار پرارزشی از او خواندم. سپس دیدارهای مکرر وی را با استادم، علامه عصر، سید محمدحسین طباطبایی دنبال کردم و پرسشهای گوناگون و متعدد او را، همراه پاسخهای استاد طباطبایی، در مجله مکتب تشیع، به دقت مطالعه کردم. در این پرسشها ژرف‌نگری وی، که مافوق اندیشه هم‌تایان خاورشناس اوست، و نیز اخلاص او در عمل، تحسین خواننده را برمی‌انگیزد. پروفیسور کربن با دکتر سید حسین نصر، فیلسوف جوان و

---

(۱) مقدمه‌ای که امام موسی صدر، بنا به درخواست مترجم عربی کتاب تاریخ فلسفه اسلامی، نوشته هانری کربن، نگاشت؛ به نقل از مجله العرفان، شماره ۵۴، ژوئن ۱۹۶۶.

مؤمن، بحثها و تحقیقات مشترکی در زمینه فلسفه اسلامی داشته است. کسی که دکتر نصر را بشناسد و گستره اطلاعات او را درباره فرهنگ اسلامی و تمدنهایی که امت اسلامی در طول قرنهای گذشته آفریده است بداند و به درجه احترام وی نسبت به استاد کربن پی ببرد، نسبت به احترام این فیلسوف در مرتبه دانشمندان بزرگ واقف خواهد شد. استاد کربن تألیفات و ملاحظات گوناگون و پرارزشی بر کتب فلسفی دارد، از جمله تحقیق جامعی درباره ملاصدرا، مقدمه و حاشیه بر کتاب حکمة الاشراق شهاب‌الدین سهروردی، تعلیقات کتاب جامع الحکمتین ناصرخسرو علوی فاطمی و بر کتاب کشف المحجوب ابویعقوب سجستانی و شرح بر قصیده فلسفی ابن هیثم جرجانی.

من همه این مطالب را درباره پروفیسور کربن می‌دانستم، ولی آنگاه که برادر فاضل نصیراحمد مروءه کتاب تاریخ فلسفه اسلامی استاد کربن را به من ارائه کرد، در برابر آن همه کوشش عظیم و اخلاص در پژوهشهای فلسفی، شگفت‌زده شدم. هیچ‌گاه احساس شعف و سرور خویش را آن هنگام که استاد نصیر گفت، با همکاری استاد حسن قبیسی، به ترجمه این کتاب مبادرت کرده است، فراموش نمی‌کنم. کتاب را دقیق مطالعه کردم، به‌ویژه آنچه را که درباره شیعه اثنی‌عشری، فلسفه، تصوف و اندیشه‌های شیعه نوشته شده بود با دقت بیشتری نگریستم. بر خود فرض دانستم که به هنگام عرضه این کتاب به خوانندگان گرامی عرب زبان، ملاحظات و نظرگاههای خویش را یادآوری کنم. زیرا کتاب مهم‌ترین مباحث عقیدتی شیعه را دربر گرفته است. اما ارائه این بحثها را، بدون همراهی و عرضه آرای صاحب‌نظران تشیع روا و جایز ندانستم و بر آن شدم تا این فصل را به عنوان مقدمه‌ای بر کتاب تاریخ فلسفه اسلامی، تألیف پروفیسور هانری کربن، بیفزایم و نقاط بنیادین مطرح شده درباره عقاید شیعه امامیه اثنی‌عشری را مورد نقد و بررسی قرار دهم. استاد احمد عویدات نیز مرا

در عملی کردن این تصمیم تشویق و ترغیب کرد، و هم‌اکنون این فصل را برای چاپ و انتشار به مجلهٔ وزین العرفان می‌فرستم تا آن را، برای تکامل هرچه بیشتر و اظهار نظر، بر خوانندگان و صاحبان اندیشه عرضه کند.

این کتاب دروازهٔ وسیع و باب بزرگ و جدیدی از فرهنگ شرقی را در مقابل اندیشهٔ غربی گشوده و گنجینه‌های غنی و پرباری از فرآورده‌های دینی-فلسفی و تصوف اصیل را پیش چشم غربیان نهاده است. مؤلف این کتاب، پروفیسور هانری کربن، در این کار بزرگ چنان کوشش عظیم و عمیقی مبذول داشته که موجب اعجاب و شگفتی و در عین حال تحسین و تقدیر خواننده می‌شود. کوشش وی در این کار بزرگ فوق طاق و نیروی یک فرد یا مجموعه‌ای از افراد است. بسیاری از بحثهایی که مؤلف در این کتاب از آن سخن گفته، سالهای سال در سینهٔ علمای بزرگ و در اوراق و صفحات کتب خطی محبوس بوده است. دانشمندان در اقطار مختلف شرق اسلامی پراکنده و تألیفات آنها در خزانه‌های کتابخانه‌های عمومی و خصوصی بلاد گوناگون جهان پخش شده‌اند.

مؤلف با بردباری و پایداری، که نظیری در کشف، استخراج، تنظیم، هماهنگ ساختن و ترجمهٔ مباحث مزبور ندارد، می‌کوشد و، به حق، در این کار از بسیاری محققان در زمینهٔ خدمت به فرهنگهای جهانی پیشی گرفته است.

خوانندهٔ عرب‌زبان در ترجمهٔ این اثر گران‌قدر سرمایهٔ فکری عظیمی می‌یابد و از آن رو که از نتایج میراث فرهنگی و تمدن عظیم خود او و به طور کلی مشرق‌زمین است، باید بدان ببالد و، از سوی دیگر، به خاطر جهل یا تجاهل نسبت به میراثهای فرهنگی و تمدن عظیم خویش باید اظهار ندامت کند. این میراث، چونان آئینه‌ای، منعکس‌کنندهٔ تفکر شرقی و دست‌آوردهای آن است. شرقیها فراموش کرده‌اند که امتداد تاریخی

بنیان‌گذاران عظیم‌ترین آثار تمدن و فرهنگ در تاریخ بشری‌اند. ترجمه این کتاب، با توجه به نقش و ارزش فکری آن، با زحمات و مجاهدتهای فراوان دو مترجم فاضل آن کاملاً متناسب است. اینان در راه دستیابی به مصادر و منابع و متون اصلی و نیز اتقان و استحکام هرچه بیشتر ترجمه تلاشهای پیگیر و خستگی‌ناپذیری مبذول داشته‌اند. این کتاب گران‌قدر سلسله بحثهای اساسی را دربر گرفته است که هرگونه نقد علمی و مناقشه عادلانه‌ای را می‌پذیرد. فضیلت و برتری مؤلف آن‌گاه مضاعف می‌نماید که ملاحظه کنیم وی مباحثی را ارائه می‌دهد که محققان دیگر ترجیح می‌دادند، اثباتاً و نفیاً، در این مسائل وارد نشوند. این بحثها به‌طور اجمال بر مباحثی تکیه دارد که مؤلف در کتابهای فقها و فلاسفه و صوفیه دیده است و نمی‌توان در نسبت این نوشته‌ها به این علما شک کرد. اما احتیاط کلی یا تردیدی که در این زمینه وجود دارد، عبارت است از نسبت دادن آرای مؤلفان برخی از کتابها به مذهب ایشان و نظریات و اظهارنظرها و اجتهادات ایشان را جزئی از عقاید مذهب آنها دانستن. پُر واضح است که ما نمی‌توانیم آراء و نظریات ابداعی کشیش دانشمندی چون تیلاردی شاردان را به کلیسای کاتولیک نسبت دهیم، یا اجازه نداریم مباحثی را که در کتاب *فصوص الحکم* محی‌الدین ابن‌عربی، یکی از اساتید و بزرگان تصوف در شرق، می‌یابیم، جزو مذهب حنفی بدانیم. کوشش ما در این مقدمه آن است که مبادی اصول و تفسیر و عقاید را، که جزئی از مذهب و دین است، بررسی کنیم و آراء مختلف را روشن سازیم. البته منظور ما این نیست که اندیشه‌هایی را که مؤلف از اندیشمندان نقل کرده و نیز آراء و افکار خود او را رد و انکار کنیم، زیرا اندیشه روشن، بی‌فروغ نمی‌گردد، نتیجه می‌دهد و تأثیر می‌گذارد و هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود. هر متفکری مسئول عقاید و گفته‌های خود است و به آنها افتخار می‌کند. بنای باشکوه یک فرهنگ با اندیشه این و آن است که بالا می‌رود و ساخته می‌شود.

## ظاهر و باطن

موضوع «ظاهر و باطن» در دین و احکام به صورت عام و به عنوان رمز و نماد در قرآن کریم، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که مؤلف آن را در کتاب خویش مطرح ساخته است.

ایشان این موضوع را پایه و شالوده بسیاری از مباحث و اساس مجموعه استنتاجات خود قرار داده و نیز در فهم و درک مذهب تشیع و تفسیر و تحلیل مفهوم ولایت و امامت و امام غایب بر همین اصل تکیه کرده است. با اصل ظاهر و باطن به مشکل انقطاع وحی و بقای حیات دینی انسان پاسخ داده است.

اما حقیقت این است که پژوهشگران احکام اسلامی و مفسران قرآن کریم غالباً به شیوه رمز اعتماد نکرده و موضوع ظاهر و باطن را پایه بررسیها و تحقیقات خویش قرار نداده‌اند، بلکه اسلوب رایج و اساس تحقیق در میان ایشان عبارت است از اصل «مراحل ادراک» و اصل تفاوت فهم.

برای توضیح بیشتر این مطلب، نظر خواننده گرامی را به مثالی ملموس از واقعتهای بارز زندگی خودمان جلب می‌کنیم: گُل واقعی است که کودک بدان به عنوان وسیله یک بازی شیرین نگاه می‌کند، مریض یا مسافر گُل را به چشم هدیه‌ای می‌بیند. در همین حال، نقاش هنرمند واقعیت گُل را غیر از دو مفهوم بالا تفسیر و تحلیل می‌کند. ولی درکی که دانشمند علوم طبیعی از مفهوم گُل دارد با همه معانی فوق متفاوت است. او به ژرفای این واقعیت با نگرشی عمیق می‌نگرد و از آن چیزهایی می‌فهمد که دیگران درک نمی‌کنند. وی در فعالیتهای سلولهای گُل و در گلبرگهای ظریف آن واقعتهایی می‌بیند که دیگران نمی‌بینند.

حال اگر باور کنیم که همه این تفاسیر و نگاهها صحیح‌اند و با وجود تفاوتی که با یکدیگر دارند متناقض نیستند بلکه هریک از آنها بُعدی از



ابعاد و مرتبه‌ای از مراتب حقیقت را بیان می‌کنند، و اگر همه این مفاهیم را در نظر بگیریم به یک اصل اساسی خواهیم رسید که در پرتو آن بحث ما روشن خواهد شد. هر حقیقتی دارای جنبه‌های مختلف و آثار متفاوتی است که از نظر وضوح و خفا با یکدیگر فرق دارند و علم بشری به تدریج جوانب حقیقت را کشف و آثار آن را یکی پس از دیگری تا وصول به ژرفای حقیقت درک می‌کند. اما «کلمه» حقیقتی است که با سایر حقایق فرق دارد و شاید تفسیر آن به دو شکل محدود باشد.

#### تفسیر نخست

عبارت است از مدلول و مفهوم کلمه و معنایی که در آن استعمال شده است، چه حقیقت، چه مجاز و چه کنایه. بنابراین، تفسیر «کلمه» امکان ندارد مگر در چارچوب و «محدوده» محتوا و مدلول آن. اما زمانی که ما از این «محدوده» تجاوز کنیم، کلمه در شکل «رمز» تغییر ماهیت می‌دهد و دلالت وضعی به دلالت عقلی تبدیل و متحول می‌شود.

#### تفسیر دوم

عبارت است از درجه شناخت متکلم و قصد و نیت او از تکلم و کلام. ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم کلام شخصی را بر معنایی یا بر حقیقتی که وی نمی‌داند یا به حقیقتی که به آن دست نیافته تفسیر کنیم. بدیهی است که هر اندازه سطح شناخت «متکلم» و محتوای علم و فرهنگ وی ارتقا یابد، به همان نسبت مفاهیم کلام او و مدلولات الفاظش گسترده‌تر خواهد شد.

پژوهشگران در تفسیر قوانین و محققان در متون قراردادهای همواره بر یک اصل مسلم تکیه می‌کنند و آن این است که واضعان قوانین یا نویسندگان متون قراردادهای، به آن حد از تخصص و علم و فرهنگ رسیده‌اند که به مفسران و محققان این امکان را می‌دهند که در مفاهیم

کلمات ایشان تعمق کنند و سخنان آنها را در درجات عالی‌های تأویل و تفسیر کنند. ولی این مفسران و محققان تنها در یک محدوده مرزبندی شده می‌توانند «قوانین و قراردادهای» را تفسیر و تحلیل کنند. آن محدوده عبارت است از درجه و محتوای فرهنگ و اوضاع و اندازه اطلاعات و معلومات ایشان نسبت به متون و مواد قوانین و قراردادهای. اما «کلام الهی» را نمی‌توان در محدوده «تفسیر دوم» تحدید و تعریف کرد، زیرا علم خداوند عین ذات مقدس اوست و برای آن حد و اندازه‌ای نیست. «وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا». شنونده کلام الهی حق دارد، در هر بعدی از ابعاد و واقعیت، و در هر زمینه‌ای از زمینه‌های شناخت و معرفت و در هر درجه‌ای از درجات عمق و خفا، از کلام خداوندی همه چیز را بفهمد، اما بدان شرط که فهم شنونده تحلیل‌گر از مدلول کلمه تجاوز نکند و تفسیر و تحلیل وی از محتوای کلام و دلالت‌های وضعی (حقیقت، مجاز، کنایه) آن خارج نشود.

«کلام الله» چونان حقیقتی عینی یا عین حقیقت است، حقیقتی که جوانب و مراتبی از دلالت و تفسیر دارد و هر جنبه و مرتبه، خود برای شنونده حجت و برای مؤمن راه وصول به حقیقت است. هنگامی که از این ویژگی که کلام الهی بدان ممتاز شده است بحث می‌کنیم، کلام رسول خدا را نیز بدان ملحق می‌کنیم؛ رسولی که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید؛ البته در صورتی که متن کلام رسول خدا بدون هیچ‌گونه تحریف یا تفسیری از راوی به ما رسیده باشد. پژوهشگر دقیق در کلمات مفسران قرآن کریم و در مباحثی که پیرامون آیات و نیز سیره مطهر نبوی دور می‌زند، این شیوه‌ای را که ما یادآوری کردیم، به روشنی درمی‌یابد و مشاهده می‌کند که مفسران و پژوهشگران، با اهتمام و دقت فراوان، به استقصای «کلمات مقدس» الهی پرداخته‌اند؛ سپس در سایر آیات قرآنی یا احادیث نبوی و یا احکام عقلی و کشفیات جدید، قراین و شواهدی در مسیر فهم متفاوت آیات و روایات مزبور یافته و چنین اسلوب و روشی را

منبع و سرچشمه جوشانی برای استنتاج و استنباط خویش اعتبار کرده‌اند، که روز به روز حقایق جدیدی را فرایید فهم و درک ایشان قرار می‌دهد. ما، در این مقدمه، درصدد ذکر مثالهای فراوانی برای توضیح حقیقت مذکور نیستیم و تنها به ذکر دو مثال بسنده می‌کنیم:

۱. شیخ مرتضی انصاری در کتاب مشهور فقهی خویش، المکاسب، حدیث شریف نبوی «أَنَا أَحْلَلُ الْكَلَامَ وَأُحْرَمُ الْكَلَامَ» را آورده و برای آن چهار تفسیر گوناگون ذکر کرده، که هرکدام از آنها نسبت به دیگری از نظر وضوح و اثر اختلاف دارد. ولی هریک از مفاهیم و تفاسیر مختلف چهارگانه مدلول کلام و تفسیر حدیث شریف هستند.

۲. عده‌ای از فقهای عالی‌مقام متأخر قول رسول اکرم<sup>ص</sup> را که فرمود «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» تحلیل و تفسیر کرده‌اند. گوناگونی این تفاسیر به پنج گونه بالغ می‌شود. اما، در عین حال، کل تفاسیر مزبور مدلولات ظاهری حدیث‌اند و هیچ کدام از آنها از محدوده دلالت لفظ تجاوز نکرده‌اند. اصول شیوه مذکور، نکات زیر را برای خواننده روشن می‌سازد:

اول، نزول آیات قرآنی بر اساس روش مألوف و مأنوس مردم در امر تفاهم صورت گرفته است. این روش بر راه دلالت‌های وضعی الفاظ، که همه مردم با آن سخن می‌گویند، رفته و به هیچ وجه بر طریقه‌های «رمزی» و دلالت‌های عقلی غامض و پیچیده یا بر علم اعداد و حساب ابجد تکیه نکرده است.

سنت مطهر نبوی نیز، در بیان احکام و تفسیر آیات الهی، از همین شیوه مأنوس و معمول فهمیدن، بنیاد گرفته و جانشینان و امامان پس از پیامبر اکرم<sup>ص</sup> نیز در این راه به همان روش رسول خدا<sup>ص</sup> قدم نهاده‌اند. قرآن کریم در موارد مختلفی شیوه مزبور را مورد تأکید قرار می‌دهد، از جمله: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ

و يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ (۱۵:۵-۱۶). (و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است، تا خدا بدان هر کس را که در پی خوشنودی اوست به راههای سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشنایشان ببرد.)

كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۴۱:۳-۴). (کتابی است که آیه‌هایش به وضوح بیان شده، قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند. هم مژده‌دهنده است و هم بیم‌دهنده. بیشترشان از آن اعراض کرده‌اند و سخن نمی‌شنوند.)  
شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْقُرْآنَ (۱۸۵:۲). (ماه رمضان، که در آن، برای راهنمایی مردم و بیان راه روشن هدایت و جدا ساختن حق از باطل، قرآن نازل شده است.)

نیز سنت مطهر نبوی در احادیث فراوانی این طریقه را مورد تأیید قرار می‌دهد، از جمله حدیث مشهور و مستفیض زیر:  
إِذَا التَّسَّتَ عَلَيْكُمْ الْفَتَنُ كَغِيَابِ الدَّلِيلِ الْمَدَّ لَهُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ. (آن گاه که انواع بلاها و شداید مانند پاره‌های شب تاریک شما را فرو پوشید، به قرآن پناه ببرید.)

این قبیل آیات و روایات با وضوح و روشنی هرچه تمام‌تر وجود رمز را در قرآن نفی و تأکید می‌کند که قرآن کتاب هدایت و ارشاد برای همه بشر، بنابر مراتب و درجات معرفت و شناخت ایشان است و با زبان عربی روشن و ظاهر نازل شده و هیچ‌گونه رمز و غموضی در آن وجود ندارد.  
دوم. بی‌شک، همان‌گونه که ابعاد «حقیقت» و آثار آن متفاوت است، مراحل ادراک مفاهیم قرآن کریم نیز متفاوت است. هر اندازه که انسان بیشتر و عمیق‌تر در آیات قرآنی تأمل و تدبیر نماید، به نسبت بالا بودن معرفتش، در مقابل او دریایی از معانی و معارف جدید گشوده می‌شود، که با مدرکات و معلومات سابق وی، چه از نظر عمق و چه از نظر اندازه و سطح، فرق دارد. کل این مفاهیم صحیح است و با حقیقت وفق دارد و هیچ‌گونه تناقضی هم میان آنها وجود ندارد. این امر هیچ‌گونه ارتباطی با مسأله

رمز و اصل کنایات ندارد. البته تکیه کردن روی «کلیدهای رمز» و «قرینه‌های کنایات» مسأله‌ای است که تنها اهل معنی و خواص از مردم آن را درک می‌کنند. همان طور که مؤلف نیز بدان میل کرده است. بنابراین، تدبر در قرآن باید چونان تعمق در قوانین و قراردادها اما به شکلی جدی‌تر و نیرومندتر صورت گیرد و خداوند متعال به تدبر در قرآن فرمان داده است:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ (۴: ۸۲). (آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟)

همچنین روش صحابه پیامبر و امامان معصوم<sup>۴</sup> از یک سو و منطق تکلم و عرف مفاهیم بشری از سوی دیگر، بر آن مهر تأیید می‌نهد.

سوم. شیوه‌ای که ما آوردیم، همچنین با طریقه توقف و جمود بر ظواهر کلمات و اعتماد بر مدلولهای ابتدایی و سطحی الفاظ متفاوت است. زیرا همان طور که در حدیث شریف آمده است:

الْقُرْآنُ يُفَسَّرُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ. (برخی از آیات قرآنی پاره‌ای دیگر از آیات را تفسیر می‌کند.)

پس آنگاه که ما در قرآن کریم می‌خوانیم:

وَجُودٌ يُؤْمِنُ نَاضِرَةٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ (۲۲: ۷۵-۲۳) (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان، که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند)

حق نداریم، با جمود بر ظواهر الفاظ، بگوییم که خداوند در روز قیامت دیده می‌شود و آیه کریمه دیگری را که می‌فرماید:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ (۱۰۳: ۶) (چشمها او را نمی‌بینند و او بینندگان را می‌بیند)

نادیده بگیریم. یا زمانی که در قرآن می‌خوانیم

الزَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵: ۲۰) (خدای رحمان بر عرش استیلا دارد)

نباید گفته برخی از قدمای اشاعره را در زمینه قول به تجسد تکرار کنیم؛

زیرا در موارد دیگری از همین قرآن چنین می‌خوانیم:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۱۱: ۴۲). (هیچ چیز همانند او نیست.)

نکته دیگر اینکه هر نویسنده و مؤلفی حق دارد از خوانندگان خود بخواهد که با مطالعه مواضع متعددی از کتابش اصطلاحات ویژه‌ای که وی در کتاب خود به کار برده است، درک کنند. بدیهی است که خواننده یک کتاب علمی در صورتی می‌تواند آن کتاب را بفهمد که مفاهیم و معانی مشخص و معینی را که کاردانان آن علم از الفاظ مصطلح قصد کرده‌اند، مد نظر قرار دهد. قرآن کریم نیز این اصل را در چارچوبی قاطع و جدی مراعات کرده است. در سوره آل عمران، آیه ۷، اعلام می‌دارد:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. (اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌ها محکمانند، این آیه‌ها اُمُّ الْكِتَابِ، و بعضی آیه‌ها متشابهاتند. اما آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدا نمی‌داند. و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان پند نمی‌گیرند.)

بر طبق آیه شریفه فوق، محکمات از آیات قرآنی اساس و پایه کتاب خداوند و نیز مرجع و روشنگر آیات متشابه‌اند. بنابراین، نمی‌توان تنها بر متشابهات تکیه کرد. زیرا متشابه چیزی است که در پاره‌ای از اوصاف و ویژگیها با چیز دیگر متحد است اما در حقیقت با آن اختلاف دارد. پس اگر ما بر آیات متشابه، که از آنها بیش از یک معنی فهمیده می‌شود، تکیه کنیم و آنها را بر پایه نظریات و تمایلات شخصی یا قراین خارجی مورد تفسیر قرار دهیم، در حقیقت از خط صحیح و راستین قرآنی منحرف شده‌ایم، خط سلیم و مستقیمی که لازمه آن رجوع به محکمات و سنجش متشابهات با محکمات است. بدیهی است که چنین شیوه‌ای ما را از اعتماد و تکیه کردن بر مفاهیم سطحی و مدلولهای ابتدایی کلمات قرآن

کریم باز می‌دارد.

خلاصه کلام اینکه شیوه صحیح و راستین قرآن با آنچه استاد کربن در این کتاب از اعتبار کلمات به ظواهر و رموز برای رسیدن به باطنها و حقایق آورده است مابینت دارد و همچنین با شیوه و طریقه اعتماد بر معانی سطحی و ابتدایی و اکتفا به ظواهر پاره‌ای از آیات، منهای غور در سایر مفاهیم، مابین است.

مایلم، به اتفاق مؤلف، حدیث معروف ذیل را از نظر بگذرانیم: «قرآن دارای ظاهر و باطن است و برای آن نیز باطنی است تا هفت بطن یا هفتاد بطن.»

ما پس از بررسی اصل و شیوه یادشده در تفسیر راستین قرآن کریم، مضمون حدیث فوق را طور دیگری می‌فهمیم که با درک و برداشت مؤلف مغایرت دارد. برداشت و درک ما از این حدیث این است که مراتب و مراحل ادراک و فهم مفاهیم و معانی آیات قرآن کریم متعدد است؛ هفت یا هفتاد مرتبه. چه بسا عدد هفت یا هفتاد کنایه از کثرت و هماهنگی کامل باشد. در حدیث دیگر آمده است: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است.» که معنای آن در احادیث و روایات دیگر بر انواع متنوع مباحث قرآنی از قبیل امر و نهی و تبشیر و تحذیر و قصص و امثال و حکم تفسیر شده است. اما درباره حدیثی که در این کتاب آورده شده («هریک از آیات کتاب خدا دارای ظاهر و باطن و حد و مطلعی است»)، تفسیر و برداشت ما متفاوت است. مقصود از حدیث مذکور این است که هر آیه‌ای از آیات الهی مشتمل بر معنای ظاهر و باطن، و محکم و متشابه است. پس حد یعنی آن معنایی که از مجرد آیه فهمیده می‌شود و مطلع عبارت از مفهوم آیه پس از ارجاع آن به محکّمات است.

### فواتح سوره‌ها

مفسران قرآن کریم آن‌چنان به اصل و شیوه پیش‌گفته اعتماد کرده‌اند که با اصرار و پافشاری هرچه تمام‌تر، وجود هرگونه رمز را در قرآن کریم، حتی در فواتح سوره‌هایی نظیر الم، الر و کهیعص، انکار کرده‌اند. کوششهایی را که پژوهشگران برای تفسیر این حروف (حروف مقطعه) مبذول داشته‌اند، دلیل روشنی است بر اینکه ایشان به وجود رمز در قرآن کریم قائل نبوده‌اند و معتقدند که جمیع کلمات قرآن هدایت و براهین روشنی است برای ارشاد و راهنمایی همگان.

تلاشهای مفسران شیعه در این راه، با غیر شیعه فرقی ندارد. بهترین تفسیر برای حروف مقطعه در نزد علمای شیعه عبارت است از اینکه قرآن کریم با مشرکین عرب تحدی کرده و از ایشان می‌خواهد تا برای اثبات ادعای خویش، مبنی بر اینکه قرآن کلام انسان است و وحی نیست، کتابی همانند قرآن یا ده سوره یا حتی یک سوره مانند آن را بیاورند. سپس تحدی را به وسیله فواتح سوره‌ها به اوج خود رسانده و اعلام می‌دارد که قرآنی را که شما از آوردن نظیر آن ناتوان هستید و قدرت معارضه با آن را ندارید، از حرف الف، لام، میم و راء و امثال آنها تحریر و تشکیل گردیده است.

مطلب جالب توجه دیگری که تفسیر مزبور را در سطحی بالاتر قرار می‌دهد این است که حروف ا، ل، م، که مثلاً سوره بقره با آنها آغاز شده است، و نیز حروف ک، ه، ی، ع، ص، که سوره مریم با آنها شروع شده است، اکثر حروفی را تشکیل می‌دهند که در متن این سوره‌ها به کار گرفته شده‌اند. گواه بر این مطالب این است که به دنبال غالب حروف مقطعه، در ابتدای سوره‌ها، کلمه تلک یا ذلک آمده است که اشاره به قرآن یا آیات قرآنی دارد. ظاهراً خداوند اشاره به حروفی (مقطعه) دارد که آیات همان سوره از آنها تألیف یافته است. حال، فرض پذیرفتن و اعتقاد به رمزیت



این حروف، آن طور که برخی از مفسران بزرگ قائل هستند، رمزیت کل کتاب خدا را اثبات نمی‌کند. چرا که این حروف و کلمات اندک‌اند و لذا بسیاری از مفسران شیعه و سنی فقط به «رمز بودن» این حروف اعتقاد دارند. از سوی دیگر، در ذیل تفسیر حروف مقطعه یا فواتح سور، در کلمات بسیاری از مفسران دیگر آمده است که بدین وسیله خداوند علم خود را به پیامبر خویش اختصاص داده است.

## امام

بنا بر باور شیعه اثنی‌عشری، امام مرجعی برای تفسیر رموز قرآنی نیست، زیرا رمزیت و کشفی برای باطن احکام وجود ندارد، تا از طریق علمی که از پیامبر ص به امام به ارث می‌رسد رمزها و باطنها کشف و ظاهر شود. همچنین امام، آن طور که استاد کربن می‌نویسد، قیّم و سرپرست کتاب خدا نیست.

آری مفهوم امام در نزد شیعه عبارت است از الگو و نمونه کاملی برای پیشوایی و امامت، تا مردم در دین به او اقتدا کنند. دین دربردارنده آراء، عقاید و اخلاق و اعمال و آداب و رعایت همه ابعاد وجودی انسان در کلیه امور زندگی وی است. امام، امام است، در همه این امور و در تمام جوانب و ابعاد شخصیت انسانی. پس وی مقتداست و اسوه کاملی است در گفتار و کردار و در اندیشه و عواطف. همچنین رأی و نظر وی درباره موجودات و کل جهان و همه مسلکها و مکاتب فکری الگو و نمونه کامل است. مقام امامت مقامی است خطیر و حساس و بدان دست نمی‌یازند مگر عده کمی از انسانها، آن هم پس از تجربه‌های دشوار و سخت و مجاهدات پی در پی:

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۲: ۱۲۴). (و پروردگار ابراهیم او را به

کاری چند بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید. خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را دربر نگیرد.)

رأی این امام در تفسیر آیات قرآنی رأی برتر است، چون وی نمونه کاملی برای درک اسلامی کلام خدا و وارث علم دین رسول خدا ص است. امام جعفر صادق ع فرمود:

آنچه من برای شما روایت می‌کنم، از پدرم باقر ع و او نیز از پدرش، علی بن الحسین ع و او نیز از پدرش حسین ع و وی از پدرش علی بن ابی طالب ع و علی ع نیز از رسول خدا ص است. قول امام در تفسیر و بیان احکام به دلیل این سخن پیامبر معتبر است:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ غَرَقَ. (مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هرکس سوار آن شود نجات می‌یابد و آن کس که تخلف ورزد غرق می‌شود.)

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِيدَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلِ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا. (من دو چیز گران قیمت را در میان شما می‌نهم، کتاب خداوند و عترتم، خانواده‌ام. تا آن گاه که بدان دو تمسک جوئید، هیچ گاه گمراه نخواهید شد.)

امام جعفر صادق ع، در مناظره با یکی از متکلمان دانشمند شام، نقش امام را در تفسیر قرآن کریم به روشنی توضیح می‌دهد که تعبیری از همان اصل و مبدئی است که یادآور شدیم.

امام صادق از آن متکلم شامی می‌پرسد که پس از رحلت نبی اکرم ص هرگاه میان مسلمانان اختلافی رخ دهد مرجع رسیدگی و صدور حکم کیست؟ متکلم پاسخ می‌دهد که همانا قرآن میان مسلمانان به هنگام بروز اختلاف حکم است و دلیل و راهنمایی است تا به گمراهی نروند. سپس امام صادق ع پرسش را ادامه می‌دهد و سؤال می‌کند هرگاه مسلمین در معنای آیه‌ای از آیات قرآن کریم اختلاف کردند، مرجع رفع این اختلاف و

راه حل آن کدام است؟ بدیهی است که او نمی‌تواند، برای ارائه پاسخی صحیح و قانع کننده، باز به قرآن کریم ارجاع دهد، زیرا به اصطلاح چنین جوابی «خلف منطقی» است. چون فرض مسأله عبارت است از اختلاف در مفاهیم آیات قرآنی. آن‌گاه وی به لزوم وجود شخصی که قرآن را تفسیر کند و از این طریق اختلاف میان مسلمین را بردارد اعتراف کرد. امام<sup>ع</sup> همان بُعدی را که ما از فهم و درک نمونه و برتر قرآن بیان داشتیم، برای متکلم شامی مطرح و تأکید می‌کند که امام آن شخص است.

امامان شیعه همواره شاگردان خویش را بر آموختن تفسیر قرآن تشویق می‌کردند. مثلاً زمانی که یکی از یاران امام صادق<sup>ع</sup> از ایشان درباره چگونگی مسح پا در وضو، آن‌گاه که برای معالجه زخم پارچه‌ای بر آن بسته بود و برداشتن پارچه ممکن نبود، پرسش نمود، امام<sup>ع</sup> فرمودند: «بر پارچه مسح کن» و سپس اضافه فرمودند که این مسأله و امثال آن از کتاب خدا قابل درک است:

وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ (۷۸:۲۲). (و برایتان در دین هیچ تنگنایی پدید نیاورد).

و نیز برای امام در اسلام نقشی بنیادین در تبیین احکام اسلامی است. همین نقش حساس موجب شده تا تفاوت بسیاری میان فقه جعفری و فقه سایر مذاهب اسلامی به وجود آید. چنین نقش اساسی برای امام باعث شده است که مؤلف در کتاب مورد بحث چنین بنویسد: «احکام، دین نیست، بلکه برای آنها حقایق و باطنی است که کشف این باطن ممکن نیست مگر از طریق علمی که امامان اثنی‌عشری، با این خصیصه که ورثه انبیا هستند، به ارث برده‌اند.»

حقیقت این است که ائمه دوازده‌گانه در گسترش فقه و بیان احکام سهم عظیمی بر عهده گرفته‌اند و موقعیتهای متفاوت زمانی، ایشان را در این امر مهم مساعدت کرده است، زیرا آن بزرگواران در مراحل و شرایط

زمانی بسیار متفاوتی با زمان و شرایط روزگار نبی اکرم ص و صحابه و عصر تابعین زندگی کرده‌اند. آنها در دوران رویدادهای مهم و موضوعات جدید و مسائل نو و مستحدثه زندگی می‌کردند؛ رویدادها و حوادثی که نتیجه ارتباط اعراب با سایر ملتها و اتصال و تماس ایشان با تمدنها و فرهنگهای یونانی و ایرانی و هندی و آشوری و غیره بود. روایاتی که از ائمه وارد شده، سرشار از مسائل جدید و احکام و توجیهاات موضوعات نو است. نقش و سهم امام صادق<sup>ع</sup> به تنهایی در غنا و گسترش فقه به آن سطح و درجه رسید که کل فقه شیعه به «فقه جعفری» نامیده شد. چنین کوششهایی به هیچ وجه کشف بواطن احکام یا اظهار حقایق نبوده است، بلکه نقل آرای اسلامی و سنتهای نبوی است، که آنها را مدون و با استناد به رسول الله ص روایت کرده‌اند. این احادیث بانص و یا عموم خود نزد علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> موجود بوده و آن حضرت آنها را برای فرزندان و اصحابش که معتقد به اخذ حدیث و سنت از امام<sup>ع</sup> بودند، روایت کرده است. هرچند که دیگران بر اساس انگیزه‌های سیاسی و غیرسیاسی از نقل استناد حدیث و سنت پیامبر ص به امام علی<sup>ع</sup> امتناع می‌ورزیدند. تاریخ سیره نبوی در عهد صحابه ما را به این واقعیت رهنمون می‌شود که پاره‌ای از حوادث و قضایا به منظور وصول به نظریه اسلام مورد پژوهش و بررسی قرار می‌گرفت؛ سپس در برخی از اوقات از علی<sup>ع</sup> پرسش می‌شد و آن حضرت هم آنچه از رسول اکرم ص شنیده بود، برای ایشان نقل می‌کرد. آنها نیز کلام علی<sup>ع</sup> را به عنوان نظریه اسلامی می‌پذیرفتند و بدان اعتماد می‌کردند. حیات امام<sup>ع</sup> و شیوه دائمی و مستمر آن حضرت در فراگیری تعالیم دینی از رسول خدا ص ما را به یاد سخن مشهور او می‌اندازد که فرمود: «كُنْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص كَالْفَصِيلِ مِنْ أُمَّةٍ أَحَدًا وَ حَدَوَةٌ.»

بدین ترتیب امام امکان یافت تا بسیاری از احکام و آرای اسلامی را ضبط و صیانت و منتقل کند، و در این راه به آن درجه رسید که رسول

گرامی اسلام<sup>ص</sup> در حدیث متواتری فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا.»  
من در اینجا نیازی نمی‌بینم که کلمه علم را، مثل مؤلف، به معنی عرفان تفسیر کنم؛ بلکه علم نبوی عبارت است از همان اسلام و اسلام در ابعاد متنوع خود از نظر عظمت و گستردگی از هیچ بابی از ابواب معرفت و شناخت کمتر نیست. بنابراین، علم نبوی، یعنی شریعت اسلامی، از باب مدینه، یعنی از علی<sup>ع</sup>، گرفته می‌شود. علی<sup>ع</sup> هم، نقش حساس و خطیر خویش را به‌درستی ایفا کرده، و نصوص و متون اسلامی را به فرزندان و اصحاب خود و هریک از مسلمانان که می‌خواستند اسلام را از او بگیرند، منتقل کرده است. ائمه اثنی‌عشر نیز این گنجینه‌های اسلامی را به نقل از علی<sup>ع</sup> و از رسول خدا<sup>ص</sup> روایت می‌کردند و نصوص قرآنی و سنت پاک نبوی را به عنوان نمونه اسلامی می‌فهمیدند، و اصول و مبادی عامه را بر موضوعات جدید و مستحدثه به طور دقیق تطبیق می‌کردند. لذا، با توجه به همه آنچه بر شمردیم و با خصیصه‌ای که پیامبر خدا<sup>ص</sup> ایشان را وصف کرد، که یکی از دو ثقل هستند و نیز با ویژگی تشبیه آن بزرگواران به کشتی نوح، کلمات و سخنان آنها به عنوان حجت و نصوص اسلامی مورد استناد مسلمانان در طول تاریخ قرار گرفته است.

### استمرار تاریخی دینی انسان

استاد در کتاب خود سؤالی طرح کرده و با افتخار به این که به چنین کشفی نایل آمده است، می‌گوید: «چگونه ممکن است تاریخ دینی انسانیت پس از رحلت خاتم‌النبین<sup>ص</sup> استمرار یابد؟ مجموعه این پرسش و پاسخ پدیده اسلام شیعه را تشکیل می‌دهد». ما این پرسش و پاسخ را مورد تأکید و تأیید قرار می‌دهیم، اما نه به آن دلیل و سببی که مؤلف بر آن اعتماد کرده است؛ یعنی مسأله ظاهر و باطن و اینکه پس از انقطاع عصر و نقش نبوی مکلف بر ظاهر، دوره و نقش ولی و قیّم قائم بر باطن آغاز می‌شود، بلکه

بدان سبب که رسول به همین منظور به آن اشاره می‌فرماید:  
 «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ  
 تَضِلُّوا وَ إِذْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.»

قرآن کریم، همان طور که گفتیم، کتاب و کلمات خداوند است و در شکل موجود حقیقتی است تکوینی؛ بدین رو با کلمات بشری از ریشه و به طور کلی اختلاف دارد، و این مطلب قابل توجه است که یک حقیقت مربوط به کون و آفرینش در هر گامی که انسان در جهان به سوی پیشرفت برمی‌دارد، برای انسان نوبه‌نو تجلی و بروز می‌یابد و بدین وسیله محتوای فرهنگی او را بالا می‌برد.

هستی موضوع تحول تمدن و پیشرفت فرهنگ است؛ حامل این تحولات و پیشرفتهای مستمر انسان است. پس جهان و انسان دو حقیقتی هستند که، در کلیه مراحل تمدن، در شکل‌های جدید، متناسب با چهره‌های جدید آفرینش، تجلی می‌یابند و مفاهیم قرآن کریم، این حقیقت جاودان نیز، به موازات یافته‌های جدید بشر در هر عصر و حرکت جدید بشر کشف می‌شود. انسجام و هماهنگی حقیقی میان جهان و انسان و کتاب خدا یک هماهنگی و انسجام فطری است که همان اصلی را که از «مراحل ادراک قرآن» و صورتهای متفاوت آن ذکر کردیم روشن می‌سازد. کتاب تشریحی الهی یعنی قرآن، بر طبق این اصل، در هر عصر و زمانی و در هر مرحله‌ای از مراحل تحول، با روشنی و وضوح، نظم جهان آفرینش یا به اصطلاح متکلمین کتاب تکوینی را برای ما بیان می‌دارد. لکن ادراک اسلامی عمیق مفاهیم قرآنی، نزد امام، که الگو و اسوه و اوج چنین ادراکی است، به اوج خود می‌رسد. پس امام کلمات قرآنی را تفسیر و در تحول و پیشرفت اندیشه اسلامی سهم و نقشی بنیادین ایفا می‌کند، و تفکر اسلامی را برای رهبری حیات متحول و پیشرفته انسانی شایسته و صلاحیت‌دار می‌کند.

بنابراین، امام دارای دو نقش اساسی است: یکی اینکه وی بیان کننده احکام است و دیگر اینکه او مفسر آیات قرآنی است.

**الف.** امام با درک عمیق و جامع الاطرافی که از قرآن کریم دارد، درک اندیشه اسلامی را غنا می‌بخشد و می‌گستراند و بدین وسیله درک و فهم امت اسلامی را نسبت به تعلیمات وارد شده در آیات مبارک قرآن مجید وسعت می‌بخشد.

**ب.** امام احادیث و سنن را از پیامبر<sup>ص</sup> روایت می‌کند و از این رو عهده‌دار نقل سنت نبوی می‌شود. از جهت دیگر، به آن دلیل که در شکلی ویژه به سنت پیامبر<sup>ص</sup> احاطه و تسلط دارد، سهمی را در گسترش سنت نبوی برعهده می‌گیرد. در اینجا است که ما ژرفای سخن رسول اکرم<sup>ص</sup> را درک می‌کنیم که فرمود:

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. (قرآن و عترت هیچ‌گاه از یکدیگر قابل تفکیک نیستند...)

اما درباره نزول آیات قرآنی برای اشخاص معین و مناسبت‌های مشخص باید گفت شأن نزول آیات هیچ‌گاه منافات با عمومیت آیه و مشمولیت حکم ندارد. مناسبت تنها مورد و شأنی است برای نزول آیه و قرینه‌ای است برای بیان حکم. زیرا دین آموزش محض نیست، بلکه علاوه بر آموزش، پرورش و تربیت را نیز داراست، و بدیهی است که توجه به شأن و مناسبت نزول آیه، از بهترین شیوه‌های تربیت و پرورش است.

در خاتمه بحث درباره امام، مایلیم توجه خواننده گرامی را به مطلبی که در این کتاب آمده است، جلب کنم و آن این است که تشیع مذهب پنجمی در مقابل مذاهب چهارگانه اهل سنت نیست. بیان و شرح مطلب فوق این است که به اعتقاد ما فقه شیعه عبارت است از فقه اسلامی جدید که بر کتاب و سنت و احادیث روایت شده از ائمه<sup>ع</sup> اعتماد و استناد می‌کند. فقهی که فهم عمیق‌تری نسبت به کتاب و درک گسترده‌تری نسبت به سنت

نتیجه می‌دهد؛ تا آنجا که فقیه را از تمسک به قیاس و استحسان و تکیه بر مصالح و منافع روزمره بی‌نیاز می‌سازد. اما فقه سایر مذاهب اسلامی بر قرآن کریم و مفاهیمی که بزرگان صحابه و تابعین از قرآن استنباط کرده‌اند و نیز بر سنت پاک نبوی که در عهد پیامبر ص و خلفای آن حضرت تدوین و روایت شده است تکیه کرده‌اند، و این تنها قسم اندکی از سنت را تشکیل می‌دهد، زیرا پس از آن از تدوین و نقل سنت پیامبر ص ممانعت به عمل آمد. چنین فقهی بر آرا و نظریات صحابه‌ای استوار شده که همه آنها در عصری نزدیک به هم زندگی کرده و تنها یک نوع زندگی را که از تحولات و پیشرفت‌ها و رویدادهای نشأت گرفته از ارتباط تمدن‌ها به دور بوده است، درک کرده‌اند. به همین دلیل، آن‌گاه که فقه خویش را در مقابل رویدادهای عظیم و جدید مشاهده نمودند، به مفاهیم قرآنی موجود نزد خود و به نصوص اندکی از سنت برای پاسخگویی به جریان‌ات و مسائل مستحدثه مراجعه و سپس بر آرای صحابه نیز اعتماد کردند. اما با همه اینها برای بسیاری از سؤالها پاسخ شایسته‌ای نیافته و بر حل همه مشکلات توفیق پیدا نکرده‌اند. از این رو، ناچار به تمسک بر متشابهات و نصوص وارده در آنها شدند و قیاس را به عنوان منبعی از منابع اجتهاد تأسیس کردند، ولی علی‌رغم این همه، باز عجز و ناتوانی چنین فقهی نسبت به مسائل نو و موضوعات جدید، رویدادها و پیشرفت‌ها و تحولات همچنان به جای خود باقی است و بسیاری از موضوعات جدید را از دیدگاه احکام شرعی بی‌جواب می‌گذارد. در این شرایط، چنین فقهی ناگزیر به مصلحت‌های روزمره‌ای که تا حد زیادی شبیه به وضع قوانین و تشریح بود، روی آورد و از این طریق امکان یافت تا خویش را متحول سازد و مشکلات خود را حل کند.

لکن چه زود خویش را در مقابل مشکل دیگری مشاهده کرد؛ مشکل وحدت آرای فقهی و نزدیکی و یکدست کردن آنها در چارچوب مذهبی



متناسب. چون آرای فقهی اختلاف پیدا کرد و زیاد شد، برخی از آنها از بعضی دیگر فاصله زیادی یافت، تا آنجا که نزدیک بود رشته اجتماع مسلمانان پاره شود. در اینجا فقها به ناچار و از روی اضطرار باب اجتهاد را مسدود کردند. حال برمی‌گردیم به تتمه گفتار مؤلف در این باب. وجه شبه و قدر مشترک میان مذاهب چهارگانه فقهی، از حیث مصادر و منابع و از جهت تاریخ و سرنوشت و هدف، بیش از آن است که فقه شیعه قسیم مذاهب اربعه قرار گیرد، بلکه به ضرورت منطقی، فقه شیعه، در مقابل فقه اهل سنت واقع می‌شود و سپس فقه اهل سنت به چهار مذهب فقهی تقسیم می‌گردد.

## ولایت

در باره کلمه ولایت و تفسیر آن استنتاجات خطیر و بسیار حساسی در این کتاب مشاهده می‌کنیم. پژوهشگر منصف در کتب مختلف شیعه، اعم از کلام و فلسفه و حدیث و تاریخ، می‌یابد که استخراج مفهوم شیعه برای اصل ولایت مسئله‌ای در نهایت دشواری است. ما در عین حال که برای همه این آراء و مباحث احترام و ارزش قائل هستیم، نمی‌توانیم آنها را جزئی از عقاید شیعه به شمار آوریم؛ هرچند که صاحبان این آراء، در کنار سایر مبادی اسلامی و اصول مذهبی دیگر، به آنها ایمان دارند.

برای نخستین بار کلمه ولایت، در شکل مذهبی آن در نزد شیعه، در حدیث غدیر ظاهر شد. حدیث غدیر خطابه‌ای است که رسول اکرم<sup>ص</sup>، در راه بازگشت از حجة الوداع به مدینه، در محل غدیر خم در جحفه، ایراد فرمود. وی، ضمن خطبه مشروحه، در حالی که مسلمانان را مخاطب قرار داده بود، چنین گفت: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.»

سپس برای علی<sup>ع</sup> و مردم مسلمان این چنین دعا فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ

والاه و عاد من عاداه و أنصر من نصره و أخذل من خذله». کلمه مولی در این خطبه پیامبر اشاره به کلام خداوند دارد:  
 النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (۶:۳۳). (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاتر است.)

آیه شریفه مدلول کلمه مولی را در خطبه مذکور توضیح می‌دهد. برای توضیح این اصل، ضروری است به نظر اسلام درباره «سلطه‌های» گوناگون برگردیم. انسان آن‌گاه که به حد رشد و سن بلوغ رسید به مقام آزادی و استقلال نایل آمده است و برای احدی روا نیست که بر وی سلطه و حکومت داشته باشد. او در مشی و سلوک خویش از شریعت الهی که رسول خدا ص آن را به او منتقل ساخته است، پیروی می‌کند، زیرا پیامبر ص از روی هوی سخن نمی‌گوید.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳:۵۳). (و سخن از روی هوی نمی‌گوید).  
 وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۶۹:۴۴-۴۶). (اگر پیامبر پاره‌ای سخنان را به افترا بر ما می‌بست، با قدرت او را فرو می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم.)

آیه شریفه «النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم» اصل جدیدی را وضع کرده که عبارت است از وجود سلطه و حکومت برای نبی اکرم ص تا با آن امکان یابد مؤمنان را پرورش دهد و ایشان را در مسیر رسیدن به درجه انسان کامل که همان خلیفه الله در زمین است و هیچ‌گونه فرمانروایی و سلطه‌ای بر ایشان روا نیست، هدایت کند. فرمانروایی پیامبر همانند سلطه اجرایی و قضایی و همان رهبری مسلمین است که قرآن این گونه تعبیر می‌کند:  
 لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (۲۱:۳۳). (برای شما شخص رسول الله مقتدای پسندیده‌ای است.)

و در توضیح آیه می‌گوید:  
 وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۷:۵۹). (هرچه پیامبر به شما داد ستانید و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید.)

به نبی اکرم ص چنین سلطه‌ای عطا شده تا بتواند بدین وسیله جامعه الهی و نمونه‌ای را بسازد که در آن همه مردم بتوانند از امکانات زندگی سالم، برخوردار از مواهب حیات و رشد تواناییها و پیشرفت مستمر بهره گیرند. زیرا نیرومندترین عامل تربیت و هدایت فرد، همانا آگاهیها و شناختی است که به همراه جامعه صالح تکوین و رشد می‌یابد. چنین سلطه‌ای، به دلیل تأثیر ژرفی که بر غایات اسلام و اهداف بلند آن دارد، از خصایص و ویژگیهای شخص پیامبر ص است.

بنابراین، تنها فردی می‌تواند متصدی چنین حکومتی شود که خداوند او را از خطا و انحراف و فعل و انفعالات گوناگون نفسانی معصوم و مصون نگاه داشته است. علاوه بر این، شخص ولی باید جمیع اصول شریعت و فروع آن را بشناسد.

ممارست و تداوم این سلطه نیازمند وضع و تکوین یک سلسله مقررات بنیادین اجرایی است. از سوی دیگر، باید بر یک سلسله اصول راهبردی قضا و داوری اعتماد ورزد. این الزامات، علاوه بر سایر مراتب منزلت و حساسیت این مقام، دقت جایگاه و موقعیت حامل چنین سلطه‌ای را بیشتر و گسترده‌تر مشخص می‌سازد.

همان طور که تاریخ می‌گوید، رسول گرامی اسلام ص، پس از هجرت از مکه به مدینه، این اختیار را به دست گرفت و برای آن مقررات، مبادی، اصول، شیوه‌ها و راهکارهایی مقرر داشت که از ژرفای سلطه الهی، که همان حکومت بر مؤمنان است، نشأت می‌گرفت. بدون شک بحث درباره این اختیار پیامبر اکرم ص بحثی سودمند است که سیره رسول اعظم ص و چگونگی تأسی و اقتدای به آن حضرت را در این زمینه روشن می‌سازد. پس ولایت، به حسب تفسیر مؤلف، عبارت است از مقامی والا و عظیم و متمم رسالت الهی. لکن بدان مفهوم که ما برشمردیم، عبارت است از یک نحوه سلطه الهی برای اجرا و تنفیذ شریعت و تطبیق آیین اسلام بر اجتماع

بشری، سلطه‌ای که تنها به شخص پیامبر صاحب رسالت و یا کسی که در شخصیت و اندیشه او متحول شده و در ذات وی ذوب شده باشد، آن طور که به حق استمرار وجودی رسول به شمار آید، داده می‌شود و بس. اما تفسیر ولایت بدین مفاهیم که «ولایت باطن و جوهره نبوت است» و یا «آغاز ولایت پایان نقش نبوت است» آرا و نظرات ویژه‌ای است که مذهب تشیع و دین اسلام به آنها اعتقاد ندارد. هرچند که از گفته‌ها و معتقدات برخی از بزرگان صوفیه و دانشمندان فلاسفه باشد.

برطبق اعتقادات شیعه، ولایت سلطه‌ای است که نیازمند «نص» است و در این باره نص نیز وارد شده است. ولایت مقامی است بزرگ، که بدان دست نمی‌یابد مگر کسی که چونان صاحب رسالت بگوید، عمل کند، بیندیشد، و خداوند قلب وی را آزموده باشد و، در برابر ذات مقدس ربوبی و مصالح اسلام، خویش را فراموش کرده و با همه وجودش برای اسلام زندگی کرده باشد. به نظر ما اهتمام بسیاری که در احادیث ائمه اطهار<sup>ع</sup> و کلمات علمای اسلام به مسأله ولایت موج می‌زند، سبب شده است که مؤلف را به پاره‌ای از استنتاجات سوق دهد و درباره ولایت این چنین بگوید: «ولایت باطن نبوت و حقیقت شریعت است و نظریه ولایت تعارض میان تشیع و تصوف را برطرف می‌کند» تا آنجا که «تشیع را منبع وحید و اصل تصوف دانسته» و به پاره‌ای دیگر از استنتاجها دست می‌یازد. ولی حقیقت آن است که ولایت در نزد شیعه مقامی است بس بزرگ و ارجمند که از همه مقامها برتر و بالاتر است، لکن از ریشه و به کلی با آنچه مؤلف در این کتاب آورده و برداشت کرده است، تفاوت دارد. ولایت یک نحوه سلطه و فرمانروایی برای ساختن جامعه‌ای الهی است، جامعه‌ای که تنها راه و یگانه روش پرورش کامل مسلمان است و این تربیت و پرورش نیز هدف نهایی رسالت اسلام است. پس، در حقیقت، ولایت تنها راه رسیدن اسلام به اهداف عالی و نهائی‌اش است. از همین

رو، در احادیث شیعه آمده است: **بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ، وَالصَّوْمُ وَالْحَجُّ وَالْوَلَايَةُ وَ مَا نُودِيَ بِشَيْءٍ مِثْلَ مَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ.**

حدیث بالا به این نکته اساسی اشاره دارد که ولایت پایه دین و وسیله‌ای برای ایجاد زمینه‌های مساعد و اثربخش و تأثیر واقعی عبادات، اقتصادیات و سیاستهای اسلامی است. بنابراین، ولایت در طلیعه همه واجبات قرار گرفته و در روز قیامت پیش از همه چیز مورد پرسش واقع می‌شود. ما نیز می‌توانیم آن را زمینه اساسی جمیع احکام اسلام به شمار آوریم. رسول اکرم ص مقام نبوت و ولایت را جمع کرد، هم نبی بود و هم ولی. اما اولیای پس از وی تنها مقام ولایت دارند و از مقام نبوت بهره‌ای نداشتند؛ حتی، برخلاف گفته مؤلف، مقامی شبیه مقام نبوت هم نداشتند. قرآن کریم اصل وحدت ادیان الهی و نزول تدریجی آنها را به حسب برانگیخته شدن انبیا و رسولان مقرر می‌دارد و بر آن است که، در آخرین گام، محمد ص کامل‌ترین دین الهی را آورد. پس اگر ما اسلام کامل را مجموعه‌ای از قوانین فردی و اجتماعی ملاحظه کنیم و این را نیز بدانیم که این مجموعه پس از هجرت پیامبر ص و تحقیق مقام ولایت به مرحله کمال در آمد، همچنین در نظر داشته باشیم که مسلمانان روز هجرت را مبدأ تاریخ اسلامی قرار دادند، نه مثلاً روز مبعث را، اگر همه این ملاحظات را مورد نظر و تأمل قرار دهیم به جایگاه و ارزش مقام عظیم و والای ولایت پی خواهیم برد. نیز خواهیم توانست همان تعبیراتی را که در احادیث شیعه و کلمات علمای این مذهب درباره این مقام بزرگ و گرانقدر وارد شده است به کار ببریم، بدون کوچک‌ترین مبالغه‌ای یا توجیه و تفسیری که صاحبان احادیث و اصحاب روایات مزبور بدان رضایت نداده‌اند. این گونه بحثها و کلمات و تعبیرات موجب شده است که مؤلف به پاره‌ای از استنتاجات برسد. اما حقیقت امر این است که استنتاجات مؤلف به هیچ وجهی از وجوه در مذهب شیعه اثنی عشری راه ندارد. امامان صاحب

وحی نیستند. ایشان بر حقایق احکام عالمند، اما قدرت تغییر احکام الهی را ندارند. تفسیری دال بر نمادین و رمزی بودن آیات وجود ندارد.

### تصوف و تشیع

گفت و گو درباره تشیع و تصوف و ارتباط آنها با هم جداً بحث عجیب و غریبی به نظر می‌رسد. زیرا کلمات فقها، محدثان و متکلمان شیعه و حتی فلاسفه آنها هرگونه وجه شبه و نقطه پیوندی را میان این دو نفی می‌کند. تصوف یک مکتب مستقل جهانی است که برای نخستین بار در شکل بارز و روشنی در اعتقادات مسیحیان وارد شد. سپس به جهان اسلام آمد و بعد در میان شیعیان نیز نفوذ کرد. حتی امروز تصوف به عنوان کلید گشودن همه ادیان و مذاهب به شمار می‌رود. بنابراین، تصوف، چه از نظر سند و چه از جهت تبّع، اختصاص به تشیع ندارد. دوگانگی شریعت و حقیقت هیچ‌گونه اصالتی در نزد مسلمانان و فرقه‌های گوناگون و معروف آنها ندارد. شریعت در اسلام عبارت است از همان حقیقت مطلقه الهی:

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ (۸۵:۳). (و هر کس که دینی جز اسلام اختیار کند، از او پذیرفته نمی‌شود).

اما اتصال بزرگان صوفیه در سلسله اقطاب خویش به برخی از امامان شیعه یا تعبیر از بعضی از آنان، چون امام محمدتقی حضرت جواد، به عنوان پیشوای شریعت، نه امام و قطب حقیقت، نظریاتی است که مسئولیت آنها تنها به عهده کسانی است که این آرا را ابراز داشته‌اند. دوگانگی و ثنویت شریعت و حقیقت از آثار ثنویت جسم و روح است، که از قواعد بنیادین معتقدات تصوف است. از نتایج همین ثنویت است که صوفیه تضعیف جسم و ریاضتهای آن را از عوامل تقویت و تکامل روح می‌دانند. اما اسلام جسم انسانی را نیز گرامی داشته و آن را به عنوان نعمتی از نعمتهای الهی تلقی کرده و رهبانیت و ریاضتهای طاقت‌فرسای

جسمانی را منع کرده است. اسلام بر اتحاد جسم و روح و تأثیر متقابل آن دو، و نیز نزدیکی دنیا و آخرت و ارتباط آن دو تأکید می‌کند. از نظر اسلام خدای را می‌توان در محراب مسجد و نیز در مغازه‌های بازار و در دفاتر ادارات و در کارگاهها و مزارع پرستش و عبادت کرد. جهاد در راه خدا را می‌توان به وسیله حفاظت از کشور و کار و کوشش به منظور رسیدگی به خانواده و شوهرداری نیکو برای زن و تربیت فرزندان محقق ساخت، تا آنجا که در معارف اسلامی آمده است کسی که در راه دفاع از مال خویش کشته شود، همانند مدافع دین، شهید به شمار می‌آید.

نیازمندیهای جسمانی و امیال طبیعی، مظاهر نعمتهای الهی و از لطایف و ظرایف آفرینش‌اند و باید آنها را تا مرتکب گناه نشدن گرامی داشت و با شکر و سپاس خداوندی آنها را تقدیس کرد. در آداب اسلامی وارد شده است که خوردن و آشامیدن و بهره‌مندیهای جسمانی باید همواره با شکر و سپاس الهی همراه باشد. آموزه‌های دینی، ازدواج و بازرگانی و کشاورزی را نیز از عبادات بزرگ به شمار می‌آورد. این آداب و احکام به هیچ وجه با تصوفی که بر معارضه جسم با روح استوار است و از راه مجاهده و جنگ با نفس و مبارزه با تمایلات جسمانی تا حد امکان تکامل می‌یابد، قابل تطبیق نیستند و سر سازگاری ندارند.

## قطب

مفاهیم امام و ولی در نزد شیعه اثنی‌عشری با مفهوم «قطب» در نزد صوفیه به طور کلی با یکدیگر متناقض‌اند. همان طور که گفتیم، امام عبارت است از نمونه کامل و ولی عبارت است از حاکم و فرمانروای مسلمین به همان مفهوم کامل و با تمام آثار، نتایج، ارزش و اهمیتی که از اطلاق این دو واژه اراده می‌شود. اما قطب به معنای ظاهری در نزد صوفیه عبارت است از مریبی که در سیر و سلوک دست سالک را می‌گیرد و او را

گام به گام در طریق پر از خطر و انحراف و تردید راهنمایی می‌کند، تا به کمالات انسانی نایل آید.

قطب، که همان انسان کامل است، کار هدایت و ارشاد را به وسیله معاونان و یاران خویش انجام می‌دهد و به همراه ایشان سلوک و با ایشان در نفس راه و طریق سیر می‌کند. اما مفاهیم عمیق قطب عبارتند از انسان کامل، امام زمان، مظهر پیامبر و تجلی‌گاه ذات پروردگار که سالک وی را قصد می‌کند و به هنگام مخاطب قرار دادن خداوند آنگاه که می‌گوید:

إِنَّا نَعْبُدُكَ وَ إِنَّا نَكْفُرُ بِمَا كُفَرْنَا بِكَ وَ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ (۵:۱) (تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری

می‌جوییم)

صورت او را در ذهن خود ترسیم می‌کند. زیرا در واقع وی آینه‌ی راستین ذات احدیت است.

بدیهی است که این دو مفهوم، چه از نظر راه و روش و چه از نظر غایت و هدف، با مفهوم و نقش امام و ولی فرق دارند و حقیقتی که غیر از شریعت و پنهان از اذهان مردم باشد وجود ندارد و همچنین طرق و شیوه‌های ویژه هر سالک نیز وجود ندارد. علاوه بر اینها، هیچ‌گونه هدایت مستقیم و مظاهر و تجلیات آن‌چنانی برای ذات منزله پروردگار نیست. شیعه تنها در مسأله شیوه‌های سیر و سلوک و مسائل مسلکی متصوفه را مورد انتقاد قرار نمی‌دهد، بلکه اختلاف میان تشیع و تصوف عمیق‌تر است؛ مبانی از ریشه و اساس با هم اختلاف دارند و نقشهای زعامت و قیادت، در شکل جدی و بنیادین با یکدیگر متفاوت هستند.

لازم به یادآوری است که برخی از متصوفان شیعه‌مذهب، قطب را امام زمان خویش می‌دانند و به یک نوع مهدویت نوعی اعتقاد دارند. این استمرار همان خط کلی ایشان است از اعتبار امامان معصوم، از علی بن ابی‌طالب تا علی بن موسی الرضا به عنوان پیشوایان شریعت و اقطاب طریقت و این تفسیری است که به مفهوم خاص امام در نزد تصوف



برمی‌گردد.

## امام غایب

در اینجا بحث از امام غایب ضروری به نظر می‌رسد. استاد کربن عقیده صوفیه را نسبت به قطب در این زمینه دارای نقشی مؤثر و بزرگ می‌داند. او به ویژه عقیده به امام غایب با فرقه باطنیه شیعه را پیوند می‌زند و می‌گوید: ایشان در انتظار کشف حقیقت‌اند، نه ظهور پیامبری جدید. به عبارت دیگر، ایشان منتظر ظهور ولی هستند که تمامی حقایق احکام را کشف کند. نیز مؤلف اندیشه امام غایب را عقیده به هادی و پیشوای غیر منظور و غیر مشخصی می‌داند که قیادت امت اسلامی را به عهده گیرد و حقیقت را به ایشان بنمایاند.

بهتر است نخست مفهوم امام غایب نزد شیعه اثنی‌عشری و نقش انتظار در ایام غیبت توضیح داده شود، تا صحت استنتاجات مؤلف در زمینه تفاوت‌های میان اندیشه شیعه اثنی‌عشری و عقیده اسماعیلیه و نیز تفاوت میان این ایده و اندیشه قطب در صوفیه روشن شود.

عقیده به امام غایب اعتقاد به ظهور مصلح کاملی است که بشریت را، از طریق ساختن جامعه برتر و اجرای نظام بهتر و تعمیم عدالت تام و تمام، به کامل‌ترین نظام‌های حیات بشارت می‌دهد و همه بشر را برای رسیدن به کمال مطلوب خویش آماده می‌سازد تا به عالی‌ترین قله معرفت و دانش و برخورداری از بهترین امکانات زندگی و نزدیکی و وحدت انسانی نایل آیند. بنیاد این اندیشه و اعتقاد شعور فطری انسان است، که همواره و به طور دایم، بدون کوچک‌ترین توفقی، در همه زمینه‌های معرفت و شناخت و در تمامی میدانهای زندگی، او را به سوی برتر و بهتر سوق می‌دهد. انسان، در پرتو علم و تجربه‌های مستمر، همیشه در حال صعود به مدارج تکامل و پیشرفت بوده است. علم نیز در سیر همیشگی خویش

همواره به سوی جلو گام برمی‌دارد، چون انسان معلومات و تجربه‌های خود را همواره جمع می‌بندد تا قوانین جدیدی وضع کند و دایره آگاهی خویش را گسترش دهد. شاید میراث عمومی علمی که انسان از تعالیم آسمانی اکثر ادیان به ارث برده، همانا انتظار مصلح کاملی است که حق را به جایگاه خود برگرداند و آرمانهای انبیا را به طور کامل و بی‌نقص اجرا کند. قرآن کریم، در موارد متعدد، به چنین آینده‌ای اشاره می‌کند. از جمله در سوره انبیا، آیه ۱۰۵، می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. (و ما در زبور - پس از تورات - نوشته‌ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد.)

و در سوره نور، آیه ۵۵، می‌گوید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا. (خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داد که در روی زمین جانشین دیگرانشان کند، همچنان که مردمی را که پیش از آنها بودند جانشین دیگران کرد؛ و دینشان را - که خود برایشان پسندیده است - استوار سازد و وحشتشان را به ایمنی بدل کند. مرا می‌پرستند و هیچ چیزی را با من شریک نمی‌کنند.)

و همچنین سنت مطهر نبوی، به رغم تفاوت مضامین، در حد تواتر معنوی، به ظهور مصلح کاملی که اسلام را در شکل کاملش اجرا کند و زمین را پس از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور پر از قسط و داد کند دلالت دارد.

از مجموعه این ادله اعتقاد به امام غایب در اندیشه مسلمانان متولد شد و مسلمانان در طول قرن‌ها پس از تولد امام بر این باورند که امام غایب بشارت‌دهنده یک نظام کامل و جامع الاطراف انسانی است پس از آنکه

انسان به نهایت ناتوانی خود برسد و همه راهها و شیوه‌های خود را شکست خورده بیابد و برای نجات خود و همه ابعاد وجودی‌اش آماده پذیرش نظامی کامل و جوابگو باشد، امام ظهور می‌کند. طبیعی است که چنین آمادگی و استعدادی در نفوس انسانها موفقیت امام مبشر را آسان می‌کند. امام، به رغم پیشرفت بشر در کشف نیروهای مرگبار و اختراع سلاحهای ویرانگر، به سرعت در دعوت خویش کامیاب می‌گردد.

بنا بر عقیده شیعه، امام غایب یکی از امامان معصوم و آخرین حلقه از حلقه‌های دوازده‌گانه است. آنها همه نور واحد و خط واحد و حامل دعوت و رسالتی یگانه و مجریان رسالت جد خویش و نه غیر آن‌اند. بی‌شک چنین نقشی، با توجه به آنچه ما درباره مفهوم امام و ولی برشمردیم، نظریه ویژه‌ای در برنامه‌های دینی تشکیل می‌دهد و تعالیم و آموزشهای دینی را روشن می‌کند، نه آنکه باطن احکام را کشف نماید. این نقش امام منتظر در آینده است. نقش وی در زمان غیبت عبارت است از نگاهبانی و صیانت احکام الهی و جلوگیری از شکل‌گیری اجماع بر خلاف حقیقت. یعنی او، با مخالفت خویش با سایر فتاوا، از حصول اجماع بر خلاف حقیقت جلوگیری می‌کند و در نتیجه مانع انحراف اندیشه دینی می‌شود.

اگر ما دشواری پژوهشهای فقهی را در مقابل رویدادها، حوادث و تحولات جدید در نظر بگیریم، به اهمیت فوق‌العاده چنین نگاهبانی و صیانتی پی خواهیم برد. لکن این مخالفت مشروط به شناخت شخص امام و شهرت نام وی نیست. این بحث به طور کامل در کتب اصول و در موضوع حجیت اجماع در زمان غیبت آمده است. امام منتظر در مذهب شیعه شخصی است یگانه، ممتاز و مشخص. بنابراین، قابل تطبیق بر قطب در هر زمان نیست و هیچ‌گونه ارتباطی میان نقش او و نقش قطب وجود ندارد و نیز هیچ‌گونه ربطی با انتظار کشف حقایق و باطن احکام به وسیله

وی ندارد، بلکه تنها واقعیت آن است که احکام اسلامی به دست کسی که جانشینی خداوند را در روی زمین داراست، تنفیذ و اجرا می‌شود.

### اصل باطنیت

استاد در زمینه اصل باطنیت می‌گوید: «هیچ مسأله‌ای از مسائل باطنی اسلام وجود ندارد، مگر این که ائمه<sup>ع</sup> به آنها اشاره نموده یا با بحث و اندرز برای آن مقدمه‌چینی کرده باشند.»

گفت‌وگو درباره چنین ادعایی دارای ابعاد و جوانب گوناگون است. اما حقیقت و جان کلام این است که ما در کتب شیعه، همچنین کتب اهل سنت، به احادیثی برمی‌خوریم که به وضوح و در شکلی روشن، از آنها رایحه باطنیت استشمام می‌شود، و نیز احادیثی می‌یابیم که دلالت بر پاره‌ای مسائل غلوآمیز دارد. اما پژوهشگر عمیق و منصف به روشنی ضعف سند و عدم صحت آنها را درمی‌یابد. مثلاً هنگامی که محدث کبیر، محمد باقر مجلسی، در کتاب *مرآة العقول*، کتاب اصول کافی یعنی مهم‌ترین کتاب حدیث در نزد شیعه را شرح و روایات مندرج در آن را بررسی می‌کند، بسیاری از احادیث آن را مورد مناقشه قرار می‌دهد و آنها را تضعیف می‌کند. در کتابهای معتبر رجال، اسناد کافی و سایر کتب معتبر حدیث نقد شده است، بدان گونه که خواننده به نادرستی بسیاری از آن احادیث اطمینان می‌یابد. از مصداقهای بارز احادیث جعلی شاید احادیثی باشد که درباره علت دوازده تن بودن امامان شیعه بحث کرده است. از جمله اینکه گفته‌اند بدین جهت دوازده تن‌اند که برجهای آسمانها و ماههای سال و چشمه‌های سربرآورده از سنگ به وسیله عصای حضرت موسی<sup>ع</sup> دوازده عدد بوده‌اند. مطالعه شروح کافی و غیر آن به روشنی محتوای آنچه را که گفتیم روشن می‌سازد.

## تشیّع و دغدغه‌های انسان معاصر<sup>۱</sup>

س: انتخاب شما در مقام ریاست مجلس اعلای شیعیان در محافل شیعه و غیر شیعه با استقبال خوبی روبرو شد و علت این استقبال آن است که شما توانایی کار کردن و تحقق بخشیدن به اهداف را دارید. اکنون چه می‌گویید و قصد انجام چه کاری را دارید؟

ج: من به دلیل انتسابم به شیعیان احساس عشق و قدردانی و مسئولیت می‌کنم و چون به تاریخ آن می‌نگرم صفحات درخشانی می‌بینم که بر تواناییهای فرهنگی و مدنیت و بشریت این مذهب که کم‌نظیر هم هست دلالت می‌کند. سپس گذشته را با الآن مقایسه می‌کنم اما چیزی که خواسته‌های من و شیعیان را ارضا کند نمی‌یابم. نیز می‌دانم که امکانات و نیروهای سرشار افراد این طایفه از گذشته بیشتر است. حال من، به مقتضای عشق و مسئولیتی که دارم، به علت این جدایی می‌اندیشم و می‌بینم که علت آن فقدان سازماندهی و تشکیلات است. مجلس اعلای شیعیان نیز برای ساماندهی امور شیعیان است. از طرف دیگر، من هم، مثل هر فرد مؤمن به خدا و دینش، می‌بینم یکی از تکالیف واجب من تلاش پیوسته برای خدمت به بندگان خدا در ابعاد روحی و اجتماعی آنان

---

(۱) مصاحبه امام موسی صدر با روزنامه‌الدستور، پس از آنکه به عنوان رئیس مجلس اعلای شیعیان انتخاب شد (۱۹۶۹/۶/۸).

است، و معتقدم که این خدمت با پدید آمدن تشکیلاتی برای بهبود اوضاع این طایفه مؤمنی که رسیدگی به برخی از امور آنها به من واگذار شده، صورت کامل تری به خود می‌گیرد.

من در برابر امت اسلامی به صورت عام و نسبت به لبنان به طور خاص احساس عشق و سرافرازی و مسئولیت می‌کنم و دریافته‌ام خدمتی که ممکن است انجام دهم چیزی بالاتر از توان محدود من است. بنابراین، اگر در سازماندهی نیروهای این دسته از هموطنانم سهمی داشته باشم، در واقع به برخی از تکالیف خود عمل کرده‌ام. «الخلق کلهم عیال الله و احب الناس الیهم انفعهم لخلقهم» و در این هستی منظم نمی‌توان به طور کامل به کسی نفعی رساند مگر از طریق تشکیلات و سازمان.

س: تاریخ شیعه در لبنان از چه وقت آغاز می‌شود؟ آنها از کجا آمدند و چگونه به جنوب لبنان و سرزمین بقاع رسیدند؟ اولین شیعه‌ای که به اینجا آمد که بود؟

ج: از یک سال پیش به دنبال تکلیفی که دانشگاه استراسبورگ بر عهده من نهاده بود، در پی پاسخ به این پرسش برآمده‌ام و یک نسخه از آن را هم برای روزنامه النهار خواهم فرستاد. اما به طور خلاصه عرض می‌کنم که تشیع در لبنان از نیمه اول قرن نخست هجری آغاز شد. انتشار شیعه در لبنان از طریق یاران پیامبر بود که برای دعوت مردم به دین اسلام به سرزمین شام مسافرت می‌کردند. این عده در روزگار پیامبر به نام شیعه علی<sup>۴</sup> معروف شده بودند: افرادی همچون ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عده‌ای دیگر.

سپس این حرکت ادامه پیدا کرد و به کمک بعضی از صحابه بزرگ پیامبر و تابعینی که با حکومت مدینه و کوفه هماهنگی نداشتند، رشد کرد. اینان برضد اعمال و رفتار حکام شوریدند و در مقابل، حکام نیز آنان را به سرزمین شام تبعید کردند. به علاوه، علل دیگری همچون جنگ

صفین که امام علی<sup>ع</sup> در آن شرکت داشت و واقعه شهادت امام حسین<sup>ع</sup> و انتقال اهل بیت او به این مناطق، مسافرت‌های اجباری آنان در این مناطق، و بازتاب این حادثه بر مردم و دیگر مواردی از این قبیل، سبب شد تا شیعیان به این مناطق روی آورند. این‌گونه علل و عوامل دیگر سبب شد که شیعه در این منطقه شکل بگیرد و رشد یابد. تشیع، پس از گذشت یک قرن و نیم از این تاریخ، به عصر طلایی خود رسید و بر این منطقه، از جمله لبنان، سیطره یافت و در تحولات فرهنگی و مدنی و هنری این منطقه نقش عظیمی ایفا کرد. شیعه با فرقه‌گرایی و نزاع دینی و نیز با استعمار وحشی در طول هفت قرن یا بیشتر روبرو شد و باز هم در این مدت می‌بینیم که نقش برجسته‌ای در عرصه‌های انسانی داشته است، مثلاً یک‌پنجم علمای شیعه و کتابهای آنان در جهان از لبنان است. بدون تردید، این آزار و اذیت درازمدت اخیراً دامن فرزندان نسل شیعه را گرفته و آن حالتی که پیش از زمان استقلال لبنان سابقه نداشت، پس از کسب استقلال، رفته‌رفته به وجود آمد. ما امیدواریم سازمان‌دهی و رسیدگی به امور شیعیان فصل جدیدی در تاریخ شیعه پدید آورد.

س: آیا می‌توان فهمید که شیعه کیست، چه تشکیلاتی دارند و به چه می‌اندیشند؟

ج: درباره اوضاع شیعیان در حال حاضر آنچه می‌توانم مختصراً در این گفت‌وگو مطرح کنم آن است که آنها لبنانیهای بسیار مخلص و وفادار هستند. نسبت به سرنوشت مشترک اعراب ایمان و احساس مسئولیت دارند، و در نظر آنان مسأله اصلی مسأله مطامع صهیونیست‌هاست. اما درباره صفات اخلاقی آنها از فرد دیگری بپرسید، چرا که تعریف از خود پسندیده نیست. از نظر اجتماعی، علی‌رغم آنکه بیشترین آمار بی‌سوادی متعلق به آنهاست، با این وصف، برای یادگیری به طرز بی‌ظیری آماده‌اند و باز، بنا بر همین اصل، برای بهبود بخشیدن به وضع اجتماعی خود در

زمینه‌های مختلف، تلاش و پشتکاری پایان‌ناپذیر دارند.  
س: آیا شیعه دربارهٔ پریشانیهای انسان معاصر جوابی روشن و واضح دارد؟

ج: مذهب شیعه که در همهٔ اصول و مبادی‌اش مذهبی است اسلامی، ایمان دارد که دین همان فطرت است:  
فَأَوِّمٌ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (۳۰:۳۰). (به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است.)

از این رو انسان کانون و مرکز توجه همهٔ تعالیم اسلامی است. اما انسان، با همهٔ جوانب و ابعاد خود، غالباً از شرایط اجتماع و محیطی که در آن به سر می‌برد متأثر می‌شود، و همین امر خود بر ضرورت دین آسمانی تأکید می‌کند. باز بنا بر همین علت است که می‌بینیم در تعالیم اسلامی نسبت به واقعیت ذاتی انسان و مراحل زندگی مادی او مطلقاً تجاهلی نشده است، بلکه نیازهای انسانی مقدس‌اند و اجابت آنها از جانب خدا نعمت است، و حد و مرزهای صحیح آن، از تعالیم دینی محسوب می‌شود.

اما، به نظر من، انسان پریشان و مضطرب معاصر ما، از زمان آغاز تحول عظیم در صنعت و تمدن و مشارکت عمومی بشریت در امور جهان و تکنولوژی و ایجاد سازمانهای گوناگون به چنین حالتی رسید، زیرا این انسان معبود دیگری غیر از خداوند پیدا کرد و به علم و صنعت و دیگر دستاوردهای تمدن صفت مطلق بودن بخشید و خدا را انکار کرد و او را در عالم طبیعت غیر مؤثر خواند. دیگر، نقش خدا در آفرینش آن بود که به صورت یکی از عناصر شیمیایی در آزمایشگاه یا یک وسیله در کارگاه یا یک مادهٔ زراعی در زمین درآید.

س: آیا توجه انسان به تولید و اکتشاف و کنجکاوی او در مجهولات و تلاش او در ورای معرفت از روی انکار خدا انجام یافت؟



ج: این انسانی که خدا را انکار کرد و به مصنوعات و دستاوردهایش (بتهایش) صفت خدا را داد، به سرعت احساس اضطراب کرد، چرا که علم و صنعت و قوانین مربوط به آنها و محدود شدن انسان در سازمانهای گوناگون، همه و همه، ناپایدار و متزلزل بودند و در طول تاریخ تکامل دگرگونی یافته بودند.

در نتیجه، انسان ثبات و آرامش خود را، که جز با ایمان مطلق به دست نمی‌آمد، از کف داد و زمانی که سرعت این تحولات بیشتر شد و نظریات علمی و اجتماعی دگرگونی یافت و اکتشافات تازه‌ای که در تغییر حیات انسانی به شکلی عمیق مؤثر بود رخ نمود، این مشکل نیز پیچیدگیهای بیشتری پیدا کرد. اضطراب پدید آمد، در حالی که انسان به آب یا هوا تکیه زده بود.

بنابراین تفسیر، من معتقدم که انسان اگر ایمان کاملی داشته باشد و در ذهن خود نقش حقیقی خدا در جهان را به او بازپس دهد، نه آنکه او را جانشین اسباب و عوامل مادی قلمداد کند بلکه به او به عنوان خداوند خالق اسباب و مسببات و سببیت ایمان بیاورد و سپس به دستاوردهای تمدنش، از علم و مؤسسات و صنعت تا فلسفه و هنر، ابعاد حقیقی آنها را ببخشد، در این صورت احساس قدرت و ثبات خواهد کرد و از زندگی‌اش لذت خواهد برد و از دستاوردهایش بهره‌مند خواهد شد. تردیدی نیست که این امر نیازمند به تکوین تمدنی جدید است که تنها بر پایه ماده قوام نمی‌گیرد و علاوه بر آن از نو نیازمند به تربیت انسان هم هست.

س: در قرآن کریم آمده است که انسان خلیفه خدا بر روی زمین است. آیا معنای این عبارت آن نیست که انسان نقش برجسته‌ای در کار آفرینش دارد و خلقت هم جز با کار اضطراب‌آمیز انجام نمی‌گیرد؟

ج: در پی جوابی که به پرسش سابق شما داده شد و نیز پس از التزام به

این نکته که انسان مخلوق خدا و همان عنصر یگانه در قله جهان متکامل است، می‌توانیم بگوییم امکانات انسان، بنا بر تعبیر شما، در زمینه تولید و خلق محدودیتی ندارد. مفهوم کلمه خلیفه الله آن است که نقش انسان رشد می‌کند و تا بی‌نهایت وسعت می‌یابد و تردیدی نیست که نقش او، که همان شناخت و بهره‌مندی از نیروهای جهان پس از اکتشاف آنهاست، نقشی است هماهنگ با دیدگاههای انسان نامتناهی. برای انسان هیچ حد و مرزی نیست تا احساس تنگی و رسیدن به بن‌بست به او دست دهد. اما انسان بزرگی که این نقش را ایفا می‌کند ذاتاً مخلوق خداست و اگر روزی بخواهد خود را از این واقعیت برهاند خودش را نقض کرده است؛ همان گونه که اگر دستاوردهای انسان از نظر کمی و کیفی و شمول به هر درجه‌ای که برسد باز از حوزه انسان و اینکه ساخته‌های دست انسانی است پافراتر نمی‌گذارد، حتی اگر این مصنوعات انسانی در حیات او تأثیر بگذارند و با او همکاری کنند و نحوه زندگی او را دگرگون سازند. اینچنین است که در پشت آنچه شما آن را مخلوق انسان می‌نامید، همواره اهداف دائم و غالباً نیازمندیهای رو به افزایش و غریزه او برای کسب آگاهی را می‌بینیم. اما این اضطراب از آنجا ناشی شد که انسان نتوانست به نیازهای معنوی و ملزومات ایمانش پاسخ دهد. از این رو، ایمان ضعیف شد و رخت بر بست، یا به شبهه ایمان تبدیل گردید. در نتیجه، به علت فقدان ایمانی زنده، احساس جدایی از هستی و غربت سراسر وجود انسان را فراگرفت و به اضطراب مبتلا شد. یافته‌های فراوان او هم وی را سودی نبخشید.

س: آیا ایمان به خدا در حکم پیوند کلی انسان به اوست و آیا این پیوند ریشه‌های اضطراب او را از میان می‌برد؟ و اگر این طور باشد اضطراب موجود در انسانهای بزرگ را، که اساس ایمان شناخته می‌شوند، چگونه تفسیر می‌کنید؟

ج: پیوند کلی به معنای مشخص کردن حد و مرز جایگاه انسان در هستی و آفرینش، تبیین و تعیین دامنه گسترده و رسالت حیاتی اوست، که نتیجه طبیعی ایمان به خداست. درمان اضطراب در ذات و بطن این راه و جهت‌گیری است. اما معنای این سخن محدود کردن حرکت انسان و ابعاد فعالیت‌های حیاتی او نیست. از این رو، انسان مؤمن با مشکلات بسیاری در راه روبرو می‌شود و حیران می‌ماند و در تجربه‌ها خطا می‌کند، اما در چنین مواقعی، به قول ما، احساس «اضطراب ذاتی» نمی‌کند، بلکه اضطراب او نتیجه حتمی توقعات متعالی او و عدم رضایتش از آن چیزی است که در پیرامون او جریان دارد. همچنین می‌تواند ناشی از تلاش همیشگی وی برای ساختن آینده‌ای بهتر باشد. به عبارتی دقیق‌تر، قلب این انسان، مطمئن و در پایگاهی تزلزل‌ناپذیر قرار دارد و به آینده می‌نگرد و این صفت مردان بزرگ سازنده تاریخ است.

اما انسان بزرگی که دچار اضطراب ذاتی می‌شود و در حالت شک و تردید قرار دارد، نمی‌تواند در ساختن آینده مشارکت داشته باشد، زیرا با اینکه جریان سلیم خلقتی که قبل از وی آغاز شده در وجودش است، بی‌هدف می‌ماند.

البته انکار نمی‌کنم که عده‌ای از مردان بزرگ که دچار اضطراب هم بوده‌اند خدماتی به انسانیت کرده و ارمغانهایی به او عرضه داشته‌اند. اما من مایلیم این خدمات را ثمره ریشه‌های ایمان در عقل باطنی (ضمیر ناخودآگاه)، که با آنان و با هر انسانی همراه است، تفسیر کنیم.

س: آیا اعتقاد ندارید که عوامل اجتماعی و فردی، همچون عشق و جنسیت و سرگذشت آدمی، ایمان را به جنبش وامی‌دارد و انسان مؤمن را در میان چندین گرایش سرگردان می‌کند؟

ج: گمان می‌کنم در گفتگوی قبلی خود به این مطلب هم اشاره‌ای کرده‌ام. احساس عشق و جنسیت و نیازهای بشری و اندیشه درباره

سرنوشت، همه از ژرفای وجود انسان سرچشمه می‌گیرد و ایمان نیز برای این نیازها پاسخ و رهنمودهایی دارد. اگر انسان به این پاسخها و راه‌حلهای و رهنمودها توجه کند ایمانش نیرو می‌گیرد و گرنه ایمان او هم ضعیف می‌شود. البته همکاری و هماهنگی احساسات انسانی با یکدیگر قابل انکار نیست. اما درباره همان شمار اندک بزرگ‌مردان شاید بتوان آنان را با این قاعده کلی تفسیر کرد که توجه بیش از حد بر هر بعد از ابعاد زندگی منجر به رشد بیش از حد آن بعد نسبت به سایر ابعاد می‌شود.

س: آیا از آنجا که گرایش دینی و گرایش ملی هر دو بر اهمیت ایمان تأکید دارند، این دو گرایش با هم تعارضی ندارند؟

ج: اگر ملی‌گرایی بر ایمان به عنوان عنصری برتر از دیگر عناصر تکیه نکند، ما آن را نژادپرستی می‌خوانیم. این ملی‌گرایی است که عده‌ای از بنی‌بشر، که دارای تاریخی مشترک و آمال و دردهای مشابه و فرهنگی نزدیک به هم هستند، در تاریخ اثر می‌گذارند و آن را می‌سازند و در نظر مبالغه می‌کنند. این ملی‌گرایی مرحله‌ای طبیعی در زندگی انسان بین فردیت و بشریت جهانی به شمار می‌آید.

شکی نیست که پایهٔ تکوین جوامع بر همکاری و مبادلهٔ تجربیات و در اختیار گذاردن دستاوردها میان انسانها استوار شده است. ملیت در تکوین این تواناییها نقش بزرگی دارد. این تفسیر از قومیت به طور حتم با تعالیم دینی منافات ندارد. قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ (۴۹: ۱۳). (ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم. و شما را جماعتها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید. هرآینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست.)

بنابراین، وجود قبایل و شعوب و نظایر آنها تا زمانی که مبدأ شناخت و معرفت باشند، یعنی شناخت هر گروه از متعلقات گروه دیگر، که به

همکاری و تعامل میان آنها منجر می‌شود، امری است که مدنظر دین است. س: آیا معتقدید که مناسب و مفید است که دین از حکومت جدا شود؟ اگر نه چرا؟

ج: این بحث، بحثی علمی و تاریخی و بسیار گسترده است. از شما می‌خواهم با توجه به کمبود وقت آن را به زمان دیگری موکول کنید تا من برای شما و روزنامه گرامی‌تان در این باره مقاله‌ای جامع بنویسم. س: آیا شما با دخالت علمای دینی در سیاست موافقت می‌کنید؟ محذورات این دخالت و عواقب آن چیست؟

ج: امروز عصر (چهارشنبه ۴ ژوئن) بیانیه‌ای در همین باره از جانب مجلس اعلای شیعیان صادر می‌شود که می‌توانید آن را خلاصه و به این مصاحبه اضافه کنید.

س: چه فرقی یا تناقضی، البته اگر بتوان تناقض نامید، در میان شیعه و سنی هست؟

ج: در میان شیعه و سنی مطلقاً تناقضی وجود ندارد. هر دو مذهب‌هایی از یک دین به شمار می‌روند. من ماه پیش مقاله‌ای درباره این موضوع به ضمیمه روزنامه النهار فرستادم و همچنین در یک سخنرانی که چاپ هم شده است به تفصیل به این موضوع پرداخته‌ام.

پرسشهای دیگر ما عبارت بود از فعالیتها و همکاریهای انسان در جامعه‌اش و ذوب شدن او در وحدت و اتخاذ موضعی رشددهنده نسبت به یک مذهب معین از دیدگاه یک مذهب دیگر. ولی شمار دیدارکنندگان در محل مصاحبه فزونی گرفت و فرصت گفتگو با امام صدر نیز کم بود، از این رو وی پاسخ به این سؤالات را به زمانی موکول کرد که فرصت بیشتری وجود داشته باشد.



## دیدار با امام موسی صدر<sup>۱</sup>

س: آیا من که این روسری را به سر کرده‌ام، منافق هستم؟  
ج: خیر؛ شما منافق نیستید. این پوشش شما تنها لباس خاص و رسمی است که برای دیدار با یک روحانی از آن استفاده می‌کنید. شما یکی از تکالیف دینی خود را رعایت کرده‌اید و همین مراعات شما، بر احساس انسان متدین و در نتیجه بر اندیشه او که از موقعیتهای معین و خاصی منتج شده، بسیار تأثیر می‌گذارد. تنها زن مسلمان نیست که در برابر عالمان دین حجاب را رعایت می‌کند، بلکه همه کسانی هم که به کلیسای پطرس قدیس در رم می‌روند نیز حجاب را رعایت می‌کنند. علاوه بر این، ما می‌دانیم که اسلام به زن مسلمان توصیه می‌کند که در اجتماع وزین و باوقار ظاهر شود. در کتب فقهی حدود این مسأله بیان شده است.  
س: حال اگر من می‌خواستم بدون روسری با شما مصاحبه کنم چه می‌شد؟

ج: من آنچه به مصلحت تحقق اهداف دینی است در نظر می‌گیرم و دیدار شما را ارزیابی می‌کنم. بنابراین، اگر در مصاحبه با شما و این فعالیت روزنامه‌ای‌تان فایده‌هایی به نظر آید که بر مصالح دیگر برتری

---

(۱) خانم حنان معلوف، از روزنامه النهار، مصاحبه زیر را با امام موسی صدر در منزل وی، در صور، انجام داد و آن را در تاریخ ۲۷ نisan ۱۹۶۹ منتشر کرد.

داشته باشد بدون هیچ شرط و اکراهی با شما روبرو می‌شوم و گرنه از مصاحبه با شما امتناع می‌ورزم و پوزش می‌خواهم.

س: شما مرا قانع کردید. من الآن روسری را بر نمی‌دارم.

ج: خوشبختانه شما انسان متعهدی هستید و آنچه می‌خواستید به دست آوردید. به علاوه، من عقیده ندارم که رعایت حجاب زن را از انجام هرگونه فعالیت در جامعه باز می‌دارد. شکل لباس زنان در این عصر جنبه زنانگی زن را بیش از دیگر لیاقتها و استعدادها و امکانات او آشکار می‌کند، به حدی که زنانگی وی از بسیاری امتیازات دیگر محرومش می‌کند.

س: اما شکل کنونی لباس اطفال را پیدا کرده است، چنان که زن وقتی این گونه لباسها را به تن می‌کند مثل بچه‌ها می‌شود.

ج: چرا مثل بچه‌ها؟ به عقیده من با شباهتشان به اطفال، تحریک‌آمیز خواهند بود.

س: چرا شما به خداوند ایمان دارید، در حالی که بسیاری از اندیشمندان و متفکران به خدا ایمان ندارند؟

ج: بنا بر مطالعاتی که کرده‌ام بیشتر اندیشمندان این قرن از مؤمنان به خدا بوده‌اند در حالی که در قرن نوزدهم این‌گونه نبوده است. مایلم در این باره نکاتی را توضیح دهم.

انسان نسبت به خداوند در سه حالت به سر می‌برد: یقین، ایمان و صورت ایمان. یقین همان تصدیق خداوند و وجود اوست و از راه مطالعه در پدیده‌های هستی و پژوهش و استدلال علمی به دست می‌آید. اما ایمان در مرحله‌ای پس از این جای دارد. یعنی وقتی که انسان بر مبنای یقینش زندگی کند و در فعالیتها، عواطف و احساساتش آن را به کار گیرد، آنگاه ایمان را احساس می‌کند. ایمان هم در اثر عمل به مناسک دینی رشد و پیشرفت می‌کند. عکس این هم البته درست است.



بنابراین، ایمان، به معنای صحیح آن، در افکار و عواطف و فعالیت‌های انسانی منعکس می‌شود و به عبارتی کوتاه، می‌توانیم بگوییم که ایمان همان یقین انسان در مراحل و عرصه‌های مختلف وجودی او است. اما صورت ایمان همان است که نزد بسیاری از مردم وجود دارد. آنان می‌گویند مؤمن‌اند، ولی ایمانشان در اعمال، افکار و عواطفشان انعکاسی ندارد. پس این صورت ایمان است، نه حقیقت ایمان. می‌توانیم آن را به واژهٔ مسلمان یا مسیحی، که در شناسنامهٔ فرد نوشته می‌شود، تشبیه کنیم. بنابراین، ایمان، به معنای درست کلمه، نقشی زنده و مؤثر و فعال در روح انسان دارد.

در پاسخ سؤال شما باید عرض کنم که من در محیطی با ایمان به دنیا آمده‌ام. اما ایمان موروثی نمی‌توانست در برابر شکها و پرسشهای علمی، که برایم پیش آمد، رویارویی کند. از این رو، تلاش کردم تا با پژوهش و مطالعه به تثبیت یقین خود بپردازم و آن را به ایمان تبدیل کنم. همچنین تردیدی نیست که ایمان با حالات و احساسات دینی در کنش متقابل است، آنچنان که با فعالیت‌هایی که از ایمان می‌جوشد نیز در تعامل قرار دارد.

س: هنگام دیدار از خانواده‌های متوسط شیعه احساس کردم حزن و اندوهی بر آنان سایه افکنده. علت این حزن و اندوه چیست؟  
ج: در طول تاریخ، بر شیعیان مصیبت‌ها و فاجعه‌های بسیاری گذشته است. استمرار این سختیها و مصیبت‌ها در جان شیعه رسوخ کرده و جزو وجودشان شده است. چه بسا امروز هم برخی از بقایای این فجایع و مصائب را در استمرار همین عادات در نزد آنها ببایم. اما عمومیت ندارد و باور ندارم که در تمام خانواده‌های شیعه این حالتی که گفتید به چشم بخورد.  
س: دربارهٔ تعذیب جسمی و روحی آنان در مراسم عاشورا چه می‌گویید؟

ج: بهتر است گفتگو در این مورد را به فرصت دیگری موکول کنیم.

### نقش شیعیان

س: نقش تاریخی شیعه در اسلام، از گذشته تا حال، چه بوده است؟  
 ج: شیعیان، اهل بیت<sup>ع</sup> را رهبر و پیشوای خود و آنان را استمرار وجود رسول خدا<sup>ص</sup> می‌دانند. ائمه<sup>ع</sup> اهل بیت<sup>ع</sup> نیز در جهت دادن به مسلمانان و گسترش فرهنگهای متنوع آنان و در دور نگه داشتن حکام از انحراف و کجروی نقشی بس بارز و گسترده داشته‌اند. از سوی دیگر، ائمه تفسیر آیات قرآنی را برای مسلمانان بیان کرده‌اند و به دانشمندان اسلامی، با وجود اختلاف مذاهبشان، راههای اجتهاد درست را آموخته‌اند. دانشمندان شیعه نیز، پس از ائمه، تأثیری درخشان و نقشی اساسی در توسعه فرهنگ اسلامی و به ویژه توسعه و بالندگی فقه داشته‌اند، که این خود به سبب آن است که در نزد علمای شیعه ابواب اجتهاد همیشه باز و گشوده بوده است. خلاصه آن که علمای شیعه همواره به اسلام و اصول و ارزشهای آن وفادار بوده و به چیزی جز اسلام رضایت نداده‌اند. علمای شیعه، مذهب را راهی به سوی دین می‌دانند، بنابراین، می‌بینیم که بسیاری از مصالح خود را برای رسیدن به اهداف والای الهی فدا کرده و می‌کنند.

س: از نظرگاه عقیدتی چه وجه تمایزی میان شیعه و سنی وجود دارد؟

ج: تفاوت اساسی در میان شیعه و غیر شیعه در دو مورد خلاصه

می‌شود:

نخست، ولایت: حقیقت مسأله ولایت عبارت است از ایجاد جامعه‌ای صالح از راه تشکیل حکومتی صالح. علی<sup>ع</sup> برترین این مصداقها بود. در نظرگاه شیعه مسأله ولایت از مهم‌ترین احکام شرعیه است. من اعتقاد دارم تشکیل جامعه‌ای صالح بیش از هر اقدام دیگری به رشد و کمال

انسان می‌انجامد. بنابراین، ولایت، که از نظر شیعه مسأله‌ای اساسی به شمار می‌رود، تنها جنبه تاریخی ندارد، بلکه مسأله‌ای است همیشگی، در هر زمان و در هر جامعه‌ای.

دوم، منابع شرعی: در نظرگاه شیعه، پس از نصوص قرآنی و سنت نبوی، سنت اهل بیت و روایات و تعلیمات آنان منبع و مصدر شرعی به شمار می‌آید؛ اما مذاهب دیگر، غیر از قرآن و سنت پیامبر<sup>ص</sup>، آرای صحابه<sup>ص</sup> پیامبر<sup>ص</sup> را از منابع شرعی به حساب می‌آورند. در اینجا است که با تفاوت‌های بسیاری در احکام و تعالیم دینی روبرو می‌شویم اما تمام این تفاوت‌ها و حتی اصل اجتهاد در دایره فروع محدود می‌شود و موجب تفاوت و فرق در اساس و ارکان اسلامی نمی‌گردد.

### دگرگونی اسلامی

س: کلیسای کاتولیک، از زمان پاپ یوحنا بیست و سوم تاکنون، در تکالیف و تعالیم دینی تجدید یا اعاده نظر کرده است. این اقدام طوایف مسیحی را به هم نزدیک کرده و بحث‌هایی برای یافتن راه‌های وحدت مسیحیان برانگیخته است. این اقدام تلاشی است برای تجدد و نوگرایی. نظر شما درباره تلاش‌هایی که فرقه‌ها و مذاهب مختلف و متعدد اسلامی را یکی کند چیست؟ و به عقیده شما کدامین فرقه می‌تواند در صدد چنین اقدامی برآید؟

ج: حقیقت آن است که در گستره مفاهیم و آموزه‌های اسلامی عناصر و تعالیم بسیاری وجود دارد که روند این تحول را به صورتی دینی و مقدس آسان می‌سازد. شاید کلمه اجتهاد تعبیری تقریبی از این اصل باشد. درباره تحول تعالیم دینی باید دانست که ما دو گونه مناسک داریم: نخست عباداتی که برخی آنها را تکالیف دینی نامیده‌اند، اما در حقیقت جزو تکالیف نیستند، بلکه مناسکی هستند که تأثیری ژرف بر ایمان و

تربیت اسلامی دارند. این‌گونه عبادات در اسلام تغییرناپذیرند. زیرا آنها تثبیت مداوم ایمان به غیب را در نزد مؤمن نشان می‌دهند. نوع دوم تعالیم امروزی چون اعیاد، مناسبتها و مراسم دینی، چگونگی لباسهای روحانیان، نظم و انتظام مساجد و نظایر آن است که مردان بزرگ دینی می‌توانند به راحتی آنها را متحول سازند. دربارهٔ تقریب مسلمانان و فرقه‌های مختلف باید عرض کنم که از سی سال پیش در قاهره تلاشهای عمیق و گسترده‌ای در این باره، از طریق «تقریب میان مذاهب اسلامی» و مؤسسات مانند آن، آغاز شده است. به اعتقاد من این‌گونه تلاشهای گسترده مشکل مذکور را حل می‌کند یا آن را به صورت اساسی کاهش می‌دهد. در پرتو آنچه گفتیم، تلاشهایی می‌بینیم که از جانب شیعه و سنی در این راه صورت گرفته است. مثلاً مذهب «زیدیه» نیز به مؤسسه «التقریب» ملحق شده است. بدون تردید این احساس در روح مسلمانان ریشه دارد و در برخورد رهبران مخلص آنان تجلی می‌یابد و رشد می‌کند. س: در مسیحیت همواره حرکتها و شخصیتهای اصلاح طلب یا انقلابی را مشاهده می‌کنیم. بعضاً این‌گونه حرکتها را انحلالی نامیده‌اند، هرچند که شخصیتهای اصلاح طلب ثابت کرده‌اند که در مسیحیت بذره‌های تغییر و دگرگونی وجود دارد. آیا در اسلام هم نمونه‌هایی از این قبیل داریم؟ ج: گمان می‌کنم در پاسخ به سؤلهای قبل اشاره کردم که تعالیم اسلامی بذره‌های پیشرفت احکام اسلامی را در خود دارد؛ اما در مورد اشخاص، ما می‌توانیم از کسانی همچون جمال‌الدین اسدآبادی یاد کنیم و از جمله مراکز علمی شیعه که در این راه گام برمی‌دارند، می‌توانیم از حوزهٔ نجف نام ببریم. همچنین می‌بینیم علما و استادان آن حوزهٔ علمیه همواره نظریاتی جدید و افکاری اصلاح‌گر و دگرگون‌کننده ارائه داده‌اند و جوامع و محافل علمی هم با آغوش باز و با سرور فراوان از آنها استقبال می‌کنند.

البته باید به طور خلاصه بگویم که من اعتقاد ندارم که در محافل و مجامع اسلامی نهضتها و حرکت‌هایی مانند آنچه در اروپا در اواخر قرون وسطی در دوره اسکولاستیک دیده می‌شود روی داده باشد.

س: چرا وقتی زن و مردی به یکدیگر تمایل پیدا می‌کنند و علاقه‌مند می‌شوند آنها را نکوهش می‌کنند، با این که علاقه‌مندی در هر دو وجود دارد؟

ج: احساسات جنسی در مرد یا زن غریزه است. اما احساساتی هم که ورای تمایلات متقابل میان مرد و زن است بدون تردید از ژرفای آفرینش است و از همین رو مقدس شمرده می‌شود. اما برای هر احساس یا نیاز بشری مقیاس و میزانی قرار داده‌اند. چرا که بشر از لحاظ فردی و اجتماعی مجموعه‌ای از احساسات و نیازهاست. بنابراین، ضروری است که برای هر احساس و نیاز بشری حد معقول و طریقی هماهنگ با وجود او و متناسب با آنها و اهداف او وجود داشته باشد. بنابراین، برای میل جنسی و دیگر نیازهای مشابه آن، حد و میزانی در نظر گرفته شده است، تا مبادا این بُعد بر دیگر ابعاد انسان غلبه کند و منجر به انحراف او از مسیر اعتدال و شأن فردی و اجتماعی‌اش شود. این اصل برای برقراری تعادل در همه احساسات انسانی وجود دارد. اما کسانی را می‌بینیم که نیازشان به خوردن یا پوشیدن یا دیگر تمایلات چنان رشد می‌کند که بر دیگر ابعاد انسانی وجودشان غلبه می‌کند و در نتیجه آنان را به عناصری نامطلوب و ناشایست در جامعه تبدیل می‌کند. بدون تردید، رشد غیرمتعادل این‌گونه احساسات و نیازها بیشتر به سبب تکرار و عدم رعایت حدود آن پدید می‌آید.

س: آیا نیت انسان به موازات عمل اوست؟

ج: هر نیت و قصدی، تا زمانی که به مرحله عمل در نیامده، مطلقاً بر انسان تأثیری ندارد. خصوصاً اگر عملی نشدن نیت امری خارج از اعتدال

باشد. مقصودم آن است که وقتی انسان را با توسل به زور از برآوردن یکی از نیازهایش بازداریم، او از پای نمی‌نشیند و دست به کارهای غیرعادی می‌زند. درست به عکس، هنگامی که به او اجازه می‌دهیم به اندازه معقول آن نیازش را عملی کند، خود به آن رنگ قداست می‌بخشد. بنابراین، احساسات طبیعی و غریزی انسان، هنگامی که مجال بروز متعادل نیابند، به وسوسه‌های مزاحم تبدیل می‌شوند، می‌پژمرند و می‌میرند؛ و اگر مجال بروز یابند رشد می‌کنند و بر دیگر ابعاد وجود انسان سیطره پیدا می‌کنند.

س: آیا اجازه می‌دهید درباره ازدواج موقت گفتگو کنیم؟ می‌خواهم نظر خاص شما را در این باره بدانم.

ج: این بحث طولانی است و اکنون مجال پرداختن به آن نیست.

س: درباره تعدد زوجات چه می‌گویید؟

ج: آیه‌ای که در مورد تعدد زوجات در قرآن ذکر شده حاوی دو شرط

اساسی است. آن آیه چنین است:

وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تُقْسَطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرِبَاعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً (۴: ۳). (اگر شما را بیم آن است که در کار یتیمان عدالت نوزید، از زنان هر چه شما را پسند افتد، دودو، و سه سه و چهارچهار، به نکاح در آورید. و اگر بیم آن دارید که به عدالت رفتار نکنید تنها یک زن بگیرید.)

این آیه از یک سو تعدد همسران را مشروط به ترس از عدم اجرای عدالت در مورد یتیمان ذکر می‌کند و از سوی دیگر آن را به ضرورت اجرای عدالت در میان همسران مقید می‌گرداند. شکی نیست که، به سبب جنگهای صدر اسلام و شهادت مردان، تعداد قابل توجهی از فرزندان جامعه اسلامی بی‌سرپرست و یتیم شده بودند و نگرانی آن وجود داشت که از لحاظ اجتماعی و فرهنگی و تربیتی و حتی معیشتی مظلوم واقع

شوند. در چنان شرایطی، با پدیده تعدد زوجات، امکان تحت تکفل گرفتن و سرپرستی کردن یتیمان فراهم می‌شد و ضرورت داشت. بنابراین، راه حل مطلوبی برای تعمیم عدالت اجتماعی به شمار می‌آمد و این، بنا بر اصطلاح فقها، یکی از موارد جواز تعدد زوجات است. بنابراین، تعدد زوجات حکمی است ثابت و مربوط به شرایط اجتماعی یا خانوادگی معین. غیر از این، شرط دیگر همان برقراری عدالت در بین زنان است و این مسئله‌ای دشوار و پیچیده است که بر حسب تحول جوامع و نیازهای زمان و سطح آگاهی و میزان نیازشان به ازدواج تغییر می‌کند. در بیشتر اوقات شوهر نمی‌تواند از عهده حقوق بیش از یک زن برآید. بدین ترتیب، می‌بینیم که این حکم اسلامی دستوری است که موجبات پیشرفت در جوامع را نیز در خود دارد.

س: مقامات تونس تعدد زوجات را ممنوع کرده‌اند، نظر شما چیست؟  
 ج: من به ممنوعیت مطلق اعتقاد ندارم، که این خود عکس دستور شرعی است. همچنین به آزادی مطلق هم در این زمینه معتقد نیستم، بلکه به نظر من باید این موضوع را به عهده دادگاههای شرعی گذاشت تا نسبت به شروط تعیین‌شده آن تحقیق بیشتری کنند. مایلم تذکر دهم که این رأی و اجتهاد خاص من است.

س: آیا خداوند ما را به اطاعت از والدین، حتی هنگامی که ما را به ازدواج با کسی که دوستش نداریم مجبور کنند، فرمان داده است؟  
 ج: در این مورد خداوند هرگز به اطاعت از والدین فرمان نداده، بلکه دستور داده به آنها نیکویی شود و از بی‌ادبی نسبت به آنان، حتی به کم‌ترین وجه، خودداری گردد. اما در خصوص ازدواج، حق اصلی با دختر است، چرا که اوست که می‌خواهد ازدواج کند. حق پدر، هنگامی که از موافقت با ازدواج دخترش امتناع می‌کند، حق تشریحی و مشورتی است. در مواردی که ازدواج مصلحت حقیقی دختر باشد و به تعبیر قرآن پدر

دختر او را منع کند، دیگر حق پدر ساقط می‌شود. اما شرع هرگز برای دیگر افراد فامیل در این باره حقی قایل نیست.

س: اما اگر ما را مجبور کردند؟

ج: در این صورت ازدواج باطل است، مگر آنکه زن رضایت دهد.

س: درباره ازدواج مدنی چه نظری دارید؟

ج: ازدواج در اسلام با ازدواج در مسیحیت تفاوت دارد، زیرا این امر در مسیحیت چیزی مانند همه اتفاقات محسوب می‌شود، ولی در اسلام ازدواج رنگ قداست به خود می‌گیرد و شرع آن را مقدمه‌ای می‌داند که سختیهای ازدواج را آسان می‌کند و شروط و التزامات آن را تحقق می‌بخشد. البته، از راه تعیین شروط ضمن عقد، می‌توان بسیاری از دگرگونیها و تحولات (متناسب با زمان و مکان) را در ازدواج اسلامی وارد کرد. به هر حال، در ازدواج شروط ثابت تغییرناپذیری وجود دارد، که در کتابهای فقهی به آنها پرداخته شده است.

س: آیا شما هم موافقید که از جمله موجبات تمایل در ازدواج مدنی، تسهیل ازدواج در بین افرادی است که از نظر مذهبی با یکدیگر تفاوت دارند؟

ج: هر کس به وحدانیت خداوند و نبوت حضرت مسیح اعتراف کند، تمام انبیا را تصدیق نماید و به رسالت محمد ص ایمان داشته باشد، مسلمان محسوب می‌شود و می‌تواند با دختری مسلمان ازدواج کند؛ اما در مورد کسی که به مبانی مذکور اعتقاد نداشته باشد، بدون شک نصوص قرآنی وجود دارد که تخطی از آنها امکان‌پذیر نیست.

س: درباره زن عرب چه نظری دارید؟

ج: اعتقاد ندارم که تمدن مدرن آزادی درستی به ارمغان آورده باشد، زیرا این تمدن، اگرچه از آزاد کردن زن سخن گفته، ولی عملاً او را با وسایل مختلفی چون تبلیغات، تجارت و شب‌نشینی مقید ساخته است و



بیشتر تلاش خود را بر رشد بعد زنانگی زن متمرکز کرده و این خود موجب کوتاهی عمر زن و کاهش فرصتهای او و افزایش قید و بندهایش شده است. در حقیقت، اگر ما قصد آزادی حقیقی زن را داشته باشیم، در تعالیم دینی نکاتی می‌بینیم که این خواسته را تأمین می‌کند. دین مطلقاً فعالیت زن را در امور مختلف اجتماعی ممنوع نمی‌کند. اگرچه رسیدگی به امور خانه و خانه‌داری را برای زن ترجیح می‌دهد ولی او را مجبور به این کار نمی‌کند.

س: دربارهٔ قرصهای ضدبارداری چه نظری دارید؟

ج: اسلام استفاده از این قرصها را منع نمی‌کند؛ زیرا با کنترل جمعیت مخالف نیست. اما این کار بسته به موافقت طرفین است. زیرا تنها زن و شوهر هستند که باید با هم در امور خانواده تصمیم بگیرند.

س: اگر زنی تصادفاً ناخواسته باردار شد و خود را برای بچه‌دار شدن آماده نیافت چه کار می‌تواند بکند؟

ج: اگر بارداری خطری برای سلامت مادر در پی داشته باشد، سقط بچه جایز است؛ ولی در غیر این صورت کشتن یک بی‌گناه، تنها به دلیل عدم تمایل به بچه‌دار شدن، ممنوع و غیرممکن است.

س: قدری از خودتان بگویید؟

ج: من در ایران به دنیا آمده‌ام. پدر بزرگ من سید صدرالدین نام داشت، که خانواده‌ام به نام ایشان نام‌گذاری شد. وی با پدرشان سید صالح، که از علمای روستای شحور از توابع صور بودند، در اواخر حکومت ترکان، به عراق مهاجرت کرد. ایشان در آن دیار ساکن شدند و تشکیل خانواده دادند. سپس برخی از نواده‌هایشان به ایران مهاجرت و در آنجا ازدواج کردند. من در اجدادمان یک خصوصیت لبنانی یافته‌ام که همان مهاجرت به صورتی عجیب و غریب است. من دو نسل متوالی را در این خاندان ندیده‌ام که در یک سرزمین زندگی کرده باشند.

س: چند فرزند دارید؟

ج: سه فرزند دارم صدرالدین، حمید و حوراء<sup>۱</sup>.

س: آیا حورا وقتی بزرگ شد به دانشگاه خواهد رفت؟

ج: او کوچک‌تر از آن است که بخواهیم درباره آینده‌اش صحبت کنیم. او قطعاً وقتی بزرگ شود وارد دانشگاهی می‌شود که با افکار و اهدافی که دارد متناسب باشد. در هر حال، طبیعی است که او، با حفظ شئون، به فراگیری علوم دانشگاهی بپردازد.

س: آیا از کشورهای غیرعربی دیدن کرده‌اید؟

ج: از اروپا و آفریقا و ترکیه دیدن کرده‌ام.

س: چرا همواره در مراسمی که شرکت می‌کنید، مردم برایتان شعار می‌دهند؟

ج: نظر شما چیست؟

س: من احساس می‌کنم شما با دیگر روحانیان فرق دارید. می‌توانم چیزی را که در ذهنم می‌گذرد بدون هیچ تردید و خجالتی بر زبان آورم: شما بسیار باهوش و زیرکید.

ج: من معتقدم رسالتی که بر دوش دارم، همان دعوت حقیقی به اسلام است. این رسالت به گونه‌ای فعالانه به همان میزان که در توسعه جوامع و تحول زندگی مردم نقش دارد، در اصلاح رابطه انسان با خدا و زندگی پس از مرگ انسان دخیل است. من عملاً این اصل را بر خود و کلیه فعالیت‌هایم، چه در مجلس بحث و گفتگو و چه دیگر کارهای اجتماعی‌ام، منطبق کرده‌ام. همواره سعی کرده‌ام تأکید کنم که دین، پیش از آنکه توشه آخرت باشد، والاترین وسیله برای زندگی است. این دعوت به سوی خدا را با هماهنگی کلی در طوایف و مذاهب مختلف لبنان به اجرا درآورده‌ام.

---

(۱) و ملیحه که در سال ۱۹۷۱ به دنیا آمد.

شاید اسلوبی که داشته‌ام اثر بیشتری در این انسجام گذاشته باشد، چون من می‌خواهم آنچه را که درون مخاطب یا پرسشگر یا شنونده می‌گذرد، مثل شکها و سؤالاها و اعتراضات، بفهمم، بدون آنکه مهابت و وضع خاص خود را براو تحمیل کنم. پس از این دریافت و احساس، می‌کوشم راه حل عملی برای مشکلات پرسشگر یا مخاطب ارائه نمایم. البته روحانیان دیگری هم هستند که در این گونه فعالیت‌های عملی و اجتماعی مانند من یا بهتر از من هستند.

س: آیا مردم فلسطین را به صلح نصیحت می‌کنید یا به جنگ؟  
ج: من سراغ ندارم که امتی با خطری بزرگ‌تر از آنچه ما امروزه با آن مواجهیم روبرو شده باشد. این خطر، وجود صهیونیسم در منطقه برای آینده منطقه، تهدیدی برای همه ارزشها و میراثها و تاریخ آن است. بنابراین، در لزوم کاربرد هرگونه امکان و وسیله برای دور کردن خطر آن، هیچ گونه تردیدی ندارم و شخصاً بعید می‌دانم که راه حل صلح‌آمیزی در این باره وجود داشته باشد.

س: از برخی شنیده‌ام که می‌گویند شما به دنیای سیاست وارد شده‌اید؟

ج: من مطلقاً به سیاست وارد نشده‌ام و فقط برای مجلس اعلای شیعیان خود را نامزد کرده‌ام.



## علی<sup>ع</sup> موحد بود و بس<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا و نبينا و مولانا محمد<sup>ص</sup> و على آله الطيبين الطاهرين.

قبل از هر چیز باید برای این فرصتی که به من ارزانی شده و همچنین برای افتخار دیدار کاشان، این شهر عظیم و مقدس، دار المؤمنین و دارالعلم، از آقایانی که مسبب این دعوت و افتخار بوده‌اند، تشکر کنم. دوست دارم خدمت آقایان عرض کنم دعوت بنده که ساکن لبنان هستم و یا آقای صدر بلاغی که مسافرت‌هایی به خارج کرده‌اند به این مجلس و برای این مناسبت<sup>۱</sup> عزیز، به این معنا نیست که اینجا کسی برای صحبت یا سخنرانی وجود ندارد. در همه جا خداوند رجال خودش را گماشته است، و امیرالمؤمنین رهبران مردم را تأیید می‌کند. حجت بر نتیجه<sup>۲</sup> موفق عمل آقایان، همین ایمان مردم است، که نتیجه جهاد و جهد و تلاش علمای گذشته و حاضر این شهر مقدس است. منتهی این کار سنت بسیار جالب و مفیدی است که حضار و هموطنان بتوانند مؤمنین، شیعیان و روحانیون خودشان را، در هر جا که هستند، بشناسند. برای شما چقدر دلپذیر است که بدانید یک نفر روحانی، یک نفر عالم دینی، از ایران

---

(۱) سخنرانی امام موسی صدر، به مناسبت سالروز میلاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام، کاشان، سال ۱۳۴۹.

می‌رود به لبنان، و بدانید که در لبنان هفتصد هزار نفر شیعه زندگی می‌کند. شیعیانی که حضرت صادق<sup>ع</sup> از آنها به شیعیان استواری تعبیر می‌کند که، در روز غربت دین و مذهب، دین را تنها نمی‌گذارند. شیعیانی که از برکات وجودی صحابی بزرگ، حضرت ابوذر<sup>ع</sup>، به وجود آمده‌اند.

برای شما خیلی دلپذیر است که بدانید در لبنان هم شیعه هست و یک روحانی، با همین شکلی که امروز پیش شماست، آنجا کار می‌کند و بدانید همان گونه که قلبهای شما با نام عزیز امیرالمؤمنین به لرزه در می‌آید، در جاهای دیگر، در اروپا، در هامبورگ، در همه جای دنیا، مردمی به این نام مقدس عشق می‌ورزند و به این شخصیت بزرگ احترام می‌گذارند.

پس اگر ما به این مجلس می‌آییم، فکر می‌کنیم که این داد و ستد، این آشنایی، این بحث تازه و ارائه اطلاعات آن دیار و بیان مناظر جدید، در تقویت ایمان مردم و تربیت آنها اثر بهتری دارد، و الا ما خود آنچه داریم از این دیار برده‌ایم، در همین جاها خوانده‌ایم و پیش همین اساتید فراگرفته‌ایم. چیز تازه‌ای نداریم که برای آقایان عرض کنیم. شاید منبر بنده یا صحبت بنده از نظر شما حاوی یک چیز تازه باشد؛ گاهی از رو می‌خوانم، روضه ندارد، مقدمه ندارد، آواز ندارد، تصویر و صوت ندارد، می‌خواهیم کمی حرف بزنیم، امیدوارم که بتوانم در این روز مبارک جزئی از حق این پیشوای بزرگ را که به نام مبارکش و به نام ولادتش این مجلس عظیم را برپا کرده‌ایم ادا کنم و جملگی از برکات این بزرگوار توشه‌ای بگیریم، چرا که برای کار در لبنان خیلی به توشه و کمک احتیاج داریم. در صف اول جنگیم، سینه به سینه با دشمن رودر رو شده‌ایم. امیدوارم از ایمان شما برادران در قلبم توشه‌ای جمع کنم تا بتوانیم در آنجا کار بیشتری بکنیم. در هر صورت، از آقایان که قبول زحمت فرموده‌اند و تشریف آورده‌اند تشکر می‌کنم و سخن را آغاز می‌کنم.

درباره امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> بحثهای زیادی شده. شما حتماً هرکدامتان صدها منبر درباره این امام بزرگ شنیده‌اید. هرکدام از شما صدها منقبت و روایت و فضیلت از این مرد در ذهن دارید. هرکدام از شما کتاب یا کتابهای فراوانی درباره این امام نامی، پیشوای بزرگ انسانها، در خانه دارید. بنابراین، ما چه می‌توانیم بگوییم که تازه باشد.

درباره امیرالمؤمنین حرف تازه‌ای نداریم. شنیده‌ام این روایت را، البته خودم ندیده‌ام، که در شب معراج حضرت رسول اکرم<sup>ص</sup>، در آن شهودی که داشتند، به هر معنایی که شهود حضرت در شب معراج تفسیر شود، می‌بینند هزاران شتر و هزاران هزار کتاب در حال حرکتند. وقتی از آنها می‌پرسد گفته می‌شود اینها فضایل علی است. حالا چه این روایت درست باشد چه نادرست، اگر ما خودمان بیاییم و حساب کنیم و کتابهایی که درباره امام ما نوشته شده جمع کنیم و بار شتر کنیم، آیا صدها قطار شتر از این کتابها به وجود نمی‌آید؟ آیا کتابخانه‌های عظیم درباره امام نوشته نشده و وجود ندارد؟ تصور نکنید آنها که کتابهایی درباره امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> نوشته‌اند، همه پیروان او هستند یا همه شیعیان اویند. آنچه مسیحیان و سایر فرق درباره علی<sup>ع</sup> نوشته‌اند، خیلی بیشتر از آن چیزی است که شیعه نوشته است. تعبیراتی که بزرگان مسیحی درباره امیرالمؤمنین می‌کنند آنقدر جالب است که هیچ وقت از ذهن خوانندگان این کتابها فراموش نمی‌شود. از این گذشته، دو سال پیش به بنده در لبنان ابلاغ شد که مؤسسه یونسکو (لابد آقایان شنیده‌اند که یونسکو یک مؤسسه فرهنگی تابع سازمان ملل متحد است و شما می‌دانید سازمان ملل مؤسسه‌ای جهانی است که همه کشورهای جهان در آن عضوند و از مهم‌ترین و عظیم‌ترین مؤسسات دنیا است. یکی از شاخه‌های آن، که به امور فرهنگی رسیدگی می‌کند، سازمان یونسکو نام دارد) تصمیم گرفته است که هفته‌ای را به نام تجلیل از مقام مقدس امیرالمؤمنین برپا کند، و از

دانشمندان بزرگ دنیا خواسته است که هرکدام دربارهٔ یک موضوع از دریای بیکران امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> مقاله بنویسند. اینجا هم به بعضی از آقایان ابلاغ شده بود که خودشان را برای برپایی چنین مجلسی آماده کنند. حالا ما در مقابل این دریای با عظمت و یا به تعبیری که آقایان در دعوت خود نوشته‌اند، «لایتناهی»، چه باید بگوییم؟

کدام بُعد امام را مورد بحث قرار دهیم؟ بنده، برحسب ذوقم، نکته‌ای را برای صحبتم مورد توجه قرار داده‌ام، که به نظرم نکتهٔ آموزنده‌ای است؛ جنبهٔ تربیتی دارد و به کار روزمرهٔ ما می‌خورد. امیدوارم هدیهٔ متواضعانه‌ای از من به پیشگاه مقدسش باشد. نخست یک مقدمهٔ کوتاه می‌گویم.

صفات انسان، یعنی صفاتی که انسان به آنها متصف می‌شود، گاهی به صورت عادت درمی‌آیند؛ به اصطلاح علمای ما، برای انسان ملکه می‌شود. مثلاً گاهی اوقات می‌بینید آدم بخیلی، آدم خسیسی، به قول خود ما پول سنگینی را برای یک مدرسه، یک بیمارستان، یک مسجد، یا به یک خانوادهٔ فقیر می‌دهد. ناگهان در عمرش یک حالتی برایش پیدا می‌شود و این کار را انجام می‌دهد. این را در اصطلاح علما «حال» می‌گویند، قبل و بعد هم دیگر ندارد. از اول عمرش تا امروز بخیل بوده، از فردا هم تا آخر عمرش بخیل خواهد ماند. امروز برقی زده و این شخص کرمی کرده است. گاهی آدمها این گونه هستند. اما برخی انسانها به حسب طبعشان کریمند. یعنی به کرم عادت دارند. انسان کریم هرچه به دستش بیاید می‌دهد. برایش فرق نمی‌کند، به مورد باشد یا بی‌مورد. به اهل یا به نااهل، به فقیر می‌دهد به غنی هم می‌دهد. داشته باشد می‌دهد، نداشته باشد هم می‌دهد. این را می‌گویند صفت «عادت»، می‌گویند «ملکه». ملکه یعنی صفتی در انسان هست که انسان بدون فعالیت و بدون صعوبت و مشقت می‌تواند کارهایی را انجام دهد. این صفات از او صادر می‌شود.



این را ملکه می‌گویند. البته مثال که می‌زنیم می‌گوییم مثلاً حاتم طایی کریم بوده. کریم بوده یعنی چه؟ یعنی یک روز پول داده به فقیر؟ نه. یعنی هرکس وارد خانه‌اش شده گفته اهلاً و سهلاً. هرکس مهمانش شده به او احترام گذاشته. هرکس از او چیزی خواسته به او داده. دیگر مالک هیچ چیزش نیست. نمی‌تواند خودش را نگه دارد. صفتش است. ملکه‌اش است. این را ملکه می‌گویند. یا مثلاً می‌گوییم که عمرو بن معدی کرب یا رستم یا زیگفرید. هر کشوری قهرمانی دارد، قهرمانی که شجاع است. «شجاع است» یعنی چه؟ یعنی در مقابل بنده شجاع است؟ نه. یعنی پیش قوی شجاع است، پیش ضعیف شجاع است، پیش دشمن شجاع است، پیش دوست شجاع است، همه جا شجاع است. شجاعت در شخص شجاع مثل نور خورشید از او می‌تراود. بدون اختیار و توجه. این را ملکه می‌گویند.

درباره امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> ما می‌خوانیم که کریم است، شجاع است، رؤف است، رحیم است. می‌خوانیم که علی<sup>ع</sup> نسبت به یتیم آن گونه است، نسبت به دین آن‌چنان غیور است. همه صفاتی که درباره امیرالمؤمنین می‌خوانیم، فکر می‌کنیم که علی<sup>ع</sup> عبارت است از دهها حاتم طایی و سحبان و رستم و معدی کرب. اگر دهها تن از این قهرمانان تاریخ را بجوشانیم و یک وجود تازه به وجود بیاوریم، این می‌شود علی. این گونه تصویری از علی داریم. علی شجاع است، یعنی دارای ملکه شجاعت است، یعنی سر نترس دارد. اگر گفتیم علی کریم است، یعنی دست و دلش باز است، یعنی نمی‌تواند چیزی داشته باشد و به کسی ندهد. این چنین فکر می‌کنیم. در حالی که بنده خیال می‌کنم مطلب چنین نیست. علی شجاع هست اما نه مثل رستم و عمرو بن معدی کرب. علی کریم است اما نه مثل حاتم طایی. علی فصیح است اما نه مثل سحبان. علی غیور است اما غیرتش مثل غیرتهای ما نیست. علی صفاتش منشأ دیگری

دارد. اما چگونه؟ نگاه اجمالی به زندگی مولا به ما مناظر عجیبی نشان می‌دهد. به ما نشان می‌دهد که علی گاهی خیلی شجاع است، گاهی نیست. علی گاهی خیلی کریم است، گاهی خیلی بخیل به نظر می‌آید. علی گاهی خیلی غیور است، گاهی خیلی صابر است. علی گاهی خیلی متواضع است، گاهی هم متواضع نیست. می‌پرسید چگونه؟

بنده برای شما به کلام خودش استشهاد می‌کنم، تا ببینید علی صفاتش به گونه‌ای دیگر است. می‌گوییم علی شجاع است. در این که دیگر شکی نیست. علی اسدالله غالب است. خودش می‌گوید: «والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها» (اگر تمام عرب پشت به پشت هم بدهند و به جنگ من بیایند من فرار نمی‌کنم). یک جای دیگر می‌گوید: «لا ابالی ادخلت علی الموت ام الموت خرج علی» (برای من فرقی نمی‌کند که من در کام مرگ فرو روم یا مرگ به من حمله کند). مرگ برایش وحشتی ندارد. این اسمش شجاعت نیست؟ حضرت رسول اکرم ص دربارۀ امیرالمؤمنین می‌فرماید: «والله انه جيش في سبيل الله» (به خدا سوگند علی یک لشکر در راه خداست). پس او شجاع‌ترین شجاعان است. این شجاعت اوست. حالا همراه ما بیایید و شبهای علی<sup>ع</sup> را تماشا کنید. از زبان «ضرار»، یکی از دوستان نزدیک حضرت امیرالمؤمنین<sup>ع</sup>، می‌شنویم. ضرار از حضرت علی برای معاویه تعریف می‌کند:

رأيتہ و قد ارف اللیل سهوله و هو قائم فی محرابه قابض علی لحيته يتململ  
تململ السليم و يبكي بكاء الحزين و يقول آه، آه من قلة الزاد و طول الطريق و  
بعد السفر و عظيم المورد ... معاويه، باید شبهای آن علی شجاعی را که  
آتشی در کام دشمنان است ببینی. اگر شب او را می‌دید، می‌دید ایستاده  
است، ریشش را به دستش گرفته، روی زمین می‌غلند و مثل مارگزیده ناله  
می‌کند و می‌گوید: خدایا، آه از راه دور و کمی بضاعت و وحشت آینده.

پس کجا رفت آن شجاعت؟ می‌پرسیم: ای علی شجاع، چرا اینجا شجاع نیستی؟ تو که می‌گفتی من از مرگ نمی‌ترسم، چرا اینجا مثل مارگزیده‌ها

به خود می‌پیچی؟ شجاعتت کجاست؟ جواب این حرف چیست؟ آیا حالا می‌توانید بگویید که علی شجاع است؟ حالا برای شما صفت دیگر حضرتش را شرح می‌دهم. می‌گوییم علی کریم است. دشمنش معاویه در وصف کرشم می‌گوید:

و الله لو كان له بيتان احدهما من التين آخره من الذهب لنفذ التين قبل ان ينفذ الذهب. (خدا می‌داند اگر علی دو انبار بزرگ داشته باشد یکی از آنها پر از طلا و دیگری پر از گاه، اول آن که طلاست تمام می‌شود و بعد انبار گاه.)

این کرم علی است. علی تا زمانی که طلا دارد نمی‌تواند گاه بدهد. کرشم را از دشمنش می‌شنویم. از آن طرف، همین علی کریم را، همین علی که دنیا به قدر یک استخوان مرده در نظرش ارزش ندارد، همین علی که پول برایش مانند خاک است یا از خاک بی‌ارزش‌تر، در جای دیگر می‌بینیم که برادر گرسنه و نابینایش، عقیل، در مقابلش ایستاده، می‌خواهد اندکی افزون‌تر از سهمیه‌اش از او پول بگیرد. ببینید با او چه کار می‌کند؟ برای شما عین عبارت را می‌خوانم.

«و الله لقد رأيت عميلاً وقد أملق حتى استماخني من بُرُكُم صاعاً ورأيت صبيانه شعث الشعور غير الألوان من فقرهم، كأنما سودت وجوههم بالعظم.»

می‌گوید عقیل آمد پیش من و تملق گفت. از من می‌خواست که از خزانه شما، از بیت المال شما، چیزی به او بدهم. نگاه کردم دیدم موهای بچه‌هایش از فقر خاکی شده و رنگشان از کمی غذا به سیاهی گراییده. بیچاره است. از صورت خودش و بچه‌هایش آثار فقر هویدا بود. این عقیل را من دیدم.

وَ عَاوَدَنِي مُؤَكِّدًا، وَ كَزَرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا، فَاصْفَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَ اتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَةَ... (به حرفهایش گوش دادم. مکرر آمد و رفت. پس در اثنایی که به سخنانش گوش می‌کردم، دچار خطا شد و پیش خود گفت: هان! دل برادرم به رحم آمده. حالاست که به من از خزانه

مسلمین و از بیت المال چیزی بدهد. اکنون محبت و عاطفه برادری در قلب سنگین علی اثر کرده و او مرام خود را فراموش می‌کند. آمد پیش من. کور هم بود. چه کارش کردم؟)

فَأَحْمِيْتُ لَهُ حَدِيدَةَ (آهنی را داغ کردم)، ثُمَّ أَدَّيْتَهَا مِنْ جَسَمِهِ (به دستش نزدیک کردم)، لِيُعْتَبَرَ بِهَا (تا عبرت بگیرد). هُرْمَ آتَشٍ مَوْجِبٍ شَدَّ كَيْفَ أَيْنَ عَقِيلٍ كُورٍ وَ مُسْتَمِنْدٍ دَسْتَشِ رَا كَه بَرَايَ كَرَفْتَنِ طَلَا دَرَا ز كَرْدَه بُوَد فُوراً پَس بَكْشَد وَ نَالَه كُنْد. فَضَحَّ ضَحِيحٌ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمِهَا وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا (فریاد می‌کشید که برادر، من را می‌خواهی بسوزانی؟ من از تو پول می‌خواهم، پول که نمی‌دهی هیچ، می‌خواهی مرا با آتش بسوزانی). فَقُلْتُ لَهُ: تَكَلَّمْتَ التَّوَاكِلَ، يَا عَقِيلُ أَتَيْتَ مِنْ حَدِيدَةِ أَحْمَاهَا إِنْسَانَهَا لِلْعَبِيهِ، وَ تَجْرُزَنِي إِلَى نَارٍ سَجَّرَهَا جَبَّارُهَا لِعَضْبِهِ أَتَيْتَ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَتَى مِنْ لَسَطِي...؟ (به او گفتم: ای عقیل، تو از هرم آتشی که به دستت نزدیک کردم، فرار می‌کنی. از آهنی که داغ کردم و به دستت نزدیک کردم، می‌نالی. پس چگونه می‌خواهی مرا در آتشی افکنی و بسوزانی که جبار آسمانها و زمین گداخته‌اش کرده و شعله‌ورش ساخته؟ تو از اذیت می‌نالی، اما متوقعی که من از زبانه آتش جهنم ننالم؟!)

این موضع علی<sup>ع</sup> در مقابل عقیل است. در این واقعه کرم علی کجاست؟ علی که دریای طلا را قبل از گاه می‌بخشد چگونه در حق عقیل این کرم را نمی‌کند؟ این هم سؤال دوم، کرمش در جایی آن گونه و جایی دیگر گونه‌ای دیگر است. حالا می‌توانی بگویی علی کریم بود؟ حاتم طایی این کار را نمی‌کرد. پس چرا علی چنین کرد؟ این سؤال بنده است. امروز می‌خواهم با بیان جوابش یک نتیجه تربیتی برای خودمان بگیرم.

مثال سوم: علی رئوف بود. دل‌نازک بود. یتیم را که می‌دید می‌لرزید و گریه می‌کرد. پس از جنگ صفین زنی را دید که مشکی بردوش دارد و ناله می‌کند و می‌گوید: خدایا تلافی کن و حکم کن بین من و ابوالحسن. داستان را شنیده‌اید. مشک را از دوش آن زن برمی‌گیرد و به خانه می‌رساند. فردا هم غذا برای بچه‌ها می‌آورد و به آن زن می‌گوید: تو غذای

بچه‌ها را طبخ می‌کنی یا من؟ زن می‌گوید: من خمیر می‌کنم، تو با بچه‌ها بازی کن. خمیر که درست می‌شود، حضرت بچه‌ها را بازی می‌دهد و سرشان را گرم می‌کند. بعد به او می‌گوید: ای عبدالله تنور را آتش کن. وقتی که تنور را روشن می‌کند، صورتش را روبه‌روی آتش می‌گیرد و می‌گوید: «ذق یا اباالحسن هذا جزء من صنیع الایتام...»، بچش این آتش را، مبادا یک وقت یتیم‌های مردم را فراموش کنی، مبادا فقرای همسایه از یادت بروند. اگر چنین کاری کردی این جزایت.

این علی رئوف که در مقابل آلام و دردهای جامعه‌اش گریه می‌کند و می‌نالند و در مقابل مصیبت‌ها بیچاره است، همین علی<sup>ع</sup> را می‌بینید که در جنگ بنی قریظه، به امر پیامبر<sup>ص</sup>، نهصد نفر را یک‌روزه گردن می‌زند. به معیارهای ظاهری سنگدل‌تر از این سراغ دارید؟ کجاست آن کرم؟ کجاست آن رأفت؟ کجاست آن رقت روحی؟ کجاست آن دل‌نازکی؟ ابداً وجود ندارد. اینجا می‌بینید شمشیر را کشیده در جنگ، کالنارفی الخشب، مثل آتش در خرمن خشک می‌تازد. حالا می‌توانی بگویی علی دل‌نازک است؟ کجایش دل‌نازک است؟

علی فصیح است. بله هیچ شک نداریم که علی یکی از فصحای بزرگ، بلکه بعد از پیامبر<sup>ص</sup> افصح عرب است. یکی از دانشمندان بزرگ لبنانی، که مسیحی است، فصاحت علی را این‌گونه تعبیر می‌کند و می‌گوید: «کان شدیداً قاصفاً مرتجزاً کالرعده فی اللیل» خطبه‌های علی مثل غرش شیر در شبهای تاریک شکننده است و هر نیروی منحرفی را در مقابل خودش خرد می‌کند. این صدای علی است و این منطق علی است. اما، در مقابل، گاهی او را ساکت می‌بینی و مضطرب می‌یابی. وقتی که در پیشگاه خدا می‌ایستی، وقتی دعا می‌خواند، وقتی که شب ناله می‌کند، آنچنان ساکت می‌شود که گویی اصلاً در قید حیات نیست تا حرف بزند. کجاست آن فصاحت علی؟

این علی متواضع، که مقابل کوچک‌ترین خلق خدا تکبر نشان نمی‌دهد، این علی که پیامبر ص به او ابوتراب می‌گوید، این علی خاک‌آلود و خاک‌نشین، گاهی اوقات آن قدر در برخورد با دشمنان خدا متکبر می‌شود که یکی از رقبایش به او می‌گوید: یا ابالحسن، این غرور و کبر که در سر توست برای چیست؟ علی که متواضع بود، چطور شد که اینجا متکبر گردید؟ چگونه باید این مسأله را تفسیر کنیم؟

با این مقدمات، اینک می‌توانی بگویی علی عبارت است از حاتم و سحبانی و عمرو بن معدی کربی و رستمی که با هم جوشانده‌اند و حاصل آن شده حضرت ابالحسن؟ شده علی؟ نه.

پس درمی‌یابیم که منشأ شجاعت، کرم و غیرت علی، آن ملکات نفسی نیست. پس چیست؟ چرا علی این‌گونه است؟ چون علی مؤمن است. پاسخ همین یک کلمه است. علی شجاع است، چون مؤمن است. ایمان به خدا مصدر تمام صفات و کمالات علی است، ایمان به خدا و دیگر هیچ.

حالا این بحث را تشریح می‌کنم، تا ببینیم چه نتیجه‌ای می‌توانیم از آن بگیریم. ایمان به خدا. آقایان، چشم ببوشید از کسانی که نام مؤمن را بر خود گذاشته‌اند. اگر کسی مؤمن بود شجاع هم هست، دلیر هم هست، کریم هم هست، غیور هم هست، رئوف هم هست. اما در کجا؟ آنجا که رضای خدا باشد. اما اگر رضای خدا نباشد، ترسوست، بخیل است. ایمان علی، سرّ توازن صفاتش است.

اولاً ببینید ایمان چگونه می‌تواند منشأ صفات عالیه شود، آیا ایمان سبب این همه معجزات است؟ بله. به این آیه توجه بفرمایید: *أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* (۱۰:۶۲). ولی خدا نه از چیزی می‌ترسد نه برای چیزی حزن دارد، نه افسوس می‌خورد و نه افسرده می‌شود.

پس، به تعبیر قرآن، ایمان سبب نترسیدن می‌شود. به آیاتی که درباره

صفات متقین است نظری بیندازیم.

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳:۲۵). [بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند.]

آیاتی که دربارهٔ صفات متقین آمده، آیاتی است که از پرّ سخن می‌گوید. لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ (۱۷۷:۲). از قرآن استفاده می‌کنیم که ایمان به خدا منشأ تمام صفات کمالی انسانی است.

آقایان، این حرف را کوچک نشمرید. خواهش می‌کنم. این اساس پیشنهاد و تعبیر ما است. ما اگر مؤمن به حق شدیم، همه چیز داریم. قدری توجه بفرمایید به این عرضم، تا برسیم به نتیجهٔ اساسی که از تمام این بحثها و تلاشها خواهیم گرفت.

ایمان به خدا یعنی چه؟ ایمان به خدا یعنی من معتقد باشم که خالق جهان خداست؛ این اعتقادم از حد زبانم تجاوز کند و قلبم هم ایمان داشته باشد؛ زبانم، خونم، پوستم، احساسم هم ایمان داشته باشد. هم در حال غضب و هم در حال عصبانیت ایمان داشته باشم. خلاصه اگر ایمان تمام وجود مرا فراگرفت نتیجه چه می‌شود؟ در این باره نکتهٔ دیگری را هم باید اضافه کنم. ایمان به خدا، چه خدایی؟ ما دربارهٔ خدا چه عقیده‌ای داریم؟ خدای ما چگونه است؟ خدای ما «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا» است، خدای ما عالم است، عادل است، رئوف است، رحیم است، جبار است، متکبر است، خالق است، رازق است. اینچنین نیست؟ اینها را ما برای خدا قایل نیستیم؟ خوب، حالا اگر ما معتقد به چنین خدایی بودیم، اگر باورمان از زبانمان تجاوز کرده بود، قلبمان هم ینادی بالايمان داشت، فریاد ایمان می‌زد، آن وقت چه می‌شود؟ آن وقت باور می‌کنیم که خدای مقتدری هست، که بر این جهان حکومت می‌کند، ظلم به کسی نمی‌کند،

این جهان براساس عدل و حق قائم است، این دنیا پر از خیر و برکت و زیبایی است. این دنیا پر از خیر و حق است. در این صورت چه می‌شود؟ یک مثال کوچک:

اگر رفتید به مدرسه‌ای و دیدید مدرسه منظم است، چه می‌گویید؟ می‌گویید مدیر مدرسه آدم منظمی است. نمی‌گویید؟ اما اگر یک آدم غیر منظم مدیر مدرسه‌ای شد، بی‌نظمی مدیر در مدرسه اثر می‌گذارد. بی‌نظمی خانم در خانه‌اش اثر می‌گذارد. کدبانوئی‌اش در خانه اثر می‌گذارد. خوبی و رشوه نگرفتن رئیس اداره در حسن مدیریت آن اداره اثر می‌گذارد و مؤسسات منظم می‌شود. صفات عالیۀ رئیس هرگونه که باشد بر تمام امور مؤسسه‌اش منعکس می‌شود. ما که اعتقاد داریم خدا عادل، عالم، حی، رؤف و رحیم است، اینچنین خدایی این جهان را اداره می‌کند، پس این جهان سرشار از حق، خیر، عدل، جمال، علم، فضل و عدل است. آن وقت چه می‌شود؟ این صفات و کمالات در من که فردی از این دنیا هستم و جزئی از این جهان هستم، به طور طبیعی جلوه می‌کند. من هم دیگر از کسی نمی‌ترسم، برای چی؟ برای اینکه معتقدم لا مؤثرو فی الوجود الا هو. من معتقدم که مرگ من به دست خداست؛ پس، از چه می‌ترسم؟ من معتقدم که عالم منظم است. چرا آدم بخیل است؟ از ترس فقر. اگر من ایمانم به خدا بود، که او رزاق است، از فقر نمی‌ترسم. اندکی دقت کنید. اگر دقت کنید و تحلیل کنید می‌بینید تمام صفات خبیثه، از قبیل دروغ، حرص، نفاق، غیبت، بغض، تماماً منشأشان ضعف و حقارت روحی است. حالا بیاییم بررسی کنیم که آدمی چرا دروغ می‌گوید؟ در این موضوع آدم دروغ می‌گوید، برای اینکه می‌خواهد منفعتی به او برسد، اگرچه منفعت موهوم؛ پس یا به طمع منفعتی دروغ می‌گوید و یا از ترس مضرتی. می‌ترسد از اینکه در موردی گرفتار شود. پدر به بچه می‌گوید: تو این آب را ریختی؟ می‌گوید: نه. دروغ می‌گوید. چرا؟ برای اینکه اگر



بگویند بلی، تنبیه می‌شود. دروغ او از ترس است. پس دروغ گفتن یا از ترس است یا از طمع. ترس و طمع منشأشان چیست؟ ضعف و حقارت روحی است. آدم ضعیف می‌ترسد و آدم فقیر طمع دارد. آدمی که تواناست نمی‌ترسد، آدمی که احساس قدرت روحی دارد، طمع ندارد. پس اگر توانستی ضعف و حقارت روحی یک نفر را از بین ببری، دیگر دروغ هم نخواهد گفت. پس چرا ما دروغ می‌گوییم؟ چون کوچکیم، بیچاره‌ایم. چرا طمع داریم؟ چون احساس فقر می‌کنیم، هرچند میلیونها ثروت داشته باشیم. چرا من حرص می‌زنم؟ برای اینکه قلبم فقیر است. یک شعر عربی می‌گوید:

مُسْتَحِدِّثُ النِّعْمَةِ لَا يَرْتَجِي أَحْسَانُهُ يُسْتَوْعِبُ الْفَقْرَ

می‌گویند بعضی از انسانها لئیم هستند، از اینها امیدی نداشته باش. برای اینکه گرسنه‌اند و احشائشان هم از فقر می‌نالد. آدم ممکن است، خیلی هم ثروت داشته باشد، باز در پی افزون‌طلبی باشد. چرا در فکر زیاده‌طلبی است؟ نمی‌خواهم از کار منع کنم. کار مقدس است. عبادت است. اما حرص بد است. حرص زدن، این حرص زدن از طمع و احساس فقر به وجود می‌آید.

پس خلاصه سخن این شد که آدمی که خودش را وابسته به خدای بزرگ و توانا و عالم و عزیز می‌داند، دیگر از چیزی نمی‌ترسد، از فقر نمی‌ترسد، کریم است. این آدم رأفت دارد، به مردم رحم می‌کند و... و علی<sup>ع</sup> از این نوع بود. به همین دلیل در اخبار ما تأکید شده «تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» صفات خدا را داشته باشید. صفات خدا چیست؟ عدالت است، قدرت است، رأفت است و رحمت است. پس اگر کسی ایمان به خدا داشت، منشأ تمام این صفات، ایمانش است.

به همین دلیل به ما گفته‌اند نماز بخوانیم و درباره نماز فرموده‌اند: الصَّلَاةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (۴۵:۲۹). برای چه؟ مگر نماز چیست؟

نماز مصاحبت با خداست، نماز مجالست با خداست، نماز نشستن پیش خداست. این مصاحبت سبب می‌شود که صفات خدایی را کسب کنیم. آدم از مصاحبتش، از معاشرتش، رنگ می‌گیرد. پس علی شجاع نیست، ترسو هم نیست، کریم نیست، بخیل هم نیست. پس علی چیست؟ علی مؤمن است، علی ایمان به خدا دارد. اما ایمانش زیاد است. آنجایی که خدا می‌گوید: اقبل، فأقبل. آنجا که می‌گوید بایست، می‌ایستد؛ برو، می‌رود؛ بده، می‌دهد؛ ببخش، می‌بخشد؛ بترس، می‌ترسد؛ نترس، نمی‌ترسد: تسلیم مطلق در مقابل ذات الهی. رضای خدا منشأ تمام صفات علی است. حالا این علی که ایمان کامل دارد، درباره خودش چه می‌گوید؟ افتخار به شجاعتش می‌کند؟ نه. افتخار به کرمش می‌کند؟ نه. افتخار به غیرتش می‌کند؟ نه. افتخار به چه می‌کند؟ افتخار به متابعت محمد ص رسول خدا می‌کند. افتخار به پیروی دین خدا می‌کند و می‌گوید: «و قد تعلمون موضعی من رسول الله ص» (شما می‌دانید من چه ارتباطی با پیغمبر داشتم).

«بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَاصِصَةِ، وَضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضْمُنُنِي إِلَى صَدْرِهِ، يَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ يُبَسِّسُنِي جَسَدَهُ، وَيُسَيِّمُنِي عِرْقَهُ وَ مَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ. وَكُنْتُ أَتْبَعُهُ إِتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَامُهُ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ...»

می‌گوید شما می‌دانید که من با پیغمبر ص چگونه بودم؟ من شش ساله بودم که رفتم به خانه پیامبر. از بچگی به دنبال پیامبر بودم. مرا بغل می‌گرفت. مرا می‌بویید. در جنگها همراه او بودم. در صلحش کنار او بودم. در خانه و در جامعه با او بودم. همه جا با او بودم. سپس این گونه تعبیر می‌کند: مثل بچه شتری به دنبال شتر، همراه پیامبر می‌رفتم. هر روز برای من علم می‌داد. هدایت برمی‌افراشت و مرا به پیروی از آن راه وامی‌داشت. از این رو مقام من این است. علی<sup>ع</sup> به ایمانش افتخار می‌کند، به متابعتش؛ «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ

تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَتَّبِعُونِي» (۳۱:۳). متابعت پیامبر برای علی این همه فضیلت آورده و او را در مقابل خدا تسلیم مطلق نموده است. تسلیم مطلق در مقابل اوامر خدا. مقام علی به جایی رسید که پیامبر ص هنگام نبرد علی<sup>ع</sup> با عمرو بن عبدود گفت: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ». همه ایمان (همه ایمان می دانی چقدر است؟ یعنی به قدری که در قلبهای شما و ما و میلیونها بشر امروز و آینده و گذشته ایمان هست) در ذات علی<sup>ع</sup> مجسم شده بود. بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ. این مرد علی<sup>ع</sup> است. ایمان کلی، ایمان مطلق، ایمان مجسم. کسی که ایمان قوی داشته باشد، شبیه علی<sup>ع</sup> می شود. این فضل علی<sup>ع</sup> است و به همین دلیل محبت علی<sup>ع</sup> جزو دین شده است.

چرا قرآن می فرماید: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۲۳:۴۲). چرا محبت علی<sup>ع</sup> جزو اسلام است و هر کس محبتش را نداشته باشد مسلمان نیست؟ دوستی علی<sup>ع</sup> جزو ایمان است. چرا؟ مگر اسلام دین شخص است؟ دین فرد است؟ نه، اسلام دین خداست. ولی علی ایمان کلی به خداست. اگر کسی دوستش نداشته باشد خدا را دوست ندارد. در عبارتی می فرماید که: لو ضربت خيشوم المؤمن علي ان ابغضني ما ابغضني ولو صببت الدنيا بجناتها علي المنافق علي ان يحبني ما يحبني. می گوید اگر تیغ مؤمن را هم در بیاوری، دماغش را هم با تیغ بزنی که مرا دشمن داشته باشد، ممکن نیست. اگر همه دنیا را هم به پیش پای منافق بریزی که مرا دوست داشته باشد، ممکن نیست. قسیم الجنة و النار است، چرا؟ چون هرکس دوستش دارد خوب است، هرکس دوستش ندارد بد است.

ما از خدا این چنین می فهمیم. از اسلام این چنین می فهمیم. اما چگونه دوستی؟ دوستی که حضرت صادق می گوید. شخصی از حضرت صادق<sup>ع</sup> می پرسد که ما نام شما را بر اولاد خود می گذاریم، آیا این به کمک ما می آید. حضرت می فرماید: بله و هل الدین الا الحبُّ آیا دین جز دوستی چیزی هست؟ بعد برای اینکه اشتباه نشود می گوید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ

فَأَنبِئُونِي بِحَبِيبِكُمُ اللَّهُ (۳۱:۳). کسی که خدا را دوست دارد پیرو پیغمبر خداست. بنابراین، ایمان علی و کمال ایمانش موجب می‌شود که جزو دین شود و پیامبر ص بفرماید: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۲۳:۴۲). آن ایمانش است. علی چون ایمان کامل است، واکنشهای متفاوتی در مقابل دنیا دارد. گاه به نظر می‌رسد که برای دنیا حرص می‌زند و دنبال خلافت می‌رود. گاهی هم می‌گوید ای دنیا غُرِّی غَیْرِی. برو دور شو، من طلاق دادم. برای چه؟ برای این که علی<sup>ع</sup> دنیا را فقط برای اقامه حق و ابطال باطل می‌خواهد. اگر در دنیا حقی اجرا نشود یا از باطلی جلوگیری نشود، به درد علی<sup>ع</sup> نمی‌خورد. پس دنیا را برای خدا می‌خواهد.

می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که شجاعتش برای خداست و به امر خداست و به اتکای خداست و ترسش در مقابل خداست. از فقر نمی‌ترسد. اعتماد به خدا دارد. کریم است. امساکش هم برای این است که نمی‌خواهد مال مسلمان را بگیرد و به برادرش بدهد. طلب دنیایش برای اقامه حق و ابطال باطل است. وقتی هم که این هدف حاصل نشود، همه چیز دنیا را رها می‌کند. در این راه به ابوذر می‌گوید: يَا أَبَاذَرَّ لَا يُؤَسِّسُكَ إِلَّا الْحَقُّ وَلَا يُوحِشُّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ. به همین دلیل در تمام زندگی علی<sup>ع</sup> یک هماهنگی کامل دیده می‌شود: وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲:۴). علی<sup>ع</sup> با ایمانش بازی نمی‌کرد. در بازارش همانی بود که در خانه، در خانه‌اش همانی بود که در جنگ و در جنگش همانی بود که در مسجد مشاهده می‌شد. یک ذات بود. اینجا و آنجا نمی‌شناخت. در تمام دنیای خدا، علی<sup>ع</sup> ولی خدا بود. در همه جا در مقابل خویش و بیگانه یکنواخت بود. قضیه عقیل را خواندیم. ملاحظه فرمودید که برایش برادر و خویش و بیگانه فرقی نمی‌کند. آنجا که رضای خداست همه چیز هست و آنجا که نیست، هیچ چیز نیست. در روز مرگش و روز خلافتش حرفهایش یکی است.

خطبهٔ علی در روز خلافتش، آن روز که دنیا با تمام زیباییهایش به علی رو می‌کند، مانند روزی است که می‌خواهد بمیرد. برای اینکه دنیا برای او رسالت است، امانت است، دنیا برای علی<sup>ع</sup> وسیلهٔ کار است. در حال غضب و آرامش هم یکنواخت است.

در یک روایت هست که وقتی علی<sup>ع</sup> روی سینهٔ عمرو بن عبدود نشست، عمرو بن عبدود آب دهانش را بر صورت حضرت انداخت و به حضرت فحش داد، به مادر حضرت فحش داد. حضرت برخاست، قدم زد. حالا مردم در گرد و غبار منتظرند ببینند سرانجام نبرد چه شد. قدم زد و قدم زد تا غضبش فرونشست. آمد سر عمرو بن عبدود را برید. برای چه این کار را می‌کند؟ به این دلیل که وقتی از این جسارت عصبانی شد، فکر کرد مبادا این دستی که جز برای خدا حرکت نمی‌کند، به سبب خشم شخصی، قدری قوی‌تر و تندتر حرکت کند.

چرا یدالله می‌شود؟ چرا علی<sup>ع</sup> یدالله می‌شود؟ برای اینکه اگر خدا دستی داشت - تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُقُولُ الظَّالِمُونَ - خدا دست ندارد، اگر خدا دستی داشت، همان گونه می‌زد که دست علی می‌زند. اگر خدا دستی داشت، همان شمشیری بود که علی می‌زد. اگر خدا دستی داشت، همان پولی بود که علی می‌داد. این است که یدالله شده. این دست جز به ارادهٔ خدا حرکت نمی‌کند. این قلب جز با محبت خدا نمی‌تپد. این اشک جز برای خدا نمی‌ریزد. از این رو است که علی «یدالله الباسطة» هم نامیده شده. این علی<sup>ع</sup> است. حالا ما هم شیعه علی<sup>ع</sup> هستیم. حرفهای ما هم تمام شد.

ما می‌گوییم علی<sup>ع</sup> امام ماست. امام یعنی چه؟ امام یعنی پیشوا. نماز جماعت خوانده‌اید. نماز جماعت که می‌خوانند، امام وقتی که می‌گوید: اللَّهُ اكْبَرُ، مأموم هم می‌گوید: اللَّهُ اكْبَرُ. رکوع که می‌کند، مأمومین رکوع می‌کنند. یعنی پیروی کردن. ولایت ما از علی<sup>ع</sup> هم به همین معناست.

خوب، علی امام ماست. علی چگونه بود؟ اینکه گفتیم قطره‌ای از مظهر شخصیت علی بود که به زبان بنده در این مکان مقدس جاری شد. آیا تا کنون امام را دیده‌اید که در قیام باشد و، مأمومین او در حال سجود؟ و یا امام در سجود باشد و مأمومین ایستاده باشند؟ آیا می‌گویی این آقا امام اینهاست، می‌گویی یا نمی‌گویی؟ البته نمی‌گویی. این مسخره است. باید بررسی کنیم که ما چگونه مأمومین این امامیم؟ علی شجاع ما ترسو؛ علی کریم، ما بخیل؛ علی خوش‌اخلاق، ما بد اخلاق؛ علی توانا، ما ترسو و طماع؛ علی صادق و الی آخر. معنای امامت چیست؟ علی، همان طور که گفتیم، سر کمالش ایمانش است. راهی است که برای ما هم باز است. این راهی است که علی رفت. بفرمایید شما هم بروید. علی صد درجه‌اش را رفت و آن شد، تو یک درجه‌اش را برو و یک صدم علی بشو. راه باز است برای همه. باز نیست؟

ما کمال علی را در ایمانش می‌دانیم. با ایمان به خدا و ازدیاد این ایمان، می‌توانیم راه علی را برویم. اما ما چه کرده‌ایم؟ ما که شیعه علی هستیم و باید از او پیروی کنیم، چه کرده‌ایم؟ بعضی‌ها ایمان، نمی‌گویم همه‌مان، صادقانه پیروی نکرده‌ایم. خوب، حالا که نکردیم چه از دستمان رفته است؟ عزت و شرافت و هدایت و نجابتی که باید برای شیعه علی باشد مهجور مانده است. حرفی ندارم، ولی مصیبت کجاست؟ ای علی دوست، ای کسی که برای خاطر علی بر سر می‌زنی، به سوگ می‌نشینی، ای کسی که برای علی جمع می‌شوی و چراغ روشن می‌کنی، ای کسی که برای علی اشک می‌ریزی، ای کسی که با شنیدن منقبت علی دلت شاد می‌شود، بشنو و بترس و بلرز از این حرف. علی را اگر امروز دنیا بخواهد بشناسد چگونه می‌شناسد؟ دو راه دارد که دنیای امروز علی را بشناسد. یک راه از تاریخ می‌رود و کتابها را می‌بیند و علی را از راه تاریخ می‌شناسد. یک راه دیگر هم امروز برای شناختن علی هست. اگر آمدند

و گفتند علی<sup>ع</sup> را چطور می شود شناخت، می گویند می رویم از پیروانش می شناسیم. فرض کنیم یک نفر می خواهد علی<sup>ع</sup> را بشناسد. می خواهد پیروان علی<sup>ع</sup>، مأمومین علی<sup>ع</sup>، دنباله‌روهای علی<sup>ع</sup>، شیعیان علی<sup>ع</sup> را بشناسد، تا علی را بشناسد. چه می بیند؟ آیا علم می بیند؟ آیا تقوا می بیند؟ آیا علاقه به یتیمی که در علی<sup>ع</sup> بود می بیند؟ آیا خدمت به مردم می بیند که در علی<sup>ع</sup> می دید؟ آیا شجاعت و صراحتی می بیند که در علی<sup>ع</sup> می دید؟ بهوش باش، چگونه می خواهی علی را بشناسانی...؟





## زهرا<sup>س</sup>، فصلی از کتاب رسالت<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱. فاطمه زهرا<sup>س</sup>

«خداوند از خشم فاطمه خشمگین و به سبب خشنودی او خشنود می‌شود؛ فاطمه پاره‌تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده، آن کس که با او دوستی ورزد با من دوستی ورزیده است؛ فاطمه قلب و روح من است؛ فاطمه بانوی زنان دو جهان است.» این شهادتها و نظایر آن در کتابهای حدیث و سیره به تواتر از پیامبر<sup>ص</sup> نقل شده است، پیامبری که از روی هوی سخن نمی‌گوید و تحت تأثیر روابط نسبی و سببی قرار نمی‌گیرد، و در راه خدا از سرزنش نکوهش‌گران باکی ندارد. این گفتارها از پیامبر اسلام است که با دعوت او عجین شده و برای مردم به مثابه الگو و نمونه‌ای در آمده است. تپشهای قلب او و نگاههایش و دست سودن و گامهای تلاشگرانه و پرتوهای اندیشه‌اش، قول، فعل و تقریر او، تماماً تعالیم دینی و احکام خدا را می‌نمایاند؛ چونان چراغهای هدایت و راههای نجات است. آنچه از جانب رسول خدا بر سینۀ فاطمه زهرا<sup>س</sup> نقش بسته، به مرور زمان و تکامل جوامع و نیز با نگاه به مبدأ اساسی در اسلام، در این سخن پیامبر به فاطمه، که فرمود «ای فاطمه برای آخرت خود بکوش که من نمی‌توانم در پیشگاه خداوند برای تو کاری بکنم.» درخشندگی بیشتری به خود می‌گیرد. فاطمه زهرا<sup>س</sup> در واقع نمونه زنی است که خدا می‌خواهد و پاره‌ای است از اسلام مجسم در وجود

---

(۱) مقدمه امام موسی صدر بر کتاب فاطمه زهرا<sup>س</sup> و تر فی غمد، نوشته استاد سلیمان کتانی.

محمد ص؛ زندگی‌اش برای مسلمان و انسان مؤمن در هر زمان و مکانی به منزله‌ الگویی چهره می‌نماید.

به راستی شناخت فاطمه<sup>س</sup> شناخت بخشی از کتاب رسالت الهی است و پژوهش و تحقیق در حیات حضرتش به مثابه تلاشی گسترده برای فهم اسلام و ذخیره‌ای ارزشمند برای انسان معاصر به حساب می‌آید.

## ۲. با نویسنده

با این احساس بود که در صومعه<sup>س</sup> استاد بزرگوار و ادیب عالی مقام، سلیمان کتانی، در قریه<sup>س</sup> بسکتتا بر دامنه<sup>س</sup> کوه صنین می‌نشستم و به او که کتاب عزیزش موسوم به فاطمة الزهراء<sup>س</sup> و ترفی غمد را می‌خواند، گوش فرامی‌دادم. من در حالی به او گوش می‌سپردم که در برابرم صفحاتی شکوهمند نمایان می‌شد، صفحاتی که از زیبایی ذوق و عظمت هنر آن استاد عالی‌مقام پرده برمی‌داشت. من دست در دست او ساعاتی در دنیای وسیع و درخشان فاطمه<sup>س</sup> سیر کردم. احساس والایی و سرافرازی می‌نمودم و از لذت دیده و دیدار بهره‌مند می‌شدم و با عقل و قلبم، در برابر این میراث بزرگ و شورانگیز، احساس سربلندی می‌کردم. بهره<sup>س</sup> عمر من همین ساعات بود؛ ساعاتی که در مقابل جمال الهی فاطمه<sup>س</sup> که بر اندیشه و قلب این مرد انعکاس یافته بود، قرار داشتم.

به مقدمه<sup>س</sup> کتاب او بازگشتم و به کلماتش گوش سپردم که می‌خواند: «در باره<sup>س</sup> فاطمه<sup>س</sup> زهرا<sup>س</sup> خواهم نوشت و به قدر امکان از استعمال حرف جر یعنی حرف عن، که در کتب سیره بسیار به کار می‌رود، و نیز از نقل سلسله روایان خودداری خواهم کرد. قلمی که میان انگشتان من جای گرفته، بیشتر وظیفه<sup>س</sup> خود می‌داند که رنگارنگی یک غنچه را ترسیم کند و از بوی خوش آن به جنبش درآید، تا آنکه به بررسی مواد و ترکیبات شیمیایی آن بپردازد.»

از او پرسیدم آیا این دیدگاه خود را درباره فاطمه تنها ویژه کسانی کرده‌ای که فاطمه را می‌شناخته‌اند و از طریق مطالعه کتب سیره به زندگی آن حضرت واقف شده‌اند؟ اگر چنین است بدین ترتیب کسانی را که می‌خواسته‌اند از زندگی او اطلاعی به دست آورند، محروم کرده‌ای. چرا راه رسیدن به چشمه خورشید و منبع حیات را ترسیم نکرده‌ای تا جامعه ما، که این کتاب را می‌خواند، بتواند مرد و زنی فاطمه‌وار پرورش دهد و تربیت کند؟ به او گفتم این صفحات درخشان به زودی ارواح سرگردان مردم را به شگفتی وامی‌دارد و آنها را به خود جذب می‌کند، ارواحی که از بحثها و نظریه‌ها و تجربه‌هایی که زن را به صورت بزرگ‌ترین مشکل جوامع گذشته و حال ترسیم کرده‌اند به تنگ آمده‌اند. این شگفتی و شیفتگی، هر دو، منجر به جستجو و مطالعه درباره مواد و عناصری می‌شود که این تابلوهای زیبا را پدید آورده است و سرانجام به خانه‌هایی راه می‌گشاید که خداوند اجازه داده نام متعالش در آنها بلند شود.

پژوهشگران و کارشناسان، تمدن جدید را «تمدن برهنگی» می‌نامند و این خود از خطیر بودن چالش دیدگاهها درباره زن و نیز از خطاهای بزرگی که تمدن جدید درباره زن روا داشته پرده برمی‌دارد. نظریات نویسندگان و دانشمندان علم روان‌شناسی، و ماده‌گرایی، که در همه پدیده‌ها و خصوصاً در تعریف زن در دنیای جدید رواج یافته، آینده را تیره ساخته و زن را در تمایلات غریزی غرق کرده است، راه صواب را تباه نموده و سردرگمی او را فراهم آورده و جنبه انسانی زن را زیر قدمهای تجارب قدیم و جدید متلاشی ساخته است.

ما امروز بیش از هر وقت دیگر به تحلیل خلاصه‌ای از زندگی فاطمه زهرا<sup>س</sup> احساس نیاز و احتیاج می‌کنیم، تا آن را مقتدای خویش سازیم و در راه صلاح و اصلاح خود از فیض زندگی او بهره‌مند شویم. همه این سخنان را به نویسنده کتاب اظهار داشتیم. او در پاسخ، با صدایی مطمئن و

با درکی از عمق رسالت خود، گفت: من پرداختن به این کار را بر عهده تو گذاشتم، تا در مقدمه کتاب بدان بپردازم و این وظیفه را به آخر رسانی، تا بدین وسیله کتاب کامل شود و به آن سطحی که باید، برسد.

من دشواریهای بزرگی در تحقق این هدف والا پیشروی خود احساس کردم. از این رو گفته ستودنی امام شرف‌الدین را که به هنگام نوشتن تقریظی بر کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانية خطاب به مؤلف دانشمندش فرموده بود که «قلمت را به من امانت ده تا با آن تقریظی بر کتاب تو بنگارم» برای ایشان نقل کردم. البته این سخن کسی بود که کتابها و نوشته‌هایش قلمرو کتاب و پژوهش و نگارش را روشن ساخته بود و اینک من، با قلم قاصر و با بضاعت اندکم، کجا به او توانم رسید و چه خواهم کرد.

با وجود این، در این تلاش متواضعانه از فاطمه زهرا<sup>س</sup> استمداد می‌جویم و سعی می‌کنم به اندازه توان خود این وظیفه را به انجام رسانم و از خداوند برای خود و خوانندگان عزیز توفیق اظهار نظر صائب و راه‌یابی صحیح خواستارم.

### ۳. زن

در حقیقت، روشن کردن موضع اسلام در قبال زن در این عصر، خالی از مشکلات و دشواریها نیست، زیرا در این باره آثار دینی و اسلامی گوناگونی به چشم می‌خورد، که در نگاه نخست متفاوت و مخالف با یکدیگر به نظر می‌آیند. این مشکل هنگامی بزرگ‌تر می‌نماید که برخی از عادات، که همواره در نزد برخی از ملل اسلامی وجود داشته و دارد، در این امر نیز پای می‌نهد. این عادات با تعالیم اصیل اسلامی نیز به گونه‌ای آمیخته که پژوهشگر خیال می‌کند این همه از اسلام است. وقتی به نظریات شرق‌شناسان، حتی آنان که حسن نیت داشته‌اند،

می‌نگریم یا برخی از نوشته‌های مؤلفان اسلامی را می‌خوانیم، چنین می‌یابیم که موضع حقیقی اسلام در برابر زن بسیار پیچیده و ناشناخته است، به طوری که بسیاری از آنان در این باره نظریات دور از حقیقت و ناصواب ارائه داده‌اند. عده‌ای از آنان نیز گمان کرده‌اند زن در اسلام مظلوم و تحت ستم واقع شده است. حقیقت آن است که دو میراث مختلف در نزد مسلمانان به چشم می‌خورد: یکی تعالیم دینی مستقیم و مستند و دیگر عادات موروثی که هیچ نشانی از آنها در آثار دینی دیده نمی‌شود. باید با دقت و اهتمام ویژه‌ای هریک از این دو را از دیگری متمایز ساخت. از طرف دیگر، آثار دینی مربوط به زن نیز خود دو نوع است: نوعی درباره‌ی زن و شئونات زن که در مرحله‌ای معین از تاریخ سخن می‌گوید و نوع دیگر تعالیمی که بنیادین و جاودان محسوب می‌شود.

آیاتی که، در بیان احکام یا قانون‌گذاری یا پند و اندرزها، زن را به مرد ملحق می‌سازد بس فراوان است، بدون آنکه مقام زن را تنزل دهد یا او را تحقیر کند و شأن او را کمتر از مرد بداند. در زمینه‌ی زندگی زناشویی و برای حفظ کیان خانواده و نیز برای آنکه زن و مرد بتوانند به امور مربوط به زندگی مشترک خود به درستی بپردازند، خداوند به مرد، نسبت به همسرش، نه دیگر زنان، برتری داده و این برتری، پس از هنگامی است که خداوند حقوق واجب زن را در آیه‌ی

وَأُنْهَىٰ مِنَ الْمَوْلَاتِ وَالْمَمْلُوكَاتِ وَالَّذِينَ جَاءُوا بِدِينِكُمْ وَاللَّذِينَ آمَنُوا مِن قَبْلِكُمْ لِيَخْتَلِفُوا فِيكُم مِّنَ الْمَوَالِمِ أُولَٰئِكَ ذُو الْقُرْبَىٰ وَالصَّوْغَاتُ وَالْبَنَاتُ وَالصَّغِيرَاتُ مِنَ الْعُنُفِ وَالصَّغِيرَاتُ مِنَ الرِّجَالِ وَالصَّغِيرَاتُ مِنَ الرِّجَالِ وَالصَّغِيرَاتُ مِنَ الرِّجَالِ (۲: ۲۲۸). (و برای زنان حقوقی شایسته است همانند وظیفه‌ای که بر عهده آنهاست ولی مردان را بر زنان مرتب‌تری است).

بیان کرده، درجه و رتبه‌ای که قرآن از آن در جای دیگری چنین تعبیر کرده است:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ (۴: ۳۴). (مردان، از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است، و از آن جهت که از مال خود نفقه می‌دهند، بر زنان تسلط دارند).

کسی که در قرآن تعمق می‌کند درمی‌یابد که تفاوت‌هایی که قرآن میان مرد و زن قائل شده، مساوات ذاتی میان آن دو را تحکیم می‌بخشد و توجهی عادلانه و یکسان به هر دو دارد.

پس تفاوت در احکام و واجبات و حقوق در بیشتر اوقات به تفاوت در تواناییها و ویژگیهای هریک از آنان باز می‌گردد. زن، بنا بر خصوصیات جسمی و روحی خود، شایستگی مادری و پرورش فرزندان را دارد و این وظیفه، طبق حدیثی از پیامبر ص، مهم‌ترین بنا در ساختمان اسلام قلمداد شده است. تأثیر این وظیفه کم از هیچ وظیفه حیاتی دیگر نیست. زیرا مادر فرد را، که به منزله قوام و استحکام جوامع است، تربیت می‌کند. این وظیفه باروح زن تناسب دارد. اسلام نیز، بدون آنکه بخواهد بر زن چیزی تحمیل کند، وی را برای پرداختن به این وظیفه تشویق می‌کند. برای آنکه زن بتواند با آرامش خیال این مسئولیت را بر عهده بگیرد، مرد را موظف می‌کند که حقوق زن را بپردازد. در مقابل، بهره مرد را از میراث دو برابر قرار داده، تا بدین وسیله عدالت محقق گردد و نیز به تعبیر قرآن «مال دست به دست در میان توانگران نگردهد». اسلام، بر این اساس و با این ویژگی و این روش، دیگر احکام خود را نیز بنیان نهاده و به قبول شهادت زن در چارچوب کار خود حکم مثبت داده است.

اما موضوع حجاب در اسلام به منظور تحقیر زن یا حبس یا بزرگداشت و تمجید بیش از حد او صورت نگرفته است، آنچنان که نزد برخی از ملل چنین دیدگاهی متعارف است، بلکه حجاب سلاح زن در جلوگیری از طغیان حالت زنانگی اوست، تا مبادا این حالت و این جنبه زن بر دیگر تواناییهای او غلبه کند. این مقصود در آیات قرآنی، که زنان را از نرمش در سخن گفتن یا پای کوفتن به هنگام راه رفتن یا زینت‌نمایی باز می‌دارد، به خوبی و روشنی آشکار است.

حقیقت این است که آشکار کردن زیباییهای زن به طغیان و سرکشی

جنبه زنانگی او بر وجود زن منجر می‌شود و زن را تنها به یک تابلوی هنری بدل می‌سازد. این مسأله حقارت زن و انکار توانمندیهای اوست و باعث از بین رفتن عمر و وقت و فرصتهای گرانبهای او می‌شود. خصوصاً این مسأله به محرومیت زن و جامعه از خدمت مادری او می‌انجامد.

اینها مهم‌ترین مواضع اسلام درباره زن است و بر این اساس می‌توانیم عادات را بشناسیم و آنها را از احکام دین باز بنماییم. همچنین می‌توانیم روایاتی را که متعرض وضع زن در یک مرحله تاریخی معین شده است دریابیم.

پیامبر تلاش پیگیری را برای بالا بردن سطح زنان هم‌عصرش انجام داد. زن در آن دوره تبعات ستمها و عقده‌های گذشته‌ای طولانی را تحمل می‌کرد.

همچنین او تلاش زیادی برای بهتر کردن نگاه مردم به زن مبذول داشت. پیامبر می‌گفت «بهترین فرزندان دختران‌اند»، «بهترین مردم، بهترین آنها برای همسرش است»، «زن همچون نماز از دوست‌داشتنیهای دنیایی اوست». من معتقدم آنچه از حضرت علی<sup>ع</sup> درباره زن نقل و باعث شده است تا پاره‌ای خاورشناسان او را دشمن زن بخوانند، به فرض صدور آنها از امام، همچون قضایای خارجه‌اند. یعنی از وضعیت زنان در یک دوره تاریخی معین سخن می‌گویند.

حضرت علی<sup>ع</sup> سخنان دیگری دارد که به‌طور کامل با آنچه ما از قرآن استنتاج کردیم مطابقت دارد.

او در پاره‌ای اوقات می‌کوشید که از آنچه در میان مردم درباره زن رایج بود، تفسیری دلپذیر ارائه دهد. مثلاً این مثل معروف را که «زنها ناقص العقل و ناقص المیراث و ناقص الایمان» هستند، با تعالیم قرآنی و تفاوت در میراث و شهادت و انجام پاره‌ای واجبات دینی تفسیر می‌کند. این روش، روش تربیتی دل‌انگیزی است که آن را در زندگی پیامبر و ائمه و

حضرت زهرا مشاهده می‌کنیم.

#### ۴. نمونه‌ی راستین زن مسلمان

حضرت فاطمه در سال پنجم بعثت یعنی هشت سال پیش از هجرت متولد شد. وی آخرین زاده‌ی حضرت خدیجه است. در مکه و در خانه‌ی وحی و جهاد و در جوّ صبر و پایداری به دنیا آمد. سختی را تحمل کرد و در فضایی آکنده از عواطف صادقانه و عشق پاک میان پیامبر رحمت و حضرت خدیجه بزرگ شد. پیامبر هیچ‌گاه عواطف و اخلاص حضرت خدیجه را در طول حیاتش فراموش نکرد.

فاطمه‌س، پس از پیامبرص، همراه اهل بیت، و به سرپرستی حضرت علی‌ع از مکه به مدینه هجرت کرد و همه در منزل قبا، نزدیک مدینه، به کاروان هجرت پیوستند.

فاطمه‌س در سال دوم هجری با حضرت علی‌ع، که بیست و سه سال داشت، ازدواج کرد. حضرت فاطمه در آن هنگام ده سال داشت. پیامبر تأکید کرد که انتخاب حضرت علی از میان خواستگاران بسیار حضرت فاطمه، با توصیه‌ای از عالم غیب و عدم رضایت فاطمه به غیر علی بود. با آنکه زنان مدینه بسیار تلاش کردند تا فاطمه را از ازدواج با علی‌ع، به بهانه فقر آن حضرت و توجه او به جهاد در راه خدا و سختی زندگی‌اش، منصرف کنند، ولی وی از انتخاب خود دست نکشید.

فاطمه‌س هشت سال با علی‌ع زندگی کرد. زندگی خوب این دو زبانزد و ایده‌آل همگان شد. فاطمه‌س فرزندان‌ی چون حسن و حسین و زینب و ام‌کلثوم و محسن را که در وقایع دردناک پس از وفات پیامبرص سقط شد، برای علی‌ع به دنیا آورد. فاطمه‌س فقط چند ماه پس از رحلت پدرش زیست و سپس بنا به وصیتش در محلی مجهول به خاک سپرده شد. مراسم دفن و تشییع پیکر پاک او نیز بنا بر وصیتش دور از چشم مردم و در



تاریکی شب انجام پذیرفت.

برخی از قراین تاریخی و احادیث نقل شده، دلالت می‌کنند که قبر آن حضرت در یکی از این سه مکان است: بقیع، یا در خانه‌اش که اکنون در زمان ما دقیقاً در کنار مرقد پیامبر<sup>ص</sup> واقع شده، یا در روضه شریفه‌ای که میان محراب و مرقد پیامبر<sup>ص</sup> قرار دارد و امروزه با ایجاد ستونهای ویژه‌ای مشخص و ممتاز شده است.

مجموع عمر آن حضرت هجده سال و چند ماه بود. اما عمر کوتاه وی نمونه کامل و شاملی بود از زندگی زن کامل، آنچنان که خداوند می‌خواهد و دین برای پدید آوردن چنان زنانی تلاش می‌کند. تعالیم دینی به نمونه‌های بشری نیازمند است تا بتواند در قالب انسانی تجلی و تجسم یابد و اجرای کامل آنها را تحقق‌پذیر گرداند، تا بدین وسیله دین را از حالت ایده‌آلی و ذهنی بیرون بیاورند و به دایره واقعیتها بکشانند و برای مردم جای هیچ عذر و بهانه‌ای باقی نگذارند.

زمانی که رسول خدا<sup>ص</sup> آهنگ مباهله با مسیحیان نجرانی کرد، به

موجب آیه کریمه

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَكُمْ وَأَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَأَنفُسَكُمْ تُنَمُّ

نَبِيَّهَلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۳: ۶۱). (بگو: بیاید تا حاضر آوریم ما

فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را،

ما خود و شما خود. آنگاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان

بفرستیم.)

پیامبر<sup>ص</sup> کسانی را بدین میدان همراه آورد که مردان و زنان و فرزندان اسلام به شمار می‌آمدند. آن حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین را برگزید و بدین گونه ایمان خود به خدا و نمایندگی خاندان خود را به عنوان الگوهای کامل از آئینش برای همگان آشکار ساخت. اکنون بجاست که پس از این مرور کوتاه بر زندگی فاطمه زهرا<sup>س</sup> درباره این نمونه

راستین زن مسلمان، بررسی کوتاهی به عمل آوریم.

### ۵. اُمّ آبیها

فاطمه جوان می‌خواهد در جهاد پدرش شرکت جوید. از این رو مخلصانه در صدد برمی‌آید تا کمبود عاطفی پدر را که از دست دادن پدر و مادرش در دوران کودکی موجب آن شده بود، پُر کند، کمبودی که پیامبر ص را می‌آزرد و بر دل نازک و مشتاق محبت و شیفته عاطفه او پدیدار می‌گردید. پیامبر ص برای به انجام رساندن رسالت سنگین خویش و نیز در رویارویی با محیط پرشقاوت خود، به مهربانیها و ملاحظتهای مادرانه بسیار نیاز داشت. آن حضرت این همه را در وجود فاطمه ص پیدا می‌کرد. در تاریخ تنها نشان اندکی از این حالتهای مادرانه ثبت شده است. اما همین چند مورد اندک به خوبی بیانگر موفقیت حضرت پیامبر ص با بهره‌مندی از این منبع سرشار محبت، فاطمه ص، در این زمینه است، که می‌توانست پدر خود محمد ص را از جنبه عاطفی غنی سازد، به طوری که بتواند، بدون کمترین دل‌نگرانی، سنگینی بار بزرگ رسالت خویش را بر دوش گیرد. تاریخ این مواضع را وقتی تأکید می‌کند که می‌بینیم مکرراً از قول پیامبر ص نقل می‌شود که «فاطمه ص مادر من است». نیز می‌بینیم پیامبر با او چنان رفتاری دارد که گویا با مادرش رفتار می‌کند. دستان او را بوسه می‌دهد و وقتی از سفری به مدینه باز می‌گردد، نخست به دیدار او می‌شتابد و هنگام عزیمت به جنگها و مسافرتها با او وداع می‌گوید و گویی از این چشمه بی‌زوال، عاطفه‌ای بیکران برای سفر خود برمی‌دارد.

تفصیل این ماجرا در کتب سیره نقل شده است. از سوی دیگر، درمی‌یابیم که احساس پدری کردن پیامبر در پیوندهایش با فاطمه معنی می‌گیرد. وقتی آن حضرت به مردم فرمان می‌دهد که وی را با لقب «رسول‌الله» خطاب کنند و فاطمه از این فرمان تبعیت می‌کند، آن حضرت

وی را از این کار باز می‌دارد و به دختر خود می‌گوید که وی را مانند گذشته با لفظ «پدر» خطاب کند. همچنین در تاریخ زندگی پیامبر اکرم ص می‌خوانیم که آن حضرت به هنگام برخورد با سختیها و اندوههای بزرگ، بسیار به نزد فاطمه ص می‌رفت. وقتی در جنگها زخم بر می‌داشت، یا هنگام گرسنگی و فقر، تنها به خانه فاطمه می‌رفت. از یک سو فاطمه ص مانند مادری مهربان به او ملاحظت و رسیدگی می‌کرد، بر زخمهایش مرهم می‌نهاد و دردهایش را سبک می‌کرد و از سوئی دیگر، همچون دختری، کمر به خدمت و اطاعت از پدر می‌بست و احتیاجات او را رفع می‌کرد. بدین گونه، نقش فاطمه ص در زندگی رسول خدا ص بسیار برجسته و عظیم جلوه می‌نماید.

#### ۶. همسر علی<sup>ع</sup>

حضرت علی<sup>ع</sup> می‌فرماید: «نزد رسول خدا رفتم. آن حضرت وقتی مرا دید خندید و فرمود: ای ابالحسن چه شده؟»

خویشاوندیم را با آن حضرت و سابقه خود را در اسلام بیان کردم و از یآوریها و جهادهایم با آن حضرت سخن گفتم. فرمود: علی راست می‌گویی، بلکه تو بهتر از آنی که خود گفتی. سپس عرض کردم: ای رسول خدا، فاطمه ص را همسر من قرار ده. فرمود: پیش از تو کسان دیگری نیز چنین درخواستی کرده بودند و من خواسته آنان را با فاطمه در میان گذارده‌ام، اما در چهره او آثار نارضایتی مشاهده کردم. لختی درنگ کن تا باز گردم.

پیامبر به نزد فاطمه ص رفت. فاطمه ص بر پای ایستاد و ردای پیامبر ص را برگرفت، نعلین از پای آن حضرت به در آورد، و برای وضو آب آورد و به دست خود پیامبر را وضو داد و دو پای آن حضرت را شست و آنگاه نشست. پیامبر به او فرمود: فاطمه. پاسخ داد: بلی... بلی ای رسول خدا،

کاری دارید؟ فرمود: علی پسر ابوطالب، کسی است که به مراتبِ خویشاوندی و فضل و اسلام او به نیکی آگاهی. من از پروردگرم در خواسته‌ام که تو را به همسریِ بهترین و محبوب‌ترین مخلوقش درآوردم. اینک ازدواج با تو را پیشنهاد داده است. تو خود در این باره چه نظری داری؟ فاطمه<sup>ص</sup> خاموش ماند، ولی رویش را برنگرداند. رسول خدا نیز در چهره او آثار ناخشنودی مشاهده نکرد. پس آن حضرت برخاست در حالی که می‌فرمود: اللّٰهُ اکبر، سکوت او قبول این پیشنهاد است. سپس جبرئیل به نزد محمد<sup>ص</sup> آمد و گفت: «ای محمد، او را به همسری علی بن ابیطالب درآور که خدا او را برای علی و علی را برای او پسندیده است.»

علی گفت: سپس پیامبر<sup>ص</sup> فاطمه را به همسری به من داد. پیش من آمد و دستم را گرفت و فرمود: «به نام خدا برخیز و بر برکت خدا بگو: ماشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله و توکلت علی الله. سپس دستم را گرفت و در کنار خود نشاند و آنگاه فرمود: «بار خدایا! این دو محبوب‌ترین مخلوقات در نزد من‌اند. پس تو هم این دو را دوست بدار و در نسل آنها برکت قرار ده و از جانب خودت نگاهبانی بر آنان بگمار. این دو و فرزندانشان را از شر شیطان مصون بدار.»

مراسم ازدواج به همین سادگی پایان پذیرفت. علی<sup>ع</sup> زره خود را مهریه فاطمه<sup>ص</sup> قرار داد و بهای آن را صرف خرید اسباب و اثاثیه منزل کرد. وی مقداری معطرات، یک پیراهن به هفت درهم، یک مقنعه به چهار درهم، یک تن‌پوش بلند سیاه خیبری، تختی بافته شده از برگهای درخت خرما، دو بستر از کتان مصری که میان یکی از آنها با برگ خرما و دیگری با پشم گوسفند پُر شده بود، پرده‌ای پشمین، یک حصیر، یک دستاس، ظرفی مسین، مشکِی از پوست، کاسه‌ای چوبین برای شیر و پاشیدن آب، یک ابریق، یک سبوی سبز و دو کوزه گلی تهیه و خریداری کرد.

بدین ترتیب، کار خرید جهیزیه و پرداخت مهریه به انجام رسید. فاطمه<sup>س</sup> به خانه علی<sup>ع</sup>، که تنها یک اتاق داشت و متعلق به ام سلمه همسر پیامبر<sup>ص</sup> بود، نقل مکان کرد. علی بر بلندی برآمد و فریاد زد: به میهمانی فاطمه بشتابید. مردم همه به مجلس جشن ازدواج آن دو حاضر شدند و در شادی اهل بیت شرکت جستند.

فاطمه<sup>س</sup> زندگی تازه خود را در خانه علی<sup>ع</sup> آغاز کرد. کارهای داخل خانه را رتق و فتق می کرد. گندها را آسیاب می نمود و از آنها خمیر می ساخت و سپس نان می پخت. علی<sup>ع</sup> نیز در کارهای منزل او را یاری می کرد. گاهی به خانه می رفت و شیر می دوشید. هیزم جمع می کرد و از چاه آب می کشید.

رسول خدا<sup>ص</sup> روزی میان آنها به داوری نشست و کارهای خانه را بین آن دو تقسیم نمود. مسئولیت کارهای بیرون از خانه را به علی<sup>ع</sup> سپرد و کارهای داخل خانه را بر عهده فاطمه<sup>س</sup> گذارد.

چندی بعد فاطمه<sup>س</sup> صاحب فرزندی شد. خود به تربیت و پرورش آنها همت گماشت و به کارهای آنان رسیدگی کرد. آنچنان که این همه کار، نیز تنهایی او، سنگین می نمود. بنا به خواست شوهرش به خدمت رسول خدا<sup>ص</sup> رسید و از او خواست تا خدمتکاری برای کمک به آنها استخدا کند. اما پیامبر از پذیرش این خواسته عذر خواست و تنگدستی مردم و کثرت اصحاب صفا را، کسانی که نه سرپناه داشتند و نه غذای کافی، به یاد وی آورد. پس از گذشت مدتی، با بهتر شدن وضع مسلمانان، پیامبر<sup>ص</sup> خواسته دخترش را اجابت کرد و خدمتکاری برای او فرستاد. کارهای خانه میان فاطمه<sup>س</sup> و خدمتکار، بدون هیچ تبعیضی، تقسیم شد. یک روز فاطمه<sup>س</sup> به امور خانه می پرداخت و روز دیگر خدمتکار. فاطمه با عبارتی پوزش خواهانه، که در واپسین دم حیات علی<sup>ع</sup> را با آن خطاب کرده بود، زندگی کوتاه خود را به پایان رسانید.

او به علی<sup>ع</sup> گفت: «ای پسر عمو، تو مرا نه در غگو یافتی و نه خیانت کار، و از هنگامی که به همسری تو در آمدم با تو به مخالفت برنخاستم.» آنگاه زمانی که شنید علی<sup>ع</sup> به او می‌گوید: «پناه بر خدا! تو به خداوند داناتر بودی، نیکوکار و پرهیزگار و بزرگوار بودی و بیشتر از دیگران از خداوند پروا داشتی، مرا چه سود که تو را به سبب مخالفت با من مورد توبیخ و سرزنش قرار دهم. به راستی دوری از تو بر من چقدر گران است.» با آرامش خاطر جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

این سخنانی که آنها را به اختصار نقل کردم، مرا از بحث و توضیح زندگی خصوصی و خانوادگی آن حضرت بی‌نیاز می‌کند.

#### ۷. فاطمه<sup>س</sup> در راه دانش‌اندوزی

فاطمه<sup>س</sup> به دانش و علوم فراوانی که در خانه معرفت از هر سو او را فرا گرفته بود بسنده نکرد، هرگز. زیرا فاطمه<sup>س</sup> می‌خواست در راه کسب دانش از خود تلاش نشان دهد، و در این راه از هیچ کوششی کوتاهی نورد. از همین رو، می‌بینیم او در دیدارهایش با رسول خدا<sup>ص</sup> و علی<sup>ع</sup>، باب مدینه العلم، می‌کوشد تا علوم و معارف را به هر وسیله و از طرق گوناگون در کمند خود درآورد.

یکی از بهترین راهها آن بود که حسنین را از دوران کودکی همواره به محضر رسول خدا می‌فرستاد و پس از بازگشت آن دو از آنچه در محضر رسول خدا<sup>ص</sup> رخ داده بود سؤال و جواب و یا از وحی پرسش می‌کرد. بدین طریق برای رشد و اعتلای مستمر معرفت و دانش خود می‌کوشید. ضمناً فرزندانش را برای فراگیری کامل معارف و علوم تا جایی که بتوانند مطالبی را که می‌شنوند نقل کنند، تربیت و تشویق می‌کرد. این تلاش پیوسته در راه کسب معرفت و دانش‌اندوزی، علاوه بر اوقات و زمانهایی بود که فاطمه<sup>س</sup> برای ادای وظایف خانه و انجام مسئولیتهای مادری و

همسری اش در خانه بذل می‌کرد. همین تلاش بود که او را در شمار راویان بزرگ حدیث و حاملان سنت مطهر رسول‌الله ص جای داد. نزد فرزندان فاطمه ص یعنی ائمه معصوم کتابی عظیم است که آن را مصحف فاطمه ص نام نهاده‌اند و آنان با کمال سربلندی از این کتاب، بسیار حدیث نقل کرده‌اند.

بی‌مناسبت نیست که در اینجا سخنرانی مشهور آن حضرت را که پس از وفات رسول خدا ص، در حضور اصحاب بزرگ آن حضرت، در مسجد ایراد شده، بازگو کنیم.

این خطبه تصویری است شکوهمند از ژرفای اندیشه اسلامی و گستردگی فرهنگ و توان شگرف منطق و کمال ادب آن حضرت. افزون بر این، این سخنان، بانگ حق و حقیقت است که به مثابه جهاد اکبر به شمار می‌رود.

### متن سخنرانی فاطمه ص

«خدای را به پاس نعمتهایش می‌ستاییم و بر آنچه الهام فرموده سپاس می‌گوییم. سپاس و ستایش برای اوست، بدانچه آغاز کرد از نعمتها و الطاف گوناگون آشکار و پنهانش. نعمتهای فراوان او از شمارش افزون و جبران آنها از دامنه پاداش بیرون و شناخت نهایت آنها از پهنه اندیشه دور است. با نعمتهای پی‌درپی خود سپاس را ویژه خود داشته و حمد و ثنای خاص خود کرده، تا خلاق از توجه و عنایت او برخوردار گردند و الطافش را مضاعف گرداند. شهادت می‌دهم جز او معبودی نیست. یگانه و بی‌انباز است. این شهادت سخنی است که اخلاص تأویل آن است، دلها را با او می‌پیوندد و اندیشه درباره او آسمان اندیشه را درخشان و تابان می‌سازد؛ خدایی که با چشم دیده نمی‌شود و زبانها از عهده توصیف او برنیایند و همها از تصور چگونگی او ناتوان مانند. موجودات را آفرید،

نه از چیزی که قبلاً وجود داشت، آنها را بدون هیچ نمونه قبلی و تنها با تکیه بر قدرت خود آفرید. آنها را به خواست و اراده خویش بیافرید، بی آنکه به آفریدن آنها نیازمند باشد و از آفرینش آنها سودی برَد، مگر برای استواری حکمتش و متوجه ساختن مردم بر نیرویش و آشکار ساختن قدرت بیکرانهاش و عبودیت بندگانش و علوّ دعوتش. سپس برای اطاعتش پاداش و برای نافرمانیش مجازات مقرر کرد.

گواهی می‌دهم پدرم محمد ص بنده و فرستاده اوست، که پیش از آنکه او را به رسالت برانگیزد از همه خلق برگزیدش و پیش از آنکه او را برتری دهد نامیدش و پیش از آنکه مبعوثش کند برگزیدش. آن هنگام که مخلوقات همه در بیکرانه غیب مخفی و در زیر پرده اوهام مستور و به نهایت عدم نزدیک بودند، از جانب خدا به فرجام کارها آگاه شد و به رخدادهای زمانه احاطه یافت و جایگاه تواناییها را به نیکی شناخت. خداوند او را برانگیخت تا رسالتش را تمام کند و برای تحقق حکم او مصمم و برای اجرای مقدرات محتومش صاحب قدرت باشد.

او امتهای گوناگون را دید که در دینهای خود راه تفرقه پوییده و بر گرد آتشیها به اعتکاف نشسته‌اند. پدرم محمد ص تاریکیها را به روشنایی مبدل کرد و گرفتگی دلها را از میان برد و ابرهای تیره را از برابر دیدگان پاک کرد. پدرم به هدایت مردمان پرداخت و آنها را از گمراهی رهانید و از کوری‌شان به بینایی آورد. آنان را به آئین استوار هدایت کرد و به سوی راه راست فراخواند. سپس خداوند، از روی مهربانی و اختیار و رغبت و ایثار، روح او را ستاند و محمد ص از رنج و درد به آرام و راحت رسید، در حالی که فرشتگان ابرار و رضوان خداوند او را در میان گرفته بودند. او اینک در جوار خداوند جبار آرمیده است. درود خداوند بر پدرم که نبی و امین بر وحی الهی و برگزیده خلق و پسندیده حق بود، سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد.



ای بندگان خدا، شما پرچم‌داران امر و نهی او و حاملان دین و وحی او و امینان خداوند بر خویش و بر باقی ماندگان هستید. بر شما باد کتاب ناطق خدا و قرآن صادق و نور درخشنده و پرتو تابان. کتابی که اسرار و بطون آن شگفت و ظواهر آن متجلی می‌شود و پیروان آن مورد غبطه دیگران واقع می‌شوند، کتابی که پیروان خود را به سوی رضوان الهی راهبر و شنیدن آیات آن موجب رهایی می‌شود.

در این کتاب حجتهای تابناک خداوندی و خواستههای او و تحریمهایش بیان می‌گردد. دلایل و براهین روشن و کافی او و فضیلتهای مستحبش و اجازه‌هایی که صادر فرموده و دستورهایی که واجب گردانیده، همه در همین کتاب بیان شده است. ایمان را برای تطهیر شما از شرک و نماز را برای آنکه از گردن‌فرازی پاکتان سازد قرار داد. زکات را تا تزکیه نفس باشد و روزی را افزون کند و روزه را برای تحکیم اخلاص در شما و حج را برای استواری دین و دادگری را آرامش قلوب و فرمان‌بری از ما را نظم امور و پیشوایی را وسیله‌ای برای جلوگیری از تفرقه و تشتت و جهاد را وسیله سربلندی اسلام و خواری کافران و منافقان قرار داد. شکیبایی را مایه کمک برای گرفتن پاداش و امر به معروف و نهی از منکر را برای مصلحت مردم و نیکی در حق پدر و مادر را وسیله‌ای برای جلوگیری از خشم و غضب خدا و صلۀ رحم را برای تأخیر اجل و قصاص را برای حفظ خونهای بی‌گناه و وفای به نذر را برای آنکه به آمرزش منجر گردد و به‌اندازه دادن کالاها را برای آنکه مدیون کسی نشوند؛ نهی از می‌خوارگی را برای پاک ماندن از پلیدیها و دوری از تهمت را برای برکناری از لعنت و ترک سرقت را برای خویشتن‌داری قرار داد.

خدا شرک را تحریم نمود تا همه او را به پروردگاری بپرستند. پس، از خداوند، چنانکه سزاوار است، پروا پیشه کنید و نمیرید مگر در حالی که مسلمان باشید و از خدا در آنچه شما را فرمان داده یا بازداشته اطاعت

کنید، که فقط دانایان از خداوند می ترسند.

ای مردم، بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد ص است. هم در اول و هم در آخر تأکید می کنم، و آنچه می گویم نادرست و آنچه می کنم بیهوده و گراف نیست. همانا پیامبری از جنس خودتان به سوی شما آمد. بر او بس ناگوار است که شما در رنج باشید که او نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است. اگر نسب او را ملاحظه کنید و به خوبی بشناسیدش، درمی یابید که او پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسرعموی من است نه مردان شما و این البته انتسابی فخرآور است. رسالتش را تبلیغ کرد در حالی که صدایش به ترسانیدن گناهکاران بلند و از روش مشرکان به دور بود. به سرکوبی آنان و فشردن گلوگاهشان پرداخت و مردم را با حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگار خویش فراخواند. بتها را در هم شکست و مجموعه های سرانشان را در هم کوفت تا آنکه جمعیت مشرکان پراکنده شدند و پشت به میدان نبرد کردند و گریختند.

این امر همچنان ادامه یافت تا آنکه حجاب تاریک شب از چهره درخشان صبح برداشته شد و رخساره حق و حقیقت تابنده گشت و راهبر دین به سخن آمد و زبان شیاطین لال و نعره هایشان خاموش شد. خارهای نفاق و دورویی به کناری رفت، گره های کفر و نفاق از هم باز شد تا دهان به گفتن کلمه اخلاص لا اله الا الله گشودید؛ همراه گروهی که سپیدرو و شکم به پشت چسبیده بودند.

شما بر لبه پرتگاهی از آتش جای داشتید. شما را همچون آب می نوشیدند و مانند غذا می خوردند. آتش گیره شتاب زدگان و جاده رام رهنوردان بودید. از آبی آلوده به سرگین و بول شتر می نوشیدید و خود را از برگ و پوست درختان سیر می کردید. خوار و سرافکنده بودید و می ترسیدید هر لحظه شکار دیگران شوید. تا آنکه خداوند شما را به برکت رهبری پدرم رهایی بخشید، آن هم بعد از آن همه ماجرا و پس از

آنکه او خود نیز در میان ددانِ آدمی صورت و اعرابِ گرگ سیرت و مشرکانِ اهل کتاب گرفتار آمده بود. هرگاه آتش جنگ را برمی افروختند خدایش آن را خاموش می کرد یا هر زمان که شاخی از شیاطین می روید و ازدهایی از مشرکان دهان می گشود، برادرش علی<sup>ع</sup> را به کام آن می انداخت و او دست بردار نبود تا مگر با مشت مردانه خود آنها را در هم می شکست و آتش فتنه شان را با شمشیر خاموش می کرد. علی<sup>ع</sup> رنج دیده ای در راه خدا و کوشا در کار و فرمان پروردگارش بود، خویشاوند رسول خدا<sup>ص</sup> و سرور اولیاء اللّه و همواره آماده به کار، خیرخواه و تلاشگر. این همه در حالی بود که شما در رفاه می زیستید و در کمال راحتی به خنده و شوخی می پرداختید و منتظر بودید که بر ما زبانی وارد شود و گوش سپرده بودید تا خبرهای بدی درباره ما بشنوید. گاه در جنگ و نبرد عقب می نشستید و می گریختید.

هنگامی که خداوند خانه انبیا و پناهگاه برگزیدگانش را برای پیامبر برگزید، نفاق شما چهره نمود. جامه دین بر تن شما کهنه گشت. دشمنی و خشم پنهان کسانی که کمبدهایی داشتند، آشکار گشت. فتنه گران باد در گلو انداختند و در اطراف شما به جولان پرداختند. شیطان سر خود را از میان شکافها هویدا کرد و صدایتان زد و شما هم پاسخش گفتید و به دیده احترام به او نگرستید. آنگاه شیطان از شما خواست که برخیزید و دیدید که سبکبار جهیدید. شما را در چشم خودتان بزرگ جلوه داد و از خود بیخود کرد و به یک پارچه غضب تبدیل نمود. شتری را که مال شما نبود به نام خود داغ نهادید و به آبشخوری که مال شما نبود وارد شدید.

این کارها همه در وقتی انجام گرفت که از عهد پیغمبر چیزی نگذشته بود. هنوز داغ فقدان او تازه و زخم او التیام نیافته بود. هنوز جسم بی جان رسول خدا<sup>ص</sup> به خاک سپرده نشده بود که شما در این امر شتاب کردید، به این بهانه که مبادا به فتنه گرفتار آید. هشدار که در فتنه گرفتار آمده اید و

جهنم اطراف کافران را فرا گرفته است. افسوس چقدر دورید؟ شما را چه می‌شود؟ به کجا می‌روید، در حالی که کتاب خدا در برابر شماست؟ گفته‌هایش پیدا و احکامش هویداست. نشانه‌هایش روشن و نهی‌هایش آشکار و اوامرش معلوم است. با این همه شما آن را پشت سر انداختید. آیا به چیزی غیر آن گرائیده‌اید؟ آیا از آن سیر شده‌اید؟ یا به غیر آن می‌توانید حکم کنید؟ راستی این عوض برای ستمگران چه بد است؟ و هرکس به جز اسلام آیین دیگری باز جوید، از او نپذیرند و در آخرت از جمله زیانمندان خواهد بود.

سپس قدری تاب نیاوردید تا این مرکب چموش آرام گیرد و افسار دهد، آنگاه هیزمش را بیفروختید و آتشش را شعله‌ور کردید و برای خاموش کردن انوار درخشان دین و کنار نهادن ستهای پیامبر، به نوای شیطان گمراه پاسخ گفتید. به بهانه گرفتن کف شیر جرعه جرعه آن را نوشیدید. در پناه دیوارها و مخفیگاهها کمین گرفتید تا دودمان و فرزندان را از پای درآوردید. ولی ما بدانچه شما می‌کنید شکیب می‌ورزیم. درست مثل کسی که دشنه در تن او و نیزه در دل او فرو رود و دم نزند. شما اکنون گمان می‌کنید که من از پدرم میراث نمی‌برم. آیا در پی زنده کردن احکام جاهلیت هستید؟ و حال آن که کدام کس بهتر از خدا بر یقین‌آوردگان بیان حکم می‌فرماید؟ مگر نمی‌دانید؟ بلی همچون آفتاب درخشنده روز بر شما معلوم است که من دختر او هستم. ای مسلمانان، وای بر شما. آیا در کتاب خدا آمده است که پدر شما میراث می‌گذارد و پدر من نمی‌گذارد؟ چه تهمتی به خداوند بسته‌اید؟ آیا از روی قصد و آگاهی قرآن را وانهاد و پشت سر انداخته‌اید؟ چرا که در آنجا آمده است: سلیمان از داوود ارث برده، و در داستان یحیی بن زکریا خبر می‌دهد که زکریا گفت: خدایا نسلی از جانب خودت به من عطا کن که از من و از دودمان یعقوب میراث برد. نیز در قرآن فرموده است: در کتاب خدا برخی

از بعض دیگر در ارث مقدم هستند. نیز فرموده است: خداوند به شما درباره فرزندانان سفارش می‌کند، بهره پسر در ارث مانند بهره دو دختر است. و نیز فرموده است: اگر مسلمان مالی از خود به جای گذاشت، آن میراث پدر و مادر و خویشان نزدیک است.

با این همه می‌پندارید من از پدرم ارث نمی‌برم و خویشاوندی میان ما نیست؟ آیا خداوند حکمی را به شما اختصاص داده و پدرم را از آن محروم کرده است؟ یا آن که گوئید من و پدرم پیرو دو مذهبیم و از یکدیگر ارث نمی‌بریم؟ یا آن که شما به خاص و عام قرآن از پدر و پسرعمویم آگاه‌ترید؟ پس زمام این مرکب رام‌شده را بگیر، ولی بدان که روز آخرتی هم هست و چه نیکوست داوری خدا در آن روز و دادخواهی محمد ص. موعده به قیامت. در قیامت گزافه‌کاران زیان می‌بینند و پشیمانی به حال شما سودی نمی‌بخشد. برای هر خبری زمان وقوعی مقرر است و به زودی در خواهید یافت که چه کسی را عذاب و خوار می‌کند و شکنجه دائمی بر او قرار می‌گیرد؟ ای جوانمردان و ای بازوان و یاوران اسلام، این دیگر چه نوع چشم‌پوشی در حق من است؟ و چرا در برابر ظلمی که در حق من می‌شود به خواب فرو رفته‌اید؟ آیا به یاد نمی‌آورید که پدرم می‌گفت: حرمت مرد باید در مورد فرزندانش محفوظ ماند؟ چه سود و چقدر با شتاب به کارهایی که شایسته نبود اقدام کردید و دست از یاری ما کشیدید؛ در حالی که شما می‌توانید مرا در خواسته‌ای که دارم یاری دهید. آیا می‌گوئید محمد ص مرد؟ آری مرگ او فاجعه‌ای بس بزرگ بود. مصیبتی سترگ و گسستی عمیق بود و هر دم گسترده‌تر هم می‌شود. زمین از فقدان او در تاریکی فرو رفته است و آفتاب و ماه بی‌نور شده و ستارگان به سبب این مصیبت از هم پاشیده‌اند. آرزوها پایمال شد و کوهها از تپش افتاده‌اند. به حریم او تجاوز شده و حرمتش به هنگام مرگ از بین رفته است. به خدا سوگند این بلایی بس بزرگ است. مصیبتی عظیم که نظیری

ندارد. فاجعه‌ای که کتاب خدا آن را آشکار داشته بود. این فاجعه‌ای است که هر پگاه و شامگاه شما را با داد و فریاد و آهنگهای گوناگون به سوی خود می‌خواند؛ همان مصیبتی که بر پیامبران پیشین نیز فرود آمده و فرمان مرگ آنان را صادر نموده بود. محمد ص جز پیامبر خدا نیست. پیش از او فرستدگانی نیز آمدند. پس آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما از دین خداوند به عقب باز می‌گردید؟ حال آنکه هر کس به عقب برگردد بداند که هرگز به خداوند زبانی نمی‌رساند و خداوند به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.

هان ای فرزندان قیله (نام مادر بزرگ طایفه اوس و خزرج)، آیا باید من به دلیل درخواست میراث پدرم مورد ستم واقع شوم، در حالی که چشم و گوش‌تان باز و در حضور منید و انجمن شما ندای مرا می‌شنود و از آنچه شده است آگاه است و شما صاحب سرباز و نیرو هستید و سلاح دارید و بهشت پاداش شماست. چگونه است که فریاد دادخواهی مرا می‌شنوید اما پاسخ نمی‌گویید و به فریادم نمی‌رسید؛ در حالی که به جنگجویی موصوف و به نکویی و درست‌کاری معروفید.

شما نخبگان عرب و بهترین کسانی هستید که برای ما اهل بیت اختیار شده‌اند. با اعراب جنگ کردید و رنج و محنت فراوان کشیدید. امتها را نصیحت کردید و با آنها جنگیدید. ما دست نمی‌کشیدیم و شما کنار نمی‌کشیدید. ما دستور می‌دادیم و شما پیروی می‌کردید، تا آنکه آسیاب اسلام به وسیله ما به گردش درآمد و پستان روزگار به شیر آمد و عربه شرک خاموش شد، فواره دروغ سرنگون گشت، آتشکده کفر رو به خاموشی رفت، همه چیز انتظام پذیرفت و کار دین استوار شد. پس بعد از این همه دلایل آشکار با چنین سرشکستگی به کجا می‌روید؟ چرا این حقیقت را پس از آنکه معلوم شد پنهان می‌کنید؟ و پس از آن همه استواری چرا عقب‌گرد می‌کنید؟ و پس از آن همه ایمان چرا دوباره شرک

می‌ورزید؟ وای به حال مردمی که پس از آنکه پیمان بستند آن را شکستند و به بیرون راندن رسول خداوند همت گزیدند. نخست آنان به شما حمله کردند. آیا از آنان بیم دارید؟ در حالی که سزاوارتر است که از خداوند بترسید؛ اگر واقعاً ایمان دارید. هشدار! به راستی شما را می‌بینیم که به سوی قهقرا و انحطاط روی کرده‌اید و کسی را که به حکومت سزاوارتر است، کنار نهاده‌اید. از آن‌همه وسعت و فراخی رو به تنگی آورده‌اید. چیزی را که می‌دانستید کنار گذاشتید و از حد و مرز خود گام فراتر نهادید؛ در حالی که اگر شما و تمام آنچه در زمین است، همگی کافر شوید، خداوند بی‌نیاز و ستوده است. بدانید که من آنچه گفتم همه از روی آگاهی به بی‌اعتنایی شماس است و با توجه به این موضوع است که کانون فریب دل‌های شما را فرا گرفته. ولی اینها همه درد دل و ظهور آتش روح و غصه‌های کشنده است و برای آن است که حجت را بر شما تمام کنم. ستمگران به زودی داند که به کدام بازگشتگاه باز می‌گردند و من، دختر پیامبر<sup>ص</sup> بیم دهنده‌ام. در پیش رو عذابی سخت برپاست. شما به کار خویش مشغول باشید و ما هم به کار خود می‌پردازیم. شما منتظر باشید و ما هم منتظریم.»

تشکیک در صدور این خطبه از فاطمه زهرا<sup>ص</sup> درست مانند مناقشاتی است که درباره نهج البلاغه صورت گرفته و به دور از مدارک لازم و طرق نقد حدیث و تاریخ است.

این خطبه با دهها سند معتبر در کتابهای قدما نقل شده است. بنا به نقل ابوالفضل احمد بن ابوطاهر در کتاب بلاغات النساء، این خطبه از جمله روایاتی بوده که مشایخ آل ابوطالب آن را سینه به سینه نقل کرده و به فرزندان خود یاد داده‌اند. کتابهای تاریخی و حدیث و نیز کتب فقهی، هریک به فراخور استناد و استشهاد خود، قسمتهایی از این خطبه غراء را

نقل نموده‌اند.

این خطبه شامل احتجاجات محکم آن حضرت در خصوص غصب فدک است، که بحث دربارهٔ این مسأله نیازمند فرصت مستقل دیگری است. اما اجمالاً باید بگویم غصب فدک خود وسیله‌ای برای اجرای اهداف دیگر بود و تنها شامل مسائل مادی نمی‌شد. غصب فدک در واقع قسمتی از سیاست گوشه‌نشین کردن و به تنگدستی کشاندن علی بن ابیطالب<sup>ع</sup>، همسر فاطمه<sup>س</sup>، بود. این هدف، آشکارا، در گفتگویی که میان عمر بن عبدالعزیز، خلیفهٔ اموی، و تنی چند از فرزندان فاطمه<sup>س</sup> دربارهٔ حد و حدود فدک صورت گرفت، نمود پیدا می‌کند.

#### ۸. جهاد پی‌گیر

خوانندهٔ گرامی، در خلال سطور این مقدمه، می‌تواند به روشنی نمونه‌هایی از جهاد همیشگی آن حضرت را در خانهٔ پدر و همسرش، نیز مواضع سلبی و ایجابی او را در برابر حوادث زمان و حتی در وصیتش مبنی بر آنکه وی را سریعاً دفن کنند و قبر او را از چشم مخالفان پنهان نگه دارند، که نشانگر اعتراض او به وضع عمومی آن روز جامعه‌اش بود، ملاحظه کند.

علاوه بر اینها، فاطمه<sup>س</sup> در جنگهایی که مسلمانان برای دفاع از عقیده و صیانت از کرامت و آزادگیشان می‌کردند، پیشاپیش سایر زنان، به کمک مجاهدان مسلمان می‌شتافت و نقش خود را ایفا می‌کرد، نقشی که در این عصر نیز زنان مجاهد عهده‌دار آنند، مثل فراهم کردن دارو برای مداوای زخمها و شستن لباسها و پرستاری از مجروحان جنگی و قرار دادن زندگی در خدمت جنگ. اما فاطمه<sup>س</sup> نقش برجسته و دشواری در یاری از حق و دفاع از وصیت رسول خدا<sup>ص</sup> از خود نشان داد. او ملاقاتها و گفتگوهای محرمانه‌ای با اصحاب رسول خدا<sup>ص</sup> ترتیب می‌داد و آنان را به ایستادگی



در کنار علی<sup>ع</sup> تشویق می‌کرد. خود به گونه‌ای بی‌مانند و استوار، بنا بر نقل مورخان، در سخت‌ترین لحظات زندگی علی<sup>ع</sup>، در کنار آن حضرت استقامت می‌ورزید و نشان می‌داد که جبهه داخلی در زندگی علی<sup>ع</sup> استوار و بدون خلل است. اما انتخاب موضع صحیح را به شوهر و رهبرش یعنی امام علی<sup>ع</sup> وامی‌گذاشت. آن حضرت نیز تصمیم می‌گرفت و موضعی اتخاذ می‌نمود و فاطمه<sup>س</sup> هم از آن پیروی می‌کرد. فاطمه<sup>س</sup> هر صبح شنبه بر مزار شهدا و مزار حمزه حاضر می‌شد و بر آنها می‌گریست و برای آنها از خداوند آمرزش می‌طلبید.

این عمل، که آغازگر کارهای هفتگی او بود، به خوبی از نهایت احترام فاطمه<sup>س</sup> به امر مقدس جهاد و شهادت پرده برمی‌دارد و به وضوح زندگی عملی آن حضرت را، که با جهاد آغاز شده و بر جهاد و فداکاری تا مرحله شهادت استوار بود، نشان می‌دهد.

#### ۹. فاطمه<sup>س</sup> در محراب عبادت

امام حسن<sup>ع</sup> می‌فرماید: «مادرم فاطمه را دیدم که شب جمعه در محرابش به عبادت ایستاده بود. او پیوسته در حال رکوع و سجود بود تا سپیدی صبح پدیدار گشت. می‌شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن با ذکر نامشان دعا می‌نمود، اما برای خودش دعایی نمی‌کرد و از خداوند چیزی نمی‌خواست.»

در سیره آن حضرت آمده است که وی ساعت آخر روز جمعه را به دعا اختصاص داده بود و در آخرین دهه ماه مبارک رمضان شبها بیدار می‌ماند و خانواده‌اش را تشویق می‌کرد تا شب را با عبادت و دعا به صبح رسانند. آن حضرت گاهی از ورم پاهایش رنج می‌برد. زیرا بسیار به نماز می‌ایستاد و به شب‌زنده‌داری می‌پرداخت. به راستی آیا فاطمه<sup>س</sup> در تمام زندگی از محراب عبادت بیرون آمد؟ آیا حیات او جز سجود پیوسته در

برابر پروردگارش بود؟ وی خدا را در خانه با شوهرداری و تربیت فرزندان عبادت می‌کرد. زیرا مسجدش خانه بود. در خدمات اجتماعی که ارائه می‌داد از خدا فرمان می‌برد و با خدمت به خلق خدا، که عیال اویند، پروردگار را عبادت می‌کرد. همواره این نکته را در نظر داشت که محبوب‌ترین کس نزد خدا کسی است که برای عیال خداوند سودبخش‌تر باشد.

او در همدردی با فقرا و دردمندان و رنج‌کشیدگان، به همراه خانواده‌اش، خدای را می‌پرستید. در قرآن (۸:۷۶-۹) آمده است که غذای خود را برای دوستی با خدا به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهد. او مصداق کسانی بود که، در نهایت نیازمندی و احتیاج، دیگران را بر خود مقدم می‌داشتند و در نهایت بر قلب و زبانشان می‌گذشت که ما شما را به خاطر خداوند طعام می‌دهیم و انتظار پاداش و سپاسگزاری از شما نداریم. اینها تنها گوشه‌ای از زندگی و رکعتی از نماز آن حضرت بود.

#### ۱۰. کوثر

در سال دوم هجرت، ابراهیم، آخرین پسر رسول خدا، درگذشت. بدین لحاظ، برحسب منطق جاهلی، پیامبر بدون نسل باقی ماند. ملامتگران منافق بنای شماتت گزاردند. از این بابت خوشحالیها می‌کردند و با مرگ محمد ص مرگ رسالت او را نیز انتظار می‌کشیدند. زیرا در نظر آنان رسالت وسیله و سلطنتی موروثی و فرزند پسر ادامه شخصیت پدر و متضمن بقا و یادآور یاد او بود. محمد ص پسران خود را از دست داده و سن او نیز از پنجاه فراتر رفته بود. اما وحی الهی اشتباه و پوچی منطق مشرکان را نشان داد و اعلان کرد ما کوثر را به تو بخشیدیم. پس پروردگارت را نماز گزار و قربانی کن که بی‌گمان دشمن تو ابتر (دم‌بریده) است.

پس رسالت پابرجا و اسلام جاوید خواهد ماند و مجد و عظمت

محمد<sup>ص</sup> با مجد خداوند در می پیوندد و نام محمد<sup>ص</sup> سراسر زمین را تا ابد فرا می گیرد. نسل او حافظان رسالت و نشانه های هدایت اند و دشمن ملامتگر منافق خود ابتر است.

فاطمه<sup>س</sup> تبلور همین کوثر بود. نسل پیامبر<sup>ص</sup> از او ادامه یافت و فرزندانش همان ائمه معصوم و دومین ثقلی هستند که محمد<sup>ص</sup> آنان را پس از وفاتش در میان امت اسلام بر جای نهاد و فرمود که هرگز از آنان و ثقل نخست، قرآن، جدا نشوید. این نسل از قرآن نگاهبانی کردند و در راه آن فداکاریهای بزرگی از خود نشان دادند.

این دو ثقل عبارت بودند از: کتاب و عترت که هر دو ادامه وجود محمد<sup>ص</sup> و رسالت و وسیله ای برای حفظ سلامت و حرکت امت در خط صواب و به دور از انحراف و گمراهی به شمار می آیند. این شأن والای فاطمی بودن است.

در جاهای گوناگون، از زبان پیامبر<sup>ص</sup>، نقل کرده اند که می فرمود: نسل من از سلاله علی<sup>ع</sup> و فاطمه<sup>س</sup> است. و نیز می فرمود: حسن و حسین فرزندان من و هر دو پیشوای مسلمانان اند. نیز می فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای می گذارم: کتاب خدا و عترتم، یعنی اهل بیت. تا زمانی که به آنها تمسک جوید هرگز گمراه نشوید. این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا بر من وارد گردند.

زینب، دختر فاطمه<sup>س</sup> نیز، نقش سرنوشت سازی در پیروزی نهضت کربلا داشت. نهضت حسین<sup>ع</sup> به منظور بازگرداندن روح اسلام در کالبد جامعه و نابودی ظلم و انحراف صورت پذیرفت. در آن هنگام بنی امیه با نام اسلام فرمان می راندند، اما از اسلام چیزی جز نام باقی نبود. مواضع زینب<sup>س</sup> و سخنرانیها و شعارها و جهاد و علم او نمونه ای زنده از فاطمه<sup>س</sup> بود.

بدین گونه، با توجه به آنچه نقل کردیم و موارد دیگری که این مختصر

گنجایش آن را ندارد، به درستی در می‌یابیم که کوثر عظیمی که خداوند آن را به پیامبرش ارزانی داشت و او را بدان وسیله مکرم داشت، چیزی جز وجود فاطمه زهرا<sup>س</sup> نبود.

این همان فاطمه است، دختر بزرگ‌ترین پیامبر و همسر قدرتمندترین و شجاع‌ترین امام و مادر شکوه‌مندترین و درخشان‌ترین پیشوایان، در تاریخ رهبری بشر، که استاد بزرگوار سلیمان کتانی چهره او را در اشراقی‌ترین و ادبی‌ترین وجهی ترسیم کرده؛ پاک‌ترین چهره‌ای که تاریخ اسلام به خود دیده است.

اینک، با توجه به این مقدمه، خواندن کتاب استاد کتانی را پی می‌گیریم و در هر صفحه با تابلویی هنرمندانه و شکوه‌مند از چهره فاطمه<sup>س</sup> روبرو می‌شویم. چهره فاطمه زهرا<sup>س</sup>، چهره‌ای نورانی، تابناک، عقیف و درخشان است.

## ضرورت تجدید نظر در شیوه‌های تبلیغ

### اشاره

نوشته زیر متن کامل سخنرانی امام موسی صدر است که در تاریخ ۷ مهر ۱۳۴۴ در مؤسسه دارالتبلیغ اسلامی قم در حضور بزرگانی چون آیات عظام سید کاظم شریعتمداری، شیخ مرتضی حائری، سید محمدباقر سلطانی طباطبایی، استاد شهید مرتضی مطهری، و جمع کثیری از علما و فضلاء آن روز حوزه علمیه ایراد شده است.

### متن سخنرانی

«بسم الله الرحمن الرحيم. الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البيان، الشمس و القمر بحسیان، و النجم و الشجر يسجدان، و السماء رفعها و وضع الميزان، ألا تطغوا فی الميزان (۵۵: ۸-۱)».

برای بنده موجب بسی افتخار است که خارج از برنامه دعوت شده‌ام و آقایان اجتماع کرده‌اند تا به این سخنرانی گوش فرادهند. این افتخاری را که به بنده محول شده است تکریم و احترام فوق العاده‌ای می‌دانم و از این بابت به خود می‌بالم.

البته آقایانی که این افتخار را به بنده داده‌اند خیلی هم راه دوری نرفته‌اند. چون آخر، بر فرض هم که لیاقت ذاتی نداشته باشیم، یک سرباز

از جنگ برگشته‌ایم. یعنی محل کار ما را خداوند متعال در جایی قرار داده که سینه به سینه در مقابل دشمن هستیم. کاملاً تلخی کوتاهی کردن را حس می‌کنیم. ضربت‌های شکننده و خردکننده دشمنان اسلام را از نزدیک لمس می‌کنیم. یعنی، بنا به اصطلاح جنگی، در خط مقدم آتش هستیم. خوب، اگر سربازی را که از جبهه برگشته مورد تکریم و احترام قرار دهند، کار نابه‌جایی نیست. امیدوارم که بتوانم، در این مدت خیلی کوتاه، خلاصه‌ای از مشاهدات و اطلاعات خودم را به عرض برادران عزیزم که در اینجا تشریف دارند برسانم، تا این شاء الله مورد استفاده قرار گیرد و برای این مؤسسه، که به نظر بنده فجر امیدی در تاریخ تبلیغات شیعه است، ذخیره‌ای باشد، و نیز قدمی در راه به ثمر رسیدن این جهادها و فعالیتها.

### نظم و انضباط از نظر قرآن

آیه‌ای را که در ابتدای سخن‌انم از سوره الرحمن قرائت کردم، مورد توجه قرار می‌دهم: و السماء رفعها و وضع المیزان. از این آیه چه چیزی به نظر آقایان می‌رسد؟ خداوند در مقام بیان نعمتهای خود، پس از ذکر چند نمونه، می‌فرماید که «آسمان را برافراشت». بعد می‌فرماید «و ترازو گذاشت»؛ و السماء رفعها و وضع المیزان. خدا آسمان را برافراشت و ترازو گذاشت. خداوند کجا ترازو گذاشت؟ این ترازویی که خدا گذاشته، آنگاه که آسمان را برافراشته، کجاست؟ شاید معنایش این‌طور باشد که بنده می‌فهمم، که منظور از وضع المیزان این است که جهانی که خدا خلق کرده، و آسمانی که برافراشته، بر اساسی منظم، دقیق و حساب‌شده بوده است. یعنی خدا این جهان آفرینش را بر اساس حسابی دقیق، که با ترازو سنجیده شده، خلق کرده است. عالم منظم است. به‌خصوص که قبل از آن به آیه الشمس و القمر بحسبان نیز اشاره شده است. یعنی خورشید و ماه

پدیده‌هایی حساب شده هستند. منظور آن است که در این آیه اعلان شده است که ایها الناس، این عالم بزرگی که ما در آن زندگی می‌کنیم، با نهایت دقت و نظم و انضباط برقرار شده است. یعنی نظم و انضباط بر جهان حکومت می‌کند.

خوب، چرا خدا این حرف را به ما می‌زند؟ **أَلَا تَطْغَوْنَ فِي الْمِيزَانِ**. برای اینکه ما هم اگر بخواهیم فرزند این دنیا باشیم، اگر بخواهیم زنده باشیم، اگر بخواهیم فعالیت و تلاشمان به ثمر برسد، و اگر دوستدار خلودیم، باید منظم کار کنیم. بلبشو و بی‌نظمی، جز فنا در این دنیا، نتیجه‌ای ندارد. زیرا دنیایی است که همه چیزش منظم است. ما هم اگر منظم باشیم، به ثمر می‌رسیم. و اگر بخواهیم به ثمر برسیم و از عمرمان نتیجه بگیریم، باید منظم باشیم. این اصل به ما یاد می‌دهد که در همه چیزمان، در زندگی داخلیمان، در زندگی مالیمان، در وضع درس خواندنمان، در وضع جواب نامه نوشتنهایمان، در معاشرت با دوستانمان، در روش تحصیلی و روحانیمان، در روش تبلیغاتیمان و در هر چیزی که در اداره آن سهم هستیم، باید منظم باشیم. اگر منظم نباشیم، نابود و بی‌اثر خواهیم شد؛ درست مانند کسی که در شهری با هوای استوایی و گرم بخواهد لباس پشمی به تن کند و برای گرما آماده نباشد، یا کسی که در زمستان بخواهد لباسی نازک بپوشد، یا کسی که برخلاف جریان آب بخواهد شنا کند. چنین آدمی البته نمی‌تواند موفق شود. دنیا بر اساس حق و عدل و انضباط و نظم استوار است. اگر کسی بخواهد بی‌نظمی کند، در این دنیا به نتیجه نمی‌رسد. و هیچ تردیدی در آن نیست.

حالا، این مطلب از آیات بسیاری استنباط می‌شود. این که جهان آفرینش جهانی منظم است، هر چیزی به مقدار است، و ما **نَنْزَلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ** معلوم (۱۵: ۲۱)، و **انبتنا فیها من کل شیء موزون (۱۵: ۱۹)**، بارها در قرآن تکرار شده است، و آقایان بهتر می‌دانند. شاید دهها آیه به خصوص این مسئله

را به انسان تذکر می‌دهد، که این عالم منظم است، دقیق است، حساب دارد؛ بادش، هوایش، آفتابش، بارانش، موج دریایش، بادهای موسمی‌اش، شب و روزش، کوتاه و بلند شدن روز و شبش، همه و همه روی حساب است. ای انسان، تو هم، اگر می‌خواهی موفق شوی، و اگر می‌خواهی در این جهان از عمرت بهره‌گیری و به نتیجه‌گیری، باید با جهان آفرینش هم‌آهنگ باشی و منظم شوی. این سخن قرآن است. حال اگر کسی گفته است که بی‌نظمی بهتر از نظم است، به نظر بنده خلاف آن چیزی است که ما از قرآن می‌فهمیم. این یک مقدمه مختصر.

### دنیای امروز دنیای تشکیلات است

اما مقدمه کوتاه دوم: بنده نمی‌خواهم تفسیر بگویم یا نصیحت کنم؛ یعنی زیره به کرمان ببرم. بنده می‌خواهم مشاهدات خود را برای آقایان بیان کنم. منتها یک مقدمه مختصر برای آقایان عرض کردم. مقدمه دوم، و باز کوتاه، این است که روزگاری، در صدها سال پیش از این، همه چیز در دنیا به صورت فردی بود. دولتش دیکتاتوری بود، استبداد بود، فردی بود؛ تجارتش بر اساس معاملات فردی بود؛ یک‌نفر یک‌نفر تاجر بودند؛ دخل و خرجش را هر کس خود تنظیم می‌کرد؛ همه چیز در دنیا صورت فردی داشت: زراعتش، تجارتش، درس‌خواندنش، دولتش، سیاستش، روزنامه‌اش و همه چیز به شکل فردی بود. در آن زمان، اگر ما، یعنی قوای دینی و راهنمایان اخلاقی بشر، به صورت فردی فعالیت می‌کردیم، تا حدودی معقول و موجه بود. عیبی نداشت. برای اینکه ما هم هم‌آهنگ با همه بودیم. یکی در مقابل یکی. آنها تنها بودند، ما هم تنها بودیم. اما امروز همه چیز به صورت دسته‌جمعی و سازمان‌یافته درآمده است: دولتها تشکلهای و سازمانها دارند؛ تجارت به صورت شرکتهای وسیع و محیر العقول درآمده؛ تبلیغات مؤسسات وسیعی دارد؛ مطبوعات مشی



واحد اتخاذ کرده‌اند؛ سیاستمداران احزاب را به وجود آورده‌اند؛ فلاح و کشاورزی مکانیزه شده و در قالب شرکتها درآمده است. در این دنیای سازمانی، اگر ما باز بخواهیم تک‌روی کنیم، به نظر من، نهایت سادگی است. ما اگر امروز عمل دسته‌جمعی نداشته باشیم کلاهمان پس معرکه است. که هست! برای این که همه چیز منظم و تشکیلاتی و سازمانی است. شما جایی نشان دهید که تنها پیش بروند، بی سازمان راه بروند، بی تشکیلات پیش بروند، یا تک‌روی کنند. نمی‌توانید پیدا کنید.

اینها دو مقدمه عرض بنده بود. مقدمه اول این که جهان منظم است، پس نمی‌شود بی‌نظم زندگی کرد. مقدمه دوم این که جامعه امروز همه چیزش مؤسساتی، سازمانی و تشکیلاتی است و اگر ما بخواهیم بی‌سازمان و بی‌تشکیلات فعالیت کنیم موفق نخواهیم شد. حالا اگر این دو مطلب را پذیرفتید که چه بهتر. اگر هم نپذیرفتید، به پنجاه سال پیش تا حالا می‌ماند که همه‌مان خُرد شدیم، له شدیم، قوایمان تلف شد، هرکس به راه خودش رفت، هرکس با دیگری تضارب و تزاخم داشت و مشکلات بیشماری پیش آمد. نتیجه هم این شد که دیگران هزاران فرسنگ از ما پیش افتاده و رفته‌اند، اما ما هنوز همین جا هستیم و باز هم می‌مانیم. میل خودتان است. می‌خواهید بپذیرید، نمی‌خواهید هم نپذیرید. اینها دو مقدمه کوتاه بنده بود.

### مشاهدات من از نظم و تشکیلات دیگران

حالا برای این که عرض کنم دیگران چگونه منظم و سازمان‌یافته هستند، مشاهدات خود را بیان می‌کنم. لبنانی که بنده در آن هستم، یکی از پایگاههای مسیحیت و بلکه بزرگ‌ترین پایگاه مسیحیت غربی در خاورمیانه است. چون آقایان می‌دانند که مسیحیت در آغاز دچار یک شکاف بزرگ شد: مسیحیت غربی که تابع پاپ بود، و مسیحیت شرقی که

از آن جدا شد و اُرتودوکس نامیده شد. مسیحیانِ غربی تابعِ پاپ را تصور نفرمایید که یک فرقه هستند. کلمهٔ «کاتولیک» به معنای مجموعه است، نه یک فرقهٔ معین. فرقی بسیار متعددی هستند که همه در لوای واتیکان و پاپ زندگی می‌کنند. اینها یک شاخه‌اند. شاخهٔ دوم، مسیحیانِ شرقی یا «ارتودوکس»ها هستند. ارتودوکس‌ها مرکزیت جهانی ندارند. تابعِ پطرکهای خودشان هستند. هر منطقهٔ وسیعی یک پطرک و، به تعبیر صحیح‌تر، یک پَطْرِيْرَك<sup>۱</sup> یا، به تعبیرِ عربیِ قدیمِ ما، که در مباحثات حضرت رضا و حضرت جواد می‌خوانیم، بَطْرِيْق دارد. بنابراین، هر منطقهٔ ارتودوکس‌نشین یک پطرک دارد. رئیس هم ندارند. منتها سنت بر این جاری شده است که پطرکِ استانبول، که امروز آسیناغوراس نام دارد، پطرکِ مسکونی نامیده شود. یعنی اولین مقام ارتودوکسی دنیا، که بر سایر پطرکها رهبری ادبی و اخلاقی دارد، نه این‌که، مثل پاپ، پیشوای دینیشان باشد. پاپ پیشوای دینی کاتولیکهای دنیاست.

کمی از مطلب دور افتادم. همان‌طور که عرض کردم، مشاهدات بنده بیشتر ناظر به لبنان است که مرکز فعالیت کاتولیکها یعنی پیروان پاپ در خاورمیانه است؛ چه فرقهٔ روم کاتولیک، چه فرقهٔ مارونی، و چه فرقهٔ ارمن کاتولیک، و چه فرقهٔ سریان کاتولیک. چهار فرقهٔ طرفدار و پیرو پاپ در لبنان فعالیت می‌کنند. بنابراین، بنده مشاهداتی از کار مسیحیان دارم. از طرفی سفری نیز به فرنگ رفته‌ام. واتیکان را دیده‌ام؛ در جلسهٔ تاج‌گذاری پاپ شرکت کرده‌ام؛ و لذا از تشکیلات و مؤسسات کاتولیکی جهان هم تا حدودی از نزدیک مطلع شده‌ام. دیگر آن‌که سفری نیز به آفریقای شمالی و قاهره داشته‌ام و از مؤسسات اهل تسنن نیز تا حدودی اطلاع پیدا کرده‌ام. ارتباط زیادی هم به‌واسطهٔ لبنانیهای مقیم آفریقا با آفریقای سیاه

(۱) patriarch، یونانی: پاتْرِيَاْرخ، به معنی «رئیس خانواده، رئیس ذکور و متبوع گروهی خویشاوند».

دارم. لذا از فعالیت مسلمانان در آفریقا کمی مطلعم. در بعضی از کنگره‌های اسلامی جهان شرکت کرده‌ام و با مسلمانان دنیا و رهبران دینی آنها هم کمی آشنا هستم. یعنی می‌خواهم یک تصویر اجمالی و خلاصه‌ای از فعالیتهای مسیحیان و مسلمانان غیرشیعه برای آقایان ترسیم کنم.

### فعالتهای تبلیغی مسیحیان

اما مسیحیان: خدا می‌داند که وقتی متذکر نوع فعالیت مسیحیان می‌شوم، دلم آتش می‌گیرد. این مردمی که دینشان دین رهبانیت است، آن‌هم رهبانیه ابتدعوا (۲۷:۵۷) به قول قرآن، ما کتباها علیهم (۲۷:۵۷)! رهبانیت تارک دنیا! اینها چطور این قدر منظم شده‌اند؟ در مجله‌ای به نام لایف، که یک شماره‌اش مخصوص تشکیلات کاتولیکی دنیا بود، خواندم که سازمان کاتولیکهای دنیا آن قدر منظم است که تمام احزاب دنیا، حتی احزاب سرّی و زیرزمینی روسیه، را پشت سر نهاده است. شما تصور کنید که با حکومت پلیسی که در روسیه است، اگر یک حزب سرّی ضدّ دولتی بخواهد در آنجا فعالیت کند، چه مقدار باید منظم و دقیق باشد. این مجله می‌گوید تشکیلات کاتولیکی دنیا از احزاب سرّی دنیا هم منظم‌تر و مجهزتر است. این مردم تارک دنیا چنین تشکیلاتی دارند. حالا ببینیم که چگونه کار می‌کنند.

تشکیلات اینها چند رشته فعالیت دارد: یک رشته، رشته کلیساییشان است. به قول خودشان (مسیحیان عرب)، مؤسساتی که رعایت ابرشیه می‌کنند؛ یعنی منطقه‌ای دارند که اسم مردم را رعیت می‌گذارند، و اسم کشیش یا مطران یا پطرک را راعی رعیت، یعنی شبان این گوسفندان. راعی ابرشیه همان راعی منطقه است. این فرقه را «راعویه» می‌نامند. یعنی فرقه‌ای که کلیسایها را اداره می‌کند، نماز می‌گزارد، تشریفات اکلیل و عقد

و ازدواج انجام می‌دهد و مراسم مذهبی را در وفیات، که عربها به آن جنات می‌گویند، به جای می‌آورد. بنابراین، کشیشها و اداره‌کنندگان کلیساها یک دسته‌اند. دسته دیگر متولیان دیرهایی در مسیحیت هستند که از نظام کلیساها استقلال دارند. این دیرها خود مؤسسات مستقلی هستند که ابتدا منفصل از واتیکان پدید آمدند، اما بالاخره به آن ملحق شدند. این دیرها خود چند دسته‌اند. در درجه اول و از همه آنها مهم‌تر، «ژزوئیت‌ها» یا «یسوعیها» هستند. کتاب المنجد را همه ملاحظه فرموده‌اید که می‌گوید: «الآباء الیسوعیین». این یسوعیها همان ژزوئیت‌ها هستند. اینها فرقه بزرگی هستند. رئیس یسوعیهای دنیا را پاپ سیاه می‌نامند. اینها در حقیقت حکام واتیکان هستند. می‌گویند پاپ سلطنت می‌کند و نه حکومت؛ یعنی حکومت واقعی به دست ژزوئیتها یا یسوعیهاست! یسوعیها هستند که اداره امور واتیکان در دنیا را بر عهده دارند.

البته دیرهای دیگری هم هستند: مثل دیر «فرانسسکن» و دیر «دومنیکن». در لبنان دیری است به نام دیر «عبرین»، و نیز دیری هست که «کسلیک» نامیده می‌شود. اینها انواع دیرهایی هستند که استقلال دارند. تشکیلات اینها را بعداً عرض می‌کنم. دیر جدیدی را هم به وجود آورده‌اند که دیر «کارگری» نام دارد.

### وظایف کلیسا

این تشکیلات بسیار مقتدر کلیسا، در اداره امور مذهبی مردم به قدری دقیق است که اگر در دهی از دهات تنها یک خانواده مسیحی حضور داشته باشد، روز یکشنبه کشیش مخصوصی به آنجا می‌رود تا مراسم اقامه نماز را انجام دهد. در لبنان دهی هست که مرکز شیعیان است و «جبع» نام دارد. یا به قول خود لبنانیها «جباع». همان جایی که «جبعی» می‌خوانیم. ده مهمی است. همه ساکنان آن شیعه هستند و منطقه

پیرامون آن هم شیعه‌نشین است. در این ده یک خانواده، تنها یک خانواده مسیحی وجود دارد. نه اینکه بخواهم مبالغه کنم. تنها یک خانواده، شامل پدر و مادر و دو سه تا بچه، مسیحی هستند. این ده کلیسایی دارد. آقای کشیش روزهای یکشنبه می‌آید، در کلیسا اقامه نماز می‌کند و باز می‌گردد. ده دیگری هست به نام «روم»، که نصف جمعیت آن مسیحی است، و نصف دیگر آن شیعه. البته آن نیمه‌ای که مسیحی است، جمعیت چندانی ندارد. یعنی سکنه آن چند نفری بیشتر نیستند. شاید مجموعاً به هشتاد نفر نرسند. این ده یک مدرسه دارد. روزهای یکشنبه کشیشی برای تعلیم امور دینی محصلین به ده روم می‌آید، درس خود را می‌دهد، و باز می‌گردد. یعنی شما در تمام نقاط دنیا، یک مسیحی که کلیسا از او غافل شده باشد و به او نرسد، و روز یکشنبه امکان نماز را برایش فراهم نکند، اصلاً نمی‌یابید! حالا شما تمام کاتولیکهای دنیا را تصور بکنید که بالغ بر ۵۰۰ میلیون نفر هستند. اینکه این ۵۰۰ میلیون نفر را اینها چطور باید کنترل بکنند، خدا می‌داند!

خوب، در مقابل اینها ما هستیم، که در وسط افتاده‌ایم و شده‌ایم مثل گوشت قربانی! دهاتی داریم که مسیحیها در آن تبلیغ می‌کنند؛ دهاتی داریم که سنیها در آن تبلیغ می‌کنند؛ دهاتی داریم که بهاییها در آن تبلیغ می‌کنند؛ و همین‌طور الی آخر!

خوب، این وضع کلیساهای مسیحی است. البته غالباً مدارس هم وجود دارند که تابع کلیساها هستند. اینها نظیر همان ملاحای قدیم ما هستند، که در هر دهی به صورت مدرسه تأسیس شده‌اند. کشیشها این مدارس را اداره و در آن تدریس می‌کنند.

### سازمان وسیع دیرها

قسمت دوم، که بسیار عجیب است، مسئله دیرهاست. یسوعیها را برای

شما مثال می‌زنم. این یسوعیها اول در اثر کوتاهیایی که کلیسا طی قرون وسطی نسبت به امور دینی و مذهبی و علمی کرد، شکل گرفتند. «لوتر»ی آمد، پروتستانها آمدند، و از کاتولیکها منفصل شدند. جوانانی بودند که به نام «یسوعی» متشکل شدند و یک سلسله کارهایی شروع کردند. آمدند و دیدند که روحانیت از مردم دور شده، به صورت اشرافی در آمده، به صنف معینی بدل گشته و از مردم فاصله گرفته است. ایشان برای این که با مردم نزدیک شوند، آمدند و مؤسساتی درست کردند که در حقیقت صبغه فرهنگی داشت. دانشگاه تأسیس کردند، مدرسه درست کردند و کشیسهایی تربیت کردند که غیر از کشیش بودن، وکیل عدلیه هم هستند، مهندس، طبیب، معلم، استاد دانشگاه، فیزیک‌دان و شیمی‌دان هم هستند و هکذا. تمایز اینها با مردم عادی فقط یک یقه سفید است. و الا لباسشان عیناً لباس عادی است. کارشان هم اداره امور بیمارستانها، دانشگاهها، مدارس حرفه‌ای، دارالایتامها و درمانگاههاست.

طبیعی هست در نهایت دقت و مهارت، در عین حال کشیش هم هست. اگر برای شما عرض کنم که روبرت کچ، کاشف میکرب سل، کشیش بوده است، تعجب نکنید. اگر عرض بکنم که بسیاری از کاشفین نظریات جدید کشیش بوده‌اند، تعجب نکنید. یکی از اینها همین کشیش بلژیکی «لومتر» است که اصل توسعه عالم را کشف کرد؛ که عالم دائماً گسترده‌تر می‌شود. همین نظریه‌ای که با آیه کریمه *و السماء بئیناها بأیدٍ و انا لموسعون (۴۷:۵۱)* منطبق است. یعنی عالم در حال توسعه است. این نظریه‌ای که در قرآن به آن اشاره شده است، توسط یک کشیش بلژیکی به نام لومتر طرح شد. با اینکه کشیش است، اما اطلاعات کیهانی او به قدری زیاد است که نظریاتش مورد اقتباس همه دانشمندان است. یعنی شما در میان طبقه کشیشها می‌توانید طبییهای خوب، مخترعهای بنام، فیزیک‌دانهای خیلی مهم، شیمی‌دانهای خیلی مهم، وکلای عدلیه

معروف، و ریاضی‌دانان برجسته بیابید. بنده در بیروت دوستی دارم که در سلسله سخنرانی‌هایی که اخیراً دربارهٔ اسلام و مسیحیت در لبنان انجام می‌شود، شرکت می‌کرد. نامش «آب فرانسوا دوپریلاتور» است. «آب» یعنی کشیش. این مرد، استاد فیزیک و بزرگ‌ترین فیزیک‌دان در خاورمیانه است. کشیش هم هست. اتفاقاً لباسش هم لباس کشیشی است. مرد بسیار عالمی است و در عین حال کشیش هم هست.

اینها با این اوصاف چکار کردند؟ آمدند و مجاری امور را به دست گرفتند. همان مجاری الاموری که بر اساس اخبار و احادیث ما باید به دست «العلماء بالله» باشد. این مجاری امور را به دست گرفتند. مهندس، طیب، وکیل عدلیّه، ریاضی‌دان، فیزیک‌دان و... آن وقت خدا می‌داند که اینها در مؤسساتشان چه می‌کنند. تصور نکنید که صریحاً تبلیغ مسیحیت می‌کنند. هرگز. بلکه با علم، با اخلاق، و با روش مردم‌داری، مردم را جذب می‌کنند. بنده در طول سال گذشته ۱۴ جلسه با جوانی به نام «شفیق قاسم» اهل «صیدا»، که سنی است، صحبت کرده‌ام. این جوان در مدرسهٔ یسوعی‌های لبنان مشغول درس خواندن بود، و بعد از اینکه درسش تمام شد و تصدیق کلاس دوازدهم را گرفت، مسیحی شد. یعنی صریحاً مسیحی بودن خود را اعلان کرد. پدر و مادرش به وحشت افتادند. به این و آن مراجعه کردند، به این آقا شیخ سنی و به آن یکی، اما هیچ فایده‌ای نداشت. بالاخره پیش ما آمدند و گفتند آقا، این از دین اسلام خارج شده، فکری به حالش بکنید. ما هم ملاقاتها را شروع کردیم. دیدم که واقعاً نه تنها مسیحی عادی شده، بلکه در اثر تبلیغات مدرسهٔ یسوعی‌های لبنان، مسیحی بسیار متعصب و علاقه‌مندی هم شده است. ما در آنجا جوانهای معروفی از شیعه داریم که مسیحی شده‌اند. تصور نکنید که مسیحی نمی‌شوند. ما جوانی داریم از خانوادهٔ عسیران، که از خانواده‌های محترم شیعه در لبنان است. او الآن کشیشی شده است به نام «عفیف عسیران».

یک استاد دانشگاه آمریکایی بیروت هم هست به نام «دکتر ماجد فخری»، که او هم مسیحی شده است. چنین نمونه‌هایی وجود دارند. تصور نکنید که مسلمانها از اسلام بیرون نمی‌روند. خیر. بیرون می‌روند، خوب هم بیرون می‌روند.

به هر حال، کشیشانی که عرض کردم، مجموعه‌ای از خبرگان و متخصصینی هستند که در همه رشته‌ها دستی دارند و اداره امور دانشگاهها را بر عهده دارند. این گونه مؤسسات این قدر به کلیسا خدمت کرده‌اند، که عرض کردم رئیسشان را پاپ سیاه می‌نامند، و در حقیقت اینها قدرت واتیکان را در دست دارند. اینها در دنیا متجاوز از چند هزار دانشگاه دارند. آقا بشنوید. یک مؤسسه دینی مسیحی چند هزار دانشگاه دارد. چند هزار بیمارستان دارند. چند ده هزار مدرسه و درمانگاه و دارالایتام و مدرسه حرفه‌ای و مؤسسات مشاوره‌ای و روضه الاطفال و مهد کودک و سالنهای ورزشی و سالنهای سخنرانی و، هزار برابر این، مؤسسات اجتماعی دارند... اینها طبق آماری که خودشان دارند، ۳۰۰ میلیون نفر از مردم دنیا را باسواد کرده‌اند. آقا هرچه باشد، ۳۰۰ میلیون نفر آدم بی‌سوادی که باسواد شده‌اند تحت تأثیر اینها قرار می‌گیرند. البته همه‌شان هم مسیحی نشدند، اما بسیاریشان شدند. این مؤسسه تنها یک دیر از دیرهای مسیحیان، به نام «دیر یسوعیها» است. و هکذا سایر دیرها... اصف الی ذلك دیرهای «فرانسیسکن» و «دومنیکن» و «عبرین» و «کسلیک» و هزار جور دیر دیگر، که استقلال داخلی و مالی خود را حفظ کرده‌اند، و در عین حال از ارتباطی هرمی با واتیکان برخوردارند. کار مسیحیها این‌گونه است. آن وقت خدا می‌داند که چطور دارند در این دنیا رخنه می‌کنند و همه‌جا را می‌گیرند. در خود لبنان دیری هست به نام «عبرین»، دیری کوچک که در میان بیابان قرار دارد و کشیش تربیت می‌کند. رفته‌رفته و در اثر فعالیت کشیشها، مدرسه‌هایی تأسیس



شده است. تنها دیر عبرین اکنون ۸۲ مدرسه دارد. دیر دیگری هست به نام «کسلیک»، که تازگی دانشگاهی هم تأسیس کرده است، و دانشکده‌ای به نام «تشریح»، یعنی قانون‌گذاری، ایجاد نموده است. این دانشکده در شهری به نام «جونیه» در نزدیکی بیروت واقع است، و از بنده نیز دعوت کرده است تا تشریح اسلامی را در آن درس بدهم. اینها نوع کار آنهاست. آن وقت می‌خواهید اثر عملشان چطور باشد؟

### برای پیشرفت دین حق باید تلاش کرد

شما تصور می‌کنید که حق مطلق، خودبه‌خود و بدون تلاش، پیش می‌رود؟ این حرف درست نیست آقا! بنده عبارتی از پیغمبر اکرم ص در روز «بدر» برای آقایان می‌خوانم، ببینید از این حرف چه درمی‌یابید. پیغمبر ص در این دعا می‌فرماید که: اللهم ان تهلك هذه العصا به فلن تُعبد بعد. یعنی خدایا، اگر این دسته کشته شوند، کسی دیگر عبادت را به جا نمی‌آورد. عجب! معلوم می‌شود که اگر مردانی، محمدی، فداکارانی و اصحابی برای دین خدا تلاش نکنند، خدا عبادت نخواهد شد! دیگر از عبادت خدا که ما چیزی برحق تر نداریم؟ پس این که دل ببندیم که دین ما حق است، مذهب ما حق است و خودبه‌خود راه خودش را باز می‌کند، به نظر بنده درست نیست. خیر. اگر ما تلاش نکنیم، همین دین حق و همین مذهب حق، آن‌طور که لازم است پیش نمی‌رود، یا کمتر پیش می‌رود.

این آقایان، همین دین را، همین روشهای ترک دنیایی و غیرطبیعی و ناهماهنگ با ذات انسانیشان را، با تبلیغات، به شدت در اعماق قلبهای مردم نشانده‌اند.

چهارده کشیش برای تبلیغ به کشور اوگاندا رفتند. اوگاندا یکی از کشورهای آفریقایی است، که آقایان حتماً اسمش را شنیده‌اند. چهارده کشیش به آنجا رفتند و بومیان آفریقایی آنها را خوردند! شما خیال می‌کنید

که از هدفشان دست کشیدند؟ خیر. چهارده زن تارک دنیا و دختران راهبه را به جای آنها فرستادند و مشغول تبلیغات شدند. آقا منفی‌بافی هم نباید کرد که بنشینیم بگوییم: «آنها استعمار می‌کنند». خیلی خوب، اما اگر فداکاری نمی‌کردند، نمی‌توانستند بروند. آنها رفتند و تبلیغ کردند. الآن عدهٔ مسیحیان اوگاندا نسبت به پنجاه سال پیش صد برابر شده است.

جنوب سودان را ببینید، و ببینید که از سه سال پیش که کشیشها را بیرون کردند، چه حوادثی در آنجا پیش آمده است، که بالاخره هم ممکن است خدای نکرده به جدایی جنوب سودان از شمال آن منجر شود.

«ماسینیون»، مستشرق بزرگ فرانسوی را، که روح اسلامی دارد، می‌شناسید، و حتماً شنیده‌اید که در یکی از مجامع پاریس اعلام کرده است که اسلام دینی خدایی است. او کتابی به نام سالنامهٔ دنیای اسلامی در ۱۹۵۴ دارد که به چاپ رسیده است. ماسینیون در این کتاب می‌نویسد که طی سال ۱۹۵۴ شش میلیون نفر در آفریقای سیاه مسلمان شدند، اما با تبلیغات مسیحیها و تلاشهایی که به عمل آوردند، یک میلیون نفر از سیاهان نیز مسیحی شدند. البته این طبیعی است. سیاههای بت‌پرست و سیاههای توتمیست و طرفدار درخت و روباه، بعد از این که مستقل شدند، دیدند که دینشان در عمل پاسخگو نیست. لذا به فکر دینهای آسمانی و جهانی افتادند. یهودیت، که دینی عنصری است و کسی را نمی‌پذیرد، مگر از راه بهاییها. چون بهاییها دست یهودیها هستند— فراموش نکنید. بنابراین، متوجه شدند که یا به مسیحیت یا به اسلام باید متوسل شوند. آنها دیدند که اسلام دینی است پاک که سابقهٔ استعمار و غارتگری ندارد. از طرفی عقاید اسلامی روشن و واضح است. یک خدا دارد، نه سه تا، و عقایدش پیچیده نیست. پس اولاً دینی است که سابقهٔ استعمار ندارد، ثانیاً پیچیدگی و مشکلی در اعتقادات ندارد، ثالثاً احکام عملی و سهلی دارد. این است که به اسلام روی آوردند. شش میلیون نفر

در سال ۱۹۵۴ مسلمان شدند.

خوب. اما بعد چه شد؟ به دلیل نبودن تبلیغ و مبلّغ اسلامی، نتیجه این شد که آمدند و آبروی اسلام را بردند. گفتند ببینید این مسلمانها چقدر عقب‌افتاده‌اند! ببینید چقدر در کشورهايشان کودتا رخ می‌دهد! ببینید چقدر کثیفند! ببینید چقدر سطح علمشان پایین است! ببینید که در تمام این مدت، حتی یک جایزه «نوبل» را هم مسلمانها نبردند. (چون مسیحیان تمدن اروپایی را با تمدن مسیحی خلط می‌کنند. در حالی که تمدن اروپایی هیچ ربطی به مسیحیت ندارد. تا وقتی که کلیسا در اروپا قدرت داشت، این تمدن جدید نبود. تمدن جدید، علی‌رغم مسیحیت در اروپا به وجود آمد، و اصلاً تمدنی وثنی است نه تمدن مسیحی.) به هر حال، گفتند که تمدن داریم و چنین و چنان... بعد هم به واسطه همین دیرهایی که عرض کردم وارد عمل شدند. بچه مریض آفریقایی را وقتی یک مؤسسه سالم می‌کند آقا، بی‌سواد را که باسواد می‌کند و بعد هم به دانشگاه می‌فرستد، بی‌پول را که پول‌دار می‌کند، بی‌تربیت را که تربیت می‌کند، می‌دانید چه عاطفه‌ای نسبت به این پدران تربیت‌کننده در او ایجاد می‌شود؟

شخصی در سنگال هست که شاهدهی براین سخن است. سنگال یک کشور آفریقایی است که ۹۹/۵ درصد مردم آن مسلمان و ۰/۵ درصد آن مسیحی‌اند. با این حال، رئیس‌جمهور این کشور مسیحی است که سینگور نام دارد. سینگور یک بچه مسلمان و اتفاقاً یک بچه‌آخوند است. مسیحیها او را زیر بال و پر گرفتند و به مدرسه فرستادند تا باسواد شد. بعد هم او را به اروپا فرستادند تا استاد عظیم دانشگاه شد. وی الآن یکی از فرهنگیان و باسوادهای بزرگ دنیاست که مسیحیان و مسلمانان سنگال در مقابل مقام علمی او تعظیم می‌کنند، و اخیراً هم رئیس‌جمهورش کردند. پس بنابراین، مردم را به واسطه سعی در بهبود وضع دنیایی آنها جذب می‌کنند.

این هم داستان دیرها. آن داستان کلیساها بود که ملاحظه فرمودید که در هیچ نقطه دنیا یک مسیحی نیست که بدون رهبری دینی باشد و اگر تنها یک خانواده مسیحی در دهی بود، وضع کلیسایش مرتب و وضع کشیش مرتب است. این هم وضع دیرهایشان، مؤسسات فرهنگیشان، دانشگاههایشان، بیمارستانهایشان و دیگر سازمانهای عجیب و غریبشان، که واقعاً شگفت آور است. اینها یک ذره از کار مسیحیهاست.

### دنیای اهل سنت

حالا بیایم سراغ سنیها - زُملاء و برادران دینی خودمان. آنها هم تا حدودی منظم اند. الآن در آفریقای سیاه، در لبنان، و در کشورهای دیگر، مبلغین فراوانی از الأزهر می بینیم. در شهری که من زندگی می کنم، مردی هست به نام شیخ محی الدین حسن، که از الأزهر فارغ التحصیل شده و در آنجا به وظایفش سرگرم است. هم وضع سنیهای صور را اداره می کند و هم فلسطینیهای پناهنده به آن منطقه را. هم نماز جماعتش را می خواند و هم به خوبی به همه آنان می رسد.

مؤسسات دیگری نیز دارند که با مؤسسات مسیحی مشابه است. مثلاً در لبنان مؤسسه ای دارند به نام «المقاصد الخیریة الاسلامیه». برادران سنی ما هم شروع کرده اند. الآن متجاوز از ۱۸۰ مدرسه در دهات احداث شده است، مدرسه هایی کوچک، حتی در دهات شیعه نشین! آثار کار آموزشی را هم می دانید چقدر است؟ بنده الآن ده هایی در بعضی مناطق می شناسم که، در اثر کار همین مدارس، جوانانشان تقریباً سنی شده اند. برای پدرانشان هم فرقی نمی کند. در تمام نقاط دانشگاهشان مرتب و دارالتبلیغشان فعال است. در بیروت هم مؤسسه ای دارند به نام «ازهر». تمام مناطق لبنان کنترل و احصا شده است، و برای تبلیغ و مدرسه نیرو فرستاده می شود. البته ازهر غیر از این که مبلغین حضوری می فرستد،

مبلغین غیرحضوری نیز از مصر می‌آورد، که همان معلمها و فرهنگیها هستند. اینها یک سلسله دوره‌های خاص می‌بینند و به مناطق می‌روند.

### اما وضع ما

آن داستان مسیحیها، این هم داستان برادران دینیمان، سُنّیها؛ آن هم به طور اجمال. اما ما! ما شیعیان مرتضی علی! ما مردمی که اسلام خدا را با ظاهرترین مذهبش معتقد و پیرویم! ما وضعمان چگونه است؟ تشکیلاتمان چگونه است؟ من چون در اینجا نشسته‌ام، که عرض کردم فجر امید است، آزادم که این حرف را بزنم! و الا اگر در غیر اینجا و در غیر این مؤسسه بود، این حرف به نظرم ویرانگر می‌آمد! یعنی امیدتان را قطع می‌کرد!

آقا، شما یک نفر را به من معرفی کنید که عدّه روحانیون را در ایران بدانند! شما که افرادتان را نمی‌شناسید، چطور می‌خواهید کار کنید؟

چند تا شیعه در دنیا هست؟ بفرمایید!

چند تا روحانی شیعه در دنیا است؟ بفرمایید!

چند تا روحانی در ایران است؟ بفرمایید!

مقدار تحصیلاتشان چقدر است؟ چند تا مسجد در ایران است؟ صلاحیت روحانیونی که در مناطق کار می‌کنند چقدر است؟ ارتباطشان با هم چگونه است؟ اگر یکیشان مریض و گرفتار شد، به چه وسیله‌ای می‌شود به او کمک کرد؟ من خیلی معذرت می‌خواهم که این مطالب را در حضور آقا [مرحوم آیت‌الله العظمی شریعتمداری] عرض می‌کنم!

اصلاً این حرفها چیست؟ آقایان، ما کجا می‌خواهیم زندگی کنیم؟ در کدام دنیا؟ نتیجه‌اش هم می‌دانید چیست؟ این است که نه تنها مسیحیان از ما می‌برند، نه تنها یهودیها از ما می‌برند، نه تنها سُنّیها دارند از ما پیش می‌افتند! ما هم در خواب خوش فرو رفته‌ایم که «آقا ابد! شیعیان مرتضی

علی مگر ممکن است برگردند؟» بله آقا. بنده دیده‌ام شیعه مسیحی شده! دیده‌ام شیعه سنی شده! دیده‌ام شیعه وهابی شده! شما ممکن است دیده باشید، ممکن هم هست ندیده باشید! اینجا با دلی خوش نشسته‌ایم، به حَقانیتِ خودمان اعتماد داریم، و خیال می‌کنیم که مطلب تمام شده است. کجا تمام شد آقا! آخر مگر می‌شود بی‌تبلیغ و بدون سازمان‌دهی پیش رفت؟

اقلاً ما همان قسمت مساجدمان را منظم کنیم. تبلیغاتمان را منظم کنیم. در دعوتمان هماهنگی به وجود بیاوریم. آقا، بنده پای این منبر می‌روم یک چیز می‌شنوم، پای آن منبر چیزی دیگر! اصلاً متناقض! اصلاً نامربوط! این منبری یک چیز می‌گوید، و آن یکی چیزی دیگر! من چطور می‌توانم با این تبلیغات متناقض ایمانم را بارور کنم و رشد دهم؟ به هیچ وجه ممکن نیست چنین چیزی تحقق یابد!

ما اصلاً خواب هستیم! این کارهایی که حالا می‌خواهیم بکنیم باید ۵۰ سال پیش، بلکه ۱۵۰ سال پیش، شروع می‌کردیم. امیدوارم که به سرعت پیش برویم. چون در خطاب آقا در روز افتتاح شنیدم که می‌گویند امتیاز روحانیت شیعه این است که وابستگی به جایی ندارد، هر قدر بخواهد، می‌تواند تکاپو کند. امیدوارم این حسن ظن بجا باشد. ما آقا وضعمان خیلی عجیب است! مسیحیها را عرض کردم. کاشکی آنان بودند. حقیرترین و بی‌مایه‌ترین مذاهب دارند فرزندانمان را از دست ما خارج می‌کنند. بنده در اصفهان و در شیراز مشاهده کردم که تبلیغات بهاییها شدیداً نظم و وسعت دارد، با هیئت‌های ۹ نفری، سفرهای تشویقی، و این جور بازیها.

باید در مقابل اینها آماده شد. اگر فرزند این دنیا هستیم، دنیایی که *والسما رفعتها و وضع المیزان (۷:۵۵)*، دنیایی که همه‌چیزش منظم است، اگر منظم نباشیم، محکوم به مرگیم و فرزند این دنیا نیستیم. در عصری که

همه چیزش به صورت مؤسسه در آمده، باید خودمان را سازمان دهیم و منظم کنیم. بنده در یک ساعت چقدر دیگر می‌توانم بیشتر از این بگویم؟ این از مؤسسات مسیحیها، آن هم شمه‌ای از مؤسسات سنّیها. در مقابل اینها آقا، ما باید خودمان را منظم کنیم. واقعاً سؤال اول این است که ما اصلاً چه تعداد روحانی داریم؟ کجاها روحانی داریم و کجاها نداریم؟ وضع دینی مناطق چه جور است؟ دهات چه وضعی دارند؟

حالا نگوئید این کار را نجف باید بکند، بالا باید بکند، پایین باید بکند. همه‌مان مسئولیم. همه‌مان باید برای چنین هدفی همکاری کنیم. کار را منظم کنیم! مناطق را تقسیم کنیم. احصاء و آمار دقیقی از دهاتمان، از اوضاع شهرها و مناطقمان، از روحانیونی که در آنجا هستند، از این که چقدر پیش یا عقب رفته‌اند، تهیه کنیم.

البته ما حالا انتظار نداریم که مؤسساتی شکل بگیرد، مدارس به وجود بیاید، درمانگاههایی به وجود بیاید، بیمارستانهایی به وجود بیاید، و مدارس حرفه‌ای به وجود بیاید. اگر اینها هم بشود که چه بهتر، امیدوارم که بشود؛ ولی اولین قدم، هماهنگی در دعوت است. و ما هنوز این هماهنگی را در یک شهر و حتی در یک مجلس نداریم. سه تا منبری بالای منبر می‌روند، هر کدام یک جور حرف می‌زنند. یکی از این طرف می‌رود، دیگری خلاف آن می‌رود. اینها کی باید علاج شود آقا؟ چه وقت؟

حالا، اگر چنین سازمان‌دهی به وجود آمد، اگر چنین هماهنگی درست شد، اگر چنین روش صحیحی اتخاذ شد، آن وقت کار ما خیلی خوب پیش خواهد رفت. برای این که یک کمی هم در آخر سخنم، با حلوای پسین و ملح اول، به قول نظامی، دهانتان را شیرین کرده باشم، عرض می‌کنم که اگر به‌طور منظم و سازمان‌یافته کار کنیم، خیلی زودتر و بهتر می‌توانیم جلو برویم...

### دین ما دین زندگی است

در آن ولایتی که ما هستیم گفته می‌شود که بهترین شیوه دعوت الی الله، یعنی دعوت مردم به سوی خدا، سبکی است که ما داریم. از بنده دعوت کردند در مؤسسه‌ای در لبنان به نام «دیرالمخلص» سخنرانی کنم. دو تا مؤسسه در کنار هم هست: یکی متعلق به راهبان است و دیگری متعلق به راهبات. این طرف کشیش می‌پروراند و حوزه علمیه آنهاست، آن طرف هم دختران تارک دنیا می‌پروراند. در این مؤسسه از بنده دعوت کردند که صحبت بکنم. در راه، که از صور به سوی دیرالمخلص می‌رفتم، معاون مطران دیر همسفر بنده بود. در راه به بنده گفت که این جوانها دنیا را ترک نموده و خودشان را از لذات دنیا محروم کرده‌اند. دنیا هم امروز خیلی فریبنده شده است. این است که اگر بتوانی اینها را در این جهاد و فداکاریشان تشویق و تقدیر کنی، کار خوبی است. گفتم خیلی خوب.

بنده ساعتی در این مجلس صحبت کردم. خدا شاهد است این را که عرض می‌کنم نه برای خودنمایی است، بلکه برای این است که آقایان را دلخوش بکنم، که روش تبلیغاتی و حقایق علمیه که ما داریم، بسیار جلوتر، عمیق‌تر و مؤثرتر از حقایق علمیه است که دیگران دارند. در این صحبتی که کردم، بعد از مدتی، رئیس دیر به مدیر کل تبلیغات لبنان، که او هم مسیحی است، گفته بود: آن روحانیتی که سید موسی ظرف یک ساعت در محیط دیر ما پراکند، بیش از روحانیتی بود که در مدت شش سال ما به اینها داده‌ایم!

امیدوارم که حمل بر خودنمایی نفرماید. این یک حقیقت است که مربوط به بنده نیست. مربوط به آن دین مطهری است که می‌گوید: اگر زراعت بکنی عبادت و سجود خداست؛ اگر با زنت حسن معامله بکنی



عبادت و سجود است؛ اگر در بازار تجارت بکنی عبادت و سجود است؛ آن دینی که می‌خواهد همیشه در همه جا و همه وضع انسان به یاد خدا باشد و هیچ چیز را با ذکر خدا و یاد او منافی نمی‌داند؛ آخر در مقابل این دین، مسیحیها هستند، که اصلاً عبادت را جز در کلیسا و جز در شرایطی خاص ممکن نمی‌دانند. یک کشیش نوظهوری هست به نام «فیلاردو شارمان» که او هم از علمای بزرگ است. این کشیش آمد و عنوان نمود که: عبادت تنها این نیست که در شب عید کریسمس و ولادت مسیح آن خمیر مخصوص را با آن آب مخصوص مخلوط کنید و بخورید؛ عبادت تنها این نیست. گفته است که: شما حتی اگر سنگی را بردارید و جاده‌ای را صاف کنید، این عبادت است. وقتی وی این حرف را زد، کتابهایش تحریم گردید و تا مدت‌ها خوانده نشد. رنگ کفر حالا تازه آهسته آهسته دارد از روی فیلاردو شارمان کشیش زدوده می‌شود. این در حالی است که هزار و سیصد سال پیش پیغمبر ماص به ابوذر می‌گوید: حتی در خواب و خوراک قصد قربت کن. دین ما اصلاً برای زندگی است. دین ما در کارخانه، در مدرسه، در بیمارستان، در زمین کشاورزی، در بازار و در همه جا، همراه ماست. این دین است که می‌تواند زندگی کند. حتی عبادات ما چنین سمت و سویی دارند. سخنی را نقل می‌کنم که متعلق به بنده نیست، بلکه مال شخصی اتریشی به نام «محمد اسد» است که سی چهل سال پیش مسلمان شده و فعلاً در شهر طنجه در کشور مغرب ساکن است. بسیار مرد خوبی است و حرفهای خیلی خوب دارد. او می‌گوید: در عبادتهای اسلامی، از قبیل نماز و حج، سعی شده است تا هر دو جنبه دنیا و آخرت، و جسم و روح، با هم توأم شوند. وی مثلاً می‌گوید که ممکن بود در مورد نماز به ما بگویند: همین‌طور تکیه دهید و توجه قلبیتان به خدا باشد. اما نگفته‌اند. به جای آن، در حالی که قلبت پیش خداست، رکوع می‌کنی، سجود می‌کنی، تکبیر می‌گویی، ذکر می‌گویی، یعنی هم بدنت کار می‌کند

و هم قلب و روح کار می‌کنند. قلبت متوجه خداست، اما، هم‌زمان با آن، اعمالی از تو صادر می‌شود، تا عادت کنی که حتی در حین عمل خارجی هم متوجه خدا باشی، تا بتوانی در بازار هم که هستی متوجه خدا باشی، تا بتوانی در حین کشاورزی هم متوجه خدا باشی. مقصود آن است که دین ما دین زندگی است؛ دین ما دین سلامتی و صلح و صفاست. اگر بتوانیم، از نظر شکل و از نظر سازمان‌دهی، وضع خودمان را مرتب کنیم، هزارها هزار امید است.

امیدوارم به برکت حقانیت این دین، و صفا و خلوص قلوب این برادران عزیز، که با این روح پاک و مطهر از همه چیز این دنیا گذشته‌اند، بتوانیم این حقیقت را با شکلی منظم و موزون به دنیا عرضه بداریم تا، در ظرف مدتی کوتاه، عقب‌ماندگی چهارصد پانصد ساله را جبران کنیم. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

## فصل دوم

غایبِ حاضر؛ شیعیان در لبنان؛ انسان، کوشش و دهش؛ تشکیلات  
شیعیان؛ فرق، دریچه‌های تمدن؛ درد مشترک؛ فساد، خطرناک‌ترین  
دشمن؛ دانش و ایمان؛ دربارهٔ فرقه‌گرایی؛ ساختن جامعه؛ در راه وحدت  
مسلمانان؛ در اندیشهٔ لبنان؛ شادمانی مؤمن



## غایب حاضر<sup>۱</sup>

روزها و سالها بیهوده کوشیدند تا تو را از قلبهای ما دور نگه دارند. ای غایب بزرگ، پس از دفن تو خاک خواست چهره نورانیات از زندگی ما پنهان شود. تحولات و تغییرات عمیقی که در جامعه ما رخ داد و همه چیز را دگرگون ساخت، خواستند آثار گرانقدر تو را از میان ما بردارند. این عوامل به عبث کوشیدند که خاطره پرشکوه تو را از ذهن ما بزدایند. علی‌رغم همه اینها، تو هم‌اکنون در میان ما و با مایی. در نزد ما حضور داری، راهمان را روشن می‌سازی، ارشاد و هدایت‌مان می‌کنی و به اعمال و رفتارمان برکت می‌بخشی.

تو ای ناپیدای حاضر، ما صدای لطیف و دلنشینت را می‌شنویم که به نیکبها امر و از بدبها نهی می‌کنی. چهره نورانی و خسته‌ات را می‌نگریم که در روزهای سخت بر ما نور می‌تاباند و این روزها را سرشار از امید و نشاط می‌کند و، در شبهای هولناک و وحشت‌زا، به خشوع و نمازمان برمی‌انگیزاند. در هر مصیبت و بحرانی دستهای باز و مهربانت را می‌گیریم و در محنتها و نبردها تپش تند قلبت را می‌شنویم. سخنان جاویدانت گوش فلک را پر کرده و به ما قواعد پیمودن راه راست را عطا

---

(۱) امام موسی صدر این متن را به مناسبت هفتمین سالگرد درگذشت علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین در تاریخ ۱۹۶۵/۱/۱ نوشته است.

می‌کند. کتابهای پرمحتوایت، چونان پرچمی بر بام بلند جهان اسلام، از اندونزی تا غنا و از قاهره تا سومالی برافراشته شده و در اهتزاز است. این قهرمانیهای تو بود که وجدان هم‌میهنانت را بیدار ساخت و به حرکت درآورد و ایشان را به سوی قیام برای خدا، مثنی و فرادی، فراخواند.

این اخلاق پیامبرگونه تو بود که متعهدان و بزرگان را به لرزه انداخت و به ایشان راه راست و طریق نمونه را ارائه کرد. این کوششهای شامخ و گرانقدر تو در دانشکده جعفریه است که هر صبح و شام فریاد برمی‌آورد و بر ما در مسیر تحمل مسئولیتهای خطیرمان نهیب می‌زند و سنگینی بار امانت را گوشزدمان می‌کند و به قلبهایمان الهام می‌دهد که هان، باید علما این چنین عمل کنند: «هكذا فلیعمل العالمون». بالاخره این نیروی ایمان قدرتمند، بلند و برانگیزاننده تو بود که راهها را یکی پس از دیگری برایمان باز کرد و به پیشمان خواند و به سوی آسمان عروجمان داد.

پیشوای من، خاندانت تو را پدری عطوف و مهربان می‌شناختند. در خانه‌ات از همگان، از هر جا و از هر مکان، پذیرایی می‌کردی. اصحاب و دوستانت تو را مربی و مرشدی می‌شناختند که حتی لحظه‌ای از اندرز و نصیحت و هدایت باز نایستاد، و کشورت تو را مصلحی می‌شناسد که امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و شعایر اسلامی را برپا می‌داشت، مظلوم و ستمدیده را یاری و در میان مردم بر اساس قسط و عدل داوری می‌کرد. وطن تو را قائد و پیشوایی انقلابی و مبارزی می‌شناخت که در راه نبرد با استعمار همه سعی و توان خویش را مبذول داشته و از جبروت و تفرعن استعمارگران و حيله و مکر دشمنان هراسی به دل راه نداده و در برابر جنگ سرد دشمن داخلی مردانه مقاومت کرده است. جهان تو را خورشیدی می‌شناخت که افقهای دور و گسترده را روشن ساخته و از راه انتشار رساله‌ها و کتابهای ارزشمند به همه جهان روایت حق و داستان زندگی ایده‌آل را برشمرده است. تاریخ تو را صفحه تابناکی شناخت که در

آن هیچ‌گونه ابهام و تحریفی نبود، مَطَّلَعِ فصلی بی مغالطه و مدخل کتابی که در آن میان واقع و وهم فرق گذارده بود. هم‌اکنون تو در پیشگاه خداوند به آنچه به تو عطا شده است خشنود و متنعمی و به آنان که هنوز به تو ملحق نشده‌اند بشارت‌دهنده‌ای. تو آفریننده، مبدع و مبتکر بودی و به زندگی جاوید و ابدیت پیوستی.

مولای من، اندیشه‌های تابناکت را در کتابهای جاویدانت منعکس و به ما هدیه کردی. همهٔ نیرویت را به مؤسسات عظیم خود منتقل و ما را از آنها بهره‌مند ساختی. احساسات ظریف و عواطف دقیق و روحیات ژرفت را به ما انتقال دادی و مفسد و امور ما را اصلاح و کمبودهای جامعهٔ ما را جبران کردی. اخلاق گرامی و عظیم تو در پیشرفت حق، شکوه و گستردگی زیباییها، آرامش و سکون دلها، تسلی و سکینهٔ قلبهای محزون، آسایش پناهندگان و اصلاح میان مردم، تبلور یافته است. کل وجودت اینک در کمال جامعهٔ ما تجسم یافته و تو هرآنچه داشتی به ما بخشیدی. پیکر پاک و خسته و رنج‌دیده‌ات را به زادگاه علمت، باب مدینهٔ العلم، به شهر نور و ولایت، به نجف اشرف، حمل کردند تا دلهای ما را همواره مجذوب و از رابطهٔ عمیق ایمانی ما در تمسک به کشتی نجات و یکی از ثقلین صیانت کنی. تو رفتی، اما پس از آنکه همه چیز به ما دادی. تو، در حیات و ممات، بزرگ و عالی‌قدری. سراسر زندگی‌ات برای مردم اسوه و نمونه بود، آن‌طور که مرگت نیز الگو شد.





## شیعیان در لبنان

در موقعیتی حسّاس و سرنوشت‌ساز، امام موسی صدر، پیشوای شیعیان لبنان، شدیداً مورد اتهام و افترا قرار گرفت. مخالفان و دشمنان او در مسیر مبارزه با وی از هیچ‌گونه اقدامی خودداری نورزیدند. اما این تهمت تنها به کمک دو امر خنثی شد:

۱. ملت لبنان، اعم از شیعه و سنی و مسیحی و همه فرقه‌ها و مذاهب کشور، به پاخاست و رهبری امام صدر را با شدت و حدت و تا حد بیعت مورد تأیید و پشتیبانی گسترده خویش قرار داد.

۲. قدرت زعامت و پیشوایی امام، با شکوه هرچه وسیع‌تر جلوه کرد و، علاوه بر رهبری سنتی توده‌ها، رهبری او رسمی شد و در شکلی قانونی و سازمانی تحقق یافت. در چنین شرایط حسّاسی، امام موسی صدر در کنفرانس مطبوعاتی مورخ ۱۹۶۶/۸/۱۵ بیانات زیر را ایراد نمود:

به دلیل تعهد و مسئولیتی که بر عهده دارم، به ناچار باید افکار ملت را منعکس کنم و اوضاع و احوال ایشان را در زمینه‌های گوناگون و در مناطق مختلف شرح دهم، و این است واقعیت حیات انسانی شیعیان در لبنان:

اول. مناطق سکونت شیعیان

**الف.** در لبنان معمولاً میزان محرومیت و عقب‌افتادگی، به نسبت دوری منطقه و روستا از پایتخت است، لذا منطقه جبل عامل در اقصی نقاط جنوب و منطقه بعلبک و هرمل در اقصی نقاط شمال (مناطق شیعه‌نشین لبنان) از محروم‌ترین شهرهای لبنان به شمار می‌آیند. این بدین معناست که ساکنین این مناطق طعم ستم و بی‌عدالتی را بیش از دیگران چشیده‌اند.

**ب.** عدم رسیدگی به وضع روستاها، عدم تأمین نیازهای اولیه زندگی، افزایش جمعیت و انهدام تأسیسات اقتصادی، مردم را به سوی پایتخت سرازیر کرده است. لذا مشاهده می‌کنیم که مردم جنوب و بقاع در حومه بیروت تمرکز یافته و زنگارهای عقب‌افتادگی و محرومیت را با خود حمل می‌کنند. آنها، با توجه به عدم امکانات برای آموزش فرزندان خویش و بالا بودن سطح هزینه‌های زندگی شهری نسبت به روستا، هیچ‌گاه به یک حیات انسانی شرافتمندانه دست نیافته‌اند.

**ج.** آفریقای غربی و کشورهای عربی سکونت‌گاههای سبز و خرمی برای برخی از شیعیان لبنان شده و ایشان به این نقاط مهاجرت کرده‌اند و از سطح اقتصادی بالایی برخوردارگشته‌اند و گاه سرمایه‌های خویش را در وطن اصلی خود نیز به کار می‌گیرند. نیز عده دیگری از شیعیان، بر اثر کار و کوشش و هوش و شعور، به مراتب اقتصادی رفیعی نایل آمده‌اند، لکن عده ایشان نسبت به انبوه محرومان شیعه بسیار اندک است.

### **دوم. مظاهر عقب‌افتادگی مادی شیعیان**

پس از مشخص شدن محدوده مناطق سکونت شیعیان در لبنان، برای نمایاندن شکل حقیقی عقب‌ماندگی ایشان ضروری است که به آمار زیر، که کارشناسان بررسی‌کننده اوضاع لبنان ارائه کرده‌اند، رجوع و اعتماد کنیم:

نوع زمینه	جبل عامل	بعلبک و هرمل
بهداشتی	نسبت، عقب‌ماندگی (درصد)	نسبت، عقب‌ماندگی (درصد)
تجهیزات بهداشتی	۱ عقب‌ماندگی	۱/۳۰ عقب‌ماندگی در حال رشد
اقتصادی و فنی	۰/۵۹ عقب‌ماندگی بغرنج	۰/۵۶ عقب‌ماندگی بغرنج
رشد عمومی و برنامه‌ریزی	۰/۹۰ عقب‌ماندگی بغرنج	۱/۲۶ عقب‌ماندگی در حال رشد
سکونت‌مسکن	۱۰/۰۷ عقب‌ماندگی در حال رشد	۰/۵۵ عقب‌ماندگی بغرنج
مدارس	۱/۲ عقب‌ماندگی در حال رشد	۱/۳۶ عقب‌ماندگی در حال رشد
فرهنگی	۲/۱۴ رشد در حال پیشرفت	۱/۵۰ عقب‌ماندگی در حال رشد
اجتماعی	۰/۸ عقب‌ماندگی بغرنج	۰/۲۰ عقب‌ماندگی بغرنج
	۱/۵۰ عقب‌ماندگی در حال رشد	۱/۸۳ عقب‌ماندگی در حال رشد

در پی‌گیری عوامل این عقب‌افتادگی، اهمال و کوتاهی دولتها را به عنوان تنها عامل اصلی مشاهده می‌کنیم. احیاناً کوششهای نسبی که برای مبارزه با محرومیت و بهبود اوضاع صورت گرفته، تنها از سوی افرادی از فرزندان مناطق عقب‌مانده و محروم بوده است؛ افرادی که نیروها و امکانات خویش را بر اساس احساس مسئولیت و درک ضرورت تغییر و تحوّل در اوضاع و احوال عمومی به کار گرفته‌اند، و می‌دانیم که امکانات فردی و بازده و نتایج آن محدود است و توسعه به خیرگان و کارشناسان نیاز دارد؛ و لازم است که دولت مستقیماً وارد عمل شود و این امر تحقق نیافته است. تنها کوششهایی اندک، آن هم در سالهای اخیر، صورت پذیرفته است. آنچه گفتیم در سطحی عام و درباره مسائل کلی است. اما در خصوص شرکت و به کار گماردن شیعیان در ادارات و مؤسسات دولتی، باید گفت شیعیان تنها دسته لبنانی‌اند که حقوق خویش را از ماده شش و شش مکرر قانون کشور استیفا نکرده‌اند. در اینجا آماری هست که صحت آنچه را گفتیم تأیید می‌کند و من آن را به مسئولین کشور تقدیم داشته‌ام.

برخی به اینکه ادعا می‌شود علت عقب‌ماندگی شیعیان دسترسی

نداشتن ایشان به تحصیلات عالی و نیاز آنها به دانشهای مطلوب است، قانع می‌شوند، حال آنکه، مطابق آماری که به مسئولان ارائه شده است، شیعیانی که هم‌اکنون تحصیلات عالی و مدارک لازم دانشگاهی دارند می‌توانند عهده‌دار مسئولیتها و مشاغل بدون مسئول شوند. وانگهی، آنها که چنین ادعایی دارند (برخی از مسئولان کشور) زحمت این پرسش را به خود نمی‌دهند که چرا امکان تحصیل دانش به طور مساوی برای همگان وجود ندارد و علت این واقعیت تلخ چیست. آیا به این نتیجه نخواهند رسید که سبب اصلی این امر عدم اهتمام و بی‌توجهی دولت به گسترش و تعمیم آموزش است؟ اگر بخواهیم دربارهٔ عقب‌ماندگی فرهنگی (که شیعه با جهاد و کوشش ویژه‌ای آن را در هم می‌شکند) نمونه‌ای متکی بر آمار و ارقام ذکر کنیم، کافی است که بدانیم کودکان میان شش تا دوازده سالهٔ یکی از مناطق شیعه‌نشین، که دوازده هزار نفرند، بر طبق بررسیهای سال ۱۹۶۰، تنها سی و یک معلّم رسمی دارند، یعنی هر سیصد و هشتاد و هفت نفر پسر و دختر شش تا دوازده ساله یک معلّم. پس از این همه آمار و ارقام و شواهد عینی و ملموس، باز هم دربارهٔ اسباب و عوامل عقب‌افتادگی ساکنان این مناطق سؤالی باقی می‌ماند؟

### سوم. مظاهر عقب‌افتادگی معنوی

الف. بسیاری از روستاهای شیعه‌نشین لبنان از آموزشهای مذهبی محروم‌اند. مسجد، مدرسه، و مبلغی در آنجا دیده نمی‌شود. این پدیده نوعی بحران معنوی برای ساکنان این مناطق به وجود آورده است که خطر اجتماعی مرگباری را برای کل کشور در پی دارد.

ب. هجوم روستائیان به بیروت و مراکز دیگر استانهای کشور، بدون راهنماییهای مذهبی و تهذیب اخلاق، فاجعهٔ اجتماعی غیرقابل وصفی را به بار خواهد آورد.

ج. مؤسسات فرهنگی و اجتماعی شیعیان بسیار ضعیف و نیازمند هماهنگی و تعاون گسترده‌ای است و در حال حاضر توانایی جذب دانش‌پژوهان شیعه (جز عده اندکی) را ندارد. لذا عده زیادی از جوانان شیعه، به ناچار، برای فراگرفتن دانش، جذب سایر مؤسسات می‌شوند. پرواضح است که مشکلات این قبیل مؤسسات آموزشی و شیوه‌های ارشادی و تبلیغی آنها نسبت به فرزندان فرّق دیگر، مشکل دردناکی است که بسیاری از عقده‌های روانی و سرگشتگی‌های روحی را موجب می‌شود. د. اوقاف شیعه، با همه فراوانی، مهمل و بدون استفاده رها شده است، حال آن که اگر بر طبق یک برنامه منظم از این منابع عظیم بهره‌برداری شود، ثروت سرشاری در مسیر منافع ملی و پیشرفتهای اجتماعی کشور و در جهت تربیت اخلاقی نسلها و بالا بردن سطح فرهنگ عمومی به کار می‌افتد و کامیابیهای فراوان به ارمغان می‌آورد.

ه. احساس محرومیت و ناتوانی نزد هموطنان شیعه، به ویژه کارمندان این مذهب، نشأت گرفته از احساس عجز شیعیان نسبت به ابراز شخصیت کامل خویش در همه میدانها و زمینه‌های زندگی است، آن‌گونه ابراز وجود و شخصیتی که پشتیبان کوشش و موفقیت فرزندانشان و نقطه اوج افتخار و یاور ایشان در شداید و گرفتاریها باشد، پدیده‌ای که بسیاری از عقده‌های روانی را، که موجب محو احساس مسئولیت و انجام کامل و گسترده تعهدهای ملی می‌شود، سبب شده است. چنین وضعی برخی گرایشهای منفی را در فرزندان شیعیان کشور لبنان به وجود آورده است؛ از جمله:

۱. نداشتن اعتماد به نفس برای بالندگی و فقدان وحدت و اتحاد.
۲. نبود امید نسبت به برنامه‌های دولت و مسائل اجرایی، به ویژه اینکه همه برنامه‌های حکومتی تنها از شیوه‌های تبلیغاتی استفاده کرده‌اند و برنامه‌های جزئی که به اجرا درمی‌آید، جنبه تسکینی دارد و تنها به

منظور برطرف شدن موقت دردهاست.

۳. اطمینان اندک به روحانیون و شخصیت‌های سیاسی شیعه، به علت عدم هماهنگی و همکاری در مسیر انجام کارهای عام‌المنفعه، در راه رفاه و رفع محرومیت از شیعیان. ناگفته نماند که این زمینه‌های منفی ویژگی ذاتی شیعیان نیست، زیرا شواهد بسیاری وجود دارد که اصالت‌های مثبت را در درون ایشان به اثبات می‌رساند، که من خود یکی از این نمونه‌ها هستم.

من آنگاه که به سرزمین آبا و اجدادی خویش (لبنان) برگشتم و کوشش‌های پی‌درپی خود را برای بالا بردن سطح بینش و حیات انسانی شیعیان محروم لبنان آغاز کردم، پاسخ مثبت و همکاری صمیمانه و مشتاقانه‌ای از سوی شیعیان دریافت کردم، که روز به روز افزایش یافته و آینده‌روشنی، در ابعادی گسترده، به بار خواهد آورد. نوعی حسن نظر را در قبال این کوشش‌های وسیع در هموطنان خویش احساس کردم. اما برخی از خواص هنوز اخلاص و صداقت و همیاری و دلسوزی را هضم نکرده‌اند و توانایی تفسیر واقعیت‌ها را، مگر آن طور که تمایلاتشان را ارضا کند، ندارند. چون نسبت به خویشتن و منویاتشان شک دارند.

آنچه خود سزاوار بودند به من نسبت دادند، اتهاماتی بر من وارد کردند و فعالیت‌های مرا به تحرکات سیاسی محلی عربی یا جهانی، بدون هیچ‌گونه قرینه و دلیلی، ربط دادند؛ ماجرای که، بنا به گفته ابن‌سینا، آدمی را از انسانیت خارج می‌سازد. برای ایراد این شبهه‌ها علتی جز اینکه من در مقام یک روحانی و مرد دین به صحنه حیات و حرکت وارد شده و غبار رکود سالیان دراز را از چهره محرومان زدوده‌ام و سطح زندگی ایشان را بر پایه تفکر اصیل اسلامی بالا برده، ایشان را با یک زندگی پویا، متحول و پیشرفته آشنا کرده‌ام، نمی‌بینم. پاسخ مثبتی که هموطنان به فریاد من دادند، سبب شد تا بدخواهان از اتهامات گذشته عدول کنند و شیوه

دیگری برگزینند، که ایراد اتهامات شخصی بود. آنان توطئه‌ای بر ضد شخص من آغاز کردند. ترفندهای آنان آنچنان ناجوانمردانه و باور نکردنی بود که احساسات شیعیان و هر هموطن با وجدانی چون رئیس جمهور شارل حلو و استاد هنری استاندار جنوب و دیگر شخصیت‌های اصیل لبنانی را برانگیخت. افترای اخیر، این برداشت و احساس را در همگان بیدار کرد که مقصود شخص من نیست، بلکه لکه‌دار کردن نوع است و در ورای آن خدشه‌دار کردن چهره شیعه، که بخش بزرگی از کشور لبنان بلکه بالهای آن است. و ای بر لبنان آنگاه که بالهایش را بشکنند! و این است آنچه دشمنان می‌خواهند. حال اجازه دهید گزارش واکنشهای گروهها و هیئت‌ها را بگویم:

۱. تأییدات و پشتیبانیهای مردمی از حد شیوه متعارف و معمول طرفداریهای فردی گذشته است.

۲. مسئله تأیید و حمایت در میان شیعیان از کسانی که خیر و سعادت ایشان را می‌خواهند، به صورت یک اصل مسلم در آمده است.

۳. ایجاد سازمانی که بتواند خواسته‌های طایفه را برآورد، آمال و آرزوهای ایشان را محقق کند و در برابر رنجها و دردهای مسلمانان شیعه احساس مسئولیت کند ضروری و حیاتی می‌نماید.

ممکن است گمان شود که تشکیلات مذهبی و علمای دین، که در حقیقت وجدان بیدار مردماند، قدرت دارند محتتها و محرومیتها را تخفیف دهند و این نقش حساس را در مسیر خواسته‌های ملی ایفا کنند؛ اما واقعیت این است که تشکیلات مذهبی نزد شیعه سازمانی منظم، یکپارچه و منسجم نیست، و این بر اثر یک سلسله عوامل تاریخی و زمینه‌های مذهبی است، که اینک بر شمردن آنها لازم به نظر نمی‌رسد. از همین رو، در این زمان، من، بیش از هر وقت دیگر، نسبت به ایجاد یک سازمان متشکل و منسجم برای طایفه شیعه احساس مسئولیت می‌کنم؛

احساس مسئولیتی عظیم، به‌ویژه پس از تظاهرات مردم شهر صور، که تبلوری از اهداف و آمال همه شیعیان لبنان بود؛ سازمانی واحد و فعال که امکانات را جمع و نیروهای انسانی را بسیج کند تا سطح زندگی اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شیعیان در لبنان بالا رود. نظر به اینکه برای ساختن یک جامعه سالم باید از خود آغاز کنیم، سازمان باید هدفها و شیوه‌های مثبت و عملی را ارائه نماید و منسجم و هماهنگ با برنامه‌های اصلاحی رسمی زیر پیش رود:

اشاعه و گسترش فرهنگ اسلامی، با توجه به این واقعیت تلخ که در حال حاضر عده استفاده‌کنندگان از تبلیغات مذهبی در میان شیعیان از دو درصد جمعیت ایشان تجاوز نمی‌کند،

احیا و بازسازی موقوفات رهاشده در مسیر مصالح عمومی و نگهداری مؤسسات فرهنگی و اجتماعی موجود به منظور جلوگیری از هدر رفتن کوششهای افراد و گروهها،

مبادله تجربیات و ایجاد روح تعاون و همکاری صادقانه میان شیعیان و برادرانشان در فرقه‌های دیگر، تا بتوانیم نقش مثبت و تاریخی خویش را در ساختن لبنان ایفا کنیم و میان مسئولیت مشترک هم‌وطنان از هیئتها و مؤسسات و گروهها گرفته تا افراد مختلف، انسجام و هماهنگی آگاهانه و سازنده‌ای در راه بنای همه‌جانبه کشور عزیز، لبنان، ایجاد کنیم،  
نگاهبانی از مصالح عالیة شیعیان به دور از در نظر گرفتن مصالح شخصی و خصوصی،

کوشش در راه اقامه قسط و رعایت عدل و احقاق حق و رفع ستم از همه هموطنان محروم و مظلوم،

پشتیبانی از وحدت ملی و حفظ کیان و یکپارچگی کشور،

چرخاندن هرچه سریع‌تر چرخ اصلاحات و پیشرفت.

با در نظر گرفتن مراتب فوق بود که من با همه توان و قدرت خویش



به پا خاستم. در مرحله نخست به برپایی یک سلسله نشستهای مردمی در صور مبادرت ورزیدم و رسالت خویش را در راه تأسیس سازمانی برای شیعیان به منظور حفظ امور دینی و اشراف بر اوقاف و مؤسسات طایفه، و اداره و تنظیم امور مربوط به آنها برطبق احکام شریعت مقدس اسلامی و قوانین و نظامهای نشأت گرفته از آئین حنیف به انجام رساندم. همه اینها به وسیله نمایندگانی باکفایت و اهل نظر انجام گرفت. این امر بدعتی در کارها نبود، بلکه ما در انجام این کار فوق العاده تأخیر داشتیم. زیرا ما تنها فرقه لبنانی بودیم که به طور رسمی مجلس ملی یا شرعی نداشتیم. لذا برنامه عملی من در سطح مردمی همین بود و بس. بسیار امیدوار بودم که، در سطح رسمی، همکاران و همفکرانی در این زمینه بیابم و این تنها راهی بود که می توانست ما را از بحرانها نجات دهد و با رسیدن به این هدف بنیادین آمال و آرزوهای چندصدساله مردم محروم ما محقق شود.

تأکید می کنم آنگاه که من این ایده را با همه فروتنی و امید مطرح کردم، بسیاری از اهل اندیشه و دانش و سیاست به من تبریک گفتند، اندیشه مرا تأیید کردند و آن را تنها راه حل غلبه بر مشکلات عنوان نمودند. ولی سودپرستی و منافع شخصی اجرای این فکر را دو سال به تعویق افکند. سودجویان و منفعت پرستان سعی کردند تا چهره دینی و اجتماعی این کار را مشوه و وارونه و کاملاً سیاسی جلوه دهند و آن را یک کوشش فرقه گرا بنمایانند. حال آنکه فکر ایجاد مجلس، کوششی است در مسیر بالا بردن سطح فرهنگی و اجتماعی شیعیان، تا مگر امکان یابند که در راه تعاون و ایفای مسئولیتهای ملی و اجتماعی خویش با سایر طوایف محترم لبنان همکاری کنند. شگفت آور آن که کسانی ما را به فرقه گرایی متهم می کردند که خود در رأس سوداگران قرار دارند و از راه دامن زدن به اختلافات گروهها تجارت می کنند. اینک که مجدداً این موضوع را به آرای عمومی می گذارم، از همه هموطنان و به خصوص از فرزندان شیعه می خواهم که

آراء و نظریات خویش را با تلگراف و نامه برای رئیس جمهور و هیئت دولت و مجلس شورای ملی ارسال کنند و از آنها بخواهند همان طور که قانونی به شماره هجده در تاریخ ۱۹۵۵/۱/۱۳ به منظور تأسیس مجلسی برای اهل سنت و در تاریخ ۶۲/۷/۱۳ قانون دیگری به منظور ایجاد سازمانی برای دروزیان به تصویب رسید، قانونی هم به منظور ایجاد تشکیلاتی برای شیعیان به تصویب برسد.

استدعا دارم رونوشت نامه‌ها و تلگرافهای ارسالی را برای ثبت و پی‌گیری و احقاق حقتان به دفتر این جانب در صور یا بیروت بفرستید.  
لا أريد إلا الإصلاح، وما توفيقي إلا بالله، عليه توكلت وإليه أنيب.

## انسان: کوشش و دهش<sup>۱</sup>

### معادله الهی

یکی از ارکان تعالیم اسلام را در سامان دادن و انتظام بخشیدن به زندگی انسان، می‌توانیم از آیات مبارک سوره نجم دریابیم. خداوند در این آیات فرموده است:

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ  
وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْمَمَتَهُنَّ (۵۳: ۳۹-۴۲). (و اینکه: برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده‌اند نیست؟ و زودا که کوشش او در نظر آید. سپس به او پاداشی تمام دهند. و پایان راه همه، پروردگار توست.)

این آیات تأکید می‌کند که حیات انسان به طور کمی و کیفی در گرو میزان تلاش و بخشش اوست. بنابراین، زندگی وی به تنفس، خوردن، حرکت کردن و حتی ادراک هم نیست، و از میان رفتن این موارد هم مرگ و فنا نام ندارد. از این رو، پدیده مرگ را باید از میان رفتن تلاش و کوشش آدمی دانست، نه توقف تنفس و یا امید و آرزو. بنابراین، حیات را باید در عطا کردن و بخشش دانست؛ چرا که تا امکان عطا کردن باقی است، انسان

---

۱) متن سخنرانی امام موسی صدر در تاریخ ۱۹۶۸/۹/۱۵، برای قدردانی از خدمات و کمکهای لبنانیان خارج از کشور، به‌ویژه لبنانیهای مقیم آفریقا. بیانیه انتشار یافته در پایان این مراسم نیز از نظر خوانندگان می‌گذرد. در این بیانیه به شرایط بحرانی جنوب لبنان و حملات تجاوزکارانه اسرائیل اشاره شده است.

به سبب آن زنده است و اگر نباشد گویی انسان وجود نداشته است. خداوند سبحان تلاش را برابر با زندگی و ضامن بقای آن قرار داده و جای جای بر تباہ نشدن آن تأکید فرموده و بر قطعیت پاداش دادن بی‌کم و کاست، برای آنچه تلاشگران راه او به هنگام بازگشت به حضرتش چشمداشت آن را دارند، تصریح کرده است. این پاداشی است که بر پادشاهای دنیوی برتری دارد، همچنان که فضل و کرم الهی بر فضل و کرم بندگانش برتری دارد. خداوند تنها در سوره نجم متذکر معادل بودن زندگی با عطا کردن نشده است. بلکه ما این همسنگی را در بسیاری از آیات و فرمانهای دینی می‌خوانیم و می‌بینیم. عقل سلیم هم آن را تأیید می‌کند و درباره آن بحث و جدل روا نمی‌دارد.

### میلاذ کوشش و دهش

ما امروز به مناسبت سالروز میلاذ حضرت زهرا<sup>س</sup> در اینجا گرد آمده‌ایم. میلاذ تلاش و بخشش، میلاذ کسی که شعارش برگرفته از فرمایش رسول خدا<sup>ص</sup> بود که به او فرمود:

یا فاطمه اعملی لنفسک فانی لا اغنی عنک من الله شینا (ای فاطمه، خود تلاش کن، که من در پیشگاه خداوند نمی‌توانم برای تو کاری بکنم).

فاطمه دانست راه فضیلت کجاست. او دریافت که فضیلت افراد بسته به تلاش و کوشش آنان است، نه در گرو رابطه خویشاوندی با خاتم پیامبران. آنچه امروز در این مؤسسه می‌بینیم، آیا جز همان چکیده عطا کردن مشترکی است که مردم بزرگوار ما، چه داخل لبنان و چه خارج از وطن، به همراه دولت بزرگ خود همگی در آن سهیم هستند؟ امروز این ساختمان با صدایی بلند نقش بزرگ خود را فریاد می‌کند تا آنچه در سخن نمی‌گنجد برای ما به ارمغان آورد، همچون یک ساعت درس یا تربیت یک دانشجوی یا باسواد کردن یک کارگر و یا بهبود بخشیدن به وضع

خانوادگی آنان. هر آجرِ نوری که در دیوار این خانه درخشنده جای می‌گیرد، برای دستی که آن را کار می‌گذارد بقا و پایداری و برای سری که بر آن سایه‌افکن می‌شود آرامش و هدایت و ثبات به همراه می‌آورد. اوضاع و احوالِ سختِ کنونی ما تأکید می‌کند که اگر هر یک از ما در حد خود و تواناییهایش دست به یک تلاش مثبت، آگاهانه و سازنده نزنند، زندگی‌مان از محتوا خالی می‌شود و آینده ما از اساس در ابرهای تیره ابهام فرومی‌رود و سرنوشت فرزندانمان دستخوش آشفتگی و اضطراب می‌گردد.

امروز ما و شما در اینجا گرد آمده‌ایم تا ثمره تلاش مشترک خود را بچشیم و در واقع، این مجموعه میوه درختی است که در مدتی کوتاه و با باغبانی جمعی محدود روئیده است، اما به ما می‌فهماند که اگر بخواهیم می‌توانیم دست به کارهای بزرگ‌تری هم بزنیم. اگر در جامعه ما همپاریهای مخلصانه صورت پذیرد، فردا، به اذن خداوند، معجزه‌وار، بوستانی از این درختها خواهیم داشت.

منظور ما از کاشتن این نهال در این خاک عزیز و در کنار این سرزمین مقدس، در حقیقت، اعلانی از جانب ما بود که این تلاش نمادین و متواضعانه در اینجا صورت نگرفت مگر آنکه تأکید کنیم همه ما آمادگی کامل برای بذل تمام امکانات خود را داریم. حتی حاضریم خود و فرزندانمان را در لحظه‌ای که می‌خواهیم یا لحظه‌ای که نیاز باشد، بدون هیچ تردیدی، فدا کنیم. به حقیقت، شما مسئولان و مردم ثمره از خود مایه گذاشتن و بخشش را چشیدید و خود حاصل توش و توانتان را دیدید. این دو بهترین سپاس برای شما و برترین تقدیر از عمل انسانی و بزرگواری شماست. اما من مایلم سپاس ویژه خود و دعای مخلصانه‌ام را به برادران عزیزم در دیار غربت اختصاص دهم؛ کسانی که این مجلس برای قدردانی از خدمات آنها برپا شده است. من در مسافرت اخیر خود

به غرب آفریقا معنای هجرت آنان را به چشم دیدم. این قهرمانان، زندگی خود را کف دست خود گرفته‌اند و با وضعی مخاطره‌آمیز به این سو و آن سو مسافرت می‌کنند. از همه مواهب دنیا چشم پوشیده‌اند و از تمام نعمتها فقط به نعمت وطن قناعت ورزیده‌اند. آنان شبانه‌روز تلاشی طاقت‌فرسا می‌کنند و با خون دل و عرق جبین درهمی کسب می‌کنند و چه سخاوتمندانه برای بهبود سرزمین مادریشان می‌بخشند. دستشان به انگیزه بخشش جان و توان می‌گیرد و عواطفشان با تمام احساسات شعله می‌گیرد و آغوشها و سینه‌هایشان برای میهمانی گشوده می‌شود. من همه اینها را دیدم و فهمیدم و آرزو کردم که کاش با آنان زندگی می‌کردم. اگر این آرزو تحقق می‌یافت، خداوند در حساب و کتاب من نکته سیاهی نمی‌نوشت.

آنچه در برابر این سخاوت می‌توان گفت، فقط آن است که تولد حضرت زهرا<sup>س</sup> و مادر امامان شهید و چشمه‌های فداکاری را به آن عزیزان دور از وطن تبریک بگویم و همکاری آنان را در اشراف بر وضعیت فعلی و آینده این مؤسسه، از نظر تعیین خط مشی و نحوه مدیریت و برنامه‌ریزی و حسابرسی آن، مصرانه بخواهم. در پایان عرایض این نکته را هم بگویم که این محل و شعب آن تماماً از آن شما، خانه شما، و محل کار شماست. زیرا مسائل مربوط به شما در آن بررسی می‌شود و راه حل مشکلات شما، بیش و کم، در همین مکان یافت می‌شود.

در اینجا است که شما با مسئولان عزیز و با برادران ساکن در وطن خود دیدار می‌کنید. درهای این مؤسسه، پس از آن که مدیریت آن خبرگی لازم را به دست آورد و تجهیزات جدید متناسب با ساختمان و اهداف بلند شما در آن فراهم گردید، به عنایت الهی، در سال ۱۹۶۹-۱۹۷۰ گشوده خواهد شد. به همین مناسبت، به شما اطلاع می‌دهم که ما وعده‌های

خوبی از جانب دولت محترم فرانسه دریافت کرده‌ایم که می‌تواند توقعات ما را از ایجاد بنای این مؤسسه برآورده سازد. در اینجا بر خود لازم می‌دانم که نظارت جناب آقای حلو را بر این مؤسسه تبریک بگویم و از تلاشهای خالصانه آقای شهاب نیز تشکر کنم و همکاریهای وزارت آموزش و پرورش و امور اجتماعی را ارج نهم.

اما نخستین کسانی که در این خط درخشان استوارانه گام نهادند، امام شرف‌الدین (قدس سره) و مرجع بزرگوار تقلید جناب آیت‌الله حکیم (دام‌ظله) و اعضای جمعیت البر و الاحسان و اعضای مدیریت مؤسسه بودند. شما همه متوجه باشید که این مؤسسه چیزی جز ثمره تلاشهای شما و تحقق آرمایه‌ایتان نیست. شما را، پس از تقدیم گرم‌ترین و صمیمانه‌ترین درودها، به خداوند می‌سپارم. در پیش رویتان برگه‌هایی است که حاوی چکیده بودجه مورد نیاز است و در اطرافتان مؤسسه شما قد برافراشته است.

### بیانیه لبنانیان خارج از کشور

پیش از پایان مراسم مذکور، سید علی سلامه بیانیه‌ای را که از سوی لبنانیان خارج از کشور تهیه شده بود قرائت کرد، که در زیر به خلاصه مصوبات آن اشاره می‌شود.

۱. تعمیق و گسترش روابط با آفریقا بدین اعتبار که آفریقا ریه‌ای است که جنوب لبنان با آن نفس می‌کشد.
۲. مقابله با تحرکات صهیونیستها در کشورهای آفریقایی.
۳. صیانت از جنوب به اعتبار آنکه لبنانی بدون جنوب لبنان وجود نخواهد داشت.
۴. بالا بردن سطح اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی روستاهای لبنان.
۵. ایجاد سنگر در روستاهای شیعه‌نشین جنوب و آموزش نظامی

۳۲۰ نای و نی / امام موسی صدر

جوانان و مسلح کردن آنها.

۶. تقویت و تجهیز ارتش لبنان برای ایفای نقش مقدس ملی خود.

۷. تقویت عملیات شهادت طلبانه با جان و مال و زبان به منظور

همه گیر کردن جنگ آزادی بخش مردمی.



## تشکیلات شیعیان<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم. برای اطمینانی که در حق من مبذول داشتید صمیمانه سپاس می‌گویم و برای کسانی که در این امر تلاش کرده‌اند و به تشکیل این مجلس که نخستین سنگ‌بنای آن پنج سال پیش گذارده شده بود تحقق بخشیده‌اند، مخلصانه دعا می‌کنم و برای کسب خشنودی الهی، توفیق بر انجام امور واجب، و توانایی تحمل مسئولیتها به درگاه خداوند توانا و بی‌نیاز روی نیاز می‌آورم.

این برهه زمانی که امروزه در آن به سر می‌بریم، در سازمان‌دهی و، به تعبیری دقیق‌تر، تلاش برای سازمان‌دهی شیعیان لبنان خلاصه می‌شود. سازمان‌دهی شرطی اساسی برای موفقیت هر کاری در این جهان و در نظام هستی است. در جهانی که خداوند آن را بر نظم تمام و سازمان‌دهی دقیق آفریده است، هرگونه فعالیت سازمان‌دهی نشده و نامنظم عملی مغایر این هستی و محکوم به نابودی است. قرآن نیز این نکته را به ما می‌آموزد:

وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ (۷:۵۵). (آسمان را برافراخت و ترازو را برنهاد.)

---

(۱) سخنان امام موسی صدر در جمع اعضای مجلس اعلای شیعیان لبنان، پس از انتخاب ایشان به ریاست این مجلس، ۱۹۶۹/۵/۱۱.

و شاید سازمان‌دهی دقیق از اولین ثمره‌ها و دستاوردهای تمدن بشری باشد و این خود قاطعانه بر ضرورت سازمان‌دهی در هر کاری بنا بر مقتضیات زمان تأکید می‌کند. بنابراین، می‌توانیم بگوییم وظایف و نقشهایی که در قلمرو و سطوح مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و غیره بر عهده شیعیان گذاشته شده بودند، پس از شکل‌گیری این مجلس، به گونه‌ای دقیق‌تر و به صورتی بهتر ادا خواهد شد.

شیعیان در لبنان صاحب نقشی تاریخی، فرهنگی و ملی هستند و تاریخ با سرافرازی بدین امر شهادت می‌دهد. تاریخ همچنین نقش استراتژیک عمیقی به شیعیان اختصاص داده است. اینکه شیعیان همواره در مرزهای لبنان سکونت داشته و با مجاهدان مخلص ارتباط برقرار می‌کرده‌اند، نشانه آن است. شیعیان همچنین در پهنه دانش و فرهنگ و نیز در عرصه نواندیشی و تحول افکار دینی و اجتهاد در فقه و تفسیر و فلسفه صاحب چهره‌های تابناکی بوده‌اند. همچنین برای رشد و شکوفایی روح دینی و اخلاقی در جامعه انسانی و گفت‌وگوهای مثبت و سازنده با اهل ادیان و طوایف، مشارکتهای آشکار داشته‌اند. شرح بسیاری از این مناظرات در کتابها بیان شده، که برجسته‌ترین آنها را می‌توان مجالس مناظره امام جواد<sup>ع</sup> و هشام بن حکم دانست. شیعیان، پس از آن هم، از مسئولیت عملی و ملی در هیچ عصر و مکانی، حتی یک روز، شانه خالی نکرده‌اند و هم‌اکنون نیز این فرزندان دور از وطن ما هستند که در چهار گوشه جهان نقش درخشان خود را در جهت منافع ملی و دینی به خوبی ایفا می‌کنند.

آنچه گفته شد برخی از رسالتهایی بود که بر دوش فرزندان شیعه قرار دارد، و مجلس اعلای شیعیان به هماهنگ کردن و آماده نگه‌داشتن نیروهای آنها می‌پردازد و از هدر رفتن و صدمه خوردن آنها جلوگیری می‌کند و در آینده به آنان این امکان را می‌دهد که از قید و بندهای

گوناه‌گونی که با انگیزه‌های آنان و هموطنانشان سازگاری ندارد رها شوند و به شرایط بهتری دست یابند. بنابراین، همه آرزومندیم که این روز آغاز دوره‌ای جدید در سرنوشت و آینده آنان باشد، در این دوره اوضاع آنها بهبود یابد و به گونه‌ای فعال برای بهبود اوضاع کشورمان و حمایت از آن در برابر دشمن خائن به مشارکت با یکدیگر پردازند. طبیعی است که این اقدام حتماً با استقبال و همکاری نیروهای همفکر و سیاست‌گذاران مسئول روبرو خواهد شد و به زودی ریشه‌های این ظلم مزمن موجود در لبنان را از میان خواهد برد.

من مایلم گوشزد کنم که این مجلس مطلقاً در میان مسلمانان شکاف ایجاد نخواهد کرد، بلکه وحدت کامل از طریق گفت‌وگو و تفاهم و یک‌دلی، ساده‌تر صورت می‌گیرد و گفت‌وگو جز در میان نمایندگان واقعی امکان‌پذیر نیست و مجلس هم راه درست نمایندگی است. به امید آنکه این حقیقت بدون هیچ شک و تردیدی فهمیده شود. با قلبی گشاده و آغوشی باز برای همکاری این مطلب را اعلام می‌کنیم و آینده خود بهترین گواه ما خواهد بود.

تشکیل این مجلس ثمره بزرگ دیگری نیز در پی دارد و آن شناخت اوضاع واقعی شیعیان و تهیه آمارهای مورد نیاز است. معنی این موضوع فراهم آمدن امکان بیشتر برای پیکار با جهل، فقر، عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی اجتماعی است. از سوی دیگر، می‌توانیم، از طریق همکاری و تبادل اطلاعات و تجربیات با همه رهبران معنوی لبنان، در امر مبارزه با فساد و انحراف برنامه‌ریزی کنیم تا بلکه با عنایت خداوند بتوانیم در برابر فساد اخلاقی روزافزونی که سرنوشت لبنان و همه جهان را تهدید می‌کند سد بزنیم.

اما نقش جغرافیایی شیعیان از امروز روشن‌تر و بارزتر می‌شود و نیاز به تشکیلات بیشتر معلوم می‌گردد؛ تشکیلاتی که استعدادهای مادی و

معنوی و روحی ما را جلوه‌گر می‌کند؛ تشکیلاتی که خواهان بهبود اوضاع مناطق شیعه‌نشین و مناطق مرزی است، خواهان بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی است، خواهان آن است که خدمت سربازی اجباری شود تا با همکاری مسئولان بتوانیم دین خود را در پاسداری از تمامیت ارضی و وطنمان، لبنان، از یکسو و در همراهی و مشارکت صحیح با مقاومت مردم فلسطین به منظور آزادسازی اراضی اشغالی از سوی دیگر، ادا کنیم. این آرمانها نتایج طبیعی تأسیس این مجلس است. اینها اهداف ماست نه رؤیاهایمان. اما ما به تلاش و کوشش و اخلاص و زمان نیاز داریم. امروز با دستان تهی ولادت مجلس اعلای شیعیان را جشن می‌گیریم، در حالی که ما هیچ چیزی در اختیار نداریم، نه دفتری برای آغاز کار مجلس و نه بودجه‌ای. تنها چیزی که در اختیار ماست، عنایت خداوند و نیرو و توان شماست.

بنابراین، نیاز جدی ما اقتضا می‌کند که مجلس همه را بدون استثنا در خود بپذیرد و محور مشترک همه ما قلمداد شود. هرگونه انتقاد سازنده و هرگونه اختلاف نظر، در واقع، راهی است برای تکامل هدف و پویایی آن، و طریقی است برای کاهش اشتباهات. مجلس هم باید، ولو به صورت موقت، از پرداختن به مسائل خاص و مصالح افراد چشم‌پوشد و برنامه‌ای عمومی طراحی و برای وظایف مهمی که بر دوش دارد تلاش کند. شکل طبیعی مجلسی که آقایان علما و رهبران سیاسی و حقوق‌دانان در آن عضویت دارند نویدبخش موفقیت آن است، اگرچه شاید از نظر قانون نواقصی هم داشته باشد. آقایان علما، طلایه‌داران دعوت به خدا، دعوت به حق و دعوت به فراتر رفتن از منبتها و خودبینیها هستند و این دعوت اساس و پایه مجلس ماست که راه را هموار و انجام وظایف را امکان‌پذیر می‌سازد.

آقایان سیاستمدار و حقوقدان هم جناح سیاسی و محتوای علمی

مجلس را تشکیل می‌دهند، با امید به اینکه هرکس به انجام مسئولیتش بپردازد. انشاءالله به دست و بازوی قدرتمندی برای لبنان، عرب، اسلام و انسان در هر نقطه از جهان تبدیل شویم و روز به روز موفق‌تر گردیم. از خداوند می‌خواهم در اموری که در آن خیر لبنان، عرب و اسلام نهفته است شما را یاری دهد.



## فِرَق، دريچه‌های تمدن<sup>۱</sup>

جناب آقای رئیس جمهور، بنده گذشته و تاریخ علمای شیعه لبنان را مطالعه کرده‌ام و ناگهان در برابر پدیده‌ای عجیب قرار گرفته‌ام. چرا که مشاهده کرده‌ام که یک‌پنجم علمای مسلمان شیعه از لبنان و یک‌پنجم کتابهای شیعه از علمای لبنانی بوده، با اینکه عده شیعیان لبنان هیچ‌گاه به ۱٪ از کل شیعیان جهان نمی‌رسیده است. در لبنان هیچ روستا و مزرعه‌ای یافت نمی‌شده مگر آن که از میان آن دانشمندی فقیه یا ادیب یا فیلسوف برخاسته باشد. من این پدیده را بررسی کردم و مطالبی را که برخی می‌گفتند، خواندم. آنان می‌گفتند این پدیده نتیجه قداست زمین و برکتی است که خداوند به آن عنایت کرده. اما امروز و به مناسبت تشکیل این مجلس می‌توانم تفسیری علمی درباره این پدیده ارائه دهم.

در این ایام می‌بینیم که لبنان، با طبقات گوناگون مردم و رجال دینی و رهبران سیاسی‌اش، در تبریک شادمانی به خاطر این رویداد (تأسیس مجلس شیعیان) با ما مشارکت کامل دارند و هم‌اکنون نیز ما رئیس جمهور کشور را در میان خود و در خانه خود می‌بینیم، که این شادباش را گرم‌تر و

---

(۱) پس از انتخاب امام موسی صدر در مقام اولین رئیس مجلس اعلای شیعیان، رئیس جمهور لبنان، شارل حلو، به دار الافتاء جعفری رفت تا انتخاب وی را تبریک گوید (۱۹۶۹/۶/۲). متن بالا سخنرانی امام موسی صدر در این دیدار، به نقل از روزنامه بیروتی الرقیب، است.

این شادی را کامل تر می‌کند.

جناب آقای رئیس جمهور، اجازه دهید، پس از این مقدمه و با توجه به محتوای آن، به نام همه شیعیان لبنان، کسانی که حتی یک روز هم از ادای وظایف ملی و قومی خود سرباز نزده‌اند، به شما عرض کنم که اکنون ما با تمام سرافرازی و اطمینان و با امیدی بزرگ اعلام می‌داریم که برای تحمل همه مسئولیتهای ملی و ادای وظایف خود برای نگاهبانی از استقلال لبنان و آزادی و تمامیت ارضی آن به هر قیمت و بهایی هم که باشد، آمادگی کامل داریم. ما اعلام می‌کنیم الآن و نیز پیش از این، برای آزادسازی اراضی اشغالی، با یاری‌رسانی به مبارزات مقدس مردم فلسطین و مشارکت فعالانه با دولتهای برادر عربی آمادگی کافی داریم و داشته‌ایم. ما، به عنوان هموطنان، بار این مسئولیتها را بر دوش خود احساس می‌کنیم و آن را با هماهنگی و هم‌صدایی کامل خود با رهبران مخلصی که بار این رهبری را در این موقعیتهای دشوار و تحت رهبری شما بر دوش می‌کشند، به انجام می‌رسانیم.

جناب رئیس جمهور، کسانی که گمان می‌کنند وجود طوایف گوناگون در لبنان و سروسامان دادن به امور آنها از عوامل ضعف احساس ملی و قومی است، بی‌شک از دریچه‌ای تنگ به این قضیه می‌نگرند. بلکه طوایف مختلف و سازمان یافته عوامل تعاون و دریچه‌های فرهنگی هستند که دستاوردهای میلیاردها نفر از افراد بشر این عصر و اعصار گذشته را به ما باز می‌نمایند. این تجارب از همین راه به لبنان وارد می‌شود و آن را به مثابه یک بدن در می‌آورد، طوری که وحدت ملی و انسانی با نبود هر عضوی از آن ناقص خواهد ماند.

اینک آمادگی خود را به منظور همکاری با تمام مسلمانان برای خدمت به دین عزیز اسلام و نزدیک کردن مسلمانان به دین و اخلاق و نیز پاسداری از میهن بزرگ خود اعلام می‌داریم و این از ویژگی‌های مجلس



ماست.

## دردِ مشترک<sup>۱</sup>

برادران و خواهران عزیز، مردم شریف لبنان، در این ایام خطرهای کشور ما را احاطه و کیان آن را تهدید کرده، کرامت آن را لکه‌دار نموده و منظومه تمدن درخشان و ارزشهای انسانی آن را با خطر نابودی روبرو کرده است. همه ما می‌دانیم که بقای هر ملتی در صفحات روزگار، در گرو مواضع قهرمانانه و ایثارگرانه فرزندان آن و حس مسئولیت‌پذیری دقیق و آگاهانه مردم آن کشور است.

تاریخ گواه آن است که بسیاری از امتهای پیشین به سبب آنکه تکلیف خود را به انجام نرسانیده‌اند و تمایلات و منافع فردی را بر مصلحت عموم مقدم شمرده‌اند، فرهنگ و تمدنشان از هم گسیخته و نابود شده است.

اینک ما نیز در برابر این تجربه و آزمون قرار گرفته‌ایم. مسئولیت بر دوش ماست و امانت به دست ما؛ مسئولیت و امانتی که پیش از ما نسلهای پیشین آن را بر دوش گرفتند و با آگاهی و فداکاری از آن محافظت و از کشور و کرامت آن پاسداری کردند.

---

(۱) بیانیة امام موسی صدر پس از آنکه به ریاست مجلس اعلای شیعیان انتخاب شد، به نقل از روزنامه الحیة، ۱۹۶۹/۶/۱۱.

بحران کنونی جنوب، در واقع، بحرانی است برای تمام لبنان، برای جهان عرب، و برای فلسطین دردمند؛ بحران انسانیت است در هر زمان و در هر مکان. در این شرایط پرتنش، تکلیف خود می‌بینم که این پیام را برای شما بدون استثنا و خصوصاً برای مسئولین در همه سطوح کشور ارسال کنم. من به عنوان یک شهروند عادی با شما سخن می‌گویم. در این بحران تمامی هموطنان یکسانند.

کشور با آن «گذشته» تابناک و این «حال» دردمند و «آینده‌ای» که در گرو مواضع آگاهانه شماست، اینک شما را بانگ می‌زند و از شما مدد می‌طلبد. فرزندان شما و نسلهای آینده در گوش وجدانهای شما فریاد می‌زنند. فلسطین و اراضی مقدس و جنبش مقاومت فلسطین بر شما نهیب می‌زنند. کرامت انسان، حق و عدالت شما را به فریادرسی می‌خوانند.

خداوند حقوق خلقتش و حفظ شرف بندگانش را از شما مطالبه می‌کند، ادیان آسمانی و ارزشهای اخلاقی و وجدانهای پاک، شما را به حفظ شعایر و رعایت اصول خود فرمان می‌دهند.

بیایید اختلافات سنتی را کنار گذاریم، و رسمهای گذشته را به فراموشی بسپاریم و تمامی گرایشها و حساسیتها و دیدگاههای حزبی، طبقاتی، فرقه‌ای و اقلیمی خود را به زمانی بعد از حل این بحران موکول کنیم.

اینک، بزرگ‌ترین مسئولیت بر دوش شماست. چرا که با یکپارچه ساختن صفوف خود خواهید توانست بر تمامی مشکلات فایق آید و گردنه‌ها را یکی پس از دیگری پشت سرگذارید.

با سختیها روبه‌رو شوید و با برخورداری از روح ایمان و فداکاری، با بهره‌مندی از عقلی برتر و روشن و با قلبی سرشار از محبت، مشکلات را برطرف سازید. خدا و ملت و نسلها و انسانهای دردمند، با اقتدار تمام

حقوق خود را از شما مطالبه می‌کنند و به دقت از شما حساب می‌کشند. شیعیان، به عنوان بخشی از هموطنان و نیز بدین سبب که در قلب این بحران قرار گرفته‌اند، آماده‌اند تا تمامی توان خویش را به کار گیرند و جان خود را در راه دفاع از وطن و سیادت و حفظ یکپارچگی اراضی لبنان تقدیم دارند. آنها آمادگی کامل برای آموزش نظامی و برگرفتن سلاح دارند و آماده‌اند به صفوف خدمت و وظیفه بپیوندند و برای تقویت ارتش و تجهیز آن به سلاحهای مدرن دفاعی، سختیها را تحمل و با فداکاری از وطن خویش محافظت کنند؛ در آزادسازی اراضی مقدس، با سایر دولتهای برادر عرب مشارکت جویند و به جنبش حق طلبانه مقاومت فلسطین یاری رسانند.

آنان آماده هرگونه فعالیت روشنگرانه از قبیل اعزام هیئتهای گوناگون به نقاط مختلف جهان هستند، تا با نمایندگان رسمی دولتها و جناحهای قدرتمند و صاحب نفوذ به مذاکره بنشینند و مسائل کشورمان و تجاوزات دشمن را برای آنها و تمامی جهانیان شرح دهند و موجبات حمایت بیشتر آنها را از لبنانمان در این بحران فراهم آورند. شیعیان برای انجام تمامی این کارها آماده‌اند و جداً خواستار همکاری مسئولین و ادای تکلیف آنها هستند. از مسئولین می‌خواهند که زمینه‌های فعالیت را برای آنان فراهم سازند و منطقه خطر یعنی جنوب را از لحاظ دفاعی و اجتماعی استحکام بخشند.

مجلس اعلای شیعیان، که جدیداً تأسیس شده است و امروزه نقش سازنده‌ای در مسائل داخلی دارد، برای این به وجود نیامده که در قالب فرقه‌ای جدید باعث دردسر بیشتر شود و از نو تفرقه‌ای در میان ملت اندازد. این مجلس برای این به وجود نیامده که جایگزینی برای مسئولین در سطوح مختلف باشد و وظایف آنها را انجام دهد. بلکه تأسیس گردیده تا اعضای خود را برای ایفای نقشی مثبت برای خدمت به مردم بسیج کند

و ایمان و آگاهی و اخلاص آنان را فزونی بخشید و در همه سطوح ارتقاء دهد. مجلس برای این تأسیس شده که به مثابه نیروی داخلی و اهرمی قدرتمند باشد، نصیحت کند، بیدار باشد، بازخواست کند، شکافها را پر کند، مانع اهمال و سستی باشد و جلوی جدایی و تفرقه را بگیرد. بر این اساس مجلس، با همه اخلاص، این خدمات را در اختیار همه هموطنان و مسئولین قرار می‌دهد و به ویژه بر نقش مسئولینی که شیعه هستند تأکید می‌کنم.

از دولت، رئیس مجلس، آقایان وزرا، نمایندگان و تمامی کسانی که زمام امور به دست آنهاست می‌خواهم به تلاشهای پیوسته خود، که آغاز کرده‌اند، ادامه دهند و از آنها بیداری و اخلاص و تحرک بیشتری توقع دارم. توفیق و استواری ایشان را از خداوند خواستارم.

## فساد، خطرناک‌ترین دشمن<sup>۱</sup>

س: جناب آقای صدر، چنان که همه می‌دانند، ما اکنون در لبنان و جهان عرب در شرایط سرنوشت‌سازی به سر می‌بریم. در این باره شما چه اصولی را پیشنهاد می‌کنید تا همه لبنانیها، با توجه به اهداف مشترک، بر گرد آن جمع شوند و به لبنان خدمت کنند؟

ج: درباره این سؤال خاص باید اصول ضروری هر اجتماعی را بازگو کنم. هر تشکیلاتی، از جمعیت کوچکی در یک روستا گرفته تا جمعیت بزرگی مانند سازمان ملل متحد، بر اساس اصول معینی شکل می‌گیرد، اما مهم تحقق این اصول است و برای آنکه ما بتوانیم این اصول را تحقق بخشیم، باید بر اصولی منطبق با واقعیتها تکیه کنیم. به ویژه اگر این واقعیتها با ریشه‌های عمیق تاریخی، جغرافیایی، انسانی و اعتقادی در پیوند باشد، بی‌تردید به زودی در جان و روح مردم ریشه می‌دواند و مردم گرد آن جمع می‌آیند.

اما باید دانست که لبنان صاحب واقعیتی است تاریخی، که تا قدیم‌ترین اعصار امتداد دارد. تاریخ لبنان بسیاری از تمدنها، عظمتها، رسالتها و فرهنگها را در خود جای داده است. این تاریخی است که اگر

---

(۱) گفتگو با امام موسی صدر در برنامه تلویزیونی «سجل مفتوح»، به نقل از روزنامه لبنانی الجریده، ۱۹۶۹/۶/۲۱.

فرد لبنانی از آن مطلع باشد، نسبت به آن احساس سربلندی می‌کند. چرا که این تاریخ برای او یادآور عظمتها و تمدنها و رسالتهای بزرگی است که همواره هر لبنانی را واداشته و امروز هم وامی‌دارد تا نقش بزرگ خود را ایفا کند.

از نظر جغرافیایی، لبنان جزئی از جهان عرب به شمار می‌آید. از سویی مرزهای آن به آسیا و آفریقا و اروپا گشوده و در کنار دریاست. این عوامل به فرد لبنانی امکان تحرک می‌دهد و تحقق اهداف بلند او را آسان می‌سازد.

از دیگر امکانات لبنان نزدیکی به دریا، آب و هوای معتدل و سلامت بدن است. این امکانات انسانی شناخت رسالت انسانی را آسان می‌کند و به گونه‌ای آشکار این تواناییها را در لبنانیان مقیم وطن و به صورتی آشکارتر در لبنانیان مهاجر در نقاط مختلف جهان می‌توان دید. زیرا این امکانات، بالفعل، لبنانیان را برای مهاجرت تشویق کرده است.

از طرفی، لبنان صاحب فرهنگ و تمدنی است که از تمدنهای متنوع و فرهنگهای مختلف و اندیشه‌های گوناگون بهره گرفته است. در آینه تمدن لبنان می‌توان تجربه‌های میلیونها و میلیاردها نفر از افراد بشر را دید. می‌توان از این دستاوردهای بشری، که اکنون در لبنان فراهم آمده، به گونه‌ای جدی بهره‌برداری کرد. در پرتو این واقعیات درخشان است که در لبنان مجموعه‌های متعدد و اندیشه‌های متنوع مشاهده می‌کنیم. هم می‌توان از این رنگارنگی و تنوع در جهت تفرقه و پراکندگی جامعه سوداگری کرد و هم می‌توان از آن در مقام پایگاههایی برای تعاون و همیاری سود جست، زیرا هر گروهی برای خود تجربه‌ای دارد و صاحب افکاری است. این تنوعها می‌تواند وسیله‌ای برای تعامل آرا، تبادل اطلاعات، افزایش تجربه‌ها و در نتیجه ساختن تمدنی انسانی باشد و تحقق نقش و رسالت لبنانی را امکان‌پذیر سازد. زیرا این رسالت ثمره

تجارب بشری است و می‌تواند به جهان عرضه شود و رسالت تاریخی این کشور نیز باشد.

اما شرط اساسی برای آنکه ما بتوانیم این افکار و تجارب متنوع را در کنار هم جمع آوریم و از آن به عنوان راههایی برای تعاون و همیاری بهره ببریم، همان توجه به اصل احترام متقابل در میان مردم این کشور است. این چیز جدیدی در لبنان نیست. کشوری که از چنین امکان سازنده و مثبتی بهره نگیرد، در آن فریادها و اعتراضهای محلی و اقلیمی و قبیله‌ای یا اقداماتی از این قبیل بروز خواهد کرد و افراد مغرض یا نادان می‌توانند از آن برای آشفتگی و جدایی و نابودی آن جامعه بهره‌برداری کنند. اما اگر در جامعه اطمینان متقابل باشد، چنین چیزی رخ نمی‌دهد. اطمینان متقابل جز با احترام متقابل حاصل نمی‌شود. شما باید به من احترام بگذارید و من نیز باید به شما احترام بگذارم. اگر من شخصی را تحقیر نکنم اما او مرا کوچک کند، دیگر اطمینانی باقی نمی‌ماند و در نتیجه کشور دچار رکود و به گروهها و دسته‌های غیر مفید و ضعیف تقسیم می‌شود. بدین سبب است که معتقدم تبادل تجربیات و همکاری ملی و نتیجتاً رشد و اقتدار کشور در گرو آن است که من به دیگری اطمینان داشته باشم و او به من. بنابراین، اصل به رسمیت شناختن طرف مقابل است، سپس اطمینان به یکدیگر داشتن برای ایجاد تعاون و همیاری، و این همه از احترام متقابل ناشی می‌شود. با کمال تأسف، چهره این حقیقت در لبنان مسخ شده است و می‌خواهند آن را با تحمیل سازش بر دیگری و سکوت و انزوای طرف مقابل درمان کنند؛ چیزی که آن را «نه غالب و نه مغلوب» در لبنان نام نهادند؛ اما این سازش اگر عملی گردد، دارای خطرهایی است. زیرا روند سازش طبعاً موجب غلبه یک طرف بر طرف دیگر می‌شود و برای آنکه بخواهند طرف غالب را ساکت کنند، باید حق و حقوق بیشتری به او بدهند. این سازش‌پذیریها نادرست و خطرناک است. خطر دوم آن

است که سازشها دائماً میان سران و به ضرر مردم انجام می‌پذیرد. این دو خطر در تحمیل سازش نهفته است. اما اگر قبول کنیم که گوناگونی تفکرات و فرهنگها مسألهٔ تعاون میان مردم را آسان می‌کند، بی‌شک این تنوع وسیله‌ای برای تحکیم ارتباط میان افراد این کشور خواهد شد. زیرا هرکس احساس می‌کند که از دیگران بی‌نیاز نیست. بر این اساس می‌توان اصولی را تعیین کرد تا لبنانیها به گرد آن جمع آیند. به عبارتی کوتاه، به رسمیت شناختن یکدیگر و احترام متقابل اساسی‌ترین شرط بقا و استمرار هر کشوری است.

س: جناب آقای صدر، در حال حاضر ما با خطرهای گوناگونی روبرو هستیم که لبنان و سلامت آن را تهدید می‌کنند. مرزهای لبنان اینک در معرض خطر و تجاوز دشمن است. بنابراین، وظیفهٔ ما لبنانیها برای دفع این خطرات چیست؟

ج: این سؤال طبعاً پاسخ طولانی می‌طلبد، اما من سعی می‌کنم تا حد امکان آن را خلاصه کنم. شاید پاسخ من به این سؤال برای شنوندگان و بینندگان شگفت‌آور باشد. من برای لبنان و حتی کشورها و امتهای خطر خارجی قابل ذکری سراغ ندارم. بلکه خطر اساسی همان خطر داخلی است. حتی دشمن همواره تلاش می‌کند تا با ایجاد تفرقه‌ها به گسترش خطر داخلی دامن و به وسیلهٔ آن به کشور ضربه بزند. خطر خارجی صهیونیسم را که اینک گریبان‌گیر کشور شده، نمی‌توان نادیده انگاشت و چه بسا که این خطر خود بزرگ‌ترین خطر در جهان باشد. اما مقصود من آن است که خطری که کیان یک امت یا کیان یک کشور و یا مردم را تهدید می‌کند همان خطر داخلی است. خطر داخلی است که مهلک است.

من بدین واقعیت اعتقاد دارم که امکان ندارد یک ملت بر اثر خطر خارجی و دشمنان بسیار از میان برود. هرگز تاریخ هیچ ملت و امتی را نشان نداده که به دلیل زور و اجبار یا در نتیجهٔ غلبهٔ دشمن خارجی، تا



هنگامی که آن مردم در کنار یکدیگر بوده و وحدت کلمه داشته و به مسئولیتهای خود آگاه بوده‌اند، از بین رفته باشد. مهم، خطر داخلی است؛ خطر تفرقه. این چیزی بود که در پاسخ سؤال اول ذکر کردم. این خطر نتیجه تحقیر و عدم احترام به یکدیگر و گروه‌گروه کردن مردم است. اینها مشکلاتی است که ما اینک با آن مواجهیم.

خطر اساسی و داخلی، خطر بی‌مسئولیتی، بی‌بند و باری، و فساد است. وقتی که لبنان باید همچون جامعه جنگی باشد و هر چیزی در آن به مقاومت و پایداری و دفاع اشاره کند، متأسفانه می‌بینیم هنوز برخی از مردم این کشور گمان می‌کنند در یک جامعه بی‌خطر، آن هم در کمال راحتی و رفاه، زندگی می‌کنند. هنوز همان مجالس و محافل شب‌زنده‌داری و شادخواریها برقرار است. ما می‌خواهیم در این جهان زندگی کنیم و امکان ندارد انسان بدون تلاش و تحمل سختی بتواند در این جهان زندگی کند. با مسخرگی و بی‌بندوباری و غفلت از خطر نمی‌توان در این جهان زندگی کرد. باید حدّ و حدودی برای این غفلت و فساد تعیین کرد. بدون شک گوشه‌ای از این کار بر دوش علمای دین و مصلحان جامعه است. گوشه‌هایی هم بر دوش سازمانهای فرهنگی و تبلیغاتی، مجلات و روزنامه‌ها، و بخصوص بخشی بر دوش دولت است، که شرایط اجتماع را درک کند و مراکز فساد و بی‌خبری را محدود کند و فضایی آکنده از جدّیت و پاکیزگی به وجود آورد.

شاید بحث و گفتگو درباره خدمت سربازی اجباری که این روزها مطرح است و امیدواریم مورد قبول قرار گیرد، خود وسیله معقولی برای ساختن جامعه در حال جنگ، یا به تعبیر ما جامعه مقاوم، در نزد جوانان لبنانی درآید. زیرا ما خواهان جنگ نیستیم، بلکه می‌خواهیم از خود دفاع کنیم. در برابر خطر خارجی و نیز در مقابل خطر غفلت، ما می‌توانیم تنها یک کلمه بگوییم و آن هم مقاومت تا مرگ است، مقاومت مطلق. یعنی اگر

وسایل دفاع از خود برای ما فراهم باشد، دفاع می‌کنیم و اگر ابزار دفاع برای ما مهیا نگردد همگی می‌میریم.

مرگ ما شاید صهیونیستها را از اشغال کشور ما باز ندارد، ولی موضع ما را تقویت و تثبیت می‌کند. فرزندان ما و مردم ما در آینده می‌فهمند که پدرانشان برای چه هدفی جان فدا کردند. این یگانه راه برای بقای این کشور و هر کشور دیگری است و مقاومت تنها حربه ما برای دفع خطر خارجی است. مقاومت یگانه سلاحی است که مطلقاً راهی برای غلبه بر آن وجود ندارد. پس از آنکه ما این اصل را پذیرفتیم باید وسایل مقاومت را نیز فراهم آوریم.

وسایل مقاومت عبارت است از مجهز شدن به سلاحهای جدید، تشکیل جامعه‌ای مقاوم، و نیز بهبود وضع اجتماعی در مناطقی که از سوی دشمن در معرض تهدید قرار گرفته‌اند. زیرا وضع این مناطق رضایت‌بخش نیست و اهمال و سستی در این امر مهم و در این برهه حساس از تاریخ، جایز نیست. هر روز را هزاران حساب است. سربازی اجباری چیزی است که مطلقاً نمی‌توان از آن چشم پوشید، چه برای از بین بردن فساد داخلی و ذوب کردن مردم لبنان در کوره وطن‌دوستی صادقانه و چه برای دفاع در مقابل دشمن.

سپس دستگاههای تبلیغاتی را باید قوی کرد و پیش از مواردی که ذکر شد یا پس از آنها باید با دولتهای برادر عربی هماهنگ شد. این دستگاهها وسایلی هستند که به سیاستمداران و نظامیان و جامعه عربی اختصاص دارند و ما، همان طور که در بیانیه مجلس اعلای شیعیان لبنان گفته‌ام، خود را نیروهای وطن‌دوست و قدرتمندی می‌دانیم که آماده هرگونه فداکاری است.

بنابراین، در مقابل این خطرها بر ماست که از خود مقاومت نشان دهیم و جو جامعه را برای مقاومت آماده کنیم. باید خود را برای ایستادگی

و مقاومت بسازیم و برترین راه برای تقویت و تحکیم روحیه مقاومت و ایستادگی تقویت ایمان به خدا و ایمان به مطلق و ایمان به ارزشهاست، ایمان به اینکه حق همیشه در جهان پیروز است، هرچند که موقعیتهای دگرگون شود و روزها و سالها به درازا بکشد. در برابر خطرهای داخلی نیازمند احترام متقابل هستیم تا بتوانیم قدرت و وطنمان را تقویت کنیم و به مبارزه با فساد پردازیم. امروزه فساد تنها به کاری اطلاق نمی‌شود که خلاف دین یا اخلاق است، بلکه فساد امروز، هر عمل نادرستی است که در این کشور صورت می‌گیرد. هرگونه تبعیض، تعدی، بی‌توجهی، بی‌بندوباری، سستی و اهمال است. هر خانه‌ای که در آن چنین فسادهایی انجام می‌گیرد، در حقیقت خانه امنی است برای دشمن در این کشور. این نکته‌ای است که هرگز نباید از آن غفلت کرد. من به عنوان روحانی درباره این موضوع سخن نمی‌گویم، بلکه من همچون هموطنی مخلص با شما در این باره سخن می‌گویم. این کشور نمی‌تواند یک جامعه جدی مقاوم و جنگی باشد، در حالی که در خانه‌ها شبانه‌روز فساد صورت پذیرد. این امر پذیرفتنی نیست.

س: جناب امام، آمارهای عمومی نشان می‌دهد که جوانان، بیش از ۵۵ درصد جمعیت لبنان را تشکیل می‌دهند. اما تا کنون در این باره و در باب بهره‌مندی از این نیرو در راه اهداف کلان لبنان سخنی گفته نشده است. راهکار و نظر شما در این باره چیست؟

ج: نحوه ایجاد تشکیلات میان جوانان امریست که باید به خودشان واگذار شود. یعنی جوانان باید خودشان گرد هم جمع شوند و برای تحقق اهداف مشترکشان تلاش کنند. اما آنچه درباره جامعه امروز به ما مربوط می‌شود این است که چگونه می‌توانیم از استعدادها و نیروهای جوانان برای اعتلای لبنان استفاده کنیم.

س: جناب امام، آیا مجلس اعلای شیعیان هم، مانند دیگر مجالسی که

تنها پیروان خود را گرد آورده‌اند و به امور آنان رسیدگی می‌کنند، فقط به وضع شیعیان می‌پردازد یا این مجلس اهداف دیگری هم دارد و از این مفهوم سنتی پای فراتر می‌نهد؟

ج: در حقیقت، من همهٔ مجالس ملی و اجتماعی را که به نام دین تشکیل می‌شود محترم می‌شمارم و در نظر من تدین غیر از فرقه‌گرایی است. در حال حاضر، سه شعار وجود دارد: سکولاریسم، فرقه‌گرایی و اعتدال دینی، که ما اعتدال دینی را تدین می‌نامیم، تدین و ایمان به الله، که خداوند همه است. هیچ دینی پیروانش را به کنار نهادن و حقیر شمردن دین دیگر فرا نخوانده است. شکی نیست که «همهٔ مردم عیال خدایند و محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کسی است که به حال عیال او سودمندتر باشد». خدمت به بندگان خداوند، از هر مذهبی که باشند، در حقیقت، خدمت به خداوند تعالی است، هرچند که خدا از خدمت بندگانش بی‌نیاز است. پس خداوند با خدمت به بندگانش خدمت می‌شود. این است نظر ما نسبت به مجالس دیگری که شما به آنها اشاره کردید.

مجلس اعلای شیعیان، غیر از پرداختن به امور دینی، همچون تعلیم و تربیت دینی در مدارس و تنظیم فرصت‌ها و هماهنگ ساختن تلاش‌ها و همکاری‌ها، به امور دیگری نیز می‌پردازد؛ مثل بهبود بخشیدن به وضع شیعیان و سر و سامان دادن به امور آنها و ارتقاء معنوی و مادی آنان، به نحوی که هم‌سطح دیگر لبنانیان شوند و بتوانند رسالت و نقش خود را به خوبی ایفا کنند. گمان می‌کنم مقصود شما هم همین نکته است. به اعتقاد من بیشتر اهداف ما میهنی و ملی است. مثلاً سرلوحهٔ اهداف ما مبارزه با بی‌سوادی است. چرا که با کمال تأسف شمار بسیاری از شیعیان لبنان از بی‌سوادی رنج می‌برند.

همچنین مبارزه با مهاجرت و پراکنده شدن مردم و شیعیان و بهبود بخشیدن به مراکز و مؤسسات و شرایط و اوضاع آنها در حدود

مسئولیت‌های ماست. اینها همه هدف‌های عام و گسترده‌ای است که تنها یک گروه را در بر نمی‌گیرد، بخصوص ما که همواره در محافل خود از اتحاد و تعاون دم می‌زنیم و مجلس اعلای شیعیان را پایگاهی نو برای تعاون می‌دانیم. همکاری با هر مذهب و گروهی که به نحوی از انحا توجیه‌پذیر باشد، مثلاً با مذاهب دیگر اسلامی، بر محور اهداف اسلامی ویژه و تعاون ما با دیگر طوایف، حول محور اهداف دینی، ملی و اخلاقی و غیره صورت خواهد گرفت.

س: جناب آقای صدر، بنا بر آنچه گذشت اهداف مجلس اعلای شیعیان چیست و زمینه تحقق عملی آنها، به‌ویژه در امور مهم ملی، چنان که خودتان فرمودید، چگونه است؟

ج: طبعاً تنظیم امکانات موجود در نزد شیعیان و ایجاد نوعی هماهنگی و مذاکره و همکاری با دیگر طوایف، امر هماهنگی و تقویت فعالیتها را با مسئولان آسان می‌سازد. به عبارتی دیگر، می‌توانیم بگوییم که از این طریق قادر خواهیم بود همه تلاشهای مخلصانه خود و دیگر طوایف را در راه مصالح و اهداف صحیح ملی منسجم و یکپارچه کنیم و به آنها سروسامان بخشیم. به عنوان نمونه، اگر قانون خدمت سربازی اجباری تصویب شود، می‌توان به سربازان در شش ماه نخست آموزش نظامی داد و در شش ماه دوم باسوادان آنها را برای مبارزه با بی‌سوادی یا آموزش کشاورزی یا مبارزه با امراض و تأمین بهداشت مناطق مختلف به روستاها گسیل کرد. البته این امر نیازمند برنامه‌ریزی کلی و عمومی است. ما در آینده، به کمک افراد مخلص دیگر طوایف و نیز با همیاری مسئولان، مجلس اعلای شیعیان را پایگاهی برای خدمت به مردم و خداوند قرار می‌دهیم و با استعانت از او و تجارب موجود در جهان به خلق خدا و مردم کشورمان از هر دین و طایفه‌ای کمک کنیم.



## دانش و ایمان<sup>۱</sup>

این لحظه از اوقات کم‌نظیر عمر من محسوب می‌شود و در آن احساس سربلندی می‌کنم؛ چرا که من و شما، همراه هم، به تکریم علم همت گماشته‌ایم. شخصی که به خاطر او و برای بزرگداشتش جشن گرفته‌ایم هیچ پیوندی با من ندارد جز آن که من همراه با دیگران خبر موفقیت او را در روزنامه‌ها خوانده‌ام و وظیفه خود دانسته‌ام که در برابر این موفقیت و این ثروت ملی، به دور از هرگونه غرض خاص و تنها برای تجلیل از علم، به تکریم این دانش‌آموز بپردازم.

شکی نیست که علم در این موقعیتهای دشوار، که امت و سرزمین ما را در برگرفته، بهترین ثروت است. عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم عصر مسابقه در میان ملت‌هاست. ملتی که در علم عقب بماند، در این جهانی که به ضعیف رحم نمی‌کنند، حق زندگی ندارد. چرا که قدرتی جز علم نیست. وجود نوابغ در میان امت ما و تلاش برای تجلیل از ایشان به ما گوشزد می‌کند که آینده به وسیله علم از آن ماست. بنابراین، علم سرچشمه نیروی آینده است. پس امروز و در اینجا برای وطن و برای این امت و برای سلامت انسانی که می‌دانیم در برابر دشمنان وطن و امت و

---

(۱) متن سخنان امام موسی صدر در مراسم تقدیر از دانش‌آموز ممتاز لبنانی به نقل از روزنامه بیروتی الحیاة، ۱۷/۷/۱۹۶۹.

انسانیت در معرض خطر قرار گرفته، به مناسبت تجلیل از این جوان عزیز، از ثروت خود و راهمان به سوی آینده‌ای بهتر تجلیل می‌کنیم.

به این مناسبت خواستم سخنی گفته باشم که خلاصه آن این است که علم اساس ثروت و قوت و عزت ماست. اما علم، با همه این تفصیلات، به تنهایی کافی نیست. علم راهی است برای دیدن واقعیت، و دیدن واقع برای گذشتن از راه کفایت نمی‌کند. چرا که انگیزه کمال‌جویی که انسان را در مراحل مختلف تکامل می‌بخشد، ایمان است. و علم ما را از ایمان بی‌نیاز نمی‌کند؛ همان‌طور که ممکن نیست ایمان بدون علم، تمام و کامل باشد. در این لحظه که از این دوست عزیز تجلیل می‌کنیم هدیه بسیار ارزشمندی (قرآن کریم) به ایشان اهدا می‌کنیم. هم‌چنین هدیه متواضعانه و نمادین دیگری از جانب مجلس اعلای شیعیان لبنان که مبلغ هزار لیره لبنانی است. ضمناً به همین مناسبت از وزارت آموزش و پرورش خواهان همکاری هستیم و می‌خواهیم مثل گذشته به دهها دانش‌آموزی که قبلاً این مرحله را گذرانده‌اند گواهیهای تحصیلی آنها را اعطا کنند. هم‌چنین مایلیم به این مناسبت اعلام کنم که جوانان عزیز ما که در رشته‌های علوم و طبیعیات و ریاضیات موفق به کسب مدرک لیسانس شده‌اند، می‌توانند از طریق «مجلس البحوث العلمیه» (مرکز مطالعات علمی) و نیز از طریق کمکهای مردمی به تحصیل خود ادامه دهند. بنابراین، علاقه‌مندان باید به مجلس البحوث یا دفتر مجلس اعلای شیعیان لبنان مراجعه کنند. ما از این دانش‌آموز نه به علت آنکه ساکن جنوب لبنان بوده تجلیل کردیم، که اقلیم‌گرا قلمداد شویم، و نه به علت آنکه وی از طایفه عزیز شیعه بوده قدردانی کردیم، که متهم به فرقه‌گرایی شویم. بلکه تجلیل ما از وی برای آن بود که دیگر جوانان ممتاز بفهمند جامعه آنان را به علم تشویق و ترغیب می‌کند و ما امیدواریم برای مصالح این کشور و این امت بتوانیم این جای خالی را پرکنیم.



## دربارهٔ فرقه‌گرایی<sup>۱</sup>

اگر تعدّد طوایف باعث سستی یا ضعفی در حرکت جامعه گردد، بی‌تردید خطری برای کشور تلقی می‌شود. اما اگر این تعدّد در نهایت منجر به تبادل معارف و تجارب و تمدن‌ها شود، به منزلهٔ نیرویی برای رشد کشور به شمار می‌آید. بنابراین، خطر در تعدّد طوایف نیست، بلکه خطر در جایی است که تعدّد طوایف سمت و سویی منفی و سلبی پیدا می‌کند. در ادیان از فرقه‌گرایی تقدیر نشده، زیرا پیام ادیان منفی‌گرایی و توجه به پدیده‌های سلبی نیست. از نظر ما فرقه‌گرایی بزرگ‌ترین مشکل است. زیرا در کشور ایجاد منفی‌گرایی می‌کند. همین‌طور خواهد بود اگر کشور به احزاب گوناگونی تقسیم شود و هر حزبی نسبت به افکارش تعصّب به خرج دهد، زیرا تعصّب نیز منفی‌گرایی و تردید ایجاد می‌کند و از این لحاظ بین فرقه‌های مذهبی و احزاب فرقی وجود ندارد.

چرا اندیشهٔ رقابت سالم به اندیشهٔ مبارزه و درگیری تبدیل شود؟ بر ماست که رقابت ایجاد کنیم نه مبارزه‌ای که با زد و خورد و نفرت صورت پذیرد. این چیزی است که ما به آن فرقه‌گرایی می‌گوییم، چون آنچه هم‌اکنون به صورت مبارزهٔ طبقاتی تجلّی کرده، قبلاً به صورت

---

(۱) سخنرانی امام موسی صدر، رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان، به دعوت ندوة الاثنین با عنوان «نگرانی برای آیندهٔ لبنان»، به نقل از روزنامه العصر، چاپ صیدا، ۱۹۶۲/۱۲/۵.

مبارزه‌ای حزبی و فرقه‌ای بروز کرده بود. دولت باید دولتی آسمانی باشد، نه دولتی متعلق به یک طایفه مذهبی. اگر دولت مصالح اقلیت را در نظر بگیرد ظلم آشکاری در حق اکثریت روا داشته است و اگر مصالح اکثریت را در نظر بگیرد، سرنوشت اقلیت چه خواهد شد؟ دولت باید مصالح اکثریت یا اقلیت را مد نظر قرار ندهد، بلکه باید از این فراتر برود یعنی به آسمان نزدیک شود و خود را به دور از حزب و طایفه و فرقه‌ای خاص نگاه دارد. ما در لبنان از دهها سال پیش زندگی می‌کنیم. همه یا برخی از ما هنوز احساس صادقانه هموطن بودن را نچشیده‌ایم. بیشتر ما در همه کارهایمان فرقه‌گرا هستیم. معمولاً خواسته‌هایمان از مقامات رسمی مثل نماینده و وزیر و رئیس جمهور حاوی مصالح خاص خودمان است و از آنها می‌خواهیم که تنها مصالح خاص ما را مد نظر داشته باشند. من وجود ظالم و مظلوم را نفی نمی‌کنم. اما نمی‌خواهیم مظلوم به ظالم و ظالم به مظلوم تبدیل شود. کدامیک از ما بدون در نظر گرفتن منافع شخصی خود سخن می‌گوید؟ آیا شنیده‌اید نماینده‌ای از جبل عامل گفته باشد که مناطق جنوب یا عکار یا هرمل در محرومیت به سر می‌برند؟ کدام مسیحی روحانی فریاد برآورده که مسلمانان محرومند؟ کدام مسلمان از محرومیت ارمینیا شکایت کرده است؟ اگر ما احساس صادقانه وطن دوستی نداشته باشیم، وطن با ما بیگانه می‌گردد و ما نیز در وطن خود غریب می‌شویم. باید صدای خود را بلند کنیم و برای اجرای عدالت در مناطق محروم فریاد سردهیم. این گونه است که ما وظیفه شهروندی خویش را ادا می‌کنیم. این خطری است که درها را به روی استعمار و اسرائیل و حتی برای کسانی که از اسرائیل ضعیف‌ترند می‌گشاید. چرا در افکارمان از دین مرکزی برای مصالح خود می‌سازیم. اندیشه و نگرش ما باید متحول شود و تحول فکری ما و دولت و ملت همان احساس روح وطن دوستی است. ما باید این مسئله را تمرین کنیم. اگر

اندیشه با تمرین قرین نباشد، به نقص و ضعف و تخدیر می‌گراید. ما باید سنگینی این مسئولیت را احساس کنیم. چه بخواهید و چه نخواهید، اگر تفکر و تصور و اندیشهٔ ما همین‌گونه که هست ادامه یابد، لبنان رو به نابودی می‌گذارد. ما در انتظار آنیم که توانگران به فقرا فکر کنند. در انتظاریم انجمنهایی که ثروت زیادی دارند به فقیران نظر بیفکنند و در انتظار جوانانیم که به مناطق محروم و مرزها بروند و در آن دیار کار کنند. اگر بخواهیم با همین اندیشه‌ای که داریم از لبنان پاسداری کنیم، چیزی در لبنان نمی‌ماند و من از هم‌اکنون از پایان کار می‌ترسم. تنها ما دربارهٔ لبنان نگران نیستیم، بلکه نیمی از مردم جامعه نیز دربارهٔ سرنوشت آن احساس نگرانی می‌کنند.



## ساختن جامعه<sup>۱</sup>

در این جوّ آشفته جهانی، که عادتاً حقوق پیمانهای بین‌المللی و آزادیهای مردم پایمال می‌گردد، مگر آنکه متکی به قدرتی بازدارنده باشند؛ و با توجه به خطرهای سرنوشت‌ساز اسرائیل و بروز توسعه‌طلبیهای گوناگون سیاسی و منافع استعماری در این منطقه که ما را در برگرفته؛ و در برابر افزایش تجاوزات و ادامه تعدّی و اشغال کشورهای همسایه عرب به دست اسرائیل که در سال‌های اخیر شاهد آن هستیم؛ با نظر به مواضع سست ابرقدرتها و تمایل آنها به طبیعی جلوه دادن وضعیت موجود؛ و با توجه به شایعات مربوط به تغییر جغرافیای منطقه به دور از اطلاع مردم آن؛ نیز با عنایت به تکرار تجاوزات و تهاجمات اسرائیل به خاک لبنان به بهانه واهی دفاع از خود، که در حقیقت هشدار است مبنی بر اینکه دشمن طمع‌کار عملاً به تحقق توسعه‌طلبیهای تاریخی و اقتصادی خود در لبنان اقدام نموده است؛ همچنین با وجود جو روانی و نگران‌کننده‌ای که اکنون بر لبنان عزیز ما سایه افکنده و اهالی جنوب لبنان با آن دست به‌گریبانند و هیچ‌گونه حمایتی برای اسکان آنها و جلوگیری از آوارگی ایشان وجود ندارد؛ در عین حال، در سینه مردم جنوب، حس ملی

---

(۱) متن یادداشت مجلس اعلای شیعیان، خطاب به مسئولین دولت لبنان، به نقل از روزنامه الحیاة، ۱۹۶۴/۹/۵.

ارجمندی به غلیان درآمده و ایشان را به یافتن راههای دفاع از خود، آن هم به وسیله آموزش، در هر جا که باشد، فرامی خواند؛ باید توجه داشت که شکل‌گیری این جریانه‌ها، خارج از نظام مدیریتی کشور، لازم است و طبیعتاً باعث می‌شود که این نوع گرایش و تشکلهای ملی در محدوده مناسب خود قرار بگیرد و این امری بدیهی است؛ خصوصاً اینکه پیشگامی در تمسک به این راه‌حلها در حد خود نشانگر درک درست ملی و درخور تحسین است؛ چرا که بر پایبندی به حفظ وطن و پیوند با سرزمین خویش دلالت دارد. از این رو، تلاش برای یافتن راههای دفاع، نشانگر اوج گرایش مذکور است.

در چنین جو آکنده از ابرهای تیره و تاری که سرنوشت لبنان را به طور کلی و منطقه را به طور ویژه تهدید می‌کنند، مجلس اعلای شیعیان، با عنایت به مسئولیتهای بزرگ ملی خویش و در راه عمل به رسالتها و وظایف خود در قبال شیعیان، که مجلس به اداره امور عمومی آنها اشتغال دارد و اکثر سکنه جنوب لبنان از اعضای این مجلس‌اند، خود را ملزم می‌داند، ضمن هشدار به مسئولین، خواستار اتخاذ تدابیر سریع و بازدارنده باشد تا هرچه سریع‌تر تصمیمات گذشته را نیز به اجرا گذارند. در این باره تأکید بر نکات ذیل ضروری است:

۱. ساختن ملتی که مفهوم میهن‌دوستی را در بالاترین سطح در می‌یابد و لزوم بذل جان را حس و وظیفه فداکاری را درک می‌کند؛ این‌همه در تأیید و تصویب قانون اجباری شدن خدمت سربازی، تجلی می‌یابد. مجلس، با درک حد و مرز فعالیت‌های خود و نیز با اجتناب از دخالت در کارهای مسئولین و اهل فن، به بررسی راههای اجرای این برنامه‌ها و امکانات مادی و انسانی آنها پرداخته و بر این عقیده است که می‌توان از طرق گوناگون از حجم هزینه‌ها کاست و در صورت لزوم آماده‌ارائه پیشنهاد به مسئولین است.

به عقیده مجلس، خدمت یکساله سربازی را می‌توان در چند نوبت و طی ۳ سال به انجام رساند. فرد را برای این منظور، از شانزده سالگی باید به مدت ۴ ماه برای خدمت فراخواند. مثلاً از ۱۵ ژوئن تا ۱۵ اکتبر هر سال، سپس ۴ ماه بعدی در سن هفده سالگی و چهار ماه پایانی در سن هجده سالگی باشد.

کسی که در این سن به سربازی فراخوانده می‌شود، غالباً دانش‌آموز است و برحسب جو فعلی لبنان و به موجب نص قانون کار کمتر جزو کارگران و نان‌آوران خانواده است. بدین ترتیب، شخص سربازی خود را در سه مرحله و طی سه سال در تعطیلات مدارس کنونی در لبنان به انجام رسانده و دولت فقط باید هزینه اسکان آنها را در چادرهای ارتش فراهم آورد و این بسیار اندک و آسان است.

۲. آموزش ساکنان جنوب لبنان برای پرداختن به وظیفه مقدسی که بر دوش دارند و آماده ساختن آنها در این قلمروها: الف. حمل سلاح، مشروط بر اینکه همه تعالیم فنی این کار را کسب کرده باشند. ب. دفاع شهری در سطوح مختلف. ج. ساخت پناهگاهها و گسترش آنها.

خدمت اجباری سربازی برای آنکه به مثابه قانونی نافذ درآید لازم است گاهی نیروی احتیاط هم برای آن در نظر گرفته شود - حتی اگر سالها از آن سپری شده باشد - طوری که بتوان ثمره آن را دید و شنید. روا نیست کسانی را که سن ایشان از خدمت سربازی فراتر رفته از شرکت داوطلبانه در دفاع از وطن محروم کرد، خصوصاً مرزنیسان را می‌توان با فراخوانی داوطلبانه برای تشکیل ارتشی مردمی، که در واقع پشتوانه‌ای برای ارتش اصلی در جبهه‌ها و خطوط مقدم است، مشارکت داد.

به عقیده مجلس، این کار با تأسیس فرماندهی محلی، که فرماندهی فرعی در روستاها از آنها پیروی می‌کنند، کاری است بسیار آسان و امکان‌پذیر. فرمانده محلی می‌تواند یا مستقیماً با لشکرهای مستقر در

جبهه در تماس باشد یا از طریق سلسله مراتب هرمی که با فرماندهی ارتش در جبهه مرتبط است، انجام وظیفه کند. باید کار آموزش آنان به وسیله افسران و درجه‌داران ارتش انجام گیرد. امر آموزش باید در اوقات فراغت از کار صورت گیرد. در این طرح سلاح به داوطلبان تحویل داده می‌شود و نزد آنها می‌ماند تا به هنگام عزیمت به جبهه به مأموریت‌هایی که از سوی فرماندهان به آنها محوّل می‌شود، همت گمارند.

می‌توان امر آموزش را به افسران و درجه‌داران ذخیره هم واگذار کرد. چرا که دعوت از آنها نیز برای دولت هزینه‌ای ندارد. مگر همان تفاوت حقوق بازنشستگی و حقوق فعلی برحسب قوانین موجود.

۳. تأمین همه امکاناتی که می‌تواند سطح زندگی اهالی جنوب را بالا برد، که این خود باعث تقویت روحیه و رشد انگیزه آنها می‌شود و آنها را به دیارشان وابسته‌تر و علاقه‌مندتر می‌سازد. بر اثر تقویت حس ملی و برخورداری از امکانات مادی، فرق بین ماندن در دیار خود و نابودی در آوارگی را خوب می‌فهمند.

مجلس اعلای شیعیان، با اطمینان به اینکه مسئولین هر فرصتی را غنیمت می‌شمارند و از هر اندیشه و پیشنهادی در راه حفظ خاک عزیزمان و قداست رسالتی که بر دوش دارند کمال استفاده را می‌برند، و نیز با درک حدود میهن‌دوستی حق‌مدارانه و این که مسئولین نمی‌توانند بدون وجود ملتی فهیم و آگاه نسبت به وظایفش به نتایج دلخواه دست یابند، تمامی اندیشه و نیروهای انسانی و مادی خود را به کار می‌بندد و حاصل آن را در اختیار سران دولت قرار می‌دهد و آمادگی خود را برای ایجاد چادرهای ویژه آموزش، تحت نظارت مقامات مسئول، اعلام می‌دارد. والسلام.



## در راه وحدت مسلمانان<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم.

برادر بزرگوار جناب آقای شیخ حسن خالد، مفتی بزرگ جمهوری لبنان السلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

در این ایام دشواری که امت اسلامی را آشوب و اضطراب فراگرفته و در برابر خطرهای پی‌درپی که حال و آینده سراسر این منطقه را دستخوش توفان کرده، بیش از پیش نیاز مبرم مسلمانان به وحدت و متحد کردن صفوف متفرق و هماهنگی و انسجام تلاشهای مختلف آنان نمایان می‌شود. این امر از آن رو ضروری است که مسلمانان باید در حرکت به سوی آینده و ترسیم سرنوشت تاریخی و ادای مسئولیت‌هایشان مسیر خود را بشناسند و به خویشتن اعتماد کنند. اتحاد کلمه و وحدت نیروها و افزایش توانها تنها برای این نیست که این موارد بزرگ‌ترین هدفهای دینی‌اند، یا آنکه وصیت پیامبر عظیم الشان ص ماست، بلکه این مسائل با تمامیت زندگی ما و کرامت ما و وجود نسلهای ما مرتبط است و خود مسئله‌ای حیاتی به شمار می‌آید.

این اتحاد کلمه نباید تنها به صورت یک شعار یا جمله زیبا جلوه‌گر

---

(۱) متن نامه امام موسی صدر به مفتی اهل سنت جمهوری لبنان، پس از انتخاب ایشان به ریاست مجلس اعلای شیعیان، به نقل از روزنامه لبنانی المحرر، ۱۹/۱۰/۱۹۶۹.

شود، بلکه باید در تار و پود اندیشه و احساس ما، در فکر و تپشهای قلب ما و در راه و روش ما خودنمایی کند. این وحدت رکن اساسی برای آینده است. این اتحاد جز با بذل عنایت فکری و در پی آن با تلاش وجدانی خاص و سعی و کوشش برای تحکیم آن به دست نمی آید. اگر چنین شود وحدت حقیقی بنیان گذاشته می شود و استوار می گردد و نمونه و الگویی پدید می آید که می توان بدان اقتدا کرد.

برادر بزرگوار، اینک ما تجربه اندک خود را خالصانه در برابر شما می نهیم. پیش از این هم، در نخستین دیداری که چهار ماه پیش در «دارالافتاء الاسلامیه» داشتیم، به شما عرض کردم که وحدت کلمه و اندیشه و احساس مسلمانان و به عبارتی دقیق تر، گسترش وحدت مسلمانان بر ستونهای فکری و عاطفی محکمی قرار دارد که از دو طریق تحقق می یابد.

### وحدت فقهی

مبانی و بنیانهای اسلام، در اساس، یکی است و امت واحده نیز در عقیده، کتاب، مبدأ و معاد با هم مشترکند. بنابراین، چنین اشتراک گسترده ای اقتضا می کند که این امت در جزئیات نیز وحدت داشته باشند. وحدت در جزئیات مختلف یا نزدیک کردن آنها به هم، خواسته ای است که آرزوی بزرگ تحقق آن بر ضمیر دانشمندان گذشته مان - قدس الله اسرارهم - نیز پوشیده نبوده است. ما می بینیم شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، هزار سال پیش، کتابی به نام الخلاف در فقه تطبیقی تألیف می کند و نیز علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، به پیروی از شیخ، همین مسیر را با تألیف التذکره ادامه می دهد. در واقع، فقه تطبیقی همان هسته صالح برای رویانیدن وحدت فقهی و تکمیل وحدت شریعت است. در دوره ما، از حدود سی سال پیش، گروهی از نخبگان دانشمند و مجاهدان بزرگ از

سلک علمای اسلام دست به تأسیس «دار التقرب بین المذاهب الاسلامیه» در شهر قاهره زدند که از جمله آنان علمای گرانسنگی همچون استاد بزرگ مرحوم شیخ عبدالحمید سلیم و استاد مرحوم شیخ محمود شلتوت و مرحوم شیخ محمد محمد المدنی رئیس دانشکده شریعت الازهر را می‌توان نام برد، و نیز از دیگر دانشمندان بزرگ در لبنان و ایران و عراق باید از آیت‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین و مرجع بزرگ شیعیان جهان مرحوم آیت‌الله العظمی سید حسین بروجردی و استاد علامه شیخ محمدتقی قمی، مسئول دائم دارالتقرب، نام برد.

این مؤسسه، افزون بر خدمات گسترده‌اش، منشوری صادر کرد که در آن خط مشی‌های اولیه خود را ترسیم نمود. در این خصوص، مرحوم پدرم امام سید صدرالدین صدر، کتاب خود موسوم به لواء‌المحمد را تألیف و منتشر کرد. این کتاب در واقع تلاشی بود برای جمع‌آوری تمام روایاتی که مسلمانان فرقه‌های گوناگون از پیامبر<sup>ص</sup> در زمینه‌های عقیدتی و دینی نقل کرده بودند، تا پس از قرآن کریم مرجع مسلمانان واقع شود. به عبارتی دقیق‌تر، این کتاب تلاشی بود برای وحدت سنت مطهر نبوی. در این مدت هم برخی از بزرگان پژوهشها و کتابهایی درباره فقه و مذاهب اسلامی انتشار داده‌اند.

سپس دوره تألیف دایرة المعارفهای فقهی فرارسید؛ دانشگاه دمشق الموسوعة عبدالناصر للفقہ الاسلامی را تألیف کرد. هم‌اکنون نیز در دانشگاه کویت تلاشهای گسترده‌ای برای تکمیل الموسوعة الفقهية انجام می‌گیرد. استاد بزرگ جناب آقای سید محمدتقی حکیم رئیس دانشکده فقه نجف اشرف نیز کتاب ارزشمندی درباره مبادی عمومی فقه تطبیقی تألیف کرده است. ثمرات این تلاشهای سازنده را، که در فتاوی فقهای مسلمان می‌توان دید، مؤید آن است که ما با عنایت خداوند به مرحله و نقطه نزدیکی از اتحاد فقهی رسیده‌ایم.

## راههای همکاری

این گونه تلاشها در موقعیتهای استثنایی، مثل موقعیت ما در لبنان، بیشتر جلوه می‌کند؛ چرا که در لبنان بیشترین سازگاری و سریع‌ترین نتیجه‌گیری را در پی دارد. این کار با همکاری و یکپارچه کردن همه تلاشهایمان برای تحقق اهداف متنوع و مشترک شکل می‌گیرد و در حد خود دستاوردی است وحدت‌بخش. این تلاش مشترک، به پیوند و همبستگی کارگزاران در مسیری واحد می‌انجامد، پیوندی صمیمی و صادقانه، و در نتیجه، اعتماد و آرامش افراد جامعه اسلامی را به ارمغان می‌آورد، چرا که وحدت عقیده و احساس در آنها متجلی شده است. من به عنوان مثال، نه از روی حصر، برخی از این اهداف را یادآوری می‌کنم.

الف. اهداف شرعی محض، همچون یکی کردن اعیاد و شعایر دینی و برخی از عبادات مانند اذان و نماز جماعت و غیره: در صورت امکان با اعتماد بر طرق علمی جدید به منظور رؤیت هلال در زاویه رؤیت، شاید بتوان به نتیجه‌ای رسید که روز عید را تعیین کرد، تا بدین وسیله مسلمانان جهان بتوانند در یک روز این عید را برگزار کنند و از دشواریهایی که از این راه برای آنان پیش می‌آید کاسته شود؛ دشواریهای متعددی که ما به علت تأخر و تقدّم ثبوت عید با آنها روبرو می‌شویم. همچنین می‌توان درباره جملاتی برای اذان که در نزد عامه مورد پذیرش است، بررسی و تحقیق به عمل آورد.

ب. اهداف اجتماعی: با تلاش مشترک می‌توان به مبارزه با بی‌سوادی و آوارگی پرداخت. تحت نظر گرفتن ایتم و بالا بردن سطح زندگی زحمت‌کشان می‌تواند از دیگر اهداف مشترک ما باشد، و ایجاد مؤسساتی برای این اهداف والا کاری ساده و ممکن است.

ج. اهداف ملی: آیا در میهن‌دوستی ما تردیدی هست؟ پس،

— وجوب مشارکت فعالانه برای آزادسازی فلسطین،

– و جوب حمایت از لبنان در برابر مطامع دشمن جنایتکار،  
– و جوب کمک به مبارزات مقدس مردم فلسطین،  
– ضرورت آمادگی و همکاری کامل با دولتهای عربی برادر برای  
رویارویی با تجاوز احتمالی دشمن در هر لحظه،  
– و بهبود اوضاع جنوب لبنان به صورت خاص،  
– و سراسر لبنان به طور کلی باید همانند دژی باشد که شاخهای  
اسرائیل در آن بشکند و مطامع استعمار در آن نابود گردد.  
همه اینها اهداف ماست و در آن کوچکترین اختلافی نیست. اما تمام  
این موارد به بررسیهای دقیق به منظور اجرای آنها، مرزبندی مسئولیتها در  
قبال آنها، هماهنگ کردن تلاش تمام مردم این مرز و بوم با مسئولان و  
دولتهای عربی و جمع کردن توان مسلمانان جهان و صاحبان وجدانهای  
بیدار و خیراندیشان، در هر نقطه‌ای، نیاز مبرم دارد. برای آنکه بتوانیم در  
این واجبات مشارکتی حقیقی داشته باشیم، یعنی آنچه در وسع ماست در  
طبق اخلاص بگذاریم، باید این گونه امور و برنامه‌ها و چارچوبهای  
متناسب آن را به صورت مشترک بررسی کنیم، تا هماهنگی و اجرای  
طرحها و فعالیتهای تسهیل گردد. اینها نمونه‌هایی بود که به امید بررسی  
همه‌جانبه به عرض رساندم و خصوصاً امیدوارم کمیته‌ای مشترک بدین  
منظور تشکیل شود و فوراً کار خود را آغاز کند.  
برادر بزرگوار، پیش از به پایان بردن این نامه، نظر جناب عالی را به ماه  
مبارک رمضان، که حلول آن نزدیک است، جلب می‌کنم. چنانکه خود  
می‌دانید این ماه برای ایجاد یک جو روحی و قهرمانانه فرصت استثنایی  
محسوب می‌شود. زیرا مسلمان در این ماه با اعتقادات جاویدش زندگی  
می‌کند. از این رو امیدوارم شما سریعاً دستور فرمایید مسئولان «دارالافتاء  
الاسلامیه» همکاری خود را با اعضای کمیته انتشارات و تبلیغات مجلس  
اعلای شیعیان آغاز کنند و با کمک دیگر مؤمنان فعال، که در بخش

تبلیغات رسمی کار می‌کنند، برای خلق فضای مناسب با این ماه بزرگ و ایجاد فضایی پر از انوار خیر و حق و فداکاری برنامه‌ریزی کنند. امیدوارم جناب عالی برای خدمت به اسلام و اقدامات خیر و خدمت به برادرانتان در مجلس اعلای شیعیان و برای برادر مخلصان زنده و پاینده باشید.

موسی صدر

پاسخ مفتی جمهوری لبنان به نامه امام موسی صدر در تاریخ ۱۹۶۹/۱۰/۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

ریاست محترم مجلس اعلای شیعیان برادر امام موسی صدر

السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

نامه جناب عالی را که در تاریخ ۱۹۶۹/۱۰/۱ نوشته شده بود با ارج و احترام فراوان در تاریخ ۱۹۶۹/۱۰/۶ دریافت کردم، که در آن نسبت به یکی کردن مواضع و تلاشها و اعیاد همه مسلمانان در لبنان نکاتی را یادآور شده بودید. خصوصاً این نامه آنچه را که ما از مجلس محترم شما در پی انتخاب جناب عالی انتظار داشتیم، برآورده ساخت؛ به گونه‌ای که از آغاز نسبت به فعالیت‌های اسلام‌خواهانه و میهن‌دوستانه در تمام میدانها و مناسبت‌ها برای اهدافی که مرقومه شریفه شما نیز به آنها اشاره کرده بود، هم‌صدا با ما شرکت جست‌اید. اکنون پدید آمدن یک هیأت رسمی همچون مجلس شما بدون تردید عاملی مهم در استحکام این عمل خیرخواهانه بر اساس وحدت سازمان‌دهی با مجلس اعلای شرعی (دار الافتاء الاسلامیه) که مرقومه شریفه شما ما را به بررسی آن فراخوانده بود، به شمار می‌آید. امید است با علم و آگاهی حرکت کنیم و از خداوند می‌خواهیم همه ما را در آنچه رضای اوست موفق بدارد. و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

مفتی جمهوری لبنان، حسن خالد

## در اندیشه لبنان

امام موسی صدر می‌گوید:

«خطری که لبنان را تهدید می‌کند از درون سرچشمه می‌گیرد و آن خطر منفی قلمداد کردن تعدد طوایف است. جز با همکاری، حیاتی برای جامعه متصور نیست. ما باید هم از نظر اندیشه و هم از نظر حکومت و مردم رو به تحول و پیشرفت داشته باشیم وگرنه لبنان از دست می‌رود.»  
روزنامه بیروتی الحیة در شماره ۷۲۸۳ در تاریخ ۱۹۶۹/۱۱/۲۵  
مطلب زیر را انتشار داد.

امام موسی صدر در ادامه بحثهایشان درباره لبنان، شب گذشته، در هتل کارلتون، بحث ارزشمندی تحت عنوان «آیا از آینده لبنان نگرانیم؟ چرا؟» ایراد کرد. شماری از ادیبان و اندیشمندان و سیاستمداران و روزنامه‌نگاران و نیز جمع کثیری از جوانان، که در سایه بلاغت، صدق و صراحت امام موسی صدر به حقیقت دست یافته‌اند، به این سخنرانی گوش دادند. ایشان سخنرانی خود را با این عبارت آغاز کرد که ما هر قدر در علل و عوامل این نگرانی با هم اختلاف نظر داشته باشیم، در ریشه با هم اختلافی نداریم. یعنی همه ما درباره لبنان احساس نگرانی می‌کنیم. وی گفت: «میان نگرانی و انتظار وقوع مشکلات فرق است. نگرانی احساسی است که علاجی ندارد یا درمان آن بالاتر از سطح امکانات

ماست. «سپس وی پاسخ داد که چرا این مشکلات بالاتر از امکانات و قوه اندیشه و قدرت محدود ماست و اضافه کرد کسی که خیال سرنوشتی روشن و تأمین کرامت بدون فداکاری و تحمل دشواریها و سختیها را در سر می‌پروراند، مطمئناً اشتباه می‌کند. خطرهایی که لبنان را تهدید می‌کنند، کدامند؟ نگرانی در کجاست؟ آیا خطر همان وجود حکومت نژادپرست و تجاوزگر اسرائیل است؟ یا این قسمتی از خطر است؟ آیا این خطر در استعمار است؟ این نیز می‌تواند قسمتی از خطر باشد. آیا این خطر در کمونیسم است که در روح و جان طبقات تحصیل کرده و طبقات محروم نفوذ کرده و آن را متوجه یک جنگ داخلی می‌کند؟ فریبندگی کمونیسم قسمتی از همان خطر است. این همه را می‌توان مشکلات دانست، ولی نمی‌توان آنها را خطرهایی قلمداد کرد که ما از آن به نگرانی تعبیر می‌کنیم.

حقیقت امت یا جامعه در این تعریف که بگوییم مجموعه‌ای از افراد یا کمیت منفعلی از بشر است، خلاصه نمی‌شود. میان شعب (امت) و ناس (مردم) تفاوت است. شعب یعنی وجود وحدت و وجود فکر و رسالتی واحد که بر دوش مردم قرار دارد و موارد اختلاف را در کوره‌ای می‌گذارد و ذوب می‌کند و همه را تبدیل به وجودی منسجم و یگانه می‌کند. این مفهوم شعب یا امت است. اسرائیل و استعمار با یک امت چه می‌توانند بکنند؟ آنان را آواره کنند یا بکشند؟

این‌گونه تجاوزها تا وقتی که حتی یک نفر از امتی وجود دارد و به وحدتی که شکل دهنده شعب است ایمان دارد، هیچ آسیبی نمی‌رساند. خطری که امت و لبنان را تهدید می‌کند از درون همین امت سرچشمه می‌گیرد؛ از جمله طائفه‌گرایی و فرقه‌گرایی که در ذهن برخی از ما جای دارد. وحدت کلیه محاسبات و معادلات را دگرگون می‌کند و جامعه را به مرحله تعامل و همکاری می‌رساند. وی همچنین به ترس مسیحیان از



انقلابی که در سرزمینهای عربی و اسلامی روی داده اشاره و تأکید کرد که اسلام هرگز برای برادران مسیحی خود خطری نداشته است و البته که دست خدا با جماعت است. حیات جامعه جز با همکاری میسر نیست و کشورها به واسطه همین همکاری نیرو می‌گیرند. خطر اصلی در تعدد طوایف نیست، بلکه اگر این تعدد به سوی منفی‌گرایی سوق پیدا کند، آنگاه است که فاجعه‌ای بزرگ برای وطن روی می‌دهد. شأن کشور ما والاست، ولی نیاز به دستهای نیرومند و فراموش کردن منیتهای و فرقه‌گراییها دارد. برماست که عقلانیت خود را چه در سطح حکومت و چه در جامعه متحول کنیم، وگرنه لبنان از دست خواهد رفت. درمان این خطر با بالا بردن سطح تفکر و مسئولیت‌پذیری بیشتر ممکن است. ایشان سخنرانی خود را با این عبارت به پایان رساند: «من از رسیدن به بن‌بست هشدار می‌دهم. ما نسبت به آینده لبنان سخت نگرانیم.»



## شادمانی مؤمن

### ای مسلمانان<sup>۱</sup>

بار دیگر ماه مبارک رمضان را، که فراقش بر ما گران می‌آید، وداع گفتیم و قدم در بارگاه عید سعید فطر نهادیم. پس از آن که این وداع و این تشرف بارها و بارها تکرار شده و باز هم در آینده به اذن خداوند تکرار خواهد شد، امیدواریم که ما، به هنگام محاسبه، به آن درجه از بلوغ رسیده باشیم و از پوسته‌ها و ظواهری که به این شعایر جاویدان الهی چسبانده‌ایم گذشته و دریافته باشیم که روزه و نماز و عید تنها تکالیف و مناسک کلیشه‌ای تحمیلی نیستند که ما، برای ارج نهادن به خدا، تقدیم او می‌کنیم یا به عنوان مالیات‌هایی برای عالم غیب پیشاپیش می‌فرستیم؛ بلکه این عبادات، نیروهای محرکه و انگیزه‌های تجدید قوه دفاع در حیاتی سالم و تصحیح انحراف و خطا در سلوک انسانی است. ما به مرحله‌ای رسیده‌ایم که درمی‌یابیم یک ساعت فکر کردن بهتر از عبادت چندین ساله است. تأمل در شعایر و توجه به انگیزه‌ها همان چیزی است که شرع مطهر آن را نیت نام نهاده و جوهر عبادت و محتوای حقیقی اعمال است.

---

(۱) این نامه در تاریخ ۱۹۶۹/۱۲/۱۰ در روزنامه‌های لبنانی چاپ شده است. آنچه در پی می‌آید به نقل از روزنامه الجریده، چاپ بیروت، شماره ۵۲۵۸ است.

### ای گرامی داران عید

شما از چرخه پرورش ماه رمضان بیرون آمده‌اید در حالی که در عزم و اراده نیرومند و بر تحمل مشکلات و سختیها قوی و در برابر هواها و خواهشها مقاوم گشته‌اید. شما از مکتب الهی رمضان با اندیشه‌ای پاک و مشتاق معرفت و با قلبی پاکیزه و حریص به ذکر و با احساس دردهای محرومان و بینوایان به بیرون گام نهاده‌اید. روزه به شما آموخت که اخلاص در عقیده و محافظت از آن، در پنهان و آشکار، چگونه است. اکنون در روز عید با آمادگی تمام به سوی زندگی می‌روید، تا جامعه‌ای با کرامت و والا بسازید که بخششها در آن فزونی می‌گیرد و به لیاقتها و استعداد ارج گذارده می‌شود و فساد و ریا در آن می‌میرد، جامعه‌ای که سستی و هرج و مرج در آن جایی ندارد و بخشندگی و احساس مسئولیت در آن موج می‌زند. شما برای ساختن کشوری فراخوانده شده‌اید که زیبایی و نزهت در آن آکنده است، وطنی که بر علم و نظم تکیه می‌کند و برای برگرفتن آلام زحمتکشانش و مظلومان و کمر بستن برای خدمت به آنان و برداشتن ستم از دوششان قیام می‌کند.

### برادران

ما چند روز پیش در سفر به بدر کبری ندای خداوند را شنیدیم که می‌فرمود:

وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ تَخَافُونَ اَنْ يَّتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ (۲۶:۸). (و به یاد آورید آن هنگام را که اندک بودید و در شمار زبون شدگان

از این سرزمین، بیم آن داشتید که مردم شما را از میان بردارند.)

این آیه را شنیدیم و واقعیت دردناک توطئه منحرفان و گمراهان را بر ضد خود و سوگند صهیونیسم و استعمار را علیه خویش به یاد آوردیم. آنگاه ندای دیگری شنیدیم که تأکید می‌کرد:

فَأُولَئِكَمُ وَالِدُكُمْ بِبَصَرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶:۸). (و خدا پناهتان داد و یاری کرد و پیروز گردانید و از چیزهای پاکیزه روزی داد، باشد که سپاس گوید).

در آوردگاه حنین در ماه رمضان حضور داشتیم:

و يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْيَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمُ فِدْمٌ تُفْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَابَيْتُمْ مُدْبِرِينَ (۲۵:۹). (و نیز در روز حُنین، آنگاه که انبوهی لشکرتان شما را به شگفت آورده بود ولی برای شما سودی نداشت و زمین با همه فراخیش بر شما تنگ شد و بازگشتید و به دشمن پشت کردید).

میدان نبرد حنین را شاهد بودیم و جنگ ژوئن را، که آتش آن ما را در خود گرفته بود، به یاد آوردیم. سپس بازگشتیم و عنایت خداوندی و ثمره تلاشها و پیروزی خود را دیدیم، چون به این سخن خدای تعالی گوش فرادادیم که فرمود:

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶:۹). (آنگاه خدا آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکریانی که آنها را نمی دیدند فرو فرستاد و کافران را عذاب کرد و این است کیفر کافران).

و ما نیز به نیروی الهی همان گونه که رسول خدا ص در مکه قدم نهاد گام نهادیم، هنگامی که خدا فرمود:

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً (۱۱۰:۳-۱). (چون یاری خدا و پیروزی فراز آید، و مردم را ببینی که فوج فوج به دین خدا درمی آیند، پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه، که او توبه پذیر است).

همچنین در این ماه با یاد اسحاق شهید و یاد قربانی عدالت علی بن ابی طالب ع زیستیم و با غمهای رسول ص در عالم حزن همدردی کردیم. در نخستین دهه از رمضان، هنگامی که ابوطالب یاری گر و حامی پیامبر بدرود حیات گفت و ام المؤمنین خدیجه کبری نیز از دنیا رفت، به نیکی تأثیر زن مؤمن مجاهد را در زندگی امت مشاهده کردیم. و در آخر «لیلة

القدر» عظیمی که خداوند آن را برتر از هزار ماه قرار داده، دریافتیم و به فرمان خداوند آن را لحظه توبه و دعا و نقطه آغاز در بنای حیات تازه خود قرار دادیم؛ شبی که سرنوشت شریف ما متناسب با گذشته امت بزرگمان رقم می‌خورد و استمراری حقیقی خواهد داشت.

### ای لبنانیان

هان، اینان برادران شمایند که در رمضان آموزش دیدند و با قلبهایی پاک و آکنده از محبت و با اندیشه‌هایی درخشان و پرتوشه از پندها و با تصمیمی قاطع و مخلصانه برای ساختن لبنانی زیبا و نیرومند آماده شده‌اند. ایشان دستهای خود را به سوی شما دراز کرده‌اند، تا با شما در دفاع از لبنان و آباد کردن آن و بهبود شرایطش همکاری کنند. پس شما نیز دستهای مخلص خود را به سوی ایشان دراز کنید و یک‌دل و هم‌صدا در یک جبهه به هم کمک کنید. در روز میلاد مسیح، برای آزدسازی کشور، کمر همت ببندید و در برابر صهیونیستها فریاد زنید: این خانه پدر من و جایگاه عبادت است که شما لانه دزدانش کرده‌اید.

### ای عزیزان

میهن، پیش از آنکه در جغرافیا و تاریخ زندگی کند، در قلوب و ضمائر ملت خود می‌زید و بدون احساس هموطنی و مشارکت، هیچ حیاتی برای وطن متصور نیست. این احساس باید سریع و صریح و مستمر در ارتقاء شما از سطح مسائل خانوادگی، اقلیمی، فرقه‌ای و حزبی آشکار شود. اگر در لبنان فریادهایی از شمال برخیزد که از حقوق هموطنان در بقاع دفاع کند و اگر در منطقه جبل عامل بانگ مردمان بلند شود و حرکت عمرانی و تلاشهای دفاعی را به جنوب لبنان بازگرداند و اگر جمعیتها و افراد لایق به صورت خاص برای بالا بردن سطح زندگی زحمتکشان و محرومان

کوشش کنند و اگر طایفه‌ای فریاد کمک‌خواهی سردهد و احساس همدردی در دیگر طوایف برانگیزد، این همان وطن‌دوستی حقیقی و همان وسیله بقا برای هر کشوری است.

شما ای مجاهدان فلسطینی، خداوند این شرف را به شما عنایت کرد و برتریتان بخشید به این که عید را در سنگرها و در میدانهای جنگ پشت سر گذارید. پس اطمینان داشته باشید که ما در این روزها و در هر روز با قلب و اندیشه و زبان و دست خود با شما همراهیم. شما را یاری می‌دهیم و آزار و ستم را از شما برطرف می‌کنیم و صدای شما را به جهانیان می‌رسانیم. شما مشعلهای راه دشوار ما به سوی پیروزی هستید. شما طلایه‌داران سپاه ما و حامیان آینده‌اید، شما آتش نبرد را با خونهایتان برمی‌افروزید و با فدا کردن جان و جسمتان امید به پیروزی و نیروی موفقیت‌ساز را در جان ما برمی‌انگیزید.

### ای برادران

نیروها و امکاناتی که خداوند متعال به لبنان ارزانی داشته، چه در داخل و چه در خارج، بسیار فراوان است. ما در ماه مبارک رمضان و در تعالیم ادیان مقدّس آموخته‌ایم که شرف و برکت این نیروها آن است که انسان آنها را در خدمت برادرش به کار گیرد، نه آنکه آنها را احتکار کند و استفاده نکند. از این رو مردم این کشور برای آماده کردن همه نیروهای خود، به منظور مشارکت در حل مسئله بزرگ جهان عرب، فلسطین، تلاش بسیار خواهند کرد و به زودی این نیروها را سازمان می‌دهند تا استقلال و آزادی را برای هر خانه‌ای به ارمغان بیاورند و دانش و آبادی را به هر روستایی برسانند و با تمام نیرو و عزم از هر منطقه و به ویژه جنوب لبنان پاسداری کنند.

### و ای عید

این چنین و با آمال و آرزوهایی گسترده به استقبال تو آمده‌ایم و در شادی افطار، شادی ارواح خود را هنگام ملاقات الهی در تو مشاهده می‌کنیم. با تو پیمان می‌بندیم که اگر لازم شد برای دستیابی به شادی لقای خداوند با شهادت در راه حمایت از سرزمینمان و در مشارکت برای آزادسازی اراضی اشغالی خود، هر آن آماده و مهیا هستیم. و اللّٰهُ الموفق و المعین. عید بر شما مبارک باد.



## فصل سوم

ضرورت موضع‌گیری تاریخی؛ مقاومت فلسطین از دیدگاه دین؛ به آتش کشیدن مسجد الاقصی؛ قلمرو اضطراب؛ اصالت میهن‌دوستی.



## ضرورت موضع‌گیری تاریخی<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم.

خواهران و برادران ارجمند

پس از بازگشت از سفر طولانی‌ام و دیدار با مهاجران لبنانی ساکن آفریقا، بر خود لازم می‌دانم که سلام و درود ایشان را به شما ابلاغ کنم؛ چه برادران آفریقایی و چه برادران مهاجر لبنانی شما که در آن دیار به سر می‌برند. آنها و من نیز کنار ایشان در آفریقا، بحران اخیر لبنان را از آغاز تا اوج انفجار آن با دلهایی تپنده و نه بی‌قرار و سینه‌هایی خاموش و نه تسلیم دنبال می‌کردیم. و تنها جسمهای ما از میدان نبرد دور بود، میدان مقدّسی که خاک آن با خونهای پاک عجین شده و صخره‌هایش از فریادهای مجروحان گداخته است. جبهه‌ها و پیرامون آنها را ارواح مطمئننه و خرسند فرا گرفته است، عرصه‌ای که از دسیسه‌ها و خیانتها و جنایتهای تاریخ خبر می‌دهد و امروز و در این زمانه از ظلم و کشتار و نژادپرستی کینه‌توزانه سخن می‌گوید، عرصه‌ای که آخرین فصل از افسانه خودآزاری و شکنجه یهود، برای مظلوم‌نمایی و جلب ترخّم بیشتر در آن رقم می‌خورد. این

---

(۱) در سفر امام موسی صدر در سال ۱۹۶۷ به کشورهای آفریقایی و دیدار با مهاجران لبنانی ساکن آفریقا، جنگ موسوم به حزیران در لبنان در گرفت. امام از سفر خود بازگشت و این بیانیه را صادر کرد.

همان میدانی است که از ماهیت حقیقی مردمی پرده برمی‌دارد که خود را امت برگزیده خداوند می‌خوانند. این میدان بیانگر همان علتی است که در تاریخ، بشریت را واداشته تا از تشکیل دولت و کیان یهود، قومی که بر آنان مَهر ذلت و خواری زده شد، جلوگیری کنند.

آری، ما لبنانیها و آفریقاییها در اوضاع سختی به سر می‌بریم، آن‌چنان که گویی در میدان جهاد و مبارزه هستیم و زخمهای آن را آشکارا لمس می‌کنیم و روحهای پاک را می‌بینیم که از میدان جنگ به عالم بالا پر می‌کشند.

طبیعی است، انسان آفریقایی، که خود نسلهاست تلخی استعمار را چشیده و در زیر سلطه فاجعه‌آمیز پدیده نژادپرستی دستساز تمدن مادی غرب زیسته و دروغهای آن را لمس کرده و تجاوز آن را به حقوق بشر دیده است، با ما همدردی کند. در کشورهای آفریقایی، که برادران لبنانی ما به آنجا هجرت کرده‌اند، دوستان هم‌رزم و برادران یکدل و آزادی‌خواهی یافت می‌شوند که قلب آنها با قلب ما می‌تپد و دست خود را در دست ما گذارده‌اند و هریک از ما را به نحوی در این نبرد، به وسیله روزنامه‌ها، محافل، اجتماعات، مساجد و معابد و با ایجاد جلسات بحث و گفتگوی روشنگرانه و افشاکننده یاری می‌دهند.

مهاجر لبنانی در نظر آنان، به حقیقت، پیام‌آور عمران و آبادی و تعاون بشری و پایه‌گذار عظمت و مجد جامعه در چهارگوشه جهان است، که در پیکار طولانی و پرماجرا و سخت خود، سربلندی لبنان را محقق ساخته و احترام بسیاری برای اعراب کسب کرده است. چرا که لبنانی، آبادکننده است نه استعمارگر، خود را هموطن آفریقایی می‌داند، نه این که آنان را کوچک شمارد. هر لبنانی، برای خدمت به انسان، مخلصانه می‌کوشد و کبر و غرور پیشه نمی‌کند. اینان قهرمانان بزرگی هستند که بدون دیدن مستقیم تلاشها و فداکاریهای آنان در میدانهای کار و سازندگی، شناخت

ابعاد گستردهٔ لبنانیان میسر نمی‌شود. هم اینانند که، در غربت و تنهایی، با تلخی درد و شیرینی آرزو دست و پنجه نرم می‌کنند. آنان، همراه با شما، لحظات دشواری را سپری می‌کردند و برای بذلِ توش و توان و حتی خون و جان خود، در راه مبارزه تلاش می‌نمودند. آنها و نیز ما، همگی به نیکی دریافته بودیم که شرافت انسانی در کشور ما آماج خطر قرار گرفته و زندگی ما و فرزندانمان در گرو نتایج این مبارزه است. بلکه همهٔ ما در منطقهٔ خاورمیانهٔ عربی، اعم از مسلمان و مسیحی، قربانی توطئهٔ پستِ نژادپرستی صهیونیستی شده‌ایم، که تمدن مادی غرب نیز او را در این راه یاری می‌دهد، تمدنی که دستاوردها و نتایجش برای پدید آوردگان آن و دیگران به بدبختی بزرگی تبدیل خواهد شد. پس ما در برابر این پدیدهٔ گیج‌کننده ایستادگی کردیم، چرا که می‌دانستیم تمدن در شرق، به مفهومی که ما آن را به جهانیان عرضه کرده بودیم، عبارت است از تمدنی انسانی و حق مدار و آئینی پایدار، نه روا داشتن ظلم و ستم در حق بشر، استعمار مردم، بهره‌برداری انحصاری از مواهب جهان، تحقیر انسان، تبعیض نژادی و لوٹ کردن حقایق به اسم تمدن و به بهانهٔ حمایت از حقوق بشر. ما در برابر این پدیدهٔ رعب‌آور ایستادیم. ایستادیم تا ثابت کنیم یگانه راه ما ادامهٔ مقاومت در این جنگ است و پیروزی حقیقی، بی هیچ شک و تردید، از آن ماست. زیرا در نزد هر مردمی ارادهٔ حیات راه پیروزی است، هرچند که این راه از نقطه‌ای کوچک آغاز شود. پس چرا ما که از عظیم‌ترین توانهای جغرافیایی، اقتصادی و بشری برخورداریم و اصیل‌ترین موارث اخلاقی، انسانی و روحی را در اختیار داریم، چنین نباشیم؟ ما باید مقاومت و ایستادگی کنیم. ما امروز در برابر تجاوز دشمن و طرحهای تجاوزکارانه و دشمنیهای او و حس زیاده‌طلبی‌اش قرار گرفته‌ایم. گویی او از جهان غرب «هل من مزید» می‌طلبد و برای تسلای مادرانِ فرزندان دست داده و مجروحان و معلولان، خوش‌رقصی می‌کند.

در برابر تبلیغات روزنامه‌ها، رادیوها، تحلیل‌گران و وسایل ارتباط جمعی و حتی در برابر اروپا و آمریکا و در برابر سکوت مرگبار وجدان جهانی پیش از رویداد جنگ، در هنگامه جنگ، و پس از آن، که در موضع‌گیری جهان و در هیأت سازمان ملل متحد و غیر آن به ظهور رسیده، و در برابر روح خودخواهی حاکم بر جهان کنونی باید بایستیم. یکی از تحلیل‌گران، در اوایل جنگ، از این خودخواهی آشکار تعبیر افشاکننده‌ای ارائه کرد: «اسرائیل فرزند یگانه جهان، در خطر است.»

اکنون، در برابر همه این واقعیتهای انکارناپذیر مبهوت‌کننده، بر ماست که با اتخاذ یک موضع تاریخ‌ساز، با همه تاب و توان و برای پاسداری از شرف، حیثیت و آینده کشور و نسلهای آینده و نیز ایفای رسالت تاریخی و امانتی که بر دوش ما نهاده شده، ایستادگی کنیم.

۱. باید بزرگی و گستردگی این خطر را در زمان حال و آینده به خوبی احساس کنیم و قدرتها را بشناسیم و نقاط ضعف آنها را دریابیم و پیش خود چنین فرض کنیم که دولت اسرائیل در حقیقت سربازخانه صهیونیسم و همپیمانان آن در جهان است، تا بتوانیم بدین گونه با جرأت و عزمی راسخ با این واقعیت روبرو گردیم.

۲. باید به خود اطمینان داشته باشیم و اصالت و شخصیت خود را بشناسیم تا از قید استعمار فکری رهایی پیدا کنیم.

۳. باید صفوف خود را یکی کنیم و بحث درباره حکومت و رهبرها و احزاب و دسته‌ها و مذاهب و دیگر اختلافات خود را، اگرچه اساسی هم باشند، به بعد از پیروزی موکول کنیم.

۴. عمل مخلصانه و بی‌سروصدا باید به دور از هرگونه سوداگری و تجارت‌پیشگی صورت پذیرد. در این راه باید همه امکانات اقتصادی و توانمندیهای انسانی خود را بدون هیچ کم‌وکاستی به کار گیریم.

۵. تنها به خداوند اطمینان داشته باشیم و بدانیم که تنها به سوی او

باز می‌گردیم، زیرا خداوند خود از مؤمنان دفاع می‌کند، اما، با این حال، او سرنوشت هیچ گروهی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خود سرنوشت خویش را دگرگون سازند. باید در تلاشهای دایم و پیوسته تنها به او اتکا کنیم و از هر فرصت و امکانی، بی‌هیچ قید و شرطی، بهره‌برداری کنیم.

۶. مرد و زن و پیر و جوان باید از آمادگی تمام و کمال روحی و جسمی در برابر دشمن برخوردار شوند، تا در برابر حوادث ناگهانی استوار باشند. دشمن هیچ عهد و پیمانی را رعایت نمی‌کند و به هیچ چیز پای‌بند نیست و ارزشهای انسانی را پاس نمی‌دارد. پس بر مردم واجب است که برای دفاع شهری و دوره‌های آموزش نظامی آمادگی داشته باشند، تا مبادا زیر بار ذلت و بیچارگی قد خم کنند، یا همچون بردگان از معرکه بگریزند.

۷. ما از دولت می‌خواهیم که ارتش را با سلاحهای جنگی مدرن مجهز کند و حتی اگر لازم شود بودجه‌های عمرانی خود را در این راه به کار اندازد؛ چرا که بقای وطن، اساس هر فعالیت عمرانی یا فرهنگی یا اقتصادی و یا اجتماعی محسوب می‌شود. مردم نیز در راه مسلح کردن ارتش به تسلیحات نو و کامل، به هر طریقی، ایثار و فداکاری خواهند کرد. برادرانم، تعقیب این خط مشی، برای رسیدن به هدف، مسأله‌ای سیاسی نیست، بلکه امری دینی و انسانی و شرافتمندانه به حساب می‌آید، مسأله مبارزه حق بر ضد باطل است، دفاع از ارزشهای انسانی در برابر ارزشهای مادی و استعماری است. غرض از این جنگ تنها اشغال میهن ما نیست، بلکه در اصل هدف بر پاکندگان این جنگ مقابله با تمدن و الگوها و ارزشهای معنوی، روحی، اخلاقی و شرافت انسانی ما و بلکه جهانیان است. پس باید برخیزیم و همه توش و توان خود را به کار گیریم و به حمایت از حق و عدالت در راه مبارزه بر ضد ظلم و ظالمان گام نهیم و برای دفاع از پاک‌ترین مقدساتمان و از سرزمینی که خداوند آن را مبارک

ساخته برخیزیم و خدای را یار و یاور باشیم. باید منافع شخصی و اختلاف نظرهای خود را برای رسیدن به این هدف والا فراموش کنیم و با همتی دلاورانه، که برگرفته از اراده الهی است، و تنها با اتکا به وعده او، که هیچ‌گاه خلف وعده نمی‌کند، پیروزی را برای خود محقق سازیم که هم‌او فرمود:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا  
 اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ  
 مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ  
 هُمُ الْفَاسِقُونَ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ  
 لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَهُمُ النَّارُ وَلَسِ بِئْسَ الْمَصِيرُ  
 (۵۷-۵۵:۲۴). (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای

شایسته کرده‌اند وعده داد که در روی زمین جانشین دیگرانشان کند، همچنان که مردمی را که پیش از آنها بودند جانشین دیگران کرد. و دینشان را – که خود برایشان پسندیده است – استوار سازد. و وحشتشان را به ایمنی بدل کند. مرا می‌پرستند و هیچ چیزی را با من شریک نمی‌کنند. و آنها که از این پس ناسپاسی کنند، نافرمانند. و نماز بگذارید و زکات بدهید و از پیامبر اطاعت کنید، باشد که بر شما رحمت آورند. مپندار که کافران می‌توانند در این سرزمین به جایی بگریزند. جایگاهشان جهنم است، و چه بد سرانجامی است.)



## مقاومت فلسطین از دیدگاه دین<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۱۱۰:۱-۳).

برادران ارجمند، اجازه دهید از شما، به علت تحمل دشواریهای بسیار برای حضور در مراسم امشب، آن هم در این ایام توفان خیز، نه سیاسیگری کنم و نه پوزش بطلبم؛ زیرا مکنونات قلبی و احساسات شما، که از بدو ورود به این مجلس در چهره‌هایتان موج می‌زند، خود بهترین نشانه از آمادگی همه‌جانبه شما برای یاری رساندن به این جهاد مقدس است، کاری که خود مخلصانه و بدون هیچ گونه چشم‌داشتی به پاداش و سیاسیگری از جانب کسی بدان کمر بسته‌اید. تصور نمی‌کنم نیاز باشد در اینجا بر «غیرقانونی» بودن اسرائیل در شکل‌گیری و اقدامات آن تأکید کنم. درباره اسرائیل صدها کنگره بین‌المللی تشکیل و بیانیه‌های فراوانی صادر شده است، همچون آراء دیوان لاهه، پروتکل ژنو، قطعنامه‌های شورای امنیت، تأکیدات مجمع عمومی سازمان ملل، قطعنامه‌های کمیته حقوق بشر، کنگره حقوق بشر و بسیاری موارد دیگر که ذکر آنها نیازمند کتابی حجیم است. همچنین گمان نمی‌کنم در اینجا

---

(۱) سخنان امام موسی صدر در جمع شخصیت‌های برجسته و معروف اسلامی درباره مقاومت فلسطین، به نقل از روزنامه الحیاة، ۱۹۶۸/۱۲/۱۷.

لازم باشد بر «مشروعیت» مقاومت فلسطین، در داخل اراضی اشغالی و بیرون از آن، تأکید کنم.

پس از صدور قطعنامه شورای امنیت، جهان عملاً به مشروعیت و قانونی بودن مبارزه مردم فلسطین اعتراف کرد و صحنه گذاشت. بنابراین، قوانین بین‌المللی نیز باید در حمایت از فلسطینیان به کار گرفته شود. مثلاً باید با اسیران آنها همچون اسیران جنگی رفتار شود. البته امشب این بحثها همه از دایره گفتار ما بیرون است. سخن امشب من درباره دین و موضع‌گیری آن است. دین، هر انسانی را، صرف نظر از مذهب یا اندیشه یا اعتقادش، محترم می‌شمارد. اما اگر انسانی در نتیجه اعتقادات زیان‌آور تبدیل به جرثومه‌ای شود که در زمین فساد و تباهی کند و جوامع را به انواع بیماریها مبتلا سازد، در این صورت، دین ارج و حرمتی برای این موجود قائل نیست، همان‌طور که فرد انسانی نیز خود عضوی از بدنش را که به بیماری مسری و بدخیمی دچار شده، از بدن خود جدا می‌کند.

ما از انسان بیزار نیستیم، ولی می‌گوییم از همان هنگامی که نخستین دولت اسرائیل شکل گرفت، یعنی پیش از میلاد حضرت مسیح<sup>ع</sup>، یهودیان نژادپرستی و افکار نژادپرستانه‌ای مطرح می‌کردند، افکاری که به آنها توهم برتری بر بشر را می‌بخشد. آنان برای خود امتیازاتی قائل بودند، خدایی را به خود اختصاص داده بودند که با خدای دیگر مردمان و نیز با خدای یکتا تفاوت داشت. یهودیان تا جایی پیش رفتند که بر تمایز و شکاف میان خود و مردم بسیار عمق بخشیدند. بشریت را تجزیه کردند و خود را بالاتر از آنان جای دادند، حتی در باب خدا و معبودشان.

گفتنی است که یهودیان نخستین کسانی نبودند که به خدای یگانه ابراهیم<sup>ع</sup> گرویدند، بلکه پیش از آنان فینیقی‌ها و کنعانی‌ها به خدای یگانه ایمان آورده، او را «ایل» نام نهاده بودند، اما یهودیان خدای دیگری را به خود اختصاص داده بودند و او را «یهوه» خواندند. بعد از آن، تا زمان ما،

آراء، اخلاقیات و رفتار خود را از دیگر مردم جدا کردند. راز محاربه یهود با پیامبرانی که پس از این بدعت‌گذاری در رسالت الهی و تحریف کلمه، برای هدایت مردم از سوی خداوند مبعوث می‌شدند، در همین مطلب نهفته بود. پیامبران هم درباره خطر یهود به مردم هشدار می‌دادند. حضرت مسیح<sup>ع</sup> می‌فرمود: «قدس را به سگها و خوکها وامگذارید.» منظور آن حضرت از کلمه «قدس» تنها شهر «بیت‌المقدس» نبود، بلکه همه معانی قدس بود. همان حضرت، هنگامی که بازرگانان و صنعت‌گران و فروشندگان را از هیکل بیرون می‌راند، به آنان می‌فرمود: «این خانه پدر من، جایگاه عبادت است که شما آن را تبدیل به لانه دزدان کرده‌اید.» اکنون من می‌پرسم: اگر مسیح<sup>ع</sup> امروز هم در میان ما زندگی می‌کرد، آیا ممکن نبود همین سخن را تکرار کند؟

او می‌فرمود: این خانه پدر من، جایگاه عبادت است که شما آن را به لانه‌ای برای توطئه و دسیسه و پایگاهی برای استعمار و مکانی برای فساد و نافرمانی خدا و امثال آن تبدیل کرده‌اید. بنابراین، انگیزه‌ای که مسیح را به جنگ با یهود وامی‌داشت، این نبود که او همچون یکی از ابنای انسان با انسانی دیگر دشمنی داشته باشد، بلکه آن حضرت از بشری بی‌زاری می‌جست که بر اثر عقاید مغشوش و خطرناک خود به جرثومه فساد تبدیل شده بود. همچنین به همین سبب است که پیامبر اسلام<sup>ص</sup> در سوره جمعه دوبار به ما بیدارباش می‌دهد: که ای مسلمانان، این یهودیان همان ستمگرانند. قرآن کریم در دو آیه از سوره جمعه مسلمانان را از یهود برحذر می‌دارد. خداوند در آن سوره می‌فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّعُوا أَلْمُوتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

(۷:۵:۶۲). (مَثَلٌ كَسَانِي كَمَا تَوْرَاتُ بِهٖ اَنْهٖا دَادَةٌ شَدَّةً وَ بَدَانٌ عَمَلٌ نَمِي كُنْتُمْ  
مَثَلٌ اَنْ خَرَّ اسْتِ كَمَا كَتَابَهٗي رَا حَمَلٌ مِي كُنْتُمْ. بَدٌ مَثَلِي اسْتِ مَثَلٌ مَرْدَمِي كَمَا  
اَيَاتُ خَدَا رَا دَرُوغٌ مِي شَمْرَدَهٗ اَنْدُ. وَ خَدَا سَتْمَكَارَانَ رَا هَدَايْتِ نَمِي كُنْتُمْ. بَگُو  
اِي قَوْمِ يَهُودِ، هَرگَاهِ مِي پَنْدَارِيْدَ كَمَا شَمَا دُوسْتَانَ خَدَا هَسْتِيْدَ، نَهْ مَرْدَمِ دِيْگَرِ،  
پَسِ تَمْنَايِ مَرگِ كُنِيْدَ اِگَرِ رَاسْتِ مِي گُوِيِيْدَ. وَ اَنَانَ، بَهْ سَبَبِ اَعْمَالِي كَمَا پِيْشِ اَزِ  
اِيْنِ مَرْتَكَبِ شَدَهٗ اَنْدُ، هَرگَزِ تَمْنَايِ مَرگِ نَخَوَاهَنْدِ كَرْدَ. وَ خَدَا بَهْ سَتْمَكَارَانَ  
دَانَاَسْتِ).

بدین ترتیب، علتی که سبب می‌شد تا پیامبران با یهود بجنگند برای ما روشن می‌شود. پیکار ما نیز با آنان همچون جنگ با یک انسان یا جنگ با گروهی مؤمن نیست. بلکه با آنها می‌جنگیم زیرا که ایشان به مصداق آیهٔ قرآن، دستورات کتاب مقدس خود را عمل نمی‌کنند. بنابراین، جنگ ما با آنها جنگ با یک مجموعه از انسانها نیست، بلکه این جنگ در واقع نبرد با فساد، انحراف، ستم و اندیشهٔ تبعیض نژادی است.

پیامبران به ما هشدار داده بودند که یهود را از جزیرهٔ العرب بیرون برانید، ولی ما، زمانی که آنان هنوز پایگاهی برای خود نساخته بودند، این هشدارشان را نشنیدیم. اما اکنون که این خطر مجسم رویاروی ما قرار گرفته، چه باید بکنیم؟

این مطالب نشانگر موضع دین در این باره بود، که به طور خلاصه عنوان شد. اما آیهٔ قرآن تأکید می‌کند که ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ (مقرر شد بر آنها خواری و بیچارگی) (۶۱:۲). این آیه ساختاری انشائی و امری دارد و از نوع جملات اخباری و حکایتی به حساب نمی‌آید. این آیه امری واجب و مسئولیت‌آور بر دوش می‌گذارد و اگر این مسئولیت را به انجام نرسانیم، در آینده بر ما مَهرِ ذَلْتِ وَ بِيْجَارْگِي خواهد خورد. مشروعیت مبارزهٔ مردم فلسطین از دیدگاه دینی اصلاً نیاز به بحث ندارد. چرا این مبارزه از نظر دینی مشروعیت نداشته باشد، در حالی که افراد این مبارزه همان کسانی هستند که راه انسانیت را هموار می‌سازند و در صدد صیانت

از اخلاق و ارزشها بر آمده‌اند؟ اینان همان کسانی هستند که ارادهٔ مسیح<sup>ع</sup> و محمد<sup>ص</sup> را به اجرا در می‌آورند. اینان تحقّق بخش ارادهٔ الهی‌اند که در مفهوم آیهٔ ضربت علیهم الذلّة و المسکنة بیان شده است. آری، اینان کسانی هستند که ارادهٔ آسمانی را لباس تحقّق می‌پوشانند. دست خدا و دست مسیح<sup>ع</sup> و دست محمد<sup>ص</sup> و دست ارزشهای والا از آستین اینان بیرون آمده و در قالب اسلحه و بذل خون و جهاد برای اجرای این احکام آسمانی بسیج شده است.

امروز هنگام حمایت است، نه فردا. اگر ما امروز به این نهضت و این حرکت بزرگ و این جهاد مقدس یاری رسانیم، چندین برابر کمکی که در آینده به آن کنیم ارزش خواهد داشت. همان طور که خود در گذشته دیدید، در همان هنگامی که بحران فلسطین تازه آغاز شده بود، چون ما از دفاع و اتّخاذ یک موضع درست شانه خالی کردیم، امروز به مصیبتها و دشواریهای بی‌شماری دچار شده‌ایم. شمار قربانیانی که ما امروزه در راه مبارزه با اسرائیل تقدیم می‌کنیم، دهها برابر بیشتر از آن چیزی است که می‌توانست در آغاز اشغال سرزمین ما فدا شوند. اگر ما از صد سال پیش، مطابق دستورات دینی عمل می‌کردیم، امکانات فراوان و ثروت هنگفتی ذخیره کرده بودیم. اگرچه در گذشته از تمام اینها غافل شدیم، ولی امروز نباید عقب بنشینیم. باید هر چیزی که به دست می‌آوریم و در هر چیزی که تلاش می‌کنیم و دربارهٔ هرچه که می‌اندیشیم، همه در راه خدمت به این مسألهٔ مقدس باشد.

برادران عزیز، در این راه، تنها کافی نیست که ما کف بزینم و زبان به تحسین بگشاییم و تنها بذل عاطفه کنیم، بلکه بر ماست که در این راه تا آنجا که در توان داریم از هیچ‌گونه یاری و مساعدت و تأیید، به تمام معنی کلمه، دریغ نوزیم. این گونه است که می‌توانیم تکلیف خود را ادا کنیم. بنده، پیش از فرا رسیدن ماه مبارک رمضان، در عراق و در شهر نجف

اشرف بودم. در آنجا مراسمی به مناسبت یادبود سیدالشهدا<sup>ع</sup> برپا شده بود. این مراسم بسیار باشکوه است و هر ساله زیر نظر مرجع بزرگ شیعیان، آیت‌الله سید محسن حکیم، برگزار می‌شود. دیدم عده‌ای از جوانان فلسطینی هم در این مراسم شرکت کرده بودند و سخنرانی هم کردند.

همچنین، در همان جا، گروهی از عراقیها را نیز مشاهده کردم که کمکهای مردمی برای فلسطینیان جمع‌آوری می‌کردند. خیابانهای نجف اشرف و به ویژه خانه‌های اطراف مرقد حضرت علی<sup>ع</sup> از شعارهایی که فلسطینیان نوشته بودند پوشیده شده بود. حضرت آیت‌الله حکیم نیز عده‌ای از فلسطینیها را به حضور پذیرفت و برای پیروزی و کامیابی آنان دعا کرد.

از این رو، ما می‌توانیم موضعی دینی و درست اتخاذ کنیم که به حمایت از این نهضت در گوشه‌گوشه جهان منجر شود. این فریضه دینی و انسانی ما است. ما در این مجلس مبارک، که به مناسبت حمایت از آرمان فلسطین در ماه مبارک رمضان، ماه روزه و برتری، ماه صبر و آمادگی، ماه لیلة القدر و رقم خوردن سرنوشت، ماه فتح مکه و جنگ بدر کبری و ماه پیروزیها برپا شده، حضور یافته‌ایم. ما در پایان این ماه مبارک در این مراسم خجسته شرکت جسته‌ایم و امیدواریم به چیزی دست یابیم که خداوند را خشنود کند و از عمیق‌ترین و محکم‌ترین دستاوردهای این ماه مبارک باشد. چنان که در آغاز نهضت اسلام هم همین گونه بود. ما می‌گوییم در همین ماه پیامبرگرمی اسلام<sup>ص</sup> به مکه قدم نهاد و به پیروزی نهایی دست یافت. آن حضرت در ماه رمضان وارد مکه شد و این سوره مبارکه بر او نازل گشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحِ، وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ  
فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۱۱۰، ۱-۳).

(به نام خدای بخشاینده مهربان، چون یاری خدا و پیروزی فراز آید، و مردم را ببینی که فوج فوج به دین خدا در می‌آیند، پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه، که او توبه‌پذیر است.)

ما نیز آرزو داریم که چنین سوره‌ای در چنین ماهی تلاوت کنیم، آن هم در وقتی که مقاومت فلسطین و کمک‌کنندگان به او و یارانش به قدس، حرم دوم، پای می‌نهند، همچنان که پیامبر ما، حضرت محمد ص، در حرم نخست وارد شد. ما، در انتظار فرارسیدن یاری خداوند، چشم به دست این جوانان دوخته‌ایم، جوانان مؤمنی که اراده الهی را تحقق می‌بخشند.

اما شما، ای جوانان عزیز فلسطینی، ای کسانی که پنجره آرزوها را به روی قلبهای ما گشودید، ای دستان خداوند در میان مردم و ای دریچه‌های اراده و خواست او، بر برکات خداوند سیر کنید. امیدها به شماست. چرا که جهاد شما نشأت‌گرفته از سه پایه است.

پایه نخست ایمان است. ایمان به خداوند آفریننده هستی. خدا همه جا هست. خدایی یکتا، خدایی که از آن شماست در زندگی و مرگ. و مرگ برای شما زندگی جدید است. علی بن ابی‌طالب ع، نخستین فدایی اسلام، هنگامی که پسرش محمد حنفیه را در جنگ نصیحت می‌کند، از این اصل یعنی ایمان به خدا چنین تعبیر می‌کند: «پسرم، اگر کوهها از جا بجنبند، تو پابرجا باش.» سپس در ادامه گفتارش می‌فرماید: «جمع‌هات را به خدا وام ده.» و شما نیز جمع‌ه‌ها، آرزوها و احساسات خود را به خداوند وام دهید و بدانید پیروزی برای شما از جانب خداوند محقق است.

پایه دوم این است که شما باید، با آگاهی کامل و دقت و سنجیدگی، اقدامات و خط مشی خود را برنامه‌ریزی و طراحی کنید. حرکت علمی و درست مبتنی بر آگاهی، قرین پیروزی است. ما اطلاعاتمان از شما کمتر است، اما می‌دانیم که شما بر چارچوبهای علمی و درست در روش و جهاد و جنگ و تبلیغاتان تکیه دارید.

پایه سوم، شما باید در حرکت خود از ستیزه‌گریهای جنبی بپرهیزید. این کار به شما امکان می‌دهد تا از توانهای مطلوب اعراب و مسلمانان و مسیحیان و نیز هر انسان آزاده، در هر کجای جهان که باشد، استفاده کنید. براین اساس، موضع شما ما را به یاد موضع جنبش آزادی‌بخش الجزایر می‌اندازد که توانسته بود از تمام نیروهای انسانی در جهان، حتی نویسندگان و مؤلفان فرانسوی و بسیاری از کشورهای دیگر، به خوبی بهره‌برداری کند. ما پیروزی شما را آرزو مندیم و از خداوند موفقیت شما را مسألت داریم.

ولی ما، در این کشور عزیز، با آنکه افتخار می‌کنیم که لبنان تکلیف خود را ادا کرده و پس از این هم در میان جامعه عرب و رهبری عربی نیز به تکلیف خود عمل خواهد نمود، باز از فرصت استفاده می‌کنیم و در مجلس امشب، که برخی از آقایان نماینده هم حضور دارند، درخواست می‌کنیم که مسئولان کشور آمادگیهای لازم را برای جامعه لبنان فراهم سازند. این کشور را از جو کنونی خارج کنند و آن را از عواملی که به سوی ضعف و سستی و فساد و بی‌تفاوتی و مسئولیت‌ناپذیری می‌برد دور نگه دارند. با آنکه ما قانون تقویت ارتش لبنان را تأیید می‌کنیم، اما باز خواستاریم که از همین رهگذر به قانون خدمت سربازی اجباری به عنوان مقدمه‌ای برای آماده ساختن جوانان لبنانی برای پایداری و مقاومت و ورود در قلمرو احساس مسئولیت و جدیت و بیرون آمدن از بطالت و بی‌مسئولیتی توجه شود. همچنین امیدواریم کشور ما به اندازه توش و توان خود به این حرکت کمک کند و باز هم امیدواریم در این مجلس و امثال آن بتوانیم با همه توان خود به این حرکت یاری رسانیم.

برادران عزیز، آنچه گفته شد تعابیر مختصری بود از آنچه در قلب من و شرکت‌کنندگان نهفته بود. شما ای جوانان فلسطین، مطمئن باشید که در قلب هر مؤمن و هر مسلمان و هر مسیحی و هر کسی که به خداوند و به



انسانیت ایمان دارد، از کوچک و بزرگ و زن و مرد، جایگاهی والا به شما اختصاص داده شده است. پس شما هم، با اتکا به برکات الهی، حرکت کنید. خداوند شما را تأیید کند و موفق بدارد. و السلام علیکم.



## به آتش کشیدن مسجد الاقصی<sup>۱</sup>

س: ما با حادثه‌ای بزرگ در جهان عرب روبرو گشته‌ایم و آن به آتش کشیدن مسجد الاقصی است. تحلیل جناب عالی از این جنایت چیست؟  
ج: اجازه بدهید، پیش از سخن درباره دیدگاه ما و تکلیفی که در برابر این جنایت هولناک داریم، برای توضیح بیشتر حقایق و روشن‌تر شدن افکار عمومی در مورد برخی از نکات صحبت کنم.

**نکته اول.** می‌گویند مسجد الاقصی بر ویرانه‌های معبد سلیمان ساخته شده است. این دروغی تاریخی است، زیرا معبد سلیمان چندین بار پیش از ساخت بنای مسجد الاقصی خراب شده بود و زمانی هم که سپاهیان مسلمان به شهر قدس قدم نهادند، از این معبد هیچ نشانی بر جای نبوده است.

همچنین، هنگامی که مسلمانان در روزگار خلافت عمر بن خطاب مسجد الاقصی را می‌ساختند، اگر به راستی در آن جا معبد سلیمان هم می‌بود، آن را از میان نمی‌بردند. ضمناً در تاریخ مسلمانان هم، در این باره چیزی گفته نشده که مسلمانان معبدی را تخریب کرده باشند تا معبد دیگری بسازند، همچنان که در مورد کلیسای «القیامة» نیز بدین گونه عمل

---

(۱) پاسخهای امام موسی صدر به پرسشهای روزنامه بیروتی الجریده در پی به آتش کشیده شدن «مسجد الاقصی»، به نقل از الجریده، ۱۹۶۹/۸/۲۶.

کردند. گرچه خواندن نماز در کلیسا برای مسلمانان جایز است، ولی خلیفه وقت، مسلمانان را از این کار منع کرده بود، اما مسلمانان این دستور عمر را، دستاویزی برای تخریب کلیسا قرار ندادند، بلکه در کلیسا نماز گذاردند و آن را با قوت تمام مسجدی برای خود شمردند. از این رو، هیچ دلیلی در دست نیست که نشان دهد معبد سلیمان تخریب گردیده و بر ویرانه‌های آن مسجد الاقصی ساخته شده باشد.

**نکته دوم.** مسئول این کار اسرائیل است. هر قدر حکومت اسرائیل در مشوب ساختن یا کتمان حقیقت تلاش کند، عاقبت باید تمام مسئولیتهای ناشی از این عمل خود را به گردن بگیرد. دلیل ما آن است که مدت زمان درازی است که اسرائیل در جراید و مجلات درباره احیای معبد سلیمان سخن می‌گوید و می‌خواهد تعصبات و احساسات نژادپرستانه خود را به نام دین مطرح کند. کمتر از دو سال پیش مجله تایم مقاله مفصلی منتشر کرده بود و نویسنده مقاله پرسیده بود که تغییر مسجد الاقصی به معبد سلیمان چگونه امکان‌پذیر است و البته نویسنده خود در پاسخ این پرسش گفته بود که شاید بتوان با به آتش کشیدن مسجد الاقصی این مهم را امکان‌پذیر ساخت. این مقاله موجود است.

**نکته سوم.** تأخیر و سستی در اطفای حریق. هر دولت عقب‌مانده‌ای امروزه تجهیزات اطفای حریق را در اختیار دارد و مأموران می‌توانند در عرض چند دقیقه خود را به محل حریق برسانند.

**نکته چهارم.** موضوعاتی که اسرائیل برای برانگیختن حساسیت یهود در جهان پخش می‌کند، سبب اصلی تشجیع و تحریک آنان در ایجاد چنین فاجعه‌هایی است. در نتیجه، هر دادگاه حقی چاره‌ای جز آن ندارد که اسرائیل را به علت این حادثه محکوم و مجازات کند.

**نکته مهم ابعاد حادثه است.** آیا به راستی این آتش‌سوزی حریقی معمولی بود؟ اگر چنین بود، چرا با این نوع محکومیت روبرو شد؟

در حقیقت، ابعاد این عمل بسیار گسترده است و می‌توان آن را تجاوزی به مردم و مؤسّسات الهی و تجاوزی به زمین و آسمان تلقی کرد. این عمل، همچنین، تجاوزی به زمان حاضر و زمان گذشته به حساب می‌آید و ناشی از افراط در نژادپرستی زشتی است که هیچ‌گونه حدّ و مرزی پیش روی خود نمی‌شناسد و حتی به پاک‌ترین مقدّسات دیگران هم اعتنایی نمی‌کند. مسجد الاقصی خود در نگاه مسلمانان حکایت از رمزی بزرگ دارد. چرا که اسلام در مکه متولد شد و «اسراء» یعنی انتقال پیامبر<sup>ص</sup> به قدس تعبیری کنایی از گسترش و انتشار اسلام به شمار می‌رود. چشم‌پوشی از این کنایه به معنای ایستایی اسلام در یک منطقه معین و شبیه به نابودی خانه کعبه است. نابودی کعبه به معنای مرگ اسلام است و همچنین نابودی مسجد الاقصی نشانی است که معنایش مرگ انتشار و گسترش اسلام است.

علّت این حادثه جنایت‌کارانه، بدون تردید، یهودی‌گرایی است و یهودی‌گرایی یعنی تبدیل قدس به یک شهر یهودی. در اینجا است که ما می‌گوییم این خطر بزرگ تنها به شعایر و مؤسّسات اسلامی اختصاص ندارد، بلکه مؤسّسات مسیحی را هم دستخوش تهدید کرده است. چرا که یهودی‌گری، یعنی نابود کردن مؤسّسات مسیحی و اسلامی به یکسان. خلاصه سخن آنکه این مؤسّسات و نیز همین مسجد الاقصی اکنون در معرض خطر قرار گرفته‌اند و نیت اینان یهودی کردن همه چیز است و علّت آن هم روشن است.

از این رو ما می‌توانیم با صراحت تمام و با آرامش اعصاب بگوییم که عرب امروز، که همچون امتی است، در معرض امتحان قرار گرفته است. بنابراین، اگر این جنایت با عکس‌العمل متناسب با آن روبرو نشود، من اعتقاد دارم که این خود دلیلی خواهد بود بر آنکه ما به وجود ایمان و کیان امتی که نام او عرب است تردید داریم.

س: ما الان باید دست به کاری بزنیم. به نظر شما نقش مردم در این میان چیست؟

ج: بنا بر آنچه گفتم، خطر به نهایت خود رسیده و امکان ندارد از این بیشتر شود، لذا تکلیف آن است که همه مؤمنان و همه نیروها، از تمام امت عرب، برای خدمت به این مؤسّسات و محافظت از آنها کمر همت ببندند.

س: شما قصد برگزاری کنگره‌ای دارید که همه رؤسای مذاهب لبنانی را در خود جمع می‌کند. بفرمایید در تماسهای ویژه‌ای که برای برگزاری این کنگره داشته‌اید به چه نتایجی رسیده‌اید؟

ج: حقیقت آن است که ما نیز، مثل دیگر هموطنان خود، و همانند شهروندان هر کشور دیگری، وظایفی بر عهده داریم، مخصوصاً ما در لبنان می‌توانیم اقداماتی کنیم که از دست کسی جز ما بر نمی‌آید؛ از جمله این کارها و خدمات، برگزاری کنگره‌هایی از این قبیل است. با توجه به ساخت لبنان و تشکیل آن از طایفه‌های مختلف می‌توانیم خدمات فعالانه‌ای در این زمینه به عمل آوریم. ما به خوبی می‌دانیم که هریک از طایفه‌های موجود در لبنان دوستانی هم در خارج از کشور دارند. لبنان گروه‌های بزرگی در خارج از کشور دارد و اگر ما بتوانیم این نیروها را سازمان دهیم، می‌توانیم به گونه‌ای روشن بر افکار عمومی جهان تأثیر بگذاریم. در این راه و با توجه به این هدف است که من از تمام رؤسای طوایف برای تشکیل یک گردهمایی دعوت کرده‌ام.

س: آیا زمان این گردهمایی تعیین شده است؟

ج: تماس با رؤسای مذاهب بر سر انتخاب زمان مناسب ادامه دارد. تشکیل این کنگره اولاً وحدت ملی را تقویت می‌کند و ثانیاً حافظ دوستیهاست، زیرا هیچ بعید نیست که اسرائیل برای ایجاد فتنه و آشوب به اسباب و وسایل گوناگونی متوسل شود. چنانکه دیدیم که پس از متهم

کردن آن جوان استرالیایی و پافشاری او بر دینش همین کار را کرد. بنابراین، خطرهایی وجود دارد که کشور را احاطه کرده است و وجود این کنگره کشور را در مقابل این خطرها مقاوم می‌کند. از این گذشته، کارهایی که در این کنگره انجام می‌شود بر دوستان و گروههای طرفدار ما در خارج از کشور، که نیروی بزرگی را تشکیل می‌دهند، تأثیر می‌گذارد و به همین علت می‌توانیم از تعدد طایفه‌ها در لبنان برای دستیابی به بهترین نتیجه استفاده کنیم و این بذر حق و راهنمای خیری است برای این کشور که همواره در خدمت به اعراب و حق بوده است.

س: آیا شما به تشکیل این کنگره امیدوارید و آیا معتقدید اهداف مورد نظر شما در این کنگره محقق خواهد شد؟

ج: من جداً امیدوارم و در اینجا از افکار عمومی لبنان و اندیشمندان و نویسندگان و هر شخص خیرخواه در این کشور می‌خواهم که مردم را برای شرکت در این کنگره فراخوانند و آن را تقویت کنند، تا بتوانیم مشکلات فراوان این راه را پشت سر بگذاریم. اما اعتقادی به پایداری این دشواریها ندارم، چرا که تصمیم علمای دینی، خصوصاً در این موقعیتهای حساس، بی‌تردید بالاتر از آن است که مشکلی بتواند پایداری کند. من بسیار به این کنگره امیدوارم و به زودی برگزار خواهد شد.





## قلمرو اضطراب<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

نمایندگان گرامی، السلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

خوشحال می‌شوم همراه با دروهای صادقانه و برادرانه، این پیام گرم را که سرشار از امید و اطمینان است و در این سخت‌ترین و سرنوشت‌سازترین لحظات کشور نوشته شده، به شما ابلاغ کنم. این پیام، پژواک ندای وجدان شما و نشانه‌ای از احساس مسئولیت بزرگ تاریخی است که بر دوش شما نهاده شده است و از خداوند می‌خواهم شما را موفق کند و گام‌هایتان را استوار بدارد.

مجلس اعلای شیعیان لبنان مرا مکلف کرده است که شرح حال مختصری از اوضاع جنوب لبنان و ساکنان آن منطقه و نیز در خواست‌هایشان تهیه و برای شما ارسال کنم. این در خواست‌ها تقاضای هر لبنانی آگاه و هر عرب مخلص است. چرا که خواسته‌های حقی است.

جنوب لبنان، از زمان تأسیس اردوگاه دشمن در قالب حکومت اسرائیل، همواره مورد تجاوز قرار گرفته و باعث اضطراب و نگرانی شده است و این به علت وجود بلندپروازیها و رؤیاهای تاریخی و نظامی و

---

(۱) متن نامه امام موسی صدر به نمایندگان مجلس لبنان، ۱۹۶۹.

اقتصادی صهیونیستها است، که بر همگان آشکار شده است. این اضطراب همواره بر شرایط روحی و اقتصادی و اجتماعی جنوب تأثیر داشته و دارد، به طوری که ساکنان این منطقه به تنهایی و بدون مشارکت دیگر هموطنان خود در سایر مناطق لبنان، نیز بدون حمایت ویژه دولت نمی‌توانند بار مشکلات خود را بر دوش کشند. با آغاز مبارزات مقاومت فلسطین و اوج روزافزون آن، دولت کمک به این مبارزات را، پس از آن که به عنوان رسالتی دینی و وظیفه‌ای عربی پذیرفته شد، چونان وظیفه‌ای ملی تصویب کرد.

البته طبیعی است که این وضع جدید مسئولیتهای جنوب لبنان را افزایش می‌دهد و از آنان فداکاریهای بیشتری می‌طلبد، چرا که دشمن نیز بر تهدیدات و تصرفات کینه‌توزانه و بی‌رحمانه خود افزوده است و من تصور نمی‌کنم تنها گذاشتن ساکنان جنوب لبنان در میدان نبرد، آن هم در چنین شرایط دفاعی، اجتماعی، اقتصادی و روانی، فایده و مصلحتی جز خدمت به دشمن در پی داشته باشد.

در زمانی که ساکنان جنوب در اولین خطوط آتش ایستادگی می‌کنند و می‌دانند که حیات و زندگی و کرامت و آینده خود و فرزندان‌شان هر لحظه در معرض تجاوز دشمن قرار دارد، کارهایی در حد عواطف نسبت به آنان و برخی کمکهای جزئی، دیگر گرهی از این مشکل نمی‌گشاید.

به راستی این ستمی رسوا و تبعیضی بزرگ است. این کار همچون تسلیم در برابر دشمن و مرگ تدریجی است. از این رو، من همچون برادری مخلص که در لحظه‌ای دشوار دست کمک به سوی برادرش دراز کرده، از شما یاری می‌جویم. از شما می‌خواهم با ساکنان جنوب در میدانهای مختلف، با همه توان، همکاری و مشارکت کنید. از شما می‌خواهم به هنگام جلسات مشورتی در وزارتخانه‌ها یا زمانی که برای همکاری در دولت فراخوانده می‌شوید یا در تدوین بیانیه‌های وزارتی

هنگام رأی اعتماد دادن یا بررسی بودجه و هنگام تهیه و بحث درباره قوانین گوناگون، به جنوب لبنان به عنوان سدّی بلند در برابر دشمن و تجاوزات بیندیشید و همکاری کنید.

برادر عزیز، لبنان بدون جنوب افسانه است، لبنان با جنوب ضعیف بدنی بیمار است، و لبنان بدون نیروی جنوب ماجراجویی تاریخی است. وجود یک جنوب نیرومند سد قدرتمندی برای محافظت لبنان و لبنانی، و سلاح قدرتمندی برای دفاع از حقیقت و حمایت از عرب است و مصلحت فوری و عمیق انسان در شرق و در همه جهان به شمار می‌رود. چشم‌انتظار موضع و رأی شما برای ادای امانتی که بر دوش دارید هستم و از خداوند توفیق و کامیابی شما را مسألت دارم.

و السلام  
سید موسی صدر



## اصالت میهن دوستی<sup>۱</sup>

اصولی که بر آنها اتفاق شده عبارتند از:

۱. وجود اسرائیل در منطقه و اهدافی که تعقیب می‌کند، خطر بسیار بزرگی برای ماست؛ برای شمال و جنوب ما، برای سرزمین و ملت ما، برای ارزشها و فرهنگ ما، برای اقتصاد و سیاست ما. اسرائیل هم امروز برای ما ایجاد خطر کرده و هم در آینده ایجاد خطر خواهد کرد. این خطر سرتاسر منطقه، تاریخ، جغرافیا و مردم لبنان را در خود فرو خواهد برد. این مقدمات نیازی به اثبات ندارند، مگر برای کسی که از ماهیت اسرائیل بی‌اطلاع است، یا خود را به نادانی می‌زند.

۲. هم‌جواری با این خطرِ دائم و بزرگ، آمادگیهای دفاعی، سیاسی، تبلیغاتی، اقتصادی و نیز روانی می‌طلبد. بدون فراهم بودن این گونه آمادگیها و فرو رفتن در حالت تسلیم و تجاهل، ما را به خطر خواهد رساند.

۳. از مؤثرترین اقدامات در این مبارزه محتوم، تضعیف دشمن به هر صورت و در هر مرحله است. همه ما می‌دانیم که بهترین وسیله تحقق این مهم وجود مقاومت فلسطینی و گسترش آن است و این یعنی کمک ما به

---

(۱) سخنان امام موسی صدر در جمع خبرنگاران مطبوعات و رسانه‌ها در محل مجلس اعلای شیعیان لبنان، ۱۹۶۹/۱۱/۱۹.

این مبارزه و همکاریمان در گسترش آن و اشتیاقمان برای سلامت آن. این تلاشها خود جزئی از آمادگی ما برای رویارویی با دشمن است و از همان چشمه‌ای می‌جوشد که پاسداری و دفاع از وطن از آن جوشیده است و با آن تناقض ندارد.

۴. مبارزه ما ابعاد گسترده‌ای دارد؛ نبردی است فرهنگی-تمدنی، درازمدت، با ابعاد متعدّد ملی، قومی و دینی؛ نبردی از گذشته تا آینده؛ جنگ سرنوشت. و این نکته بدان معناست که ضرورت کسب این آمادگیها تنها برای چند روز و چند هفته آینده نیست، بلکه برای سالها و در همه جبهه‌ها و در تمام سطوح و با به‌کارگیری همه تواناییها است.

۵. جنوب لبنان، با وضع فعلی خود، نقطه ضعف بزرگی در جبهه نبرد با اسرائیل به حساب می‌آید، زیرا منطقه، با توجه به موقعیت استراتژیک بی‌نظیر خود و غنای طبیعی آن، در صورتی که مورد تجاوز دشمن قرار گیرد، بر جنگ و دگرگون ساختن فاکتورهای جنگ و ایجاد توازن میان قوا بسیار تأثیر دارد. این امر یعنی افروخته شدن شعله‌های طمع دشمن بر منطقه‌ای که با کمال تأسف به هیچ وجه آمادگیهای دفاعی، اجتماعی و روحی را برای دفاع از خود ندارد. این فاجعه است؛ فاجعه‌ای برای لبنان، حتی پیش از آنکه بخواهد قدم در میدان جنگ بنهد.

۶. جنوب لبنان، با توصیفی که از آن گذشت، به تنهایی نمی‌تواند از عهده دفاع در برابر دشمن برآید یا حتی در نبردی شرکت کند. اما، با این حال، همواره عنصری مخلص و مؤثر در سرنوشت این کشور و این امت به شمار آمده است و، بنابراین، ایستادگی یا فروپاشی جنوب لبنان امری گذرا نیست، بلکه به گونه‌ای نیرومند بر دیگر مناطق اثر می‌گذارد.

۷. در اینجا از مقدمات و اصول شش‌گانه مذکور به یک نتیجه قطعی می‌رسیم و آن عبارت است از ضرورت مشارکت همه لبنانیها و بلکه تمامی اعراب در بهبود بخشیدن به اوضاع دفاعی، اقتصادی و روانی

جنوب لبنان. باید آن را در برابر دشمن آماده کرد و به مثابه اولین دژ قدرتمند در برابر پیشروی دشمن قرار داد.

مشارکت در امر دفاع نه تنها وظیفه‌ای دینی، قومی و میهنی است، بلکه ضرورتی تام برای هر هم‌وطن لبنانی، هر عرب و هر انسان مؤمنی در خاورمیانه است. تأکید بر این حقیقت آشکار نباید چندان غریب به نظر آید، در حالی که بی‌مسئولیتی و بی‌مبالاتی برخی از هموطنانمان را مشاهده می‌کنیم. گویا گمان می‌کنند که در قرون وسطی زندگی می‌کنند؛ زمانی که مردم به محیط اطراف خود کاری نداشتند و صرفاً از خانواده یا روستایشان دفاع می‌کردند، در حالی که در میان امواجی از تیرگی و شعله‌های آتش، که پیرامونشان را فرا گرفته، به سر می‌برند.

احتیاج به وطن، یک تفریح فکری، یا تمایل به گسترش محل سکونت یا قرارداد مکتوبی نیست که مناطقی را به هم پیوند می‌زند، بلکه حقیقتی است متشکل از تحوّل و پرورش تدریجی در جریان منافع و خطرها و مصلحتها و ضررها؛ همچنین اشتراک واقعی در دردها و آرمانها. بقا و جاودانگی وطن یک ترانه یا رؤیا نیست، بلکه وحدت و یکپارچگی حقیقی در هدف و در اصل مشترکی است که از دردها و مصلحتها ساخته شده و در نهایت در قالب آرزوها و اهداف کلان تجسم یافته است.

امت بر جای می‌ماند، نه به سبب افراد و گروهها، بلکه به سبب اهداف و رسالتهایی که دارد، حتی اگر برخی از افرادش از میان بروند و هزارها و دهها هزار نفر از اعضای آن کشته شوند. سر قوت و ضعف در هر امتی همین جاست.

دشمن گمان می‌کرد که با بمباران فرودگاه می‌تواند این امت را به تجزیه بکشاند. دشمنان کمین کرده همواره به علت وجود طوایف مختلف در انتظار فروپاشی لبنان اند. اما دیدیم که گمانشان تباه و توطئه‌شان نقش بر آب شد.

پس برماست که هدف ملی واحدمان را با مشارکتی حقیقی، که همان میثاق حقیقی و همان میهن‌دوستی صادقانه و وحدت واقعی است، تقویت کنیم. در هنگامه صلح، از لحاظ تخصیص امکانات و اجرای طرحهای توسعه، نسبت به جنوب تبعیض و ظلم روا داشته‌اند، اما این منطقه همه را تحمل کرده و به میثاق خود وفادار مانده است. پس ما باید بار گوشه‌ای از مشکلات آنان را بر دوش گیریم و در این بحران یاری‌شان دهیم، تا ساکنان آن مناطق نیز، لااقل در لحظات سخت، به وضوح احساس کنند که هموطنان ما هستند.

ساکنان جنوب، در این لحظات دشوار، بسیار به مشارکت و همدردی و همکاری همه لبنانیها و همه اعراب نیازمندند، به‌خصوص پس از این همه سهل‌انگاری که در حق آنان روا داشته شده و بسیار بسیار وعده‌هایی که هیچ‌یک تحقق نیافته است.

باید شما را از رغبت ساکنان جنوب و عزم آنان بر مقاومت و تحمل سختیها تا سرحد مرگ با خبر و آن را گوشزد کنم. اما بر شماست که امکانات این مقاومت را فراهم و نیز همکاری خود را در این راه با آنان بیشتر کنید. برای یک یا دو سال هم که شده در بودجه سالانه اولویت را به جنوب لبنان دهید، آن هم پس از زمانی که جنوب دهها سال از نظر محرومیت مقام اول را داشته است. به طرحهای عمرانی مصوب و نیز به وعده‌هایی که دهها بار به آنها داده‌اید، که نخستین آنها «طرح لیطانی» است، جامه عمل ببوشانید. وزارت آموزش و پرورش، اراضی مرغوب صدها روستا را، با وعده ساختن مدرسه، از آنها گرفته است. آنها همچنان به انتظار ساخته شدن مدارس چشم دوخته‌اند. همچنین زمینهای بسیاری به اسم جاده‌سازی و لوله‌کشی و ساختن حمام به تصرف دولت درآمده و مردم همچنان منتظر به اجرا درآمدن این وعده‌ها هستند. در بالا بردن سطح روحیه ساکنان جنوب تلاش کنید. به دیدار آنان بروید. درباره آنها و



منطقه‌شان مقاله بنویسید و گزارش تهیه کنید. جشنها و اعیاد ملی را در میان آنان برگزار کنید. به روستاهای دوردست آنان، به ویژه روستاهای مرزی، بیشتر رفت و آمد کنید.

به آنان نحوه کاربرد سلاح را آموزش دهید و مسلحشان کنید. از احساسی که آنها نسبت به وطنشان و نسبت به شما دارند حمایت و پاسداری کنید، که اگر چنین کنید ارتش میهن را یاری کرده و از مبارزه مردم فلسطین پاسداری نموده و بذر مقاومت ملی را برای روزهای دشوار و سخت کاشته‌اید. کمیته‌های مردمی برای کمک به جنوب لبنان و سروسامان دادن به زندگی و مقاومت آنان تأسیس کنید. از هموطنان لبنانی، ملتها و حکومت‌های عرب کمک بگیرید و از ایشان بخواهید که برای آنان مدرسه، درمانگاه‌های سیار، راه، منابع آب، وسایل دفاع شهری و امثال آن بسازند.

من تشکیل چنین کمیته‌ای را از طریق مجلس اعلای شیعیان لبنان اعلان و رسیدگی به این امر را به این کمیته پیشنهاد می‌کنم.

۴۰۲ نای و نئی/امام موسی صدر

۳:۰۰ ساعت	۱۵:۳۵-۱۴:۳۵، ۱۴:۱۵-۱۳:۵۰، ۱۳:۴۵-۱۲:۱۵	۸۳/۱۱/۲۴
۲:۰۰ ساعت	تهیه صفحات اول و آماده کردن نرم افزار و کار روی کتاب تا ص ۶۳ ۱۷:۳۰-۱۹:۳۰	
۲:۲۰ ساعت	غلط گیری سنگین «اسلام و کرامت...» تا ص ۹۳: ۱۰:۲۱-۲۱:۱۰، ۲۲:۲۰-۲۳:۲۰، ۲۴:۴۰	
۴:۳۰ ساعت	۸۳/۱۱/۲۵ (بقیه تا ص ۱۷۶) ۱۰:۵۰-۱۰:۴۵، ۱۷:۴۵-۱۹:۰۰، ۱۹:۴۵-۲۰:۴۵، ۲۱:۴۰-۲۲:۰۰، ۲۳:۳۰-۲۴:۳۰	
۸:۰۰ ساعت	۸۳/۱۱/۲۶ ۱۴:۵۰-۱۲:۰۰، ۱۶:۳۰-۱۸:۳۰، ۱۹:۰۰-۱۹:۱۵، ۲۰:۰۰-۲۲:۰۰، ۲۳:۰۰-۲۴:۴۵	
۲:۰۰ ساعت	۸۳/۱۱/۲۷ ویرایش و... صفحات اول، یادداشت ناشر، اعداد فهرست ۱۱:۰۰-۱۳:۰۰	
۲۱۰ برگ	پرینت: ۴۰۷ صفحه (۲۰۴ برگ دو صفحهای) + فهرست و غیره (۶ برگ)	

ویرایش

۱:۳۰ ساعت	۲۳:۵۰-۲۲:۲۰	۸۳/۱۲/۱۵
۲:۳۰ ساعت	۲۴:۳۰-۲۳:۰۰، ۱۸:۱۰-۱۷:۱۰	۸۳/۱۲/۱۶ (تا ۳۱ ویرایش شد.)
۷:۳۰ ساعت	۲۲:۳۰-۱۹:۴۰، ۱۸:۳۰-۱۶:۲۰، ۱۵:۱۰-۱۳:۴۰، ۱۳:۰۰-۱۲:۰۰	۸۳/۱۲/۱۷
۶:۱۵ ساعت	۲۲:۳۰-۱۹:۳۰، ۱۷:۳۰-۱۴:۱۵	۸۳/۱۲/۱۸ (تا ص ۱۳۱ دیده شد. سؤال دارد.)
۲۰۳ برگ	۸۳/۱۲/۱۹ پرینت مجدد برای مجوز وزارت ارشاد خواستند.	
۱۲:۰۰ ساعت	۱۵۴-۱۳۱	ادامه ویرایش ۸۴/۱/۹-۶ خواندن صفحات
۱:۰۰ ساعت	۱۲:۳۰-۱۱:۳۰	۸۴/۱/۹ غلط گیری صفحات و ادامه ویرایش
۵:۰۰ ساعت	۲۳:۱۵-۲۰:۱۵، ۱۴:۰۰-۱۲:۰۰	۸۴/۱/۱۰
۳:۳۰ ساعت	۲۳:۴۰-۲۱:۴۰، ۲۰:۰۰-۱۹:۳۰، ۱۹:۰۰-۱۸:۰۰	۸۴/۱/۱۲
۷:۰۰ ساعت	۲۳:۰۰-۲۱:۳۰، ۲۰:۰۰-۱۷:۰۰، ۱۶:۰۰-۱۳:۳۰	۸۴/۱/۱۴ (تا ص ۱۸۳)
۳:۳۰ ساعت	۱۵:۵۰-۱۴:۵۰، ۱۳:۲۰-۱۲:۲۰، ۱۱:۳۰-۱۰:۰۰	۸۴/۱/۱۵
۵:۰۰ ساعت	۲۴:۰۰-۲۰:۰۰، ۱۲:۳۰-۱۱:۳۰	۸۴/۱/۱۷
۷:۴۵ ساعت	۲۳:۲۰-۲۱:۰۰، ۱۹:۳۰-۱۷:۳۰، ۱۵:۴۰-۱۵:۰۰، ۱۳:۱۵-۱۱:۳۰	۸۴/۱/۱۸
۸:۱۵ ساعت	۲۳-۲۰:۱۵، ۲۰:۰۰-۱۶:۳۰، ۱۵:۴۵-۱۴:۴۵، ۱۳:۳۰-۱۲:۳۰	۸۴/۱/۲۱
۱:۰۰ ساعت	۲۱:۵۰-۲۱:۰۰	۸۴/۱/۲۲ ۱۱:۳۰-۱۱:۲۰
۵:۰۰ ساعت	۲۱:۰۰-۱۸:۳۰، ۱۶:۰۰-۱۵:۰۰، ۱۴:۰۰-۱۳:۳۰، ۱۳:۱۵-۱۲:۱۵	۸۴/۱/۲۴
۱:۰۰ ساعت	۱۲:۱۵-۱۱:۱۵	۸۴/۱/۲۵

۹۹:۳۰ ساعت	جمع ساعات تا اینجا	
	بازبینی و اصلاح صفحه آرایی و اعمال تغییرات در فهرست مطالب	
۳:۰۰ ساعت	۱۶:۰۰-۱۳:۰۰ (همه چیز آماده پرینت نهایی شد جز صفحه حقوق)	۸۴/۱/۲۵
۱:۰۰ ساعت	بازبینی و زدن شماره‌های سفید روی پرینت و اصلاح موارد سؤال	۸۴/۱/۲۷

۱۰۳:۳۰ ساعت	جمع ساعات	
۴۰۶ برگ	جمع پرینت (۲ بار: ۲۰۴+۲۰۴ برگ- ۴۰۸+۴۰۸ صفحه، جمعاً ۴۰۶ برگ)	۸۴/۱/۲۷
	فاکتور نوشته شد.	۸۴/۱/۲۷
۲:۰۰ ساعت	اصلاح آرم ۱۴:۴۵-۱۳:۱۵، تغییرات و اصلاح صفحات اول ۱۲:۰۰-۱۱:۳۰	۸۴/۱/۳۰
۲:۰۰ ساعت	کار مجدد روی آرم و صفحه عنوان و حقوق ۱۶:۰۰-۱۸:۰۰	۸۴/۱/۳۰

۱۰۷:۳۰ ساعت	جمع کل ساعات	
-------------	--------------	--